مخزن العرفان ۶

در تفسیر قرآن

تعلیم

بانو مجتهده امین

یک بانوی اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مخزن العرفان در تفسیر قرآن

نویسنده:

نصرت بیگم امین

ناشر چاپی:

گلبهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مخزن العرفان در تفسیر قرآن - جلد۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، نصرت بیگم، ۱۲۶۵ - ۱۳۶۲ .

عنوان و نام پدیدآور : مخزن العرفان در تفسیر قرآن/ بانو مجتهده امین معروف به بانوی ایرانی.

مشخصات نشر : اصفهان: گلبهار، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۵ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۴-۲ : ؛ ج.۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۵-۹ : ؛ ج.۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۶-۶ : ؛ ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۷-۳ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۸-۰ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۸۹-۷ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۰-۳ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۱-۰ : ؛ ج.۸ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۲-۷ : ؛ ج.۹ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۳-۴ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۴-۱ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۵-۸ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۷-۲ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۸-۹ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۹۱-۹۹-۶ :

یادداشت : کتاب حاضر قبلا- تحت عنوان" تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن "توسط نهضت زنان مسلمان در سال ۱۳۶۱ منتشر شده است.

مندرجات : ج.۱. الفاتحه، جزء اول بقره.- ج.۲. سوره بقره.- ج.۳. از اول سوره آل‌عمران تا آخر.- ج.۴. از اول سوره النساء جزء پنجم الی آخر.- ج.۵. الانعام - الاعراف - الانفال.- ج.۶. از اول سوره التوبه الی آخر سوره یوسف.- ج.۷. سوره الرعد الی آخر سوره الاسرار.- ج.۸. از سوره کهف الی سوره حج.- ج.۹. از سوره المومنون تا آخر سوره القصص.- ج.۱۰. سوره العنکبوت الی الفاطر.- ج.۱۱. سوره مبارکه یس تا آخر سوره شوری.- ج. ۱۲. سوره الزخرف تسع و ثمانون آیه و هی مکیه.- ج.۱۳. سوره الرحمن.- ج.۱۴. سوره الملک الی آخر سوره النازعات.- ج.۱۵. سور عبس الی آخر سوره الناس.

عنوان دیگر : تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۴ت۷ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۲۴۱۸۱۲

[جلد ششم]

اشاره

صفحه : ۲

مخزن العرفان در علوم القرآن از سورهٔ التوبهٔ جزو دهم تا آخر سورهٔ یوسف جزو سیزدهم بقلم:

کمترین خادمه‌ئی از خدام آل رسول (ص) و کوچکترنی ذره‌ئی از ذراری بتول (ع) و امهٔ من اماء اللّه تعالی

سورهٔ التوبهٔ

اشاره

مدنية و هى مائة و تسع و عشرون آية

[سوره التوبة (۹): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِكِينَ (۱) فَسِيحُوا فِي الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم غَيرُ مُعجِزِى اللّهِ وَ أَنَّ اللّهَ مُخزِى الكافِرِينَ (۲) وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النّاسِ يَومَ الحَجِّ الأَكبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ المُشرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِن تُبتُم فَهُوَ خَيرٌ لَكُم وَ إِن تَوَلَّيتُم فَاعلَمُوا أَنَّكُم غَيرُ مُعجِزِى اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۳) إِلاَّ الَّذِينَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِكِينَ ثُمَّ لَم يَنقُصُوكُم شَيئاً وَ لَم يُظاهِرُوا عَلَيكُم أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيهِم عَهدَهُم إِلى مُدَّتِهِم إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ (۴) فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ حَيثُ وَجَدتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احصُرُوهُم وَ اقعُدُوا لَهُم كُلَّ مَرصَدٍ فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

وَ إِن أَحَدٌ مِنَ المُشرِكِينَ استَجارَكَ فَأَجِرهُ حَتّى يَسمَعَ كَلامَ اللّهِ ثُمَّ أَبلِغهُ مَأمَنَهُ ذلِكَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا يَعلَمُونَ (۶) كَيفَ يَكُونُ لِلمُشرِكِينَ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلاَّ الَّذِينَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ فَمَا استَقامُوا لَكُم فَاستَقِيمُوا لَهُم إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ (۷) كَيفَ وَ إِن يَظهَرُوا عَلَيكُم لا يَرقُبُوا فِيكُم إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً يُرضُونَكُم بِأَفواهِهِم وَ تَأبى قُلُوبُهُم وَ أَكثَرُهُم فاسِقُونَ (۸)

صفحه : ۳

اينكه سوره را سوره برائة و سوره توبه ناميده‌اند و اسمهاى ديگرى هم دارد و بعدد كوفى صد و بيست و نه آيه است، و بعدد بصرى و مدنى صد و سى آيه، قتاده و مجاهد و عثمان گفته‌اند: اينكه آخر سوره‌ئى است كه در مدينه نازل گرديده، و كلمات آن بيست و چهار هزار و نود و هفت است و حروفش ده هزار و يكصد و هشتاد و هفت ميباشد.

[ترجمه آيات]

از خدا و رسول او بيزارى است از آن مشركين كه شما با آنها پيمان بستيد

پس (خطاب بمشركين نموده كه) چهار ماه در زمين سير كنيد و بدانيد شما عاجز كننده خدا نيستيد و نيز بدانيد خدا و رسوا كننده كافرين است (۲)

و از خدا و رسولش بسوى مردم روز حج بزرگ اعلامى است كه خداى تعالى از مشركين برىء و بيزار است، پس اگر شما توبه كرديد آن براى شما خير و خوبى است و اگر اعراض كرديد بدانيد كه شما خدا را عاجز نتوانيد نمود، و بآنهائيكه كافر شدند مژده بده بعذاب اليم (۳)

مگر آنكسانى از مشركين كه شما با آنها معاهده كرديد و آنان نقض عهد

صفحه : ۴

نكردند (يعنى بعهدشان وفا كردند) و چيزى از عهدشان كم ننمودند و بر عليه و ضرر شما احدى را پشتيبان نگرفتند، پس عهدى را

که با آنها بسته‌اید تا آن مدت معین تمام کنید همانا خدا متقین را دوست میدارد (۴)

و وقتی ماههای حرام بپایان رسید، هر جا مشرکین را یافتید بکشید و آنان را بگیرید و ببندید و در هر ممری و رصدی بنشینید که آنها را بگیرید) پس اگر توبه کردند و نماز را بپای داشتند و زکوهٔ دادند از آنها دست بردارید همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (۵)

و اگر یکی از مشرکین از تو امان خواست باو ایمنی بده تا اینکه کلام خدا را بشنود پس از آن اگر ایمان نیاورد او را بمنزلش برسان اینکه طور امان و اذن برای اینکه است که اینها جماعتی میباشند که دانش ندارند (۶)

چگونه برای مشرکین نزد خدا و رسولش پیمانی است مگر آنهائیکه نزد مسجد الحرام عهد بستند، مادامیکه آنان بعهد خود استقامت نمودند شما هم برای آنها استقامت نمائید زیرا که خدا پرهیزکاران را دوست میدارد (۷)

چگونه مشرکین بر عهد خود باشند در حالیکه اگر بر شما ظفر یافتند بر شما نگاه ندارند نه حق قرابت و نه وفای بعهد را، بزبانهای خود شما را خشنود مینمایند و قلبهای آنها اباء و امتناع دارد، و بیشتر آنها از دائره فرمان برداری بیرونند و اندکی آنان برای بدنام نشدن از نقض عهد احتراز مینمایند

.

صفحه : ۵

(توضیح آیات)

بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعلَمُوا أَنَّكُم غَيرُ مُعجِزِي اللّهِ الخ (برائهٔ) خبر مبتدای محذوف و (من) برای ابتدای غایت و (الی) برای انتهاء است، یعنی برائهٔ و بیزاری از خدا و رسولش نسبت بآن مشرکین میباشد که شما با آنها عهد بستید، و ممکن است (برائهٔ) مبتداء باشد و اگر چه نکره است لکن بصفت خودش تخصیص داده شده، و خبرش (إِلَى الَّذِينَ عاهَدتُم) و اینکه مثل اینست که گفته شود (رجل من قریش فی الدار) و مقصود اینکه است که خدا و رسولش بری و بیزارند از آن عهدی که شما با مشرکین بستید.

پس از آن خطاب بمشرکین فرموده که در زمین چهار ماه سیر کنید که در اینکه چهار ماه مهلت دارید و ایمن میباشید، و در ابتداء و انتهای اینکه چهار ماه اختلاف است و در آن سه قول نقل شده:

اول- ابتدای آن از یوم نحر یعنی عید قربان بود، و آخر آن دهم ربیع الاخر، و اینکه قول مجاهد و محمّد بن کعب است و همین قول از حضرت ابی عبد اللّه ع روایت شده.

دوم- ابتداء مهلت آنها از اول شوال بود تا آخر محرم زیرا که اینکه آیه در شوال نازل گردیده، و اینکه قول إبن عباس و زهری است.

سوم- ابتدای اینکه چهار ماه روز نحر بوده که در آن سال روز نحر بیستم ذی القعده بود و انتهای آن بیستم ربیع الاول زیرا که در آن سال حج در آن وقت بوده پس از آن در سال بعد در ذی الحجه قرار گرفت. (مجمع البیان) و باجماع مفسرین وقتی سوره برائت نازل گردید حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم اول آنرا بابو بکر داد که بر مشرکین بخواند، پس از آن وی گرفت و بعلی ع داد، و در تفصیلش اختلاف است. (طبرسی)

صفحه : ۶

و بعضی از مفسرین گفته در سنه نهم بعد از هجرت که حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواست طواف کند فرمود مشرکین نیز برای طواف حاضر میشوند و چون برهنه طواف میکنند، من خوشم نمیآید، ابو بکر را طلبید و چهل آیه از اول سوره برائهٔ بوی داد و او را بر چهل مرد امیر نمود و گفت در موسم حج بر آنها بخوان چون او رفت جبرئیل آمد و گفت تو بوظیفه خود عمل نمیکنی مگر اینکه خودت یا مردیکه از خودت باشد اینکه آیات را بر مشرکین بخوانید حضرت رسول (ص) امیر المؤمنین (ع) را طلبید و تمام سوره را باو داد و فرمود برو و بر اهل موسم بخوان و ابو بکر را خبر بده اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد برگردد، امیر المؤمنین ع بر ناقه غضباء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سوار شد و رفت و ابو بکر را در ذو الحلیفه ملاقات نمود و آیات را از او گرفت و گفت رسول اللّه (ص) تمام آیات را بمن داده و فرموده بر مشرکین بخوانم و عهد آنها را بیندازم ابو بکر گفت مرا چه امر فرمود علی (ع) گفت تو خواهی با من بیا و خواهی برگرد ابو بکر برگشت و آمد نزد حضرت رسول (ص) و گفت مرا امر نمودی بچیزیکه گردنها بسوی آن کشیده شد و وقتی بعض راه را طی نمودم مرا عزل نمودی، رسول [ص] فرمود من چنین نکردم بامر خدا بود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدا فرموده آیات را یا باید خودت ببری یا کسیکه از تو باشد اینکه بود که من علی [ع] فرستادم که او از من است، و گفته‌اند امیر المؤمنین ع در روز نحر در محلی ایستاد و خطبه‌ئی خواند و پس از آنکه خدا را حمد و ثناء نمود مردم را خبردار گردانید از نقض عهد آنها و اینکه سوره برائهٔ را بر آنها خواند و فرمود عهد شما شکسته گردید هر کس با رسول اللّه [ص] عهد بسته تا چهار ماه او را مهلت است اگر ایمان آوردند که هیچ و الّا بقتل و اسیری گرفتار خواهد گردید و آنان که بعهد وفاء نکردند دیگر مهلتی بر آنها نخواهد بود باید برهنه طواف نکنند و گرد خانه کعبه نگردند، مشرکین گفتند ما از عهد تو و پسر عم تو بیزاریم کار ما با شمشیر و نیزه است.

صفحه : ۷

وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النّاسِ یَومَ الحَجِّ الأَکبَرِ أَنَّ اللّهَ بَرِیءٌ مِنَ المُشرِکِینَ وَ رَسُولُهُ (و اذان) عطف است بر (بَراءَةٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ) و اذان بمعنی اعلام است، بعضی از مفسرین گفته در اینجا تکرار نیست بلکه برائهٔ و ابلاغ بمشرکین است که خدا از مشرکین بیزاری جسته بدلیل قوله (إِلَی الَّذِینَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِکِینَ) و اعلام دوم خطاب بسوی مردم است که همه بدانند خدا از مشرکین بیزاری جسته و عهد آنها را شکسته و پس از اشهر حرم بایستی مؤمنین با آنها بجنگند و آنها را هر جا یافتند بکشند، و حجه الوداع سال بعد آن بود نه در آن سال (یوم الحج الاکبر) در آن سه قول است:

اول- اینکه روز عرفه است، و اینکه قول از عمر و سعید بن المسیب و عطاء و طاوس و مجاهد و همین قول از علی ع روایت شده، و از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز همین طور روایت شده، و عطاء گفته حج اکبر اینکه است که در آن وقوف بعرفات باشد، و حج اصغر اینکه است که در آن وقوف نباشد و آنکه در آن وقوف بعرفات نیست عمره است.

دوم- حج اکبر روز نحر است، یعنی روز عید که در آن قربانی میکنند و اینکه قول از إبن عباس و علی ع و سعید بن جبیر و چند نفر دیگر نقل شده، و همین قول از ابی عبد اللّه [ع] نیز روایت شده، و حسن گفته اینکه حج اکبرش نامیدند برای اینکه بود که مسلمین و مشرکین با هم حج کردند.

سوم- جمیع ایّام حج است، و اینکه قول از مجاهد و سفیان نقل شده، یعنی تمام ایّام حج در آن سال، حج اکبر است مثل اینکه میگویند (یوم الجمل) و یوم (صفین) و مقصودشان تمام آن زمان است زیرا که معلوم است هر یک از اینکه جنگ ادامه داشت و در روزهای بسیار طول کشید.

[مجمع البیان]

صفحه : ۸

فَإِن تُبتُم فَهُوَ خَيرٌ لَكُم وَ إِن تَوَلَّيتُم فَاعلَمُوا أَنَّكُم غَيرُ مُعجِزِى اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِيمٍ شما مشركين اگر از شرك بايمان باز آئيد براى شما بهتر است اشاره به اينكه كه از قتل و غارت و اسارت در امانيد در دنيا و هم در آخرت اجر و پاداش بزرگى نصيب شما خواهد شد و اگر اعراض نموديد بدانيد كه شما نتوانيد خدا را عاجز گردانيد و عذاب را از خود رفع كنيد دست خدا بالاى دستها است اى رسول بآنهائى كه كافر شدند خبر بده بعذاب دردناك، بشارت اينجا از باب تحكم است كه باز اى عبادت بتها براى شما عذاب سخت تهيه شده.

إِلَّا الَّذِينَ عاهَدتُم مِنَ المُشرِكِينَ ثُمَّ لَم يَنقُصُوكُم شَيئاً وَ لَم يُظاهِرُوا عَلَيكُم أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَيهِم عَهدَهُم إِلى مُدَّتِهِم إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ المُتَّقِينَ (إِلَّا) استثناء است (سخنان مفسرين در اينكه اينكه استثناء از كيست و مقصود از مستثناء آن كيانند) ۱- زجاج گفته استثناء از برائت است يعنى خدا و رسولش از تمام مشركين بيزارند مگر آنهائيكه بعهد خود وفاء نمودند و نقض عهد نكردند و بر عليه مسلمانها با كفار همدست نشدند.

۲- فراء گفته استثناى منقطع است و مراد جماعتى ميباشند از بنى كنانه و بنى ضمر كه تا آخر مدت آنها نه ماه مانده بود كه خداى تعالى فرمود آنها را تا آخر مدتشان مهلت بده و بعد از چهار ماه هم از آنها مؤاخذه مكن، و بنا بر اينكه قول استثناء راجع ميگردد بقوله تعالى (فَسِيحُوا فِى الأَرضِ أَربَعَةَ أَشهُرٍ).

۳- مجاهد گفته جماعتى از خزاعه و مدلج بودند.

۴- إبن عباس گفته مقصود هر كسى است كه ميان او و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم عهدى بوده پيش از نزول اينكه سوره و آنان جماعتى بودند كه مخالفت رسول اللّه [ص] را ننمودند و معاونت دشمنان مسلمين را نيز نكردند و نيز گروهى از اهل ذمه ميباشند كه رسول با آنها عهد هدنه بسته بود و با آنها صلح كرده بود وقتى

صفحه : ۹

رسول [ص] بتبوك ميرفت در راه جماعت بسيارى مثل اهل هجر و اهل بحرين و اهل ايله و آنها جماعتى از يهوديان بودند و حضرت براى آنها صلح نامه نوشتند و آنها در ذمه گرفتند و جزيه بر آنها قرار دادند و آنها بر عهد خود ثابت ماندند تا حضرت از دنيا رحلت نمود.

۵- قتاده گفته آنها مردانى بودند كه در سال حديبيه با رسول عهد بسته بودند و بمدت انقضاء عهد آنها چهار ماه مانده بود.

خلاصه مقصود اينكه است كه آنهائيكه از كافرين و مشركين نقض عهد نكردند و بر عليه شما با دشمنانتان همدست نشدند شما هم عهد آنها را نگاه داريد تا مدت آنها يعنى تا انقضاى مدت دست از آنها برداريد و متعرض آنها نشويد زيرا كه خدا پرهيزكاران را دوست ميدارد.

فَإِذَا انسَلَخَ الأَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ حَيثُ وَجَدتُمُوهُم وَ خُذُوهُم وَ احصُرُوهُم وَ اقعُدُوا لَهُم كُلَّ مَرصَدٍ چون آيات واضح است و ترجمه‌اش نيز شده محتاج بتوضيح نيست، در اينكه آيه اكيدا امر فرموده كه پس از ماههاى حرام كه در آنها جنگ و جهاد ممنوع است در باقى اوقات هر جا و هر موقعى و هر زمانى كه مشركين را يافتيد آنها را بكشيد، آيه چنين در كشتن مشركين تأكيد كرده كه مشعر بر اينست كه هر جا آنها را يافتيد و لو اينكه در حرم باشد آنها را بگيريد و نگاه داريد و در هر راهى و رصدگاهى بنشينيد و نگذاريد آنها فرار كنند.

فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اى مؤمنين بايستى اينكه طود مراقب مشركين باشيد اگر توبه نمودند و نماز كردند و زكوة دادند راه آنها را باز نمائيد و آنان را رها كنيد همانا خداوند پذيرنده توبه و مهربان است.

(وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ) عصف به (تابوا) است، معلوم میشود بمجرد اداء شهادتین بدون اداء نماز و زکوهٔ توبه قبول نمیشود و ظاهرا نظر بهمین

صفحه : ۱۰

آیه است که گفته‌اند تارک الصلوهٔ واجب القتل است لکن چون بنای رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر اینکه بوده که هر کافری که در حضورش شهادتین میگفته حکم باسلامش مینموده بدون اینکه معلّق نماید بنماز و زکوهٔ زیرا که نماز و زکوهٔ از فروع دین محسوب میشود نه از اصول.

و شاید در اینجا که نماز و زکوهٔ را عطف بتوبه داده برای اینکه است که معلوم شود آنها واقعا توبه نموده‌اند آری ترک نماز و زکوهٔ که از فروع دین میباشند اگر از روی انکار باشد حکم بکفر منکرش میشود و همچنین است تمام ضروریات اسلام که منکرش مرتد و واجب القتل است لکن اگر از روی انکار نباشد بلکه از روی جهالت یا تن پروری باشد ظاهرا تارکش را کافر و مرتد و واجب القتل ندانند بلکه او را فاسق و گنهکار گویند، و گفته‌اند حد تارک نماز عمدا قتل است در دفعه سوم و تعزیر است در دفعه اول و دوم.

وَ إِن أَحَدٌ مِنَ‌الْمُشرِکِینَ‌ استَجارَکَ‌ فَأَجِرهُ حَتّی یَسمَعَ‌ کَلامَ‌ اللّهِ ثُمَّ أَبلِغهُ مَأمَنَهُ آیه ارشاد بر اینکه است که پیش از اتمام حجت و تنبه مشرکین و کافرین قتل و غارت آنها جایز نیست زیرا که غرض از ارسال انبیاء و انزال کتب برای راه نمائی خلق است بطریق هدایتشان اینکه است که وظیفه انبیاء در وهله اول اظهار معجزه و اثبات حقانیّت خودشان است.

در اینکه آیه امر برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شده که اگر یکی از مشرکین بتو پناه جوید برای اینکه کلام خدا را بشنود پناهش بده و پس از آن او را برگردان بجای خودش، شاید اشاره باین باشد که بمجرد اینکه آیات را شنید اگر ایمان نیاورد متعرض قتل او نشوید شاید در آن تأمل کند و حقانیّت قرآن بر او ظاهر گردد و از روی دانستگی و فهمیدگی ایمان آورد.

ذلِکَ بِأَنَّهُم قَومٌ لا یَعلَمُونَ مؤید همین توجیه است که جماعت مشرکین کسانی میباشند یا در آنها کسانی هستند که دانش ندارند و از روی ندانسته‌گی ایمان نمیآورند وقتی فهمیدند

صفحه : ۱۱

و از روی کبر و نخوت ایمان نیاوردند واجب القتلند.

کَیفَ یَکُونُ لِلمُشرِکِینَ عَهدٌ عِندَ اللّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلّا الَّذِینَ عاهَدتُم عِندَ المَسجِدِ الحَرامِ کیف سؤال از حال است و در موضع استفهام منفی آمده مشرکین را چگونه عهدی است نزد خدا و نزد رسول او یعنی آنها را عهدی نیست مثل اینکه در گفتگوهای عرفی یکی بدیگری گوید چگونه اینکه مطلب احتمال دارد یعنی احتمال ندارد و ممکن نیست، مسجد محلّ سجود و مسجد الحرام که در مکه است چگونه برای مشرکین عهدی است نزد خدا و رسول او یعنی برای آنان عهدی نیست (الّا) استثناء است یعنی مگر آن مشرکین که با شما نزد مسجد الحرام عهد بستند.

فَمَا استَقامُوا لَکُم فَاستَقِیمُوا لَهُم إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ المُتَّقِینَ آنهائیکه از مشرکین عهد بستند اگر بر عهد خود استقامت نمودند مثل بنی کنانه و بنی ضمرهٔ شما نیز استقامت نمائید یعنی بعهدی که با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بسته‌اند استقامت و پایدار باشید و متعرض آنها نشوید همانا خدا پرهیزکاران را دوست میدارد.

کَیفَ وَ إِن یَظهَرُوا عَلَیکُم لا یَرقُبُوا فِیکُم إِلًّا وَ لا ذِمَّةً یُرضُونَکُم بِأَفواهِهِم وَ تَأبی قُلُوبُهُم وَ أَکثَرُهُم فاسِقُونَ جمله‌ئی در آیه حذف است و در معنی چگونه برای مشرکین عهدی است در حالیکه اینها در باره شما مؤمنین هیچ حقّی را مراعات ننمایند نه حق سوگند

و نه حق خویشی و نه وفاء بعهد (إِلًّا وَ لا ذِمَّةً) یعنی اینها چنین میباشند که در باره شما نه حق قرابت را حفظ کنند و نه حق عهدی که نموده‌اند مراعات مینمایند در باطن چنینند لکن شما را بزبانشان راضی میکنند در حالیکه قلبشان اباء دارد و بیشتر آنها فاسقند و ظاهرا مقصود از اینکه جماعت منافقینند.

صفحه : ۱۲

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۹ تا ۱۹]

اشاره

اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلًا فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۹) لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّةً وَ أُولئِکَ هُمُ المُعتَدُونَ (۱۰) فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ فَإِخوانُکُم فِی الدِّینِ وَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۱۱) وَ إِن نَکَثُوا أَیمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُم فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الکُفرِ إِنَّهُم لا أَیمانَ لَهُم لَعَلَّهُم یَنتَهُونَ (۱۲) أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَکَثُوا أَیمانَهُم وَ هَمُّوا بِإِخراجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَؤُکُم أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخشَونَهُم فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ (۱۳)
قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّهُ بِأَیدِیکُم وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِینَ (۱۴) وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم وَ یَتُوبُ اللّهُ عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۵) أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (۱۶) ما کانَ لِلمُشرِکِینَ أَن یَعمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم وَ فِی النّارِ هُم خالِدُونَ (۱۷) إِنَّما یَعمُرُ مَساجِدَ اللّهِ مَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ لَم یَخشَ إِلَّا اللّهَ فَعَسی أُولئِکَ أَن یَکُونُوا مِنَ المُهتَدِینَ (۱۸)
أَ جَعَلتُم سِقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ کَمَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لا یَستَوُونَ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ (۱۹)

صفحه : ۱۳

[ترجمه آیات]

آیات خدا را ببهای اندک معامله کردند پس راه بسوی او را بستند و براستی آنچه را که آنها عمل مینمودند بد بود [۹]

در باره هیچ مؤمنین مراعات نمیکنند نه قسم و نه عهد را و آن گروه تجاوز کنندگانند [۱۰]

پس اگر (آنان) توبه کردند و نماز را بپای داشتند و زکوهٔ دادند پس آنها برادرهای دینی شما هستند و ما آیات را تفصیل میدهیم برای جماعتی که میدانند [۱۱]

و اگر (مشرکین) نقض پیمان نمودند پس از آنکه عهد بسته بودند و در دین شما طعنه زدند شما پیشوایان کفر را بکشید زیرا که برای آنها قسمی نیست شاید اینها باز ایستند [۱۲]

آیا چرا جنگ نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانها که با شما بسته بودند و قصد بیرون کردن رسول را نمودند در حالیکه آنها اول (پیمان را شکستند) آیا شما از آنها میترسید پس خدا سزاوارتر است برای اینکه از او بترسید اگر با ایمان میباشید [۱۳]

آنها را بکشید خدا آنها را بدستهای شما عذاب کند و آنها را رسوا سازد و شما را بر آنها مظفر گرداند و قلبهای جماعت مؤمنین را

شفا بخشد [۱۴]
و غیظ قلبهای آنها را ببرد و خدا بپذیرد توبه هر کس را که بخواهد و خدا داناتر و درستکارتر است [۱۵]
آیا شما گمان کردید که شما را وامیگذارند و حال آنکه ببیند خدا کسانی را از شما که مجاهده میکنند و فرا نمی گیرند بغیر خدا و رسول او و مؤمنین دوست نهانی و خدا دانا است

صفحه : ۱۴

بآنچه عمل میکنند [۱۶]
برای مشرکین سزاوار نبود اینکه مساجد خدا را تعمیر کنند در حالیکه گواهان باشند بر نفسهای خودشان بکفر اینها جماعتی هستند که اعمالشان حبط گردیده و در آتش جاویدانند [۱۷]
جز اینکه نیست که تعمیر مساجد خدا میکنند کسانی که بخدا ایمان آورده‌اند و بروز قیامت (هم ایمان آورده‌اند) و نماز را بپای میدارند و زکوهٔ میدهند و نمیترسند مگر از خدا پس آن گروه شاید از هدایت یافته‌شده‌گان باشند [۱۸]
آیا شما قرار دادید آب دادن حاجیان را و عمارت کردن مسجد الحرام را مثل کسیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده و جهاد در راه خدا کرده اینها نزد خدا مساوی نمیباشند و خدا جماعت ستمکاران را هدایت نمیکند [۱۹]
.

صفحه : ۱۵

(توضیح آیات)

اشاره

اشتَرَوا بِآیاتِ اللّهِ ثَمَناً قَلِیلًا فَصَدُّوا عَن سَبِیلِهِ إِنَّهُم ساءَ ما کانُوا یَعمَلُونَ اینکه آیه و آیه بعدش تفسیر و بیان حال فاسقین در آیه قبل است که در مقام بیان صفات و اعمال رکیک آنها است که عملشان چنین بوده آیات خدا را ببهاء اندك میفروختند.
مفسرین گفته‌اند آیه در باره ابو سفیان فرود آمده که کفار را طعام میداد و میگفت بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان نیاورید، و نیز گفته‌اند بزرگان قریش را طعام میداد و بمؤمنین طعام نمیداد.
از إبن عباس نقل میکنند که گفته مقصود اهل طائفند که بر آنها کمك فرستادند که با پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جنگ کنند.
جبائی گفته آنان یهودیانند که عهد رسول [ص] ببهای اندك که از قریش میگرفتند شکستند و مردم را از راه خدا یعنی اسلام باز داشتند.
ماء (ما کانوا) نکره موصوفه است و در محلّ نصب و تمیز آمده یعنی بد عملی بوده که فاسقین میکردند.
لا یَرقُبُونَ فِی مُؤمِنٍ إِلًّا وَ لا ذِمَّهً ظاهرا مرجع ضمیر (یرقبون) همان اشخاص فاسقی هستند که در آیات بالا شرح حال آنها را گفته که آیات خدا را ببهای اندك یعنی متاع ناقابل دنیا معاوضه نمودند و اینکه فاسقین که یا یهودیان باشند یا مشرکین که عهد رسول را نقض نمودند اینها راجع بمؤمنین و در باره آنها مراعات هیچ حقّی را ننمودند نه حق قرابت را نگاه داشتند و نه رعایت حق الهی و

نه عهدى كه در ذمه خود گرفته بودند، اينكه تفصيل آيه بالا و بيان كار آنها است.
وَ أُولئِكَ هُمُ المُعتَدُونَ و آن جماعت فاسقين كه عمل اينها چنين بود كه آيات خدا را ببهاى ناچيز

صفحه : ۱۶

دنيوى فروختند در كفر و فسق از حد گذشتند يعنى در كفر و فسق زيادروى كردند فَإِن تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَإِخوانُكُم فِي الدِّينِ وَ نُفَصِّلُ الآياتِ لِقَومٍ يَعلَمُونَ پس اگر مشركين يا يهوديان كه در فسق تعدى نمودند توبه كنند و از اعمال ركيكشان دست بردارند و نماز را بپاى دارند و زكوة مالشان را بدهند آنها برادران ايمانى شما ميشوند و تفصيل ميدهيم آيات را براى آنها كه علم دارند.

وَ إِن نَكَثُوا أَيمانَهُم مِن بَعدِ عَهدِهِم وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُم و اگر اينكه كفار يا اينكه فساق عهدى كه با رسول بسته بودند شكستند (نكث) بمعنى وا تابيدن غزل است قوله تعالى (وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَت غَزلَها مِن بَعدِ قُوَّةٍ أَنكاثاً) يعنى شما مثل آن زنى نباشيد كه ريسمان مى‌تابيد و پس از آن تاب ريسمان را باز ميكرد و اينها چنين ميباشند كه عهد و قسم و پيمان خود را ميشكنند و اگر اينكه فاسقين در دين شما طعنه زدند و عيب‌جوئى نمودند فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الكُفرِ إِنَّهُم لا أَيمانَ لَهُم لَعَلَّهُم يَنتَهُونَ بفاء تفريع اينكه جمله را متفرع ميگرداند بر جمله بالا و بمؤمنين امر مينمايد كه با پيشوايان كفر اينهائيكه نقض عهد كردند جنگ كنيد زيرا كه پس از نقض عهد ديگر براى آنها قسم و معاهده‌ئى نيست شما با آنها مبارزه و جهاد كنيد شايد آنها از شرك يا طعنه زدن در دين شما باز ايستند.

آيه مشعر بر اينكه است كه مقصود از جنگ و جهاد با كفار فساد در زمين و خون‌ريزى و علوّ و برترى بر غير نيست، بلكه مقصود بازداشتن اشرار و فساق و كسانى است كه مقصودشان فساد در زمين و خاموش گردانيدن نور هدايت است اينكه است كه در آيه فرموده با آنها جنگ كنيد و آنها را بكشيد شايد كفار از شرك و طعنه‌زدن در دين باز ايستند و دست از اذيت شما بردارند.

مفسرين از إبن عباس نقل ميكنند كه گفته مقصود از ائمه كفر ابو سفيان حرب و حارث بن هشام و سهل بن عمر و عكرمهٔ بن ابى جهل و ديگران از رؤساء

صفحه : ۱۷

قريش بودند كه عهد رسول را شكستند و اينها بودند كه در بيرون كردن رسول همت نمودند.

مجاهد گفته اهل روم و پارس بودند، حذيفهٔ بن يمان گفته اهل اينكه آيه هنوز نيستند مقصودش زمان خودش بوده و بعد از اينكه خواهند آمد وقتى آمدند با آنها جنگ كنيد.

أَ لا تُقاتِلُونَ قَوماً نَكَثُوا أَيمانَهُم وَ هَمُّوا بِإِخراجِ الرَّسُولِ وَ هُم بَدَؤُكُم أَوَّلَ مَرَّةٍ همزه استفهام انكارى با (لاء) نافيه براى ايجاب است و بمعنى (هلا) ميشود يعنى آيا چرا جنگ نميكنيد، و در اينجا مقصود مبالغه در قتال و جنگ با اشرار است يعنى آيا چرا شما جنگ نمى‌كنيد با آنهائيكه نقض عهد نمودند و عزم كردند بر بيرون كردن رسول از مدينه و نيز اينها كسانى ميباشند كه اول شروع بجنگ يا نقض عهد نمودند.

أَ تَخشَونَهُم فَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخشَوهُ إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ اى مؤمنين آيا شما از كفار و كسانيكه نكث عهد نمودند و اهتمام و كوشش نمودند در بيرون كردن رسول [ص] از مدينه و اول كسى بودند كه با شما جنگ كردند يا نقض عهد نمودند ميترسيد در صورتى كه خدا سزاوارتر است از اينكه از او بترسيد اگر واقعا مؤمن باشيد و ايمان در قلب شما نفوذ نموده باشد ميدانيد كه (هو القاهر فوق عباده) دست خدا بالاى دستها است.

قاتِلُوهُم یُعَذِّبهُمُ اللّه بِأَیدِیکَم وَ یُخزِهِم وَ یَنصُرکُم عَلَیهِم وَ یَشفِ صُدُورَ قَومٍ مُؤمِنِین، وَ یُذهِب غَیظَ قُلُوبِهِم خطاب بمؤمنین است که ای مؤمنین با اینها جنگ کنید خدا اینها را بدست شما عذاب میکند یعنی بدست شما کشته میگردند و نیز بدست شما آنها را بقتل و اسارت ذلیل میگرداند و شما را یاری میکند و بر آنها غالب میگرداند و قلبهای مؤمنین را شفاء میدهد و از غیظ بآنها خالی میکند یعنی پس از انتقام

صفحه : ۱۸

کشیدن از دشمن دل آنها آرام میگردد و اینکه خود یکی از پیش گوئیهای قرآن است که بمؤمنین وعده داده که شما جنگ کنید مظفر و کامیاب خواهید گردید اینکه آیه نظیر قوله تعالی است که موقع مبارزه نمودن موسی با سحره بموسی خطاب میکند (أَلقِ عَصاکَ) عصا را بینداز و نترس تو غالبی.

وَ یَتُوبُ اللّه عَلی مَن یَشاءُ وَ اللّه عَلِیمٌ حَکِیمٌ و خدا می‌پذیرد توبه هر کس را که بخواهد، شاید مقصود آنهائی باشند که او اول یکقدری از رفتن بجنگ تأنی و سستی نمودند و خدا دانا و درستکار است أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا وَ لَمّا یَعلَمِ اللّه الَّذِینَ جاهَدُوا مِنکُم وَ لَم یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللّه خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ (ام) حرف عطف است و برای عطف به استفهام میآورند و (ام حسبتم) معطوف است بر (الا تقاتلون) یعنی آیا گمان کردید که واگذارده میشوید بدون اینکه مکلف بجهاد شوید، و حال آنکه ظاهر نشده است حال شما بلکه شما در مورد امتحان واقع میگردید تا اینکه تمیز داده شود بین کسانیکه از شما اظهار ایمان کرده‌اند و خالصند در ایمان و آنها اشخاصی می‌باشند که در راه خدا و لوجه اللّه با کفار جهاد میکنند و غیر از خدا و رسول و مؤمنین دوستی نمی گیرند.

بعضی از مفسرین برای توضیح آیه چنین گفته: حاصل آیه اینکه است که دنیا دار امتحان و ابتلاء است و نفوس آدمیان قابل خیر و شرّ و سعادت و شقاوت است و در ابتداء وجودش ساذج و مبهم است و مراتب قرب و بعد بدل میگردد بازاء ایمان خالص بخدا و آیات او و صفای ایمان ظاهر نمیگردد مگر بامتحان و امتحان در موقع عمل ظاهر میگردد تا اینکه بامتحان تمیز داده شود بین طیب و خبیث و آنکه دارای ایمان خالص است و آنکه چنین نیست بلکه مجرد ادعاء است.

اینکه است که لازم است مدعیانیکه ادعاء میکنند که نفسها و اموالشان را

صفحه : ۱۹

معامله کرده‌اند ببهشت در مورد ابتلاء واقع گردند بمثل جهاد تا اینکه صادق از کاذب تمیز داده شود و اینکه روابط محبّت وصله خود را از دشمنان خدا قطع نمایند پس بر مؤمنین است که امر جهاد را امتثال نمایند و در آن مسارعت کنند و سبقت گیرند تا اینکه صفاء جوهرشان و حقیقت ایمانشان ظاهر گردد و بآن بر پروردگارشان احتجاج نمایند در روز که نجاتی در آن نیست مگر بحجت حق.

پس قوله تعالی (أَم حَسِبتُم أَن تُترَکُوا) یعنی آیا شما گمان کردید که واگذارده میشوید بر حالیکه بر آن بودید (از شرک و کفر) در صورتی که حقیقهٔ صدق ایمان شما هنوز ظاهر نگردیده.

(وَ لَمّا یَعلَمِ اللّه الخ) یعنی هنوز در خارج ظاهر نگردیده نه جهاد شما و نه دوری جستن از غیر خدا و رسول او (وَ لَا المُؤمِنِینَ وَلِیجَةً) [یعنی برای مؤمنین سزاوار نیست دوست پنهانی گرفتن] پس وقتی که اشیاء تحقق پیدا نماید خدا آنرا میداند الخ.

[تفسیر المیزان] در جای خود ثابت گردیده که علم حق تعالی بتمام اشیاء گذشته و آینده و حاضر یکسان است یعنی علم او تعالی حضوری است نه حصولی و در اینجا و امثال اینکه موارد چنین نیست که خدا نمیدانسته و پس از وقوع عالم گردیده، در مجمع

گفته معنی (و لما یعلم اللّه) اینکه است که هنوز ظاهر نگردیده آنچه حق تعالی در ازل عالم بآن است.
ابو الفتوح رازی در توجیه آیه (وَ لَمّا یَعلَمِ اللّهُ) گفته علم را بجای معلوم گذارده برای اینکه (لما) فعلی را نفی میکند که طمع در وقوعش باشد و در معنی چنین میشود (ام حسبتم ان تترکوا و لما تجاهدوا).
و گفته معنی اینکه است که خدای تعالی با شما معامله آنهائی را کرده که باختبار و امتحان استفسار احوال غیری را کنند که ندانند تا اینکه بدانند.
و وجه دیگر گفته‌اند علم در اینجا بمعنی رؤیت است چنانچه در بسیاری از جاها علم بمعنی رؤیت آمده و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود (و لما یری اللّه

صفحه : ۲۰

المجاهدین منکم و الّذین لم یتخذوا من دون اللّه) و بهر حال تا شیئی مرئی و موجود نباشد خدای تعالی او را نبیند و خودش گفت اینکه وجهی ملیح است [پایان] و بنا بر آنچه دانشمندان علم خدا را حضوری دانسته‌اند توجیه اول و سوم از سه وجهی که گفته علم را بمعنی معلوم گیریم یا بمعنی رؤیت هیچکدام مناسب علم حضوری نیست.
لکن توجیه دوم که گفته‌اند معنی اینکه است که خدا با شما معامله کسانی را کرد که باختبار و امتحان احوال غیر را معلوم میکنند تا اینکه آن چیزی را که نمیدانند بدانند اینکه معنی بحقیقت نزدیک‌تر است.
[و اللّه العالم] وَ اللّهُ خَبِیرٌ بِما تَعمَلُونَ خدا خبیر است یعنی خبردار است بآنچه شما بعدا عمل میکنید، مشعر بر اینکه است که چیزی بر او مخفی نیست لکن با شما معامله کسی را میکند که خبردار نیست و میخواهد بفهمد.
ما کانَ لِلمُشرِکِینَ أَن یَعمُرُوا مَساجِدَ اللّهِ شاهِدِینَ عَلی أَنفُسِهِم بِالکُفرِ أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم وَ فِی النّارِ هُم خالِدُونَ تا مِنَ المُهتَدِینَ
ترجمه آیات شده و محتاج بتوضیح نیست واضح است که مشرکین را منع میکند از تعمیر کردن مسجدها و در مقام توبیخ و سرزنش آنها برآمده که در صورتی که خودشان با آن کفریکه در باطن خود اندوخته‌اند میدانند چگونه متصدی تعمیر مساجد که مخصوص بموحدین است بر میآیند، تعمیر مساجد مخصوص بکسی است که بخدا و روز قیامت مؤمن باشد و نماز را بپا دارد و زکوة بدهد و نترسد مگر از خدا (فَعَسی أُولئِکَ أَن یَکُونُوا مِنَ المُهتَدِینَ) پس شاید اینها رستگاران باشند.
أَ جَعَلتُم سِقایَةَ الحاجِّ وَ عِمارَةَ المَسجِدِ الحَرامِ کَمَن آمَنَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لا یَستَوُونَ عِندَ اللّهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الظّالِمِینَ

[در شأن نزول آیه از مفسرین چند وجه نقل شده]

صفحه : ۲۱

در تبصره گفته که عباس بن عبد المطلب و طلحة بن شیبه در مقام مفاخرت برآمدند و بامیر المؤمنین ع سخنانی میگفتند طلحه میگفت من صاحب خانه‌ام یعنی کعبه و کلید آن بدست من است پس من از شما افضلم، عباس میگفت من حاج را آب میدهم، امیر المؤمنین ع فرمود من نمیدانم چه میگوئید اینکه افتخار شما بر من وجهی ندارد من بخدا و رسول ایمان آورده‌ام و تصدیق بروز قیامت کرده‌ام دیگر گفت جهاد در راه خدا از همه فاضل‌تر است، عمر گفت نزاع نکنید من از رسول سؤال میکنم کدام افضل است اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید که آب دادن اهل حاج و تعمیر مسجد الحرام مثل کسی نیست و مساوی نیست با کسی که بخدا

ایمان آورده و در راه خدا جهاد کند.

صفحه : ۲۲

[سوره التوبة (۹): آيات ۲۰ تا ۲۸]

اشاره

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الفائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَ رِضوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُم فِيها نَعِيمٌ مُقِيمٌ (۲۱) خالِدِينَ فِيها أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِيمٌ (۲۲) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُم وَ إِخوانَكُم أَولِياءَ إِنِ استَحَبُّوا الكُفرَ عَلَى الإِيمانِ وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِنكُم فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ (۲۳) قُل إِن كانَ آباؤُكُم وَ أَبناؤُكُم وَ إِخوانُكُم وَ أَزواجُكُم وَ عَشِيرَتُكُم وَ أَموالٌ اقتَرَفتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخشَونَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرضَونَها أَحَبَّ إِلَيكُم مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأتِيَ اللَّهُ بِأَمرِهِ وَ اللَّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ (۲۴)
لَقَد نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَومَ حُنَينٍ إِذ أَعجَبَتكُم كَثرَتُكُم فَلَم تُغنِ عَنكُم شَيئاً وَ ضاقَت عَلَيكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ثُمَّ وَلَّيتُم مُدبِرِينَ (۲۵) ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى المُؤمِنِينَ وَ أَنزَلَ جُنُوداً لَم تَرَوها وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الكافِرِينَ (۲۶) ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِن بَعدِ ذلِكَ عَلى مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۷) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا المُشرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هذا وَ إِن خِفتُم عَيلَةً فَسَوفَ يُغنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۸)

صفحه : ۲۳

[ترجمه آيات]

آنکسانیکه ایمان آوردند و (از وطنشان) هجرت کردند و در راه خدا بمالها و نفسهای خود جهاد نمودند درجه آنها نزد خدا عظیم‌تر است و آن جماعت ظفر یافته‌گانند در دنیا و آخرت [۲۰]
پروردگارشان مژده میدهد بآنها برحمتی از خود و خوشنودی و بهشتهائی که برای آنها مهیا گردیده از برای آنها در آن باغها نعمتی است دائمی [۲۱]
در آن بهشتها همیشه جاویدانند و همانا نزد خدا است اجر بزرگ [۲۲]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید پدرها و برادرهای خود را دوستان نگیرید اگر اینها کفر را بر ایمان ترجیح میدهند و کسیکه از شما آنها را دوست دارد پس آنها ستمکارانند [۲۳]
ای پیغمبر بگو اگر هست پدرهای شما و پسرهای شما و برادرهای شما و زنهای شما و عشیره شما و مالهائی را که جمع کرده‌اید و تجارتیکه میترسید از کساد آن و منزلهائی که می‌پسندید محبوب‌تر است نزد شما از خدا و رسول او و جهاد در راه او پس منتظر باشید تا بیاورد خدا عقابش را و خدا هدایت نمیکند جماعت فاسقین را [۲۴]
همانا حقیقةً خدا شما را در جاهای بسیاری یاری نمود و در جنگ (حنین) وقتی کثرت لشگر شما را بعجب آورد پس دفع نکرد آن کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و زمین با فراخی آن بر شما تنگ گردید پس پشت بر دشمن نموده و فرار کردید [۲۵]
پس از آن خدا سکینت و اطمینان را بر رسولش و بر مؤمنین نازل گردانید و فرود آورد قشونی را که شما آنها را نمیدیدید و عذاب

نمود آنها را که کافر شدند و اینکه است پاداش کافرین [۲۶]
پس از آن خداوند قبول توبه میکند از هر کس که میخواهد و خدا آمرزنده و مهربان است [۲۷]
ای کسانیکه ایمان

صفحه : ۲۴

آورده‌اید جز اینکه نیست که مشرکین نجس میباشند و نباید پس از اینکه سال نزدیک بمسجد الحرام بشوند و اگر از نیامدن آنها میترسید فقیر شوید پس زود باشد که خدا از فضل و کرم خودش شما را بی‌نیاز گرداند همانا که خدا دانا و درستکار است [۲۸]

(توضیح آیات)

اشاره

الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم آیه تتمه آیه بالا است که چنانچه در صفحه پیش گفته شد مشاجره و نزاع افتاد بین عباس عموی پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و طلحه که هر یک ادعای افضلیت میکردند حضرت امیر ع آنها را نزد رسول اکرم [ص] برد اینکه آیه نازل گردید که آنهائیکه ایمان آوردند و از وطنشان هجرت نمودند و بمال و نفسهایشان مجاهده نمودند أَعظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الفائِزُونَ (اعظم) افعل التفضیل است و مشعر بر اینکه است که اگر اینکه دو عمل که کلید دار خانه کعبه و آب دادن حاج باشد فی نفسه فضیلت دارد لکن اولا فضیلت عمل متفرع بر ایمان است و ثانیا نمیتوان اینکه دو عمل را مقابل نمود با ایمان بخدا و مجاهده نمودن بمال و جان در راه خدا و برای یاری پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا که عظمت و مقام مجاهدین نزد خدا بسیار بزرگ است و کسیکه ایمان نیاورده هیچ فضیلتی برای او و عمل وی نیست بطوریکه غیر از اینها هر قدر عمل فی نفسه خوب بشمار رود در مقابل ایمان و جهاد در راه خدا چیزی نمیباشد و اینهائیکه چنین میباشند فائز گردیدند بفیوضات الهی، و جماعت الهیه و بعضی از اهل تسنن گفته‌اند مقصود از اینکه آیه علی ع است زیرا که مصداق کامل آن همان شخص بزرگوار است که در ایمان و عمل بر همه سبقت داشت و نیز در عمل

صفحه : ۲۵

و جهاد پیش دستی مینمود و در عمل اول کسی از مردها بود که با حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم نماز خواند و اول کسی بود که در رختخواب رسول [ص] خوابید و برای محافظت وجود مبارک حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم جانش را در معرض خطر قرار داد پس چگونه میتوان عمل او را با عمل دیگری مقایسه نمود تا اینکه گفته شود عمل او بزرگتر است اصلا اعمال دیگر در مقابل آن ناچیز است.
یُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنهُ وَ رِضوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُم فِیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ در مقابل اعمال مؤمنین و مهاجرین و مجاهدین بمال و نفس نظر به اینکه که باید جزاء و پاداش مقابل عمل باشد، اول ایمان، دوم هجرت، سوم مجاهده در راه خدا بمال و نفسهایشان سه نوع پاداش برای آنها تذکر میدهد:
اول (برحمهٔ منه) که مشمول رحمت خدا میباشند. دوم (رضوان) که خوشنودی خدا است و از هر فضیلتی بالاتر است. سوم- بهشتها (جنات) جمع جنهٔ است یعنی نه یک بهشت بلکه بهشتهائی برای آنها آماده شده که جایگاه همیشه گی آنها است و در آن اقامت

دارند و کلام را مؤکّد فرموده به:

خالِدِینَ فِیها أَبَداً إِنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجرٌ عَظِیمٌ که اینکه اشخاص مخلّد در آن بهشتها میباشند بدرستیکه نزد خدا است بر اعمال بندگان جزای عظیم.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَکُم وَ إِخوانَکُم أَولِیاءَ إِن استَحَبُّوا الکُفرَ عَلَی الإِیمانِ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُم فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نگیرید پدران و برادران خود را دوست خودتان اگر آنها ترجیح میدهند کفر را بر ایمان و هر کس از شما مؤمنین که آنها را دوست بگیرد پس آنها ظالم و ستمکار هستند، و در آیه بعد نهی را مؤکد گردانیده بقوله تعالی:

قُل إِن کانَ آباؤُکُم وَ أَبناؤُکُم وَ إِخوانُکُم وَ أَزواجُکُم وَ عَشِیرَتُکُم الخ خطاب برسول فرموده که بگو اگر پدران شما و پسران شما و برادران

صفحه : ۲۶

شما و زنهای شما و عشیره‌های شما و مالهائی که جمع کرده‌اید و تجارتیکه از کساد آن میترسید و منزلهائی را که دوست میدارید نزد شما محبوب‌تر باشد از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا پس منتظر باشید تا اینکه خدا بیاورد حکمش را در باره شما و خدا هدایت نمیکند فاسقین را.

مفسرین گفته‌اند قبل از فتح مکه وقتی مؤمنین مأمور بهجرت شدند و خواستند مهاجرت نمایند بعضی را زنش باو میچسبید که ما را چگونه رها میکنی، بعضی را پدر و مادر و اولادان مانع میشدند و آنها را از هجرت جلوگیری میکردند و آن مؤمنین برای آنها هجرت را ترک مینمودند اینکه بود که حق تعالی در اینکه آیه آنان را توبیخ مینماید که امر دین مقدم بر نسب است و وقتی بدلالت آیه بالا قطع قرابت و الدین در آنجائیکه کفر را دوست‌تر دارند از ایمان جایز باشد در مورد غیر آنها قطع قرابت بطریق اولی واجب است و در مورد دوستی خدا و رسولش باید قطع تعلق از آنها نمود زیرا که دین مقدم بر نسب است.

در حدیث است که احدی از شما طعم ایمان را نمی‌چشد مگر وقتی که دوستی او فی اللّه و بغض او فی اللّه باشد، و بعضی (عشیرتکم) را (عشیراتکم) بلفظ جمع قرائت نموده، و دیگری بر او اشکال کرده به اینکه که عرب (عشیره) را اگر خواست جمع ببندد (عشائر) میگوید نه (عشیرات) [مجمع البیان] فَتَرَبَّصُوا حَتّی یَأتِیَ اللّهُ بِأَمرِهِ حسن گفته آن وعید است بعقوبت نزدیک و اینکه آیه تکلیف شدیدی است برای مؤمن که بایستی از پدرها و اولادها و عشیره‌ها و تمام حظوظ دنیا برای دین مجرد بشود، اللهم وفقنا لما یوافق رضاك حتّی نحبه فیک الابعدین و نبغض فیک الاقربین.

[طبرسی] لَقَد نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَواطِنَ کَثِیرَةٍ وَ یَومَ حُنَینٍ، تا آخر قبلا آیه ترجمه شده و برای فهم آن قدری محتاج بتوضیح است در داستان جنگ حنین باختلاف نقل کرده‌اند و ما در اینجا مختصرتر آنرا

صفحه : ۲۷

از جامع الجوامع طبرسی ترجمه مینمائیم.

مواطن حرب مقامات و موارد و محلّ آن است، و (حنین) وادی است بین مکه و طائف که در آن موضع حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با لشگر هوازن و ثقیف جنگ نمودند و لشگر اسلام در آنوقت دوازده هزار بودند، ده هزار نفر آنها در فتح مکه حاضر شدند و با آنها از طلقاء دو هزار نفر ضمیمه گردید، و لشگر هوازن و ثقیف چهار هزار نفر بودند وقتی دو لشگر یکدیگر را مشاهده نمودند مردی از مسلمانها از کثرت قشون مؤمنین تعجب کرد، گفته‌اند که او ابو بکر بود و گفت هرگز آنها بر ما غالب نخواهند گردید و حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اینکه سخن بدش آمد قوله تعالی:

إذ أَعجَبَتكَم كَثرَتُكَم فَلَم تُغنِ عَنكَم شَيئاً يعنى شما مسلمانان از كثرت خودتان تعجب نموديد و ندانستيد كه كثرت نفرات شما از شما بدى را دفع نميكند، پس جنگ شديدى واقع گرديد و مسلمانها كلمه اعجابشان را درك نمودند (يعنى دانستند كه كثرت عدد آنها را بى‌نياز نگردانيد) و مغلوب گرديدند و رو بفرار گذاردند و رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مركز خود باقى ماند و على ع با علم و با دشمن جنگ ميكرد، و عباس بن عبد المطلب از طرف راست دهنه قاطر رسول اللّه [ص] را گرفته بود و ابو سفيان بن حرث بن عبد المطلب از طرف چپ، و نه نفر از بنى هاشم و دهم آنها ايمن بن ام ايمن بود كه در آن جنگ كشته شد، رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بعباس چون صداى بلندى داشت فرمود قشون را صدا كن، عباس بصداى بلند گفت اى جماعت مهاجرين و انصار اى اهل بيعت شجره اى اهل سورة البقره بكجا فرار كرديد اينكه رسول خدا است عباس ندا را مكرر كرد آنها ميگفتند لبيك لبيك و ملائكه با آنها نازل گرديد پس رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نظر بكشته‌هاى مسلمين كرد و جلو لشگر آمد و گفت من پيمبرم دروغ نيست من پسر عبد المطلبم و از جانب خدا نصرت و مظفريت براى او آمد و هوازن مغلوب گرديدند و رو بفرار گذاردند.

صفحه : ۲۸

وَ ضاقَت عَلَيكُمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ثُمَّ وَلَّيتُم مُدبِرِينَ (بما رحبت) ماء، مصدريه است و (باء) بمعنى (مع) است يعنى (مع رحبها) و جار و مجرور در موضع حال است يعنى قشون رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از شدت ترس زمين با فراخى آن گويا بر آنان تنگ گرديد نميدانستند بكجا فرار كنند و پشت كردند و رفتند پس از آن خداى تعالى رحمت و سكينت را بر پيمبرش و بر مؤمنين آنهائيكه با او بودند نازل گردانيد.

وَ عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ ذلِكَ جَزاءُ الكافِرِينَ و عذاب كرد آنهائى را كه كافر بودند بقتل و اسارت زنها و اولادهايشان و گرفتن مالشان (ثم يتوب اللّه) يعنى بعد از آن مردمانى از آنها اسلام آوردند و خداى تعالى توبه آنها را قبول نمود، و گفته‌اند در آن روز شش هزار نفر اسير شدند و از شتر و گوسفند بقدرى مسلمانها از آنها بغنيمت گرفتند كه بشمار نميآيد [پايان] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا المُشرِكُونَ نَجَسٌ فَلا يَقرَبُوا المَسجِدَ الحَرامَ بَعدَ عامِهِم هذا نجس مصدر است و عرب هر اسمى را كه بمصدر وصف كند براى مبالغه است مثل اينكه گفته ميشود صوم و عدل و فطر و رضاء، يعنى عادل و صائم و مفطر و مرضى و نيز وقتى چيزى را بمصدر وصف كنند واحد و تثنيه و جمع و مذكر و مؤنث آن بيك لفظ گفته ميشود مثل اينكه گفته ميشود: رجل نجس بفتح جيم، و رجال نجس، و امرأة نجس بفتح جيم، و چنين است باقى مشتقات آن، و هر چيز پليد را نجس گويند مثل اينكه گفته ميشود: رجل نجس و امرأة نجس و قوم نجس.

و چون از محبّت و دوستى با مشركين نهى رسيد و امر شد بمنع كردن آنها را از دخول در مسجد الحرام، شايد آيه در مقام علت نهى برآمده كه دورى شما از آنها براى اينكه است كه آنها نجس العين ميباشند چه نجاستى تصور ميشود و چه

صفحه : ۲۹

قذارتى را ميتوان مقابل نمود كه مثل شرك بخدا و كفر و عدم ايمان بمقام كبريائى باشد و گويند مقصود از عام سال نهم هجرت است كه پس از نزول سوره برائة بود كه بر آنها بتوسط على ع خوانده شد.

[سخنان مفسرين در توجيه آيه]

اختلاف است در نجاست عینی کافر، جماعتی از فقهاء گفته‌اند کافر نجس العین است و دلیل آنها ظاهر آیه است، و بروایت إبن عباس عین آنها نجس است مثل سگها و خنازیر، و از امام صادق ع چنین روایت شده کسیکه با کافری مصافحه کند و دستش تر باشد باید دستش را تطهیر کند و اگر دستش خشک باشد بدیوار بمالد، و از حسن که یکی از مفسرین سنیها است نیز همین طور نقل شده و ظاهرا در مذهب امامیّه اجماعی است که مشرک و کافر نجسند و در آیه منع میکند از داخل گردیدن آنها در مسجد الحرام که پس از سال نهم هجرت مشرکین داخل مسجد الحرام نشوند و حج ننمایند.

وَ إِن خِفتُم عَيلَةً فَسَوفَ يُغنِيكُمُ اللّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ خطاب بمؤمنين نموده که اگر شما از منع آنها در دخول مسجد الحرام از تنگ دستی و فقر میترسید زیرا که در آمدن آنها ارزاق زیاد میشود و در نیامدنشان کم میشود خداوند بزودی هر کس از شما را که بخواهد روزی او را وسیع میکند و شما را از فضل خودش از آنها بی‌نیاز میگرداند همانا خدای شما دانا و درستکار است بهر کس آنچه را که شایسته آن است عطاء میکند.

صفحه : ۳۰

[سوره التوبة (۹): آيات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِاليَومِ الآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدِينُونَ دِينَ الحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتابَ حَتّى يُعطُوا الجِزيَةَ عَن يَدٍ وَ هُم صاغِرُونَ (۲۹) وَ قالَتِ اليَهُودُ عُزَيرٌ ابنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصارى المَسِيحُ ابنُ اللّهِ ذلِكَ قَولُهُم بِأَفواهِهِم يُضاهِؤُنَ قَولَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّى يُؤفَكُونَ (۳۰) اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ وَ المَسِيحَ ابنَ مَريَمَ وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعبُدُوا إِلهاً واحِداً لا إِلهَ إِلّا هُوَ سُبحانَهُ عَمّا يُشرِكُونَ (۳۱) يُرِيدُونَ أَن يُطفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفواهِهِم وَ يَأبَى اللّهُ إِلّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَو كَرِهَ الكافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدى وَ دِينِ الحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشرِكُونَ (۳۳)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيراً مِنَ الأَحبارِ وَ الرُّهبانِ لَيَأكُلُونَ أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَ يَكنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا يُنفِقُونَها فِي سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِيمٍ (۳۴) يَومَ يُحمى عَلَيها فِي نارِ جَهَنَّمَ فَتُكوى بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما كَنَزتُم لِأَنفُسِكُم فَذُوقُوا ما كُنتُم تَكنِزُونَ (۳۵)

صفحه : ۳۱

[ترجمه]

جنگ کنید با آنکسانی که بخدا ایمان نمیآورند و نه بروز قیامت و حرام نمیدانند آنچه را که خدا و رسولش حرام کرده‌اند و نمی‌پذیرند دین حق را (و آنها) از کسانی هستند که بآنها کتاب عطاء شده تا وقتی که از دست خودشان جزیه بدهند در حالیکه آنان خوار شدگانند [۲۹]

یهودیها گفتند عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است اینکه قول آنها است بدهنهایشان مشابه میسازند سخن خود را بسخن کسانیکه پیش از ایشان کافر شدند خدا آنها را بکشد چگونه بر گردانیده میشوند از حق بباطل [۳۰]

علماء و رهبانان را بغیر خدا بربوبیت گرفتند و همچنین مسیح پسر مریم را و امر نشده‌اند مگر اینکه عبادت نمایند خدای واحد را

نیست الهی مگر او منزه و مبراء است خدا از آنچه برای او شریک میآورند [۳۱]
اراده میکننـد که نور خـدا را بـدهنهایشان خاموش کننـد و خدا اباء دارد مگر اینکه نور خود را تمام نماید و لو اینکه کافرها کراهت دارند [۳۲]
خدا آنکسـی است که محمّد [صـلی اللّه علیه و آله و سلّم] را فرستاد بهدایت یعنی بقرآن و دین حق که اسلام است تا ظاهر و غالب گرداند اسلام را بر تمام دین‌ها و اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند [۳۳]
ای کسانیکه ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علماء و رهبانان مالهای مردم را بباطل میخورند و راه خدا را می‌بندند و کسانی که طلا و نقره را دفینه میکنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند مژده بده آنها را بعذاب دردناک [۳۴]
در روز که گرم میکننـد آنرا در آتش جهنّم و پیشانی و پهلو و پشت او را داغ میکننـد و ملائکه بآنها گویند اینکه همانست که برای خودتان ذخیره نموده بودید پس بچشید عذاب آنچه را که اندوخته کرده بودید [۳۵]

صفحه : ۳۲

(توضیح آیات)

قـاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالیَومِ الآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الحَقِّ در اینکه آیه خـدای تعالی بمؤمنین امر بقتال فرموده با آنهائیکه ایمان بخـدا ندارنـد و نه بروز قیامت معترفنـد و نیز حرام نمیدانند آنچه را که خدا حرام نموده و متـدین بـدین حق نیسـتند و مقصود از اینها اهل کتاب از یهودیان و نصـرانیانند مجاهد گفته پس از نزول اینکه آیه رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم داخل در جهاد تبوک شد، کلبی گفته بجنگ بنی قریظه و بنی النظیر روانه گردید و آنها با حضرت صلح کردند و آن اول جزیه‌ئی بود که اسلام از یهودیها گرفت و اول ذلتی بود که بر آنان وارد گردید.
و اینکه در آیه یهودیان و نصـرانیان را توصیف نموده که بخدا و روز قیامت ایمان ندارند برای اینستکه آنها بزبان خدا میگویند لکن معرفت بخدا ندارند، یهودیها بتشبیه قائلند و نصـرانیها بتثلیث، وقتی اینکه دو دسـته از اهل دیانات راجع بتوحید اینکه طور کج باشند بـاقی فرق کفـار حالشـان معلوم است و ظاهر است که جز دین اسـلام و مؤمنین دینی نیست که ایمان بخـدا و روز قیامت بـدرستی و حقیقت داشته باشد، و نیز برای خدا فرزند قائلند با اینکه نسبت فرزند بهر معنائی که باشد بر خدا روا نیست اینکه است که اینها بخدا یعنی بتوحید ایمان ندارند و نیز بقیامت اگر چه بزبان میگویند لکن بباطن و از روی دلیل معتقد نیسـتند بدلیل اینکه اگر معتقد بمعاد بودنـد در مقـام جسـتن دین حق برمیآمدنـد مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتـابَ حَتّی یُعطُوا الجِزیَهَ عَن یَدٍ وَ هُم صـاغِرُونَ یعنی از اهـل کتـاب آنهـائیکه بآنهـا کتـاب عطـاء شـده مثل یهود و نصاری و او (وَ هُم صاغِرُونَ) حالیه است یعنی با آنها جنگ کنیـد تا جزیه بدهنـد در حالی که ذلیل باشند زیرا که آنها از ترس جانشان راضی میشوند که بمسلمانها جزیه

صفحه : ۳۳

بدهند و ظاهرا از سه دسته اهل دیانات جزیه میگرفتند: یهود و نصاری و مجوس که آنها با اینکه پیمبرشان و کتابشان معلوم نیست با اینکه حال از اهل دیانات محسوب گردیده‌اند و از آنها جزیه میگرفتند.
وَ قالَتِ الیَهُودُ عُزَیرٌ ابنُ اللّهِ خـدای تعالی سـخنان شـنیع یهود و نصاری را بیان میکنـد که یهود عزیر را پسـر خـدا گفته‌انـد و نصاری مسیح را پسـر خدا دانسته‌اند و آیه دلیل بر اینکه است که اهل دیانات باید کشته شوند و یا جزیه بدهند بدلیل اینکه معروفین از اهل دیانات یهودیان و نصـرانیانند و اینها بخدا و بتوحید که اس اساس ایمان است ایمان ندارند زیرا که توحید با ولد داشتن منافات دارد

و یهودیها عزیر را إبن اللّه گفته‌انـد و نصاری مسیح را إبن اللّه گوینـد و سـخنان اینها شبیه بسـخنان کسانی است که قبلا کافر شدند خدا آنها را لعنت کند چگونه دروغ بر خدا می‌بندند و چون اینها کافر شدند اینکه است که کفرشان قتل آنها را ایجاب نمود.

در مجمع البیـان گفته (قـالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابنُ‌اللّهِ) از إبن عباس است که قائل باین قول جماعتی از آنها بودنـد که نزد نبی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آمدند بعضـی از آنها سلام بن مشکم و نعمان بن اوفی و شاس بن قیس و مالک بن الضنیف اینها گفتند عزیر پسر خدا است، و بقولی جماعتی از یهودیها در زمان پیش اینکه طور میگفتند و بعد آنان منقرض گردیدند، و عزیر کسی بود که تورات را از حفـظ قرائت مینمود و جبرئیـل بـاو تعلیم نموده بود اینکه بود که گفتنـد (عُزَیْرٌ ابنُ‌اللّهِ) و خـدای تعـالی اینکه قول را بتمامشـان نسـبت داد لکن امروز یهودیها چنین نمیگوینـد مثل اینکه گفته میشود خوارج قائلنـد که اطفال مشـرکین معذبند در صورتی که همه آنها نمیگوینـد بلکه فقط ازارقه از آنها چنین میگوینـد، و دلیل بر اینکه جماعتی از آنها قائل باین قول بودنـد اینکه است وقتی اینکه آیه را شنیدند با شدت حرصشان بر تکذیب رسول انکار ننمودند.

صفحه : ۳۴

وَ قـالَتِ النَّصـاری الْمَسِـیحُ ابنُ‌اللّهِ ذلِکَ قَوْلُهُم بِأَفواهِهِم یعنی اینها چیزی بزبان گفتنـد که نه کتابی بر آن آمـده و نه بر آن حجت و برهـانی است و نه صـحیح است، و بقولی اینهـا قولشـان موافق بـا قلبشان نیست و اینکه سـخن زور و بی‌معنی است که (بر آن برهانی ندارند) قوله تعالی (یَقُولُونَ بِأَفواهِهِم ما لَیسَ فِی قُلُوبِهِم).

یُضـاهِؤُنَ قَولَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَبـلُ قـاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤفَکُونَ (یُضـاهِؤُنَ) یعنی (یشـابهون) از إبن عبـاس و موافقت کرده او را حسن، (قَولَ الَّذِینَ کَفَرُوا) یعنی [قول نصاری] شبیه قول کسانی است که (لات و عزی و مناهٔ الثالثهٔ الاخری) را عبادت میکنند. [إبن عباس و مجاهـد و فراء] و بقولی قول آنهـا شبیه آنهـائی است که ملائـکه را عبـادت میکننـد و گوینـد اینهـا بنات اللّه‌انـد (مِن قَبلُ) یعنی قول نصاری شبیه قول یهودیان پیش است پس نصاری گفتنـد (الْمَسِیحُ ابنُ‌اللّهِ) همان طوری که قبلا یهود میگفتند (عُزَیْرٌ ابنُ‌اللّهِ) اسـت (قاتَلَهُمُ اللّهُ) یعنی خدا آنها را لعنت کند، إبن عباس.

از إبن انبـازی نقـل شـده که گفته (اصل المقاتله) از قتل است وقتی بخـدا نسـبت داده شود بمعنی لعنت است زیرا کسـی را که خـدا لعنت کند بمنزله کسـی است که کشته شده باشد (أَنّی یُؤفَکُونَ) چگونه از حق برگشته‌اند و دروغ باو می‌بندند و گفته داعی آنها بر اینکه نسبت چیست.

(اتَّخَذُوا أَحبـارَهُم) یعنی علمـائهم (وَ رُهبـانَهُم) یعنی عبـادهم (أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ) از ابی جعفر ع و ابی عبـد اللّه ع روایت شـده که گفته‌انـد [و اللّه اینهـا روزه نمیگیرنـد و نمـاز نمیخواننـد لکن برای خود حلال را حرام کردنـد و حرام را حلال نمودنـد و اینها تابع رهبانیین گردیدند (و عبدوهم من حیث لا یشعرون) از روی نفهمی آنها را عبادت نمودند].

از ثعلبی نقل میکننـد که او بسـند خود عن عـدی بن حاتم روایت کرده که گفته آمـدم نزد رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم و در گردن من صلیبی از طلا بود بمن گفت ای عدی اینکه

صفحه : ۳۵

بت که در گردن خودت میباشـد بینـداز، عـدی گفت من آنرا انـداختم پس از آن حضـرت از سورهٔ البرائهٔ اینکه آیه را قرائت نمود (اتَّخَذُوا أَحبارَهُم وَ رُهبانَهُم أَرباباً مِن دُونِ اللّهِ الـخ) عـدی بن حاتم گفته من گفتم ما آنان را پرسـتش نمیکنیم فرمود آیا نیست که حرام کرده‌انـد آنچه را که خدا حلال کرده و شـما آنرا حرام میدانید و حلال کرده‌اند آنچه را خدا حرام گردانیده و شـما آنرا حلال میدانید عدی گفته گفتم آری فرمود اینکه است عبادت آنها.

(وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ) يعنى بغير خدا مسيح را اله گرفتند (وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلهاً واحِداً) يعنى معبود واحد (لا إِلهَ إِلَّا هُوَ) مستحق عبادت نيست غير او و عبادت محقق نميگردد مگر براى او (سُبْحانَهُ) تنزيه او است (عَمَّا يُشْرِكُونَ) يعنى او منزه است از آنچه شرك ميآورند و منزه و مبراء است از آنچه باو نسبت ميدهند و از آنچه لايق مقام قدس او نيست.

[پايان] يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ جماعت كفار و مشركين باين الفاظ و سخنان ركيك كه از دهنشان بيرون ميآيد مراد و مقصودشان اينكه است كه نور خدا را خاموش كنند.

بقولى مقصود از نور خدا در اينجا دين اسلام است، و بقولى قرآنست، و بقولى كلمه توحيد است و بمناسبت آيه بالا كه در مقام مذمت يهود و نصارى بود كه توحيد خدا را منكر بودند اينكه قول مناسب‌تر مينمايد.

و در مجمع البيان گفته بيان اينكه كلام عجيب است و با اينكه حال متضمن كوچكى آنها و ضعف كيد آنان است زيرا كه دهن تأثير نميكند مگر در نور ضعيف مثل نور چراغ نه نور عظيم.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ او است خدائى كه رسولش يعنى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را فرستاد با اسباب هدايت

صفحه : ۳۶

از قرآن و قوانين محكم و ثابت و معجزات ظاهره و دين حق يعنى دينى كه بر حق و مشتمل بر حقايق و از عين حقيقت صادر گرديده تا اينكه چنين دين محكم و پاينده را بر تمام اديان عالم غالب گرداند و بر كل آنها مظفر و منصور گردد و لو اينكه مشركين كاره باشند يعنى بر خلاف ميل آنها كه اراده دارند بدهنهاى ناچيز خود نور خدا را خاموش گردانند، نور خدا يعنى دين اسلام غالب بر همه اديان است.

[سخنان مفسرين در توجيه آيه] إبن عباس در تفسير آيه گفته حق تعالى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را بر تمام شرايع مطلع گردانيد.

۲- اكثر مفسرين گفته‌اند كه [ها] در (لِيُظْهِرَهُ) راجع بدين حق است ابو هريره و ضحاك گفته‌اند معنى آيه اينست: تا اينكه دين حق را بر تمام دينها برترى بدهد و اينكه وقتى است كه عيسى ع از آسمان فرود آيد، سدى گفته اينكه وقت خروج مهدى [عج] است كه همه دينها يكى شود و هيچكس نماند كه اسلام نياورد يا بطوع و رغبت يا بكره و اجبار يا بگردن او جزيه نهند و در اخبار موافق و مخالف چنين آمده، و اينكه قول از حضرت باقر [ع] و صادق [ع] و جمله اهل بيت عليهم السّلام روايت شده.

كلبى گفته هنوز تأويل آيه پديد نشده و قيامت بر پا نگردد تا پديد نشود [يعنى تا دين اسلام عالم را فرا نگيرد قيامت برپا نخواهد گرديد].

مقداد اسود از رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين حديث ميكند كه فرموده بر پشت زمين باقى نميماند خانه‌ئى مگر اينكه كلمه اسلام در آن داخل ميگردد

(اما بعز عزيز او بذل ذليل)

يعنى يا خدا آنها را بتوفيق قبول اسلام عزيز گرداند كه بطوع و رغبت ايمان آورند و اهل آن شوند و بآن عزيز گردند يا آنها را ذليل ميگرداند تا حق را بعنف گردن نهند.

[ابو الفتوح رازى] اخبار و احاديث از طرق شيعه و سنى راجع بظهور مهدى عجل اللّه تعالى فرجه

صفحه : ۳۷

و نزول عیسی ع از آسمان لا تعد و لا تحصی وارد گردیده، و حدیث

(یملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا)

را میتوان گفت از متواترات است و آن در آخر الزمان خواهد بود.

و اینکه مطلب باضافه بر متواترات احادیث روی قاعده تکامل که بوجدان مشاهده میکنیم هر چیزی را که در عالم آفریده شده غایت و فایده‌ئی دارد و تا سیر استکمالی او بمنتهی نرسد تحول پیدا نمیکند البته برای زمین ما هم غایت و فایده‌ئی است که بایستی بکمال لایق بخود برسد و معلوم است که فائده زمین و اهل زمین اینست که کلمه توحید و اسلام سرتاسر آنرا فرا بگیرد و اینکه هنوز واقع نگردیده و نظر به اینکه که (وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدِيلًا) سوره احزاب آیه ۶۲، بایستی بغایت برسد و بعد منحل گردد بعالم قیامت و آن همان موقع ظهور مهدی عجل اللّه تعالی فرجه است.

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ کَثِیراً مِنَ الأَحبارِ وَ الرُّهبانِ لَیَأکُلُونَ أَموالَ النّاسِ بِالباطِلِ وَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ اینکه آیه توضیح آیه بالا است و بیان عمل احبار و رهبانیین است که عمل اینها چنین است که بدون حق مالهای مردم را میگیرند، و شاید مقصود اینکه باشد که آنها در احکام و شرایع مغالطه میکنند و رشوه میگیرند و در عمل تدلیس مینمایند و باطل را بصورت حق بر عوام جلوه میدهند و اینان از راه تدلیس که باطل را بصورت حق جلوه میدهند راه خدا را می‌بندند و مردم را گمراه میگردانند و نمیگذارند که اسلام بیاورند.

وَ الَّذِینَ یَکنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لا یُنفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرهُم بِعَذابٍ أَلِیمٍ شاید آیه اشاره باشد بهمان رهبانیین که اوصاف آنها را بیان نموده اگر چه ظاهر آیه اختصاص بآنها ندارد زیرا که (الَّذِینَ) از موصولات است و عموم دارد شامل میگردد هر کسی را که طلا و نقره را کنز کند و انفاق ننماید و ظاهرا

صفحه : ۳۸

مقصود از ترک انفاق منع زکوة است زیرا که در حدیث رسیده کسیکه زکوة مالش را اداء کند آیه شامل او نمیگردد اگر چه مالش زیاد باشد و آنرا دفینه کند در مجمع از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نقل میکند که وقتی اینکه آیه نازل گردید گفت

(تبا للذهب تبا للفضة)

و سه مرتبه مکرر نمود و اینکه مطلب بر اصحاب مشکل آمد عمر سؤال کرد ما چه مالی را بگیریم حضرت فرمود [زبان ذاکر و قلب شاکر و زوجه مؤمنه که شما را در دین کمک نماید] و نیز از امیر المؤمنین ع است که آنچه زیادتر از چهار هزار است آن کنز است خواه زکوة آنرا داده باشد یا زکوة نداده باشد.

و از امالی نقل شده که چون اینکه آیه نازل گردید رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفت هر مالی که زکوة آن داده شده باشد آن کنز نیست اگر چه تحت هفت طبقه زمین باشد و هر مالیکه زکوة آن داده نشده باشد آن کنز است اگر چه روی زمین باشد یَومَ یُحمی عَلَیها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکوی بِها جِباهُهُم وَ جُنُوبُهُم وَ ظُهُورُهُم هذا ما کَنَزتُم لِأَنفُسِکُم فَذُوقُوا ما کُنتُم تَکنِزُونَ یعنی بشارت بده گنج کنندگان را بعذاب در روز که بر آن گنجها در دوزخ آتش برافروزند پس بآن دینار و درهم سوزان پیشانی‌ها و پهلوها و پشتهای آنها داغ کرده شود و بآنها گفته میشود اینست که برای خودتان گنج کرده بودید پس بچشید وبال آنچه را که ذخیره میکردید.

و از خود آیه معلوم میشود که آن مالیکه زکاتش داده نشده باشد و بدون مصرف جمع شده باشد چنین مالی است که در قیامت (یُحمی عَلَیها) در دنیا خوش بنظر میآید و در قیامت که هر چیزی بحقیقت جوهری خود ظاهر میگردد بصورت آتش شدید میگردد و بپیشانی و پهلو و پشت صاحبش داغ میزنند اینکه حقیقت طلا و نقره است اینکه است که در آیه کنز را مقید نموده بعدم انفاق و

مناط همان مالی است که جمع شده و زکاتش داده نشده باشد.

صفحه : ۳۹

[سوره التوبة (۹): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فِی کِتابِ اللّهِ یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ أَنفُسَکُم وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ (۳۶) إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الکُفرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُم سُوءُ أَعمالِهِم وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الکافِرِینَ (۳۷) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ما لَکُم إِذا قِیلَ لَکُمُ انفِرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ اثّاقَلتُم إِلَی الأَرضِ أَ رَضِیتُم بِالحَیاةِ الدُّنیا مِنَ الآخِرَةِ فَما مَتاعُ الحَیاةِ الدُّنیا فِی الآخِرَةِ إِلاّ قَلِیلٌ (۳۸) إِلاّ تَنفِرُوا یُعَذِّبکُم عَذاباً أَلِیماً وَ یَستَبدِل قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّوهُ شَیئاً وَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۳۹) إِلاّ تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ إِذ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحزَن إِنَّ اللّهَ مَعَنا فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۴۰)

صفحه : ۴۰

[ترجمه]

همانا عدد ماهها نزد خدا دوازده ماهست در کتاب خدا در روز که آسمانها و زمین را آفرید از آنها است چهار ماه حرام اینکه است حساب استوار پس در اینکه ماهها بنفس خود ستم نکنید با تمام مشرکین جنگ کنید همین طوری که آنها با تمام شما جنگ میکنند و بدانید حقیقهٔ خدا با پرهیزکاران است [۳۶]

همانا تأخیر انداختن حرمت ماهی بماه دیگر زیاد کردن کفر است بر کفر آنهائیکه کافر شدند باین کار گردانیده میشوند در گمراهی زیاد بر زیاد از ماههای حرام یک ماه را در سالی حلال میکنند و در سال دیگر همان ماه را حرام تا مطابق سازند با آن عدد چهار ماه را که خدا حرام کرده پس حلال میکنند آنچه را خدا حرام کرده برای آنان سوء عملشان آراسته گردیده و خدا قوم کافرین را هدایت نمیگرداند [۳۷]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید چیست شما را که وقتی بشما گفته میشود در راه خدا جهاد کنید بر زمین سنگین میشوید آیا بحیاهٔ دنیا راضی شدید عوض از آخرت پس نیست متاع دنیا نسبت بآخرت مگر اندک [۳۸]

اگر در راه خدا جهاد نکنید (خدا) شما را عذاب میکند عذاب دردناک و تبدیل میکند شما را بطائفه دیگر که فرمان ببرند و ضرری بر او وارد نمیگردد و خدا بر هر چیزی توانا است [۳۹]

اگر شما او را [پیمبرش را] یاری نکنید همانا خدا او را یاری نمود وقتی که کفار او را (از مکه) بیرون کردند دومی از دو تا [ابو بکر] که آن دو تا در غار بودند وقتی که (رسول) بهمراهش میگفت محزون مباش خدا با ما است پس خداوند سکینه و اطمینان را بر رسولش نازل گردانید و او را مؤید گردانید بقشونی که شما آنرا ندیدید و قرار داد کلمه کسانیکه کافر شدند ناچیز و در زیر و کلمه خدا بلند و اعلی است و خدا غالب و درستکار است [۴۰]

صفحه : ۴۱

(توضیح آیات)

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثنا عَشَرَ شَهراً فِی کِتابِ اللّهِ یَومَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ مِنها أَربَعَةٌ حُرُمٌ اشاره به اینکه که در کتاب تکوینی در ابتداء خلقت اجسام عالم مطابق حکمت و علم بصلاح ماههای سال دوازده عدد تنظیم شده و چهار عدد آنها ماه حرام است که در آن جنگ و قتال حرام است و اینکه چهار ماه سه عدد آنها ذی القعده و ذی الحجه و محرم است که اینکه سه ماه دنبال هم میباشند و ماه رجب که از ماههای حرام است جدا افتاده.

ذلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ أَنفُسَکُم وَ قاتِلُوا المُشرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُم کَافَّةً اینکه حسابی است پاینده و خطاب بمؤمنین است که بنفسهای خود ستم نکنید به اینکه که هتک حرمت ماههای حرام کنید و مرتکب حرام گردید و پس از تمام شدن چهار ماه حرام با تمام مشرکین جنگ کنید همان طوری که آنها در مقام قتال با تمام شماها میباشند، و قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که (کَافَّةً) یعنی جمیعا.

وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ بشارت برای مؤمنین با تقوی است فرموده بدانید که خدا با متقین است یعنی همانا خدا با اشخاص با تقوی است که گویا خدای تعالی برای مؤمنین با تقوی ضمانت نموده که شما اگر متقی و صالح باشید نصرت و مظفریت نصیب شما خواهد گردید زیرا که خدا یاور و مدد دهنده شما است.

إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیادَةٌ فِی الکُفرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا عمل مشرکین و کافرین چنین بوده که ماههای حرام را عقب می‌انداختند بماههای دیگر که جنگ در آن جایز بود و البته غرض آنها تغییر دادن حکم خدا

صفحه : ۴۲

بوده اینکه است که فرموده اینکه عملشان زیادتی در کفر آنها است و باین عمل گمراه میگردند آنهائیکه کافر شدند و تغییر آنها چنین است:

یُحِلُّونَهُ عاماً وَ یُحَرِّمُونَهُ عاماً لِیُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللّهُ یعنی قرار میدهند ماه حرام را حلال در یک سال اگر محتاج بجنگ نشوند و میگویند اینکه ماه بعوض آن ماه و آن ماه حلال را حرام میگیرند در سال بعد که عدد ماههای حرام مطابق چهار عدد باشد.

در تفسیر کاشفی گفته چون طبیعت اهل جاهلیت بقتل و غارت عادت داشت و در ماههای حرام جنگ نمیکردند و از اینکه سه ماه متصل بهم جنگ حرام بود تنگ آمدند و گفتند ما سه ماه پی در پی بدون تاراج و غنیمت تحمل نداریم قلمس کنانی در موسم حج در موقف آمد و ایستاد و خطبه‌ئی خواند و گفت ای جماعت عرب خدای شما در اینکه سال محرم را حلال گردانیده و حرمت آنرا تأخیر انداخته بماه صفر مردم قول او را قبول کردند، باز سال دیگر ندا داد که خدای تعالی محرم را حرام گردانید و صفر را حلال کرد و گاهی در اثنای محاربات حرام را نو میکرد و حرمت او را تأخیر میانداخت بماهی بعد از آن و آنرا حلال میکرد و در هر سالی چهار ماه را حرام میدانستند لکن بماههای حرام اختصاص نمیدادند همین عدد را اختیار میکردند و اینکه عمل را نسیئی مینامیدند اینکه است که فرموده

(انما النسیئی زیادة فی الکفر)

همانا تأخیر ماهی بماه دیگر افزونی است در کفر زیرا که تحلیل ما حرم اللّه و تحریم ما حلل اللّه کفری دیگر مزید بر کفرشان گردید.

[پايان] زُيِّنَ لَهُم سُوءُ أَعمالِهِم وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الكافِرِينَ آن كافرين بدى اعمالشان در نظرشان آراسته گرديد و قبح اعمالشان را نيكو گمان كردند و خدا جماعت كافرين را هدايت نميكند.

هدايت نكردنشان شايد براى اينكه باشد كه كافرين اعمال بدشان در نظرشان نيكو جلوه ميكند و كفر در حاق قلبشان جاى گزين گرديده و ملكه نفسانى آنها

صفحه : ۴۳

شده اينكه است كه ديگر قابل هدايت نميباشند و چون ديگر استعداد ايمان ندارند خداى تعالى آنها را هدايت نميكند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ما لَكُم إِذا قِيلَ لَكُمُ انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللّهِ اثّاقَلتُم إِلَى الأَرضِ الخ در شأن نزول آيه گفته‌اند اينكه آيه راجع بجنگ تبوك است در سنه عشر پس از باز گشت مسلمانها از طائف رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آنها را طلبيد و گفت براى جهاد با كفار بيرون رويد در آنموقع قحطى و شدت گرما و راه دور با كثرت عدد كفار توأم گرديده بود اينكه بود كه اينكه امر بر مؤمنين دشوار آمد و تهاون و سستى كردند، و گويند رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم سفرى نكرده بود كه دورتر و شديدتر از اينكه سفر باشد آنوقت اينكه آيه نازل گرديد.

(اثّاقَلتُم) در اصل (تثاقلتم) بوده [تا] را در [ثا] ادغام كردند چون قريب المخرج بودند پس الف وصل در ابتدايش در آوردند تا ممكن باشد ابتداء بآن.

(ما لَكُم) [بما] استفهامى عتاب مينمايد و مؤمنين را توبيخ ميكند كه اى مؤمنين چيست شما را كه وقتى بشما گفته شد بيرون رويد و در راه خدا جهاد نمائيد شما تهاون و سستى مينمائيد و بزمين دل بسته‌ايد و حيات دنياى دنى خود را برميگزينيد بر حيات آخرت يعنى دنياى پست فانى را گرفته‌ايد و آخرت باقى را رها كرده‌ايد در صورتى كه حيات دنيا نسبت بحيات جاودانى نيست مگر چيزى اندك.

إِلّا تَنفِرُوا يُعَذِّبكُم عَذاباً أَلِيماً وَ يَستَبدِل قَوماً غَيرَكُم وَ لا تَضُرُّوهُ شَيئاً وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ در اينكه آيه تهديد سخت نموده بآنهائيكه در امر جهاد تهاون و تكاسل نمودند كه اگر براى جهاد بيرون نرويد خداى تعالى شما را عذاب ميكند عذاب سخت و پس از هلاكت شما جماعت ديگرى را بجاى شما جاى گزين ميگرداند و چيزى

صفحه : ۴۴

باو ضرر نميرساند و خدا بر هر چيزى توانا است، و در مرجع ضمير (لا تَضُرُّوهُ) دو قول است: بقولى (الله) است، و بقولى (رسول) است يعنى برسول ضررى نميرسانيد و (يستبدل و يعذبكم) جزاء شرط است يعنى اگر بيرون نرويد براى جهاد چنين ميشود كه هم شما را عذاب ميكند و هم تبديل ميشويد بجماعت ديگرى زيرا كه خداوند بر همه چيز توانا است.

إِلّا تَنصُرُوهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّهُ إِذ أَخرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثنَينِ إِذ هُما فِي الغارِ إِذ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحزَن إِنَّ اللّهَ مَعَنا ظاهرا خطاب بهمان جماعتى است كه از امر جهاد تهاون نمودند يعنى اگر شما يارى رسول ما را نكنيد بزودى خداى تعالى او را يارى ميكند همان طورى كه او را يارى نمود آنوقتيكه كفار مكه او را بيرون كردند و با او نبود مگر يك مردى در غار و آن غار كوهى بود در طرف راست مكه و دورى آن از مكه يك ساعت راه است و او برفيق خود ابو بكر ميگفت محزون مباش همانا خدا با ما است، در تفسير صافى از كافى از حضرت باقر ع روايت ميكند كه حضرت رسول صلى اللّه عليه و آله و سلّم در غار رو بابو بكر نمود و فرمود مطمئن باش خدا با ما است در حاليكه ترس ابو بكر را فرا گرفته بود و چون حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اضطراب او را ديد گفت ميخواهى ببينى مجالس اصحاب خودم را از انصار كه دور هم نشسته‌اند و حديث ميكنند و ببينى جعفر و اصحابش را

که در دریا سیر میکنند گفت آری حضرت دست بصورت او مالید آنوقت ابو بکر نظر کرد باصحاب و دید دور هم نشسته و حدیث میکنند و جعفر در دریا سیر میکند در آنوقت در دل ابو بکر گذشت که او ساحر است (فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ) در کافی از حضرت رضا ع اینکه طور قرائت نموده (علی رسوله) و حضرت فرمود ما اینکه طور قرائت میکنیم و اینکه چنین نازل گردیده، و نیز عیاشی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود آنهائیکه بر ما دلیل میآورند بقوله تعالی (ثانِیَ اثنَینِ إِذ هُما فِی الغارِ) بر اینها آیه حجتی نیست قسم بخدا قال اللّه تعالی (فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ) گفت آیا نمی‌بینی

صفحه : ۴۵

که سکینه بر رسول نازل گردیده، و در جوامع، قراء نسبت بصادق [ع] داده‌اند که فرموده (وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَم تَرَوها) یعنی ملائکه.

[پایان] وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفلی وَ کَلِمَةُ اللّهِ هِیَ العُلیا شاید (کلمه) کنایه باشد از شأن و منزلت یعنی خدای تعالی قرار داد دین و آئین کفار را در پائین‌تر از فرومایگان و دین حق و کلمه توحید را در بالاترین مراتب قرار داد و دین و شرع که آن کلمه علیا است همیشه بلند بوده و همیشه بلند خواهد بود، از إبن عباس نقل شده که کلمهٔ کفار کفر است و شرك و کلمهٔ خدای تعالی ایمان است و گفتن (لا اله الا الله).

وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ خدا غالب و درستکار است و البته پیمبرش را یاری میکند محتاج بیاری کردن دیگری نیست و معلوم است که از روی حکمت پیمبرش را ارشاد نمود که از شر کفار در غار پنهان گردد.

مفسرین گفته‌اند چون رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در غار رفت و نام آن [غار ثور] بود کبوتری آمد و درب غار خانه گذارد وقتی سراقهٔ بن مالك آنجا رسید و او در پی گرفتن رسول بود و مردی از طائفه خزاعه بنام ابو کرز با آنها بود و او جای پای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را میدید و بدنبال آن میرفت تا رسید بدرب غار پس گفت اینکه جای قدم محمّد [ص] است قسم بخدا که مثل جای قدمی است که در مقام ابراهیم علیه السلام است و گفت اینکه جای پای ابی قحافه یا پسر او است و گفت از اینجا تجاوز نکرده‌اند یا بآسمان بالا رفته‌اند یا بزمین فرو شده‌اند.

و نیز خداوند بعنکبوت الهام نمود که فورا آنجا تار دمید اینکه بود که وقتی کفار چنین دیدند یقین کردند که حضرت در غار نرفته گفته تا اینجا جای قدم او است از اینجا یا بآسمان رفته یا بزمین فرو شده زیرا که تار عنکبوت و خانه کبوتر شهادت میدهد که در غار نرفته است.

صفحه : ۴۶

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۴۱ تا ۴۸]

اشاره

انفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالاً وَ جاهِدُوا بِأَموالِکُم وَ أَنفُسِکُم فِی سَبِیلِ اللّهِ ذلِکُم خَیرٌ لَکُم إِن کُنتُم تَعلَمُونَ (۴۱) لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لاتَّبَعُوكَ وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَکُم یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ (۴۲) عَفَا اللّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَكَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ (۴۳) لا یَستَأذِنُكَ الَّذِینَ یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالمُتَّقِینَ (۴۴) إِنَّما یَستَأذِنُكَ الَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ ارتابَت قُلُوبُهُم فَهُم فِی رَیبِهِم یَتَرَدَّدُونَ (۴۵)

وَ لَو أرادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِن كَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم وَ قِيلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِينَ (۴۶) لَو خَرَجُوا فِيكُم ما زادُوكُم إِلاّ خَبالاً وَ لَأَوضَعُوا خِلالَكُم يَبغُونَكُمُ الفِتنَةَ وَ فِيكُم سَمّاعُونَ لَهُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۴۷) لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ حَتّى جاءَ الحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ وَ هُم كارِهُونَ (۴۸)

صفحه : ۴۷

[ترجمه]

برای جنگ با کفار سبک باران و مجهزانه بیرون روید و در راه خدا بمال و جانتان مجاهده کنید و اینکه عمل برای شما خیر است اگر بوده باشید که بدانید [۴۱]

اگر خواسته دنیوی و سفری میانه و نزدیک بود همانا تو را بطمع مال پیروی میکردند و لکن بر اینها دور است مسافتی که باید بمشقت طی کنند، بزودی بخدا قسم یاد میکنند که اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم اینان نفسهای خود را هلاک میکنند و خدا میداند که اینها دروغگویانند [۴۲]

خدا تو را عفو نمود برای چه باینها اذن دادی اگر اذن نمیدادی تا بر تو ظاهر گردد آنهائیکه راست گفتند و دانا گردی بآنهائیکه دروغگویانند [۴۳]

از تو طلب رخصت نمیکنند کسانیکه بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند در اینکه با مالهایشان و نفسهایشان جهاد کنند و خدا بپرهیزکاران دانا است [۴۴]

جز اینکه نیست که از تو طلب اذن میکنند کسانیکه بخدا و روز آخرت ایمان ندارند، و قلبهای آنها در شک افتاده پس آنان در شک خود سرگردانند

و اگر آنان اراده کرده بودند که برای جهاد بیرون روند همانا اسباب سفر را آماده کرده بودند لکن خدا از موفق گردانیدن آنها و برانگیختن آنها کراهت داشت پس آنها را بازداشت و گفته شد بنشینید با نشسته‌گان [۴۶]

اگر اینکه منافقین با شما مؤمنین بیرون می‌آمدند برای شما زیاد نمیکردند جز تباهی و بدی و عذر و همانا بین شما مخالفت می‌انداختند و برای شما فتنه می‌جستند و در بین شما برای آنها جاسوسانند و خدا بستمکاران دانا است [۴۷]

همانا محققا منافقین پیش از اینکه در طلب فتنه بودند که امر را بر تو بگردانند تا اینکه حق آمد و امر خدا ظاهر گردید در حالی که آنها کراهت داشتند [۴۸]

.

صفحه : ۴۸

(توضیح آیات)

اشاره

انفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِدُوا بِأَموالِكُم وَ أَنفُسِكُم فِي سَبِيلِ اللّهِ ذلِكُم خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم تَعلَمُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اول آیه‌ئی بود از سوره برائهٔ که بر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود آمد [ابو الضحی] ۲- (خِفافاً وَ ثِقالًا) پیر باشید یا جوان، یعنی اگر پیر باشید یا جوان باید بروید.
[مجاهد و عکرمه و بعض دیگر از مفسرین] ۳- خفافا من المال، اگر توانگرید یا درویش باید بیرون بروید [ابو صالح] ۴- ثقال، آنهائیکه مشغول بصنعت باشند یا بیکار. [إبن زید] ۵- سواره باشید یا پیاده، و آراء دیگری نیز در معنی (خِفافاً وَ ثِقالًا) گفته‌اند و از مفسرین نقل کرده‌اند که در بیان آن چندان فائده‌ئی بنظر نمیآید.
خلاصه از آیه چنین برمیآید که در امر جهاد مخصوصا جنگ تبوک که برای سختی آن عذر میآورند تأکید بیشتری شده که بهر حالی هستید باید بروید و در راه خدا بمال و جانتان جهاد نمائید و اگر شما مؤمنین آن فوائدیکه در جهاد نصیب شما میشود میدانستید در امر جنگ تبوک تهاون و سستی نمی‌نمودید.
لَو کانَ عَرَضاً قَرِیباً وَ سَفَراً قاصِداً لَاتَّبَعُوکَ وَ لکِن بَعُدَت عَلَیهِمُ الشُّقَّةُ اسم کان محذوف است یعنی (لو کان ما دعوتهم الیه عرضا قریبا) اگر اینکه آنها را بآن دعوت میکنی یعنی جهادی که بآنها امر میکنی اگر غنیمتی نزدیک بود (قاصدا) در اینجا بمعنی ذو قصد است یعنی اگر سفری بود میانه که نه خیلی دور بود و نه نزدیک همانا متابعت تو را مینمودند لکن چون اینکه راهی که آنها را امر بآن میکنی راهی است دور یعنی تبوک و بمشقت و سختی باید طی نمود اینکه است که سستی مینمایند.
از عیاشی نقل میکنند که از حضرت صادق ع روایت میکند که فرموده

صفحه : ۴۹

است خدا میدانست که اگر غنیمتی بود نزدیک و سفری متوسط عمل میکردند وَ سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ استَطَعنا لَخَرَجنا مَعَکُم اینکه یکی از پیش گوئیهای قرآن بشمار میرود که برسولش خبر میدهد که آنهائیکه در امر جهاد تبوک تهاون و سستی نمودند وقتی شما از جنگ برگشتید در مقام عذرخواهی برمیآیند و قسم بخدا یاد میکنند که اگر ما استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم برای جهاد.
یُهلِکُونَ أَنفُسَهُم وَ اللّهُ یَعلَمُ إِنَّهُم لَکاذِبُونَ در کتاب توحید صدوق از حضرت صادق ع روایت شده که گفت خدا قول آنها را تکذیب نموده که گفتند ما اگر استطاعت داشتیم با شما بیرون میآمدیم آنها دروغ گفتند که ما استطاعت برای خروج نداشتیم استطاعت داشتند عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُم حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعلَمَ الکاذِبِینَ قمی از حضرت باقر ع روایت کرده تا اینکه بشناسی اهل غدر و آنهائی که بدون عذر نشستند.
در تفسیر صافی از جوامع نقل میکند که گفته اینکه معاتبه که خدای تعالی رسولش را عتاب میکند معاتبه لطیفی است که قبل از عتاب ابتداء بعفو میکند و جایز است عتاب از خدا در چیزیکه غیر آن بهتر است یعنی اگر اذن نداده بودی قبل از تبین آن اولی بود نه اینکه گناه کردی خصوصا نسبت بانبیاء و اینکه طور نیست که از جنایت باشد حاشا سید الانبیاء از اینکه جنایت باو نسبت داده بشود.
در عیون اخبار الرضا ع در جواب سؤال مأمون از عصمت انبیاء که فرمود اینکه از آن چیزهائی است که نازل شده از قبیل (ایاک اعنی و اسمعنی یا جارهٔ) خدا خطاب بپیمبرش نموده و مرادش امّت او بودند، و مثال فارسی آن اینکه است که میگویند (بدر میزنم دیوار تو بشنو).

صفحه : ۵۰

لا- يَستَأذِنُكَ الَّذِينَ يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ أن يُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالمُتَّقِينَ اينكه آيه معيار و تميز دادن بين مؤمن را از غير مؤمن اينكه طور بيان مينمايد كه آنكسيكه واقعا و حقيقهٔ بخدا و روز قيامت ايمان دارد علامت چنين ايمانی اينكه است كه در امر جهاد بلكه در هر امر خيری سبقت ميگيرد و بمجرد اينكه فرمان جهان صادر گرديد با مال و جان خود در راه خدا جهاد ميكند و از تو طلب اذن نميكند زيرا كه مؤمن خود را موظف ميداند كه مطيع امر مولی باشد و خدا عالم و دانا است بكسانيكه متقی و پرهيزكارند.

إِنَّما يَستَأذِنُكَ الَّذِينَ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ اليَومِ الآخِرِ وَ ارتابَت قُلُوبُهُم فَهُم فِي رَيبِهِم يَتَرَدَّدُونَ خدای تعالی برسولش خبر ميدهد و سبب لمی اذن خواهان را اينكه طور تذكر ميدهد كه آنهائيكه از تو در قعود و نرفتن بجنگ اذن می‌طلبند آنان كسانی ميباشند كه بخدا و قيامت ايمان ندارند و در قلبشان شك است و در شكشان مترددند يعنی ايمان در قلبشان تمركز ننموده گاهی مايل بايمان و گاهی مايل بكفرند وَ لَو أَرادُوا الخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لكِن كَرِهَ اللّهُ انبِعاثَهُم فَثَبَّطَهُم وَ قِيلَ اقعُدُوا مَعَ القاعِدِينَ اگر اينكه منافقين ميخواستند با مؤمنين برای جهاد بيرون روند البته زاد و توشه سفر را مهيا مينمودند و لكن خدا حركت آنها را كراهت داشت و نخواست با مؤمنين در جنگ همراهی نمايند اينكه بود كه خوف را بر آنها غالب گردانيد و آنها را از حركت بازداشت و بآنان گفته شد بنشينيد با نشسته گان يعنی زنها و بچه‌ها و مريضها و اينكه اشاره بكمال پستی آنها است.

لَو خَرَجُوا فِيكُم ما زادُوكُم إِلّا خَبالًا وَ لَأَوضَعُوا خِلالَكُم يَبغُونَكُمُ الفِتنَةَ وَ فِيكُم سَمّاعُونَ لَهُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ آيه توقع دخل است كه گفته نشود خدا خودش خواسته بود كه آن جماعت

صفحه : ۵۱

از آن فيض عظمی يعنی جهاد باز شوند زيرا كه آيه صريح در اينكه است كه خدا كراهت داشت يعنی نميخواست كه آنها حركت كنند و البته وقتی خدا نميخواست چگونه بر آنها قدرت حركت بود، آيه پيش بينی نموده و فرموده اگر اينكه منافقين با شما مؤمنين خارج ميشدند و داخل جنگ ميگرديدند بر شما افزوده نميگرديد مگر تباهی و بدی يعنی چون اينها در دل دشمن اسلام بودند اگر داخل جنگ ميشدند مكرانديشی مينمودند و بين شما تفرقه ميانداختند و بنای سخن چينی و جاسوسی ميگذاردند و فساد مينمودند تا اينكه بين شما فتنه و فساد واقع گردد و بين شما (سماعون لهم) جماعتی هستند كه جاسوسی ميكنند برای منافقين و رموز جنگی شما را بدشمنانتان ميرسانند تا اينكه بين شما فتنه اندازند و جمعيت شما را تبديل بتفرقه نمايند برای اينكه باين وسيله دشمن بر شما غالب گردد و شما شكست بخوريد و خدا عالم و دانا است و ستمكاران را ميشناسد.

لَقَدِ ابتَغَوُا الفِتنَةَ مِن قَبلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الأُمُورَ حَتّی جاءَ الحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمرُ اللّهِ وَ هُم كارِهُونَ خدای تعالی رسولش را متذكر ميگرداند كه اينكه منافقين همانهائی ميباشند كه قبلا در صدد فتنه و فساد بودند و بمكر و تدليس كارهای تو را دگرگون ميكردند و مسلمانها را متفرق ميگردانيدند مثل اينكه در جنگ احد از جنگ فرار كردند و در جنگ خندق گفتند (يا اهل يثرب لا مقام لكم) و نيز در جاهای ديگر در ابطال كار تو حيله‌ها نمودند تا وقتی كه حق آمد يعنی نصرت الهی و تأييد ربانی شامل حال تو گرديد و ظاهر و غالب شد امر خدائی و اعلاء كلمهٔ حق بر اهل عالم ظاهر گرديد و حال آنكه اينكه منافقين كاره بودند و نميخواستند كه مؤمنين غالب شوند.

صفحه : ۵۲

[سوره التوبة (۹): آيات ۴۹ تا ۵۵]

اشاره

وَ مِنهُم مَن یَقُولُ ائذَن لِی وَ لا تَفتِنِّی أَلا فِی الفِتنَهِٔ سَقَطُوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌٔ بِالکافِرِینَ (۴۹) إِن تُصِبکَ حَسَنَهٌٔ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبکَ مُصِیبَهٌٔ یَقُولُوا قَد أَخَذنا أَمرَنا مِن قَبلُ وَ یَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ (۵۰) قُل لَن یُصِیبَنا إِلاّ ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ (۵۱) قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلاّ إِحدَی الحُسنَیَینِ وَ نَحنُ نَتَرَبَّصُ بِکُم أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِن عِندِهِ أَو بِأَیدِینا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُم مُتَرَبِّصُونَ (۵۲) قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو کَرهاً لَن یُتَقَبَّلَ مِنکُم إِنَّکُم کُنتُم قَوماً فاسِقِینَ (۵۳)

وَ ما مَنَعَهُم أَن تُقبَلَ مِنهُم نَفَقاتُهُم إِلاّ أَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا یَأتُونَ الصَّلاهَٔ إِلاّ وَ هُم کُسالی وَ لا یُنفِقُونَ إِلاّ وَ هُم کارِهُونَ (۵۴) فَلا تُعجِبکَ أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِها فِی الحَیاهِٔ الدُّنیا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم کافِرُونَ (۵۵)

صفحه : ۵۳

[ترجمه]

و از منافقین کسی باشد که (برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) گوید بمن اذن بده که نیایم بجهاد و مرا در فتنه مینداز آگاه باش که در فتنه افتاده‌اند و همانا جهنّم بکافرین احاطه دارد [۴۹]

اگر برسد بتو نیکوئی بدشان میآید و اگر برسد بتو مصیبتی میگویند ما در کار خود پیش‌بینی کرده بودیم و اعراض میکنند در حالی که شادمانند [۵۰]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو هرگز بما نمیرسد مگر آنچه را که خدا برای ما نوشته است خدا یار و سازنده کار ما است و باید مؤمنین بر خدا توکل نمایند [۵۱]

آیا شما انتظار می‌برید که بما یکی از دو نیکی برسد و ما منتظریم که بشما از نزد خدا عذابی برسد یا بدست ما پس انتظار ببرید ما هم با شما از انتظار برندگانیم [۵۲]

باینها بگو انفاق کنید از روی میل یا از روی کراهت هرگز از شما قبول نخواهد شد زیرا که شما گروه فاسقینید [۵۳]

و چیزی مانع نگردیده از قبولی انفاقات آنها مگر اینکه آنان بخدا و برسولش کافر شدند و بنماز جماعت نمیآیند مگر در حالیکه کسل میباشند و انفاق نمیکنند مگر اینکه کراهت دارند [۵۴]

پس تو را بعجب نیاورد مال آنها و نه اولاد آنها همانا خدا اراده نموده که آنانرا بمال و اولاد در دنیا عذاب کند و روحشان از بدنشان بیرون رود در حالیکه کافرند [۵۵]

.

صفحه : ۵۴

(توضیح آیات)

اشاره

وَ مِنهُم مَن یَقُولُ ائذَن لِی وَ لا تَفتِنِّی أَلا فِی الفِتنَهِٔ سَقَطُوا مقول قول بعض منافقین است و شاید مقصود همانهائی بودند که از جنگ تبوک سرپیچی نمودند و آن منافقین میخواستند نفاق خود را بپوشانند اینکه بود که نزد پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آمدید، گفته‌اند مقصود (جد بن قیس است) که رسول [ص] باو فرمود بیا بجنگ رومیها گفت من مردی هستم مشتاق زنها میترسم دخترهای آنها را ببینم و بفتنه افتم، و شاید مقصودشان اینکه بود ما را در گناه ترک امر خود مینداز تا اینکه مخالفت امر تو عذاب بر ما ایجاب نماید، آگاه باشید که اینها در فتنه سقوط نموده و واقع گردیده‌اند زیرا که نفاق آنها ظاهر گردیده یا در فتنه و آزمایش تخلف از جنگ واقع گردیده‌اند.

وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌٔ بِالکافِرِینَ شاید آیه اشاره باین باشد خواه باینها امر بجهاد با کفار بشود یا نشود و خواه بظاهر از ترس شمشیر مؤمنین تابع بشوند یا نشوند اینها در فتنه واقع گردیده‌اند و جهنّم در باطن اینها بحقیقت افروخته شده و واقع در آنند و لو اینکه در صورت نمایان نیست لکن آثار جهنّم در آنها نمایان است بطوریکه گویا در وسط آن قرار گرفته‌اند.

إِن تُصِبکَ حَسَنَهٌٔ تَسُؤهُم وَ إِن تُصِبکَ مُصِیبَهٌٔ یَقُولُوا قَد أَخَذنا أَمرَنا مِن قَبلُ وَ یَتَوَلَّوا وَ هُم فَرِحُونَ خدای تعالی باین آیات خباثت نفس منافقین را برسولش تذکر میدهد که اینکه جماعت چنینند هر گاه بتو حسنه‌ئی برسد بدشان میآید، ظاهرا مقصود از حسنه فتح و غنیمت و مظفریت است و اگر بتو مصیبتی برسد از غلبه کفار و غارت گویند ما کار خود را پیش‌بینی کرده بودیم که داخل فتنه نشدیم و شادی کنان برمیگردند بخانه‌های خودشان.

صفحه : ۵۵

قُل لَن یُصِیبَنا إِلّا ما کَتَبَ اللّهُ لَنا هُوَ مَولانا ای محمّد باین منافقین که منتظرند بتو و مؤمنین آسیبی برسد بگو هرگز بما از فتح و فیروزی یا سختی و دشواری نخواهد رسید مگر آنچه را که خدا در لوح محفوظ و دفتر آفرینش در ازل نوشته و ثبت گردانیده (لا تبدیل لسنهٔ اللّه) اشاره به اینکه که خواست شما در ضرر و نفع ما تغییری در تقدیرات ازلی حق تعالی نمیدهد و آنچه برای ما از روی حکمت و علم بصلاح خواسته و نوشته تغییرپذیر نخواهد بود او است صاحب و مولای ما آنچه بر ما مقرّر گردانیده بجان و دل می‌پذیریم.

وَ عَلَی اللّهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُؤمِنُونَ و مؤمنین باقتضای ایمانشان بایستی اتکاء و امیدشان بخدا باشد نه بر مظفریت و غلبه بر اعداء و بدانند که آنچه خداوند بر آنها نوشته و در عالم قضاء مقرّر گردانیده خواه غلبه و مظفریت باشد یا مغلوبیت تماما بنفع و صلاح آنها تمام میشود و نیز آنچه موافق میل و خواهش نفسانی آنها باشد یا نباشد خواه موافق میل منافقین باشد یا نباشد وظیفه شخص مؤمن که ایمان در قلبش نفوذ نموده چنین است.

قُل هَل تَرَبَّصُونَ بِنا إِلّا إِحدَی الحُسنَیَینِ وَ نَحنُ نَتَرَبَّصُ بِکُم أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذابٍ مِن عِندِهِ أَو بِأَیدِینا فَتَرَبَّصُوا إِنّا مَعَکُم مُتَرَبِّصُونَ (تربص) انتظار چیزی را گویند چه متاعی باشد که انتظار گرانی یا ارزانی آنرا داشته باشند یا امری که در انتظار زوال یا حصول آن باشند.

باین منافقین بگو که آیا انتظار میبرید برای ما مگر یکی از دو نیکی را شاید مقصود از (حسنیین) یا کشته شدن در راه خدا و فوز ببهشت باشد یا فتح و غلبه و فیروزی و بدست آوردن غنیمت، و ما نیز منتظریم که یا عذاب بر شما نازل گردد یعنی عذاب استیصالی آن طوری که برای امتهای پیشینیان وارد گردیده و یا بدست مؤمنین کشته گردید.

صفحه : ۵۶

در تفسیر صافی از نهج البلاغه و در کافی از امیر المؤمنین ع روایت میکند که فرموده مرد مؤمن مبراء از خیانت است و انتظار میبرد

یکی از دو امر نیک را یا داعی خدا را یعنی مرگ را پس آخرت برای او بهتر است و یا رزق خدا را پس او صاحب عیال و مال میشود و با او است دین او و حسب او.

و در کافی از حضرت باقر ع (الا احدی الحسنیین) یا موت است در طاعت خدا یا ادراک ظهور امام و ما هم انتظار میکشیم یا آنچه در آن از شدت است اینکه بآنها از نزد خدا عذاب برسد گفت آن مسخ است یا بدست ما و آن قتل است.

[پایان] قُل أَنفِقُوا طَوعاً أَو كَرهاً لَن يُتَقَبَّلَ مِنكُم إِنَّكُم كُنتُم قَوماً فاسِقِينَ ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو شما هر چه انفاق کنید خواه از روی رغبت و میل نفسانی باشد یا از روی کره و بی‌رغبتی انجام گیرد هرگز از شما قبول نخواهد گردید زیرا که شما منافقید و البته منافق فاسق است.

آری اگر عمل از روی ایمان و تقوی صادر گردد برای صاحبش اجر جزیل مهیا میگردد و اگر از روی نفاق و عدم خلوص واقع گردد هر قدر هم زیاد باشد ذره‌ئی نتیجه بخش نخواهد گردید قولی تعالی (إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ المُتَّقِينَ) شاهد بر اینکه است.

وَ ما مَنَعَهُم أَن تُقبَلَ مِنهُم نَفَقاتُهُم إِلّا أَنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ لا يَأتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُم كُسالى وَ لا يُنفِقُونَ إِلّا وَ هُم كارِهُونَ در اینکه آیه سبب لمی عدم قبول اعمال منافقین را تذکر میدهد و بیان میکند آنچه را که سبب عدم قبولی اعمال آنها و انفاقات آنها است، اس اساس آن کفر و عدم ایمان است که کفر بخدا و برسول اعمال را هر قدر هم نیک بنظر آید حبط میکند و همین کفر منافقین بوده که آنها از ترس شمشیر مؤمنین اظهار ایمان مینمودند و در نماز جماعت حاضر میگردیدند در حالیکه کسل بودند زیرا که ایمان در قلب آنان جای گزین نشده بود و نیز از روی کراهت و دشواری

صفحه : ۵۷

انفاق مینمودند زیرا که امید بوعده‌هائی که بپاداش انفاق کننده داده معتقد نبودند در کافی از حضرت صادق ع چنین روایت کرده (که با ایمان هیچ عملی ضرر نمیرساند و با کفر هیچ عملی نفع ندارد آیا نمی‌بینی اینکه خدای تعالی گفته (و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الّا انهم كفروا باللّه و برسوله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) و عیاشی نیز همین معنی را گفته، [تفسیر صافی] فَلا تُعجِبكَ أَموالُهُم وَ لا أَولادُهُم إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِها فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم كافِرُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- در آیه تقدیم و تأخیر است (فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم فی الحیاة الدنیا انما یرید اللّه لیعذبهم بها فی الآخرة).

[إبن عباس و قتاده] ۲- تعذیب آنها در دنیا بسبب مال و اولاد از جهت سختی تکلیف آنها است در امر بزکوة و اداء کردن آن و کشته شدن اولادشان در جنگ [حسن و بلخی] ۳- عذاب آنها از جهت حفظ اولاد و اموال و شدائدی که از قبل آنها وارد میگردد یا محروم شدن منفعت بردن از آنها. [إبن زید] ۴- عذاب آنها در دنیا از جهت اسیر شدن اولاد و بغنیمت بردن مال آنها است. [جبائی] ۵- عذاب بجمع کردن مال و حفظ و بخل آن و اولاد و حب آن و حزن بر تلف و موت آن و مفارقت از اینها.

[خلاصه از مجمع البیان]

صفحه : ۵۸

[سورة التوبة (۹): آیات ۵۶ تا ۶۳]

اشاره

وَ يَحلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُم لَمِنكُم وَ ما هُم مِنكُم وَ لكِنَّهُم قَومٌ يَفرَقُونَ (۵۶) لَو يَجِدُونَ مَلجَأً أَو مَغاراتٍ أَو مُدَّخَلًا لَوَلَّوا إِلَيهِ وَ هُم يَجمَحُونَ (۵۷) وَ مِنهُم مَن يَلمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ فَإِن أُعطُوا مِنها رَضُوا وَ إِن لَم يُعطَوا مِنها إِذا هُم يَسخَطُونَ (۵۸) وَ لَو أَنَّهُم رَضُوا ما آتاهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسبُنَا اللّهُ سَيُؤتِينَا اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَى اللّهِ راغِبُونَ (۵۹) إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساكِينِ وَ العامِلِينَ عَلَيها وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم وَ فِي الرِّقابِ وَ الغارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ ابنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)
وَ مِنهُمُ الَّذِينَ يُؤذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُل أُذُنُ خَيرٍ لَكُم يُؤمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤمِنُ لِلمُؤمِنِينَ وَ رَحمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُم وَ الَّذِينَ يُؤذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۱) يَحلِفُونَ بِاللّهِ لَكُم لِيُرضُوكُم وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرضُوهُ إِن كانُوا مُؤمِنِينَ (۶۲) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِداً فِيها ذلِكَ الخِزيُ العَظِيمُ (۶۳)

صفحه : ۵۹

[ترجمه]

و بخدا سوگند میخورند که ایشان از جمله شما مسلمانان میباشند و آنها از شما نیستند و لکن آنان گروهی هستند که از شما میترسند [۵۶]
اگر پناهگاهی یا غاری در کوه یا سوراخی که در آن پنهان شوند بیابند از شما اعراض میکنند و بسوی آن میشتابند [۵۷]
و بعضی از آنان کسی است که در تقسیم صدقات از تو عیب‌جوئی میکند اگر بآنها داده شود خوشنود میگردند و اگر بآنها عطا نشد خشم گیرند [۵۸]
اگر آنها بآنچه خدا و رسولش بآنها داده راضی میشدند و میگفتند خدا برای ما کافی است و خدا بزودی از فضل خود و رسولش بما عطاء مینماید همانا ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم [۵۹]
جز اینکه نیست که صدقات (زکوة) مخصوص بفقراء و مساکین و عمل کنندگان بر آن است و برای آنهائیکه قلبهای آنها باسلام الفت بگیرد و برای آزاد کردن غلامان و برای وام دادن مفلس و انفاق در راه خدا و مسافرین بی‌مال، برای اینها فرض است از جانب خدا و خدا عالم و درستکار است [۶۰]
و از منافقین کسانی هستند که پیمبر را اذیت میکنند و گویند او گوشی است (یعنی خوش شنوا است) بگو خوش شنوائی برای شما خیر است گفتار خدا را تصدیق میکند و گفتار مؤمنین را تصدیق مینماید و برای کسانیکه از شما بظاهر ایمان آورده‌اند رحمت است و آنهائیکه رسول خدا را میرنجانند برای آنان است عذاب دردناک [۶۱]
برای شما بخدا قسم میخورند که شما را راضی کنند اگر مؤمن باشند خدا و رسولش سزاوارترند که آنها را راضی کنند [۶۲]
آیا نمیدانند کسیکه با خدا و رسول او خلاف کند در آتش جهنّم جاویدانست و اینکه است رسوائی بزرگ [۶۳]
.

صفحه : ۶۰

(توضیح آیات)

وَ يَحلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُم لَمِنكُم وَ ما هُم مِنكُم وَ لكِنَّهُم قَومٌ يَفرَقُونَ لَو يَجِدُونَ مَلجَأً أَو مَغاراتٍ أَو مُدَّخَلًا لَوَلَّوا إِلَيهِ وَ هُم يَجمَحُونَ (ملجأ) محملی است که در موقع ترس و فرار از دشمن بآن متوسل میشوند و مغارات جمع مغاره و آن نام اطاق مانندی است در کوه از باب افتعال و راهی است که در کوه داخل میگردند.

معنی اینکه دو آیه واضح است و محتاج بتوضیح نیست خلاصه در مقام شرح حال منافقین برآمده که اینها قسم یاد میکنند که ما از شمائیم در صورتی که دروغ میگویند و از شما مؤمنین نیستند لکن اینها جماعتی هستند که از ترس کشته شدن و اسیر گردیدن اظهار اسلام کرده‌اند و اگر پناهگاهی یا غاری یا سوراخی در زمین پیدا میکردند از شما اعراض کرده و بسرعت از شما فرار میکردند و اینان گمان میکنند بقسم دروغشان میتوانند نفاق خود را مخفی دارند دیگر نمیدانند که (علام الغیوب) از باطن آنان آگاهست و رسولش را بنفاق آنها مطلع میگرداند.

وَ مِنهُم مَن يَلمِزُكَ فِي الصَّدَقاتِ فَإِن أُعطُوا مِنها رَضُوا وَ إِن لَم يُعطَوا مِنها إِذا هُم يَسخَطُونَ و نیز از جمله اوصاف نکوهیده منافقین اینکه است که ای رسول تو را در قسمت کردن صدقات تعیيب میکنند و اگر تو از صدقات موافق میلشان بدهی از تو راضی میگردند و اگر بآنها مطابق دل خواهشان ندهی بسخط میآیند و از تو عیب‌جوئی میکنند.

در شأن نزول آیه گفته‌اند که اینکه آیه در باره حرقوجین زهیر که سرکرده خوارج نهروان بود در وقت قسمت کردن غنیمت هوازن در روز حنین نازل گردید که چون رسول برای تأليف قلوب بعض مسلمانان قسمتی وافر از غنائم بآنها داد

صفحه : ۶۱

با طلای خالص که امیر المؤمنین ع از یمن فرستاده بود حضرت تمام آنها را بچهار نفر از اشراف عرب داد حرقوجین گفت (اعدل یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) حضرت در پاسخ او فرمود وای بر تو اگر من بعدل عمل نکنم چه کسی بعدل رفتار میکند عمر گفت اذن بده گردنش را بزنم، حضرت فرمود او را رها کن، او بعد از اینکه یارانی پیدا میکند که نماز و روزه زیاد دارند و از دین خارج میشوند آنچنان که تیر از کمان خارج میگردد، اینکه بود که آنها را مارقین لقب دادند و گفت ای علی تو با اینکه قوم جنگ خواهی کرد.

جواب (لو) محذوف و در تقدیر است یعنی و اگر اینکه منافقین راضی میشدند بآنچه بآنها دادی و میگفتند ما را بس است خدا برای آنها بهتر بود.

سَيُؤتِينَا اللّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنّا إِلَى اللّهِ راغِبُونَ شاید مقصود چنین باشد که بایستی منافقین چنین گویند ما راغبیم بسوی خدا و رسولش که از غنیمت دیگر بما عطا فرمایند آنچه ما را کفایت نماید و از فضل و کرمش ما را بی‌نیاز گرداند.

إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ وَ المَساكِينِ وَ العامِلِينَ عَلَيها وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم وَ فِي الرِّقابِ وَ الغارِمِينَ الخ باجماع امامیّه مقصود از صدقات در اینجا زکوة است نه مطلق صدقات یعنی زکوة مخصوص باین عدد است:

اول و دوم- فقیر و مسکین، در کافی عیاشی از حضرت صادق ع روایت میکند که فرمود فقیر آنکسی است که سؤال نمیکند، و مسکین

(اجهد منه و البائس اجهدهم)

و در مجمع از حضرت باقر ع فقیر آن شخص عفیفی است که سؤال نمیکند و مسکین آنست که سؤال میکند، وقتی از صادق پس از آنکه از حضرتش سؤال شد (من هم) آنها کیانند فرمود فقیر کسانی میباشند که سؤال نمیکنند و بر عهده آنها است مؤنات عیالشان، و دلیل بر اینکه فقراء کسانی میباشند که سؤال نمیکنند قوله تعالی در سوره بقره (لِلفُقَراءِ الَّذِينَ أُحصِرُوا

صفحه : ۶۲

فِی سَبِیلِ اللّهِ لا یَستَطِیعُونَ ضَرباً فِی الأَرضِ یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ أَغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعرِفُهُم بِسِیماهُم لا یَسئَلُونَ النّاسَ إِلحافاً).
و مساكين اهل الزمانهٔ يعنى اهل آفت از كوران و شلها و آنهائيكه مبتلا بجذام ميباشند و تمام اصناف مبتلاها بانواع مرضها و زمين گيران از مردها و زنها و كودكان.

[تفسير صافى] سوم (وَ العامِلِینَ عَلَیها) آنهايند كه صدقات را ميگيرند و بمستحقين ميدهند چهارم (وَ المُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُم) اشراف عربند كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قسمتى از زكوة بآنها ميداد براى تأليف قلب آنها بر اينكه ايمان آورند و آن وقتى بود كه عده مسلمين كم بود.

پنجم- (وَ فِی الرِّقابِ) مكاتبونند كه خواهند از قيد بندگى آزاد گردند در وقتى كه در شدت باشند از مال زكوة آنها را بخرند و آزاد شوند.

ششم- (وَ الغارِمِینَ) و آنها قرض دارانند كه دينشان نه در راه معصيت بوده و نه اسراف.

هفتم- (وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ) و آن جهاد است و آنچه صلاح مسلمانها بر آنست هشتم- (وَ ابنِ السَّبِیلِ) و آن مسافرى است كه در سفر مالش تمام شده و محتاج است اگر چه در وطن خودش مال دار و غنى باشد.

(فريضةً) مصدر مؤكّد است بقوله تعالى (إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلفُقَراءِ) يعنى خداى تعالى صدقات را براى اينها واجب گردانيده و همانا در چهار عدد اخير از (لام) به (فى) عدول نموده تا اينكه دلالت كند بر اينكه اينها سزاوارترند از (چهار عدد اول) كه صدقات در مورد اينها گذارده شود، زيرا كه (فى) را براى وعاء آورند و اينكه آيه را در اثناء ذكر منافقين آورده براى اينكه دلالت كند كه اصناف صدقات همين جماعتند و منافقين از مستحقين زكوة نميباشند.

[جامع الجوامع طبرسى]

صفحه : ۶۳

وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُل أُذُنُ خَیرٍ لَکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ و نيز در وصف منافقين است كه بعضى از آنها رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را ميرنجانند مثل آنهائيكه در آيه بالا گفته (وَ مِنهُم مَن یَلمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ) كه برسولش خبر ميدهد كه همين طورى كه بعضى از منافقين از تو عيب‌جوئى ميكنند در تقسيم صدقات همين طور تو را ميرنجانند و گويند او گوشى است يعنى هر كس هر چه بگويد قبول ميكند.

از مفسرين در توجيه آيه دو طور نقل شده: بقولى جماعت منافقين در غيبت رسول اللّه ناسزا گفتند يكى گفت اگر بگوش او برسد ما در فتنه مى‌افتيم گفتند ما اكنون هر چه خواهيم ميگوئيم بعد ميرويم پيش او و انكار ميكنيم و عذرخواهى مينمائيم او از ما راضى ميشود زيرا كه او گوشى است.

بقول ديگر مردى از منافقين بنام نفيل بن حارث او مردى بود سياه، مويها سربالا، سرخ چشم، بد صورت و آن كسى بود كه گويند رسول در باره او فرمود اگر كسى بخواهد بشيطان نظر كند بنوفل بن الحارث نظر كند، و او حكايت رسول ميكرد باو گفتند اگر رسول بشنود تو را ملامت ميكند گفت او (اذن سامعه) است او مردى است شنونده و زود قبول ميكند اگر قبول نكرد قسم ياد ميكنم.

قُل أُذُنُ خَیرٍ لَکُم یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ یُؤمِنُ لِلمُؤمِنِینَ وَ رَحمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنکُم وَ الَّذِینَ یُؤذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باين منافقين بگو گوشى بودن و زود باور كردن براى شما خير است، و در بيان خيريت آن سه فائده تذكر ميدهد: ۱- بخدا ايمان آورد شايد مقصود اينكه باشد كه آنچه بتوسط جبرئيل يا بالهام بر او القاء گردد قبول ميكند. ۲- قول مؤمنين

را قبول میکند و از آنها می‌پذیرد. ۳- برای مؤمنین رحمت است که کلام آنها را ردّ نمیکند و اعمال و افعال و گفتار آنها

صفحه : ۶۴

را حمل بر صحت میکند آن منافقین غرضشان عیب‌جوئی و مذمّت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بود حق تعالی چنین صفتی را نیکو بشمار آورده و آنهائیکه باین کلمات ناهنجار رسول خدا [ص] را میرنجانند برای آنها عذاب دردناک مهیا گردیده.

یَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم لِیُرضُوکُم وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَن یُرضُوهُ إِن کانُوا مُؤمِنِینَ از قمی نقل شده که منافقین نزد جماعت مؤمنین قسم یاد میکردند که ما از شمائیم تا اینکه مؤمنین را راضی کنند آیه در مقام اینکه است که خدا و رسولش سزاوارترند که از شما راضی گردند اگر شما مؤمن باشید یعنی اگر واقعا شما ایمان آورده‌اید بایستی رضایت خدا و رسولش را تأمین نمائید و آن وقتی است که واقعا و حقیقتا ایمان آورده باشید.

أَ لَم یَعلَمُوا أَنَّهُ مَن یُحادِدِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ آیا اینکه منافقین نمیدانند که هر کس محاده و ضدّیت نماید با خدا و رسول او محققا برای او است آتش جهنّم و در آن جاویدانست اینکه است رسوائی بزرگ

صفحه : ۶۵

[سوره التوبة (۹): آیات ۶۴ تا ۷۰]

اشاره

یَحذَرُ المُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِم قُلِ استَهزِؤُا إِنَّ اللّهَ مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ قُل أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ (۶۵) لا تَعتَذِرُوا قَد کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنکُم نُعَذِّب طائِفَةً بِأَنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ (۶۶) المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ بَعضُهُم مِن بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمُنکَرِ وَ یَنهَونَ عَنِ المَعرُوفِ وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم إِنَّ المُنافِقِینَ هُمُ الفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اللّهُ المُنافِقِینَ وَ المُنافِقاتِ وَ الکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها هِیَ حَسبُهُم وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُم عَذابٌ مُقِیمٌ (۶۸)

کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم کانُوا أَشَدَّ مِنکُم قُوَّةً وَ أَکثَرَ أَموالاً وَ أَولاداً فَاستَمتَعُوا بِخَلاقِهِم فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم کَمَا استَمتَعَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم بِخَلاقِهِم وَ خُضتُم کَالَّذِی خاضُوا أُولئِکَ حَبِطَت أَعمالُهُم فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ أُولئِکَ هُمُ الخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَم یَأتِهِم نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم قَومِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَومِ إِبراهِیمَ وَ أَصحابِ مَدیَنَ وَ المُؤتَفِکاتِ أَتَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانَ اللّهُ لِیَظلِمَهُم وَ لکِن کانُوا أَنفُسَهُم یَظلِمُونَ (۷۰)

صفحه : ۶۶

[ترجمه]

منافقین حذر میکنند از اینکه سوره‌ئی بر علیه آنها فرود آید و آنها را آگاه نماید بر آنچه در قلبهای آنان است ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بگو استهزاء کنید همانا خدا ظاهر کننده آنچیزی است که از آن حذر مینمائید [۶۴]

ای محمّد [ص] اگر تو از منافقین سؤال کنی میگویند ما در گفتار خوض و بازی میکردیم بگو آیا بخدا و آیات او و برسولش

استهزاء میکنید [۶۵]

عـذرخواهی مینماینـد (بگو) همانـا شـما کـافر شدیـد پس از اظهـار ایمانتان اگر جماعتی از شـما را عفو کنیم طائفه دیگر از شـما را عذاب میکنیم بسبب اینکه از گناهکاران میباشید [۶۶]

مردهای منافق و زنهای منافقه بعضـی از بعض دیگرنـد (یعنی مشابه یکدیگرنـد) بعمل بد امر میکنند و از عمل خوب نهی مینمایند و دسـتهای خود را فرو می‌بندنـد (یعنی از خیرات و صـدقات هم میگذارند) خدا را فراموش کردند خدا هم آنها را فراموش کرد همانا منافقین آنان بیرون رفتگان از ایمانند [۶۷]

خداونـد بمردهای منافق و زنهای منافقه بآتش جهنّم وعـده داده در حالیکه در آن جاویدنـد و همین آتش آنها را کافی است و خدا آنها را از رحمت خود دور کرده و برای آنها است عذاب

مثـل کسانیکه پیش از شـما بودنـد که آنان از حیث قوت و کثرت و مال و اولاد قوی‌تر از شـما بودنـد و از نصـیب خود بهره گرفتند شمـا هم چنانچه آنهائی که پیش از شـما بودنـد از نصـیب خود بهره بردنـد و شـما خوض نمودیـد همچنانچه آنها خوض نمودنـد و اعمال آنگروه در دنیا و آخرت نابود گردیده و ایشانند زیان برده گان [۶۹]

آیـا بر آنهـا خبر بزرگ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصـحاب مـدین و مؤتفکات که رسولان با معجزات بر آنان آمدنـد و چنین نبود که خدا بر آنها ستم کرده باشد (یعنی بدون تقصیر آنها را هلاک کرده باشد) بلکه خود آنها بخود ستم نمودند [۷۰]

.

صفحه : ۶۷

(توضیح آیات)

یَحذَرُ المُنافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَیهِم سُورَهٌ تُنَبِّئُهُم بِما فِی قُلُوبِهِم قُل استَهزِؤُا إِنَّ اللّه مُخرِجٌ ما تَحذَرُونَ از جمله صـفات نکوهیـده منافقین باضـافه از آنچه در آیـات بالاـ تـذکر داده اینکه است که اینها میترسـیدند آیه‌ئی در باره آنان فرود آیـد و مؤمنین را خبردار کنـد، و بعضـی گفته‌انـد مرجع ضـمیر (علیهم و تنبئهم) هر دو مؤمنیننـد، و بقول دیگر مرجع هر دو منافقین است اگر منافقین باشـد معنی آیه چنین میشود که منافقین میترسـند که بر ضرر آنان سوره‌ئی نازل گردد و آنها را خبردار کند از آنچه در باره آنها است، و اگر مرجع مؤمنین باشد اینکه طور میشود که سوره‌ئی نازل گردد و مؤمنین از شومی قلب منافقین خبردار شوند.

وَ لَئِن سَأَلتَهُم لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنّا نَخُوضُ وَ نَلعَبُ قُل أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنتُم تَستَهزِؤُنَ اگر از اینها سؤال کنی گویند ما با هم خوض میکردیم یعنی بازی مینمودیم، و گفته‌اند جماعتی از منافقین در جنگ تبوک گفتند اینکه مرد یعنی پیمبر اکرم صـلی اللّه علیه و آله و سـلّم گمان میکنـد که قصـرهای شام و قلعه‌های آنرا فتح میکند (هیهات هیهات) یعنی اینکه مطلب بسـیار دور است، خداوند پیمبر خودش را بر گفتار آنان مطلع گردانید، و رسول فرمود قافله را نگاه داشـتند و آن جماعت را که چنین گفته بودند حاضـر گردانید و بآنها گفت شـما چنین و چنان گفتیـد آنها گفتنـد یا نبی اللّه (انا نخوض و نلعب و حلفوا علی ذلک) آنها قسم خوردند و گفتند ما با هم شوخی میکردیم، اینکه است که برسولش خبر میدهد بآن حقد و حسد و ضدّیت و دشـمنی با تو و مؤمنین که در دل خود پنهان داشته‌اند و خبردار شوی که اینها ایمان ندارند و بدروغ از ترس شمشیر مؤمنین یا بطمع غنیمت اظهار اسلام میکنند.

صفحه : ۶۸

ای رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم باینان بگو آنچه خواهیـد اسـتهزاء و سـخریه کنیـد خـدا بیرون میآورد یعنی بتوسط وحی ظاهر

میگرداند آنچه را از ضدّیت و نفاق و دشمنی که با رسول [ص] و مؤمنین مخفی داشته‌اید و از ظاهر گردیدن آن حذر میکنید.
و گفته‌اند اینکه آیات در باره دوازده نفر از منافقین نازل گردید که در عقبه توقف کرده بودند که برسول اذیت کنند و با هم گفتند اگر فهمید گوئیم با هم شوخی میکردیم و اگر نفهمید کار خود را انجام میدهیم اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید:
لا تَعتَذِرُوا قَد کَفَرتُم بَعدَ إِیمانِکُم إِن نَعفُ عَن طائِفَةٍ مِنکُم نُعَذِّب طائِفَةً بِأَنَّهُم کانُوا مُجرِمِینَ حق تعالی بپیمبرش دستور میدهد که باینها بگو عذرخواهی نکنید شما کافر شدید، شاید مقصود اینکه باشد که کفریکه در باطن شما مخفی بود و بدروغ اظهار ایمان میکردید ظاهر گردید اگر ما جماعتی از شما را ببخشیم در صورتی که توبه کنید و شاید آنها در مقام اذیت کردن رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نبودند و بفریب دیگران چنین کرده بودند، جماعت دیگر را عذاب خواهیم نمود و شاید آنها منافقینی بودند که در دل کینه رسول و مؤمنین را پنهان داشتند و منتظر فرصت بودند و آنهائی بودند که برسول و مؤمنین و قرآن استهزاء مینمودند و اینها جماعت گنهکاران بودند که علاوه بر نفاق مرتکب چنین عمل نکوهیده‌ئی میگردیدند.
المُنافِقُونَ وَ المُنافِقاتُ بَعضُهُم مِن بَعضٍ یَأمُرُونَ بِالمُنکَرِ وَ یَنهَونَ عَنِ المَعرُوفِ وَ یَقبِضُونَ أَیدِیَهُم نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم، الی قوله تعالی: عَذابٌ مُقِیمٌ ترجمه اینکه دو آیه شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست.
خلاصه پس از آنکه در آیات بالا بعضی از صفات و اعمال منافقین را بیان کرده در اینکه دو آیه در مقام بیان حالات و صفات اجتماعی آنها برآمده که زنها و مردهای آنها جمیعا باین صفات شناخته میگردند، آنها امر بمنکر و نهی از

صفحه : ۶۹

معروف میکنند و نیز آنها چنینند که دستهای آنها از انفاق یا اعمال نیک دیگر بسته است و بدترین صفات نکوهیده آنها اینکه است که چون خدا را فراموش کرده‌اند خدا با آنها عمل فراموشی نموده یعنی آنها را بحال خود واگذارد که در طغیان بمانند و هدایت نشوند.
کَالَّذِینَ مِن قَبلِکُم کانُوا أَشَدَّ مِنکُم قُوَّةً وَ أَکثَرَ أَموالًا وَ أَولاداً فَاستَمتَعُوا بِخَلاقِهِم فَاستَمتَعتُم بِخَلاقِکُم کَمَا استَمتَعَ الَّذِینَ مِن قَبلِکُم بِخَلاقِهِم الخ اینکه آیه منافقین زمان رسول [ص] را تشبیه میگرداند بمنافقین امم پیشینیان و بآنها تذکر میدهد که بنای کار شما مثل آنهائی است که پیش از شما بودند و با اینکه آنها از جهت مال و اولاد و قوت جسمانی از شما قوی‌تر بودند مثل قوم عاد و ثمود چند روزی از نصیب خود تمتع بردند چنانچه شما کافرین نیز از عمر خود بهره‌برداری میکنید و از آرزوهای خود تمتع میبرید و آنها در اثر مخالفت اعمالشان حبط گردیده و تباه شده و آن گروه از زیان کاران گردیدند گویا خطاب بکافرین نموده که ای گروه کافرین و منافقین شما نیز چنینید که خدای تعالی بشما مال و اولاد و قوت جسمانی عطاء نموده و مجال و فرصت نیز داده و شما آنرا در هواهای نفسانی مصرف مینمائید و از آنها تمتع جسمانی میبرید و همان طوری که اعمال آن کافرین حبط گردیده و از عمر خود زیان بردند شما نیز چنین خواهید شد اعمالتان تباه گردیده و از عمر خود زیان و خسران خواهید برد.
أَ لَم یَأتِهِم نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم قَومِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَومِ إِبراهِیمَ وَ أَصحابِ مَدیَنَ وَ المُؤتَفِکاتِ اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است و در بیان مقام حال کفاریستکه از امم پیمبران بودند مثل قوم نوح ع که بطوفان غرق شدند و قوم عاد که بباد صرصر هلاک گردیدند و قوم ثمود که گرفتار صیحه آسمانی شدند و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا گردیدند بنیش پشه زهر آلوده هلاک شدند و اصحاب مدین قوم شعیب که بآتش (یوم الظلة) مستأصل شدند و (مؤتفکات) قوم لوط بودند

صفحه : ۷۰

و بر آنان سنگ ریزه بارید و شهرستانشان سرنگون گردید.

أَتَتهُم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ فَما كانَ اللّهُ لِيَظلِمَهُم وَ لكِن كانُوا أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ آیه در مقام اینکه است که گمان نشود خدای رحمان بر اینها ستم نموده و آنان را هلاک گردانیده بلکه خدای تعالی بر آنها پیمبرانی فرستاده با حجتهای روشن و بر آنها اتمام حجت نموده پس از آنکه حجت بر آنها تمام گردید و آنها دانسته و فهمیده ایمان نیاوردند بلکه بانواع و اقسام اذیتها آن برگزیدگان را رنجانیدند اینکه بود که خودشان بدست خود عذاب را برای خود مهیا گردانیدند

صفحه : ۷۱

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۷۱ تا ۷۸]

اشاره

وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ سَيَرحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۷۱) وَعَدَ اللّهُ المُؤمِنِينَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَكبَرُ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۷۲) يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الكُفّارَ وَ المُنافِقِينَ وَ اغلُظ عَلَيهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِيرُ (۷۳) يَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا كَلِمَةَ الكُفرِ وَ كَفَرُوا بَعدَ إِسلامِهِم وَ هَمُّوا بِما لَم يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَن أَغناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِن فَضلِهِ فَإِن يَتُوبُوا يَكُ خَيراً لَهُم وَ إِن يَتَوَلَّوا يُعَذِّبهُمُ اللّهُ عَذاباً أَلِيماً فِي الدُّنيا وَ الآخِرَةِ وَ ما لَهُم فِي الأَرضِ مِن وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ (۷۴) وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ (۷۵)
فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ (۷۶) فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِي قُلُوبِهِم إِلى يَومِ يَلقَونَهُ بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكذِبُونَ (۷۷) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم وَ أَنَّ اللّهَ عَلاّمُ الغُيُوبِ (۷۸)

صفحه : ۷۲

[ترجمه]

مردهای مؤمن و زنهای مؤمنه بعضی از آنها دوستان یکدیگرند که امر بمعروف میکنند و نهی از منکر مینمایند و نماز را بپای میدارند و زکوهٔ میدهند و خدا و پیمبرش را فرمان برداری میکنند اینها جماعتی میباشند که بزودی مشمول رحمت خدا میگردند همانا خداوند غالب و درستکار است [۷۱]

خدا بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه وعده داده بهشتهائی که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد و در آن جاویدانند و نیز بآنها وعده داده منزلهای پاکیزه‌ئی در بهشتهای پاینده و همیشه‌گی و خوشنودی خدا بالاتر است از آن نعمتها و اینکه است فیروزی بزرگ [۷۲]

ای پیمبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سخت‌گیری کن و جایگاه آنان جهنّم است و بد بازگشتی است [۷۳]

بخدا قسم یاد میکنند که حرف کفر بزبان نیاورده‌اند و همانا کلمه کفر را گفتند و پس از اظهار اسلام خود کافر شدند و قصد کردند بر آنچه نیافتند و کینه ننمودند با رسول و مؤمنان مگر اینکه بی‌نیاز گردانید آنها را خدا و رسولش از فضل خودش و اگر اینها توبه کنند برای آنها خیر است و اگر رو بگردانند از توبه خدا آنان را عذاب میکند عذاب دردناک در دنیا و در آخرت و نیست در روی زمین برای آنها دوستی و نه یاوری [۷۴]

و بعضی از منافقین کسی است که با خدا عهد میکند اگر بما مالی عطاء نمود از فضل خودش همانا البته صدقه میدهیم و البته میگردیم از نیکوکاران [۷۵]

پس چون بآنها عطاء نمود بخل ورزیدند و رو گردانیدند و اینها از فرمان خدا اعراض کنندگانند [۷۶]

پس در پی نفاق بخل در قلب آنها درآمد تا وقتی که کیفر آنچه را که با خدا عهد کرده بودند و مخالفت نمودند ملاقات نمایند و آنها دروغگویان بودند [۷۷]

آیا (منافقین) نمیدانند که همانا خداوند میداند نهانی و نجوی آنها را و اینکه خدا دانای بغیب‌ها میباشد [۷۸]

صفحه : ۷۳

(توضیح آیات)

وَ المُؤمِنُونَ وَ المُؤمِناتُ بَعضُهُم أَولِياءُ بَعضٍ يَأمُرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ يَنهَونَ عَنِ المُنكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤتُونَ الزَّكاةَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ پس از بیان سجیه منافقین و تنقید و مذمّت از اعمال شوم آنان و بدی عاقبتشان در مقابل آن چنانچه عادت قرآن بر اینکه است که هر جا ذکری از کفار و اشقیاء و خسران و مآل کارشان بجهنّم و دار عذاب ذکری شود از مؤمنین و مآل امر آنها و آنچه از بهشت و دار کرامت بآنها وعده داده شده تذکر میدهد تا اینکه انسان همیشه بین خوف و رجاء باشد.

در اینکه آیه شش فضیلت نیکو که از اعمال حسنه مؤمنین بشمار میرود تذکر میدهد: ۱- بعضی از مؤمنین دوست داران بعض دیگرند، البته ایمانیکه در قلب آنها نفوذ نموده دوستی واقعی بین افراد مؤمنین ایجاب مینماید زیرا که ایمان بخدا جاذبه‌ئی است در قلب مؤمنین که هر یک را بسوی دیگری از آنها میکشاند و ارتباط کامل بین آنها استوار میگردد اینکه است که همه مؤمنین با هم دوست صمیمی میباشند و همین دوستی آنها است که هر یک دیگری را امر بمعروف و نهی از منکر مینماید و اینکه دو صفت دیگری است از سجیه خوب آنها چهارم و پنجم از اعمال نیک مؤمنین اینکه است که نماز را بپای میدارند و زکوة مال خود را میدهند، صلاة و زکوة پس از ایمان دور کنند و بمنزله دو ستونند که ایمان بدون اینکه دو رکن پایدار نخواهد گردید.

ششم- مؤمنین کسانی میباشند که خدا و رسولش را مطیع و فرمانبردارند در مقابل حکم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که حکم او همان حکم خدا است از خود هیچ اراده‌ئی ندارند چون و چرا در فرمان برداری آنها نیست.

أُولئِكَ سَيَرحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اینکه جماعت مؤمنین را که باین صفات برجسته موصوفند بزودی خدا آنها

صفحه : ۷۴

را رحم مینماید یعنی در معرض رحمت الهی واقعند و فیوضات پی در پی شامل حال آنها خواهد گردید در مقابل منافقین که در وصف آنها فرموده (نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُم) زیرا که حق تعالی (عزیز است) غالب و ارجمند (حکیم است) درستکار که مبراء از ظلم و تعدی است هر چیزی را از روی حکمت بجای خود میگذارد.

وَعَدَ اللّهُ المُؤمِنِينَ وَ المُؤمِناتِ جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدنٍ (عدن) مصدر و بمعنی خلود و اقامت است.

در مجمع البیان از نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در معنی عدن چنین حدیث میکند که فرموده (عدن دار اللّه) عدن دار خدا است که نه چشمی او را دیده و نه بخاطر بشری خطور نموده در آن ساکن نمیگردند مگر سه دسته: نبیین و صدیقین و شهداء خدای تعالی فرموده (طوبی لمن دخلك).

خدای تعالی بمردهای مؤمن و زنهای مؤمنه وعده داده بهشتهائی را که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد، شاید مقصود از نهرها آن انهار چهار- گانه‌ئی باشد که در سوره محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم توضیح فرموده: نهری از شیر، نهری از عسل، نهری از آب، نهری از شراب. شرابی که مست کننده و زایل کننده عقل نیست بلکه روح و روان انسان را جلاء میدهد و اینکه نهرهای مصفا از زیر اشجار بهشتی علی الدوام جریان دارد و منازل پاکیزه در بهشتهای عدن که محلّ اقامتگاه آنها است برای مؤمنین آماده شده زیرا که عالم آخرت مثل عالم دنیا محدود نیست که هر مؤمنی مکانش محدود باشد بیک بهشت بلکه عالم آخرت مثل قلب مؤمن وسیع است برای او بهشتهائی است که اقامتگاه او است.

وَ رِضوانٌ مِنَ اللّهِ أَکبَرُ ظاهرا آیه در مقام اینکه است که تذکر دهد به اینکه که آن بهشت‌های کذائی با آنهمه تشریفات آن نسبت برضوان خدا کوچک مینماید، و اینکه (رضوان) را نکره آورده شاید اشاره باین باشد که رضایت حق تعالی که ناشی از عبودیتی

صفحه : ۷۵

است که متضمن حبّ اللّه باشد قوله تعالی در سوره بقره آیه ۶۰ (وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ) و عبادت او نه بطمع بهشت و نه خوف از آتش است و بالاترین سعادت محبّت و آرزوی او اینکه است که رضای محبوب خود را جلب کند نه رضای نفس خود را اینکه است که در آخر آیه فرموده:

ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ گویا علت غائی و مآل آرزوی مؤمنین واقعی را تذکر میدهد (ذلک) اشاره باین است که همین رضوان و خوشنودی خدا مراد واقعی آنها است و همین است فوز عظیم و بهشت عدن از آثار آن بروز و ظهور نموده، آری اگر بفرض بهشت عدن از رضای الهی ناشی نگردیده بود چه سعادتی برای بشر تأمین میگردید بلکه بهشت نعمت نبود بلکه نقمت بود.

یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الکُفّارَ وَ المُنافِقِینَ وَ اغلُظ عَلَیهِم وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَ بِئسَ المَصِیرُ، یَحلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا وَ لَقَد قالُوا کَلِمَةَ الکُفرِ وَ کَفَرُوا بَعدَ إِسلامِهِم، الی قوله تعالی: وَ لا نَصِیرٍ ترجمه آیات قبلا شده و واضح است و محتاج بتوضیح نیست، و خلاصه اینکه خطاب برسولش نموده که ای نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با کفار و منافقین مجاهده کن، جهاد یک معنی جامعی است که با کفار بقتل و اسارت تحقق میگیرد و با مؤمنین چون بظاهر ایمان آورده بودند و قتل آنها ممنوع بود بحجت و الزام بمقرّرات اسلامی صورت می‌پذیرد.

طبرسی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرموده آیا شنیده‌ئی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم منافقی را کشته باشد بلکه جهاد با آنها باین است که با آنها مراوده نکنید و آنها را دوست نگیرید و با غلظت با آنها عمل کنید، و حسن گفته جهاد با منافقین اقامه حدود است بر آنها.

[پایان] و عمل و سجیه منافقین چنین بوده که آنچه گفته‌اند از کلمه کفر قسم یاد میکنند که نگفته‌ایم و اینهائیکه چنین کردند کافر شدند پس از آنکه بظاهر

صفحه : ۷۶

ایمان آورده بودند و اینها قصد داشتند بر آنچه نیافتند و شاید اراده داشتند پیمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اصحاب او را از مدینه خارج گردانند لکن بمراد خود نائل نگردیدند و کینه آنها با مؤمنین نبود مگر برای اینکه خدا از برکت پیغمبر [ص] اهل مدینه را بی‌نیاز گردانید و اگر منافقین توبه کنند و چنین اعمال نکوهیده‌ئی انجام ندهند برای آنها بهتر است و اگر اعراض کنند در دنیا و آخرت عذاب الیم بآنها اصابت خواهد نمود و اگر مبتلا بعذاب گردیدند برای آنها یار و مددکاری نیست.

وَ مِنهُم مَن عاهَدَ اللّهَ لَئِن آتانا مِن فَضلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ مفسرین گفته‌اند اینکه آیه و آیه بعد (فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ

الخ) در باره ثعلبه فرود آمده.
گفته‌اند رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آيه را بر صحابه خواند يكى از خويشان ثعلبه آيه را شنيد و نزد او آمد و او را خبر داد ثعلبه آمد نزد رسول [ص] و صدقه را آورد رسول [ص] از او قبول ننمود بنا بگريه و فغان گذارد فائده نبخشيد پس از آن حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از دنيا رحلت نمود ثعلبه مال را نزد ابو بكر برد آنهم گفت چون رسول قبول ننمود من هم قبول نميكنم در عهد عمر نزد او برد آنهم قبول ننمود در زمان عثمان ثعلبه از دنيا رفت.
در مجمع گفته اينكه آيه در باره ثعلبهٔ بن حاطب نازل گرديده و او از انصار بود و برسول گفت خدا را بخوان كه بمن مالى روزى نمايد حضرت باو فرمود اى ثعلبه مال اندك كه شكر آنرا اداء كنى بهتر است از بسيارى كه طاقت آنرا نداشته باشى (أما لك فى رسول اللّه اسوهٔ حسنهٔ) قسم بآن كسى كه جانم بدست او است اگر اراده كنم كوهها براى من طلا و نقره ميگردند و ثعلبه بعد از آن باز آمد و گفت يا رسول اللّه [ص] دعاء كن خدا بمن مال روزى گرداند و قسم بآنكسيكه تو را بحق فرستاده اگر خدا بمن مال عطاء كند من هر ذى حقى را حقش را اداء ميكنم حضرت گفت خدايا بثعلبه مال عطاء نما پس از آن ثعلبه غنمى گرفت

صفحه : ۷۷

و آن نمو نمود مثل اينكه كرم نمو ميكند بطوريكه جاى گوسفندان او در مدينه تنگ گرديد آنها را برد در بيابان و مشغول بآنها گرديد بطوريكه از جمعه و جماعت بازگرديد و حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم نزد او فرستاد كه صدقه بدهد او بخل ورزيد و اباء كرد و گفت نيست اينكه مگر خواهر جزيه رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باو گفت
(يا ويح ثعلبه يا ويح ثعلبه)
پس از آن اينكه آيات نازل گرديد.
[پايان] فَلَمّا آتاهُم مِن فَضلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ فَأَعقَبَهُم نِفاقاً فِي قُلُوبِهِم إِلي يَومِ يَلقَونَهُ بِما أَخلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكذِبُونَ وقتى بآنها مال عطاء كرد بخل ورزيدند، آيه خبر ميدهد وقتى از فضل خدا مال بآنها عطاء گرديد بخل ورزيدند، در مجمع گفته (اعقبه و اورثه و اداه نظائر) و گاهى اعقبه بمعنى جازه استعمال شده.
[پايان] و ضمير در (اعقبهم) يا راجع ببخل است يا بعملى كه از بخل ناشى ميگردد و مقصود از قوله تعالى (يوم يلقونه) ميشود (يوم جزائه) باشد يعنى روز كه جزاء بخل را معاينه مينمايند و آن روز قيامت است، و بقولى ميشود كه مرجع ضمير (اللّه تعالى) باشد يعنى روز كه خدا را ملاقات ميكند يا روز مرگ مراد باشد خلاصه معنى آيه اينكه آنهائيكه بخل ورزيدند و زكوهٔ ندادند پس از عهدشان و خلف عهد نمودند همين عملشان نفاق آنها را ايجاب نموده و پاداش عملشان را در قيامت خواهند ديد بسبب اينكه دروغ گفتند.
أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعلَمُ سِرَّهُم وَ نَجواهُم وَ أَنَّ اللّهَ عَلّامُ الغُيُوبِ يعنى آيا اينكه منافقين نميدانند كه خدا ميداند آنچه را كه در قلبشان مخفى ميگردانند و آنچه را كه با يكديگر نجوى ميكنند و آيا ندانستند كه خدا داناى بجميع غيب‌ها ميباشد، و همزه (الم يعلموا) استفهام توبيخى است و معنى آن اينكه ميشود كه واجب است بر آنها آنچه را كه گفته شد بدانند.

صفحه : ۷۸

[سوره التوبهٔ (۹): آيات ۷۹ تا ۸۵]

اشاره

الَّذِینَ یَلمِزُونَ المُطَّوِّعِینَ مِنَ المُؤمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلّا جُهدَهُم فَیَسخَرُونَ مِنهُم سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۹) استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذلِکَ بِأَنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اللّهُ لا یَهدِی القَومَ الفاسِقِینَ (۸۰) فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ کَرِهُوا أَن یُجاهِدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ قالُوا لا تَنفِرُوا فِی الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَو کانُوا یَفقَهُونَ (۸۱) فَلیَضحَکُوا قَلِیلاً وَ لیَبکُوا کَثِیراً جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۸۲) فَإِن رَجَعَکَ اللّهُ إِلی طائِفَةٍ مِنهُم فَاستَأذَنُوکَ لِلخُرُوجِ فَقُل لَن تَخرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَن تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُم رَضِیتُم بِالقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقعُدُوا مَعَ الخالِفِینَ (۸۳)

وَ لا تُصَلِّ عَلی أَحَدٍ مِنهُم ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُم عَلی قَبرِهِ إِنَّهُم کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُم فاسِقُونَ (۸۴) وَ لا تُعجِبکَ أَموالُهُم وَ أَولادُهُم إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ أَن یُعَذِّبَهُم بِها فِی الدُّنیا وَ تَزهَقَ أَنفُسُهُم وَ هُم کافِرُونَ (۸۵)

صفحه : ۷۹

[ترجمه]

آن کسانیکه مذمت میکنند مؤمنین را که بسیار صدقه میدهند و نیز مذمت میکنند کسانی را که نمی‌یابند چیزی مگر بقدر قوه خود و منافقین اینها را مسخره میکنند خدا جزاء مسخره آنها را میدهد و برای آنها است عذاب دردناک [۷۹]

ای محمّد تو برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی مساوی است اگر هفتاد مرتبه هم طلب آمرزش کنی خدا هرگز آنها را نمیآمرزد زیرا که اینها بخدا و رسولش کافر شدند و خدا جماعت فاسقین را هدایت نخواهد نمود [۸۰]

بازماندگان از جهاد شاد شدند به اینکه که بر خلاف رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نشستند و کراهت داشتند که بمال و جانشان در راه خدا مجاهده نمایند و بمؤمنین گفتند در گرما بیرون نروید بآنها بگو حرارت آتش جهنّم زیادتر است اگر باشند که بدانند [۸۱]

پس بایستی کم بخندند و بسیار گریه کنند بپاداش اعمالیکه کسب نموده‌اند [۸۲]

پس اگر برگرداند خدا تو را و تو برگردی بسوی جماعتی از آنها که متخلف بودند پس اذن بخواهند از تو برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بگو هرگز با من بیرون نمیآئید و هرگز با من با دشمن جهاد نمیکنید همانا شما در اول مرتبه راضی شدید که بنشینید با بازماندگان پس اینکه مرتبه هم با مخالفین بنشینید [۸۳]

و هرگاه یکی از منافقین مرد بر او ابدا نماز نخوان و بر قبر وی نایست زیرا که آنها بخدا و رسولش کافر شدند و مردند در حالیکه فاسقند [۸۴]

و باید بعجب درنیاورد تو را مال آنها و نه اولادشان جز اینکه نیست که خدا میخواهد اینها را در دنیا عذاب کند و جانشان بیرون آید در حالیکه کافرند [۸۵]

.

صفحه : ۸۰

(توضیح آیات)

الَّذِينَ يَلمِزُونَ المُطَّوِّعِينَ مِنَ المُؤمِنِينَ فِي الصَّدَقاتِ وَ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ إِلّا جُهدَهُم فَيَسخَرُونَ مِنهُم بمناسبت آيه بالا كه منافقين با خدا عهـد ميكننـد كه اگر مال دار شـديم صـدقه ميـدهيم و انفاق مينمائيم و نميدهند شايد آيه در مقام مذمّت آنهائى باشد از منافقين كه خبث نفس آنان چنين است كه اضافه بر اينكه خودشان صـدقه نميدهنـد مؤمنين را در صـدقه و انفاقشان عيب‌جوئى ميكنند گويا در نظر خبيثشان چنين مينمايد كه انفاق مال عقلائى نيست مخصوصا براى آنهائيكه بزحمت مالى بدست ميآورند آنها را مسخره ميكنند و آنها چون چشم بصـيرت ندارند كه حقايق را بفهمند منفقين فى اللّه را جزء آدمهاى ولخرج و سفيه ميدانستند اينكه بود كه آنها را مسخره ميكردند.

سَخِرَ اللّهُ مِنهُم وَ لَهُم عَذابٌ أَلِيمٌ چون توهين مؤمن از جهت ايمـانش توهين بخـدا است زيرا كه ايمـان همان رابطه و عروه محكمى است كه بين مؤمن و خداى تعالى استوار گرديده اينست كه دشمنى با او از جهت ايمانش و عمل و عبوديتش دشمنى با خدا است و نظر بقوله تعالى در سوره [عم] (جَزاءً وِفاقاً) آنهائيكه مؤمنين را مسـخره ميكننـد خـدا جزاء مسـخره آنها را ميدهـد و عذاب اليم براى آنها آماده گرديده.

استَغفِر لَهُم أَو لا تَستَغفِر لَهُم إِن تَستَغفِر لَهُم سَبعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغفِرَ اللّهُ لَهُم ذلِكَ بِأَنَّهُم كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ظاهرا عدد سبعين نزد عرب براى كثرت است و تأكيد در عمل و (استغفر) در صورت امر است و مقصود مبالغه در بى‌فائده بودن است يعنى تو اى رسول خواهى طلب آمرزش كن براى اينكه منافقين كه مؤمنين را در انفاقاتشان مسخره ميكنند يا مطلق منافقين را هفتاد مرتبه يا طلب آمرزش براى آنها نكنى هر كدام باشد

صفحه : ۸۱

مساوى است پس به (لن) كه براى نفى تأبيـد است كلام را مؤكّـد گردانيـد يعنى خـداى تعالى هرگز آنها را نميآمرزد و اينكه عـدم آمرزش براى اينكه است كه اينها بخدا و رسول او كافر گرديدند.

وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الفاسِقِينَ آيه اشاره بدو صفت از صفات نكوهيده منافقين نموده كه اينكه دو صفت عدم آمرزش آنها را ايجاب نموده يكى كفر باطنى آنان و ديگر فسقشان كه هر يك خود يك علت مستقلند براى عدم آمرزش.

و شايد چنانچه بعضى از مفسرين گفته‌اند مقصود از استغفار طلب ايمان بعضى از اينها باشد نه استغفار براى گناهانشان زيرا كه جايز نيست اسـتغفار براى كسيكه از ايمانش مأيوس باشند بدليل قوله تعالى (ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن يَستَغفِرُوا لِلمُشرِكِينَ وَ لَو كانُوا أُولِي قُربى مِن بَعدِ ما تَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصحابُ الجَحِيمِ) سوره توبه آيه ۱۱۴.

فَرِحَ المُخَلَّفُونَ بِمَقعَـدِهِم خِلافَ رَسُولِ اللّهِ وَ كَرِهُوا أَن يُجاهِـدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِـهِم فِي سَبِيـلِ اللّهِ وَ قـالُوا لا تَنفِرُوا فِي الحَرِّ قُل نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَو كانُوا يَفقَهُونَ مفسـرين گفته‌اند آيه راجع بآن جماعتى است كه براى جنگ تبوك رسول اللّه صـلّى اللّه عليه و آله و سلّم را مخالفت نمودند و از جنگ تقاعد كردند و نشسـتند بر خلاف حكم رسول و خوشـحال بودند و كراهت داشتند كه بمال و جانشان در راه خـدا مجاهـده نماينـد و بمؤمنين هم كه عازم رفتن بودنـد گفتنـد چون هوا بغايت گرم است بجنگ نرويـد اى رسول باين منافقين بگو آتش جهنّم حرارتش شديـدتر است اگر ميفهميديد آتش جهنّم از چند جهت شديدتر و سوزاننده‌تر از آتش دنيا و حرارت آن است: ۱- چون آتش دنيا براى رفع احتياجات بشـر و تأمين معاش او است حرارتش و سوزندگيش محدود بحدى اسـت كه نافع باشد لكن آتش جهنّم نه براى نفع بشر است بلكه مجازات است و محدود بحدى نيست.

۲- آتش دنيا از روى رحمت است و بقدر رفع احتياج مقرّر گرديده لكن

صفحه : ۸۲

آتش جهنّم از غضب الهی شعله‌ور گردیده و شدتش خیلی زیاد است.

۳- همانطوریکه نعمتهای بهشتی برای اهلش محدود بحدی نیست نقمتها و بلاهای جهنمی نیز محدود بحدی نیست بلکه میتوان گفت آتش جهنّم اصل آتش و حقیقت آتش و جوهر آتش دنیا است و آتشهای دنیا فرع و نمونه او است همین طوری که نعمتهای دنیا و لذائذ آن نسبت بنعمتهای اخروی فرع است و آن اصل اینکه عرض است و آن جوهر و اینکه فانی و آن باقی آتشهای دنیا فرع آتش جهنّم است و نسبت بآن ناچیز مینماید.

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ اشاره به اینکه که اگر اینها میدانستند که شدت آتش جهنّم چقدر است کم میخندیدند و بسیار گریه میکردند بپاداش اعمال بدی که کسب کردند عوض فرح آنها بمخالفت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در آیه بالا گفته شد سزاوار است که بسیار بگریند و کم بخندند.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللّهُ إِلى طائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا الخ خطاب برسول [ص] و باو خبر میدهد که وقتی تو از جهاد برگشتی جماعتی از منافقین ظاهرا همانهائی مقصود است که از جنگ تبوک تهاون نمودند و اطاعت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نکردند آنها نزد تو میآیند و از تو اذن میخواهند که برای جهاد دیگر غیر از جنگ تبوک که تخلف ورزیدند بیرون روند، و گفته‌اند آنها دوازده نفر از اهل مدینه بودند اینست که دستور میرسد که وقتی آنان طلب اذن کردند تو بآنها بگو هرگز و ابدا با من برای جنگ بیرون نمیروید و با دشمنی مقاتله نمیکنید شما کسانی میباشید که در اول مرتبه یعنی جنگ تبوک راضی شدید که بنشینید و برای جنگ حرکت ننمائید حال هم با خالفین بنشینید (خالفین) آنهائی میباشند که از جهاد معافند مثل زنان و کودکان و مریضان و کوران و شلان و امثال اینها.

صفحه : ۸۳

آری جهاد کردن با مال و جان کار مردمان مرد است و مبارزان میدان نبرد کار هر بی‌سر و پائی نیست و همین ردّ منافقان و اذن ندادن بآنها و اسقاط گردانیدن آنها را از دیوان مجاهدین فی سبیل اللّه بالاترین مجازات بوده اگر میدانستند.

وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ ماتُوا وَ هُمْ فاسِقُونَ مات صفت احد است و بلفظ ماضی آورده و در معنی استقبال است بتقدیر کون یعنی هستی و وجود زیرا که کائن لا محاله موجود است و (انهم کفروا) علت نهی است و دأب حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه بود که وقتی منافقین میمردند نماز بر آنها میخواند و احکام اسلام را بر آنها جاری مینمود و ساعتی سر قبر آنها میماند و بآنها دعا میکرد تا اینکه نهی رسید چنین نکن زیرا که اینها بخدا کافرند و بنفاق مردند.

[طبرسی] در مجمع گفته بروایتی حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر عبد اللّه بن ابی نماز خواند و پیراهن خود را بجای کفن بر او پوشانید، و إبن عباس و جابر و قتاده گفته‌اند اینکه عمل رسول [ص] پیش از نهی بود، و بقولی حضرت خواست بر او نماز بخواند جبرئیل او را عقب کشید و اینکه آیه (وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ الخ) را بر او خواند [انس و حسن] و بروایتی یکی برسول گفت چگونه پیراهن خود را کفن او نمودی در صورتی که او کافر بوده فرمود پیراهن من او را چیزی از خدا بی‌نیاز نمیگرداند من چنین کردم تا اینکه جماعت بسیاری ایمان آرند و چنین هم شد.

[پایان] وَ لا تُعْجِبْكَ أَمْوالُهُمْ وَ أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِها فِي الدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ خطاب برسول نموده و مراد امّت او میباشند که کثرت مالها و اولادهای منافقین تو را بعجب در نیاورد اشاره به اینکه که گمان مکن که مال زیاد و اولاد سعادت

صفحه : ۸۴

و فضيلت برای آنها تأمين ميكننـد خـدا خواسـته بهمين مال و اولاد آنها را در دنيا عـذاب كنـد زيرا كه مال زياد و اولاد بسيار جز زحمت و مرارت در حفظ آن و نگاهـداری و خرج مال با حب آن و گرفتن زكوة با اكراهشان و تربيت اولاد و تخلف نمودن آنها و تلف شـدن بعضـی از آنها و فتنه بودن و آزمايش شـدن بمال و اولاد معلوم است قوله تعالى (وَ اعلَمُوا أَنَّما أَموالُكُم وَ أَولادُكُم فِتنَةٌ وَ أَنَّ اللّه عِندَه أَجرٌ عَظِيمٌ) سوره انفال آيه ۲۸، اينكه است كه فرموده خدا خواسـته منافقين را بكثرت مال و اولاد در دنيا عذاب كند و نفس آنها گرفته شود در حاليكه كافر باشند.

صفحه : ۸۵

[سوره التوبة (۹): آيات ۸۶ تا ۹۴]

اشاره

وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ أَن آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ استَأذَنَكَ أُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالُوا ذَرنا نَكُن مَعَ القاعِدِينَ (۸۶) رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَفقَهُونَ (۸۷) لكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَه جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ أُولئِكَ لَهُمُ الخَيراتُ وَ أُولئِكَ هُمُ المُفلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اللّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ (۸۹) وَ جاءَ المُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعرابِ لِيُؤذَنَ لَهُم وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَه سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۰)
لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى المَرضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى المُحسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوكَ لِتَحمِلَهُم قُلتَ لا أَجِدُ ما أَحمِلُكُم عَلَيهِ تَوَلَّوا وَ أَعيُنُهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ حَزَناً أَلّا يَجِدُوا ما يُنفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَستَأذِنُونَكَ وَ هُم أَغنِياءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلى قُلُوبِهِم فَهُم لا يَعلَمُونَ (۹۳) يَعتَذِرُونَ إِلَيكُم إِذا رَجَعتُم إِلَيهِم قُل لا تَعتَذِرُوا لَن نُؤمِنَ لَكُم قَد نَبَّأَنَا اللّهُ مِن أَخبارِكُم وَ سَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُم وَ رَسُولُه ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (۹۴)

صفحه : ۸۶

[ترجمه]

وقتی كه سوره‌ئی نازل گرديـد در اينكه بخدا ايمان آوريد و با پيغمبر صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم بجهاد برويد صاحبان ثروت از تو طلب اذن ميكنند و گفتند ما را بگذار كه با نشسته‌گان باشيم [۸۶]
و راضی شدند كه با نشسته‌گان باشند و بر قلبهای آنها مهر خورده شده پس آنها نمی‌فهمند [۸۷]
لكن رسول صـلّی اللّه عليه و آله و سـلّم و آنكسانيكه با او ايمان آورده‌اند جهاد كردند بمالهای خودشان و نفسهای خودشان و برای آن جماعت است خوبيها و آنان رستگارانند [۸۸]
خدا برای آنان بهشـتهائی آماده گردانيده كه از زير اشـجار آنها نهرها جريان دارد و در آن جاويدانند اينكه است رسـتگاری بزرگ [۸۹]
عـذر خواهان از اعراب آمدنـد نزد رسول [ص] تا رخصت داده شونـد و آنانكه دروغ گفتنـد با خـدا و با رسول خدا در ادعاء ايمان

یعنی منافقین و بزودی از جهاد بنشستند بر آنهائیکه کافر شدند از اعراب میرسد عذابی دردناك [۹۰]
نه بر ضعفاء و نه بر مریضان و نه بر آنهائیکه مالی ندارند که انفاق کنند گناهی نیست چون نیکخواهی نمایند و فرمان خدا و رسولش را ببرند و بر نیکوکاران که ناصحند هیچ عتابی و ملامتی نیست و خدا آمرزنده و مهربان است [۹۱]
و نیز (گناهی نیست) بر آنکسانی که وقتی آمدند آنها را سوار کنی گفتی مرکوبی نمییابم که شما را سوار کنم بازگشتند و از حزن اشك از چشمهای آنها جاری میگردید برای اینکه نمی‌یابند چیزی که انفاق کنند [۹۲]
جز اینکه نیست که (عتاب) بر آنهائیست که از تو رخصت می‌طلبند در صورتی که آنان توانگرانند راضی شدند به اینکه که بوده باشند (با زنان و اطفال و مریضان) و خدا بقلب آنها مهر زده اینکه است که آنها نمیدانند [۹۳]
وقتی شما برگشتید نزد شما عذرخواهی میکنند بگو عذر نیاورید هرگز عذر شما را باور نخواهیم

صفحه : ۸۷

کرد همانا خدا بما خبر داده از اخبار شما و بزودی خدا و رسولش عمل شما را می‌بینند پس شما برگشته میشوید بسوی کسی که دانای بغیب و شهادت است پس شما را خبردار میکند بآنچه عمل نموده‌اید [۹۴]

(توضیح آیات)

.

وَ إِذا أُنزِلَت سُورَةٌ أَن آمِنُوا بِاللّهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ استَأذَنَکَ أُولُوا الطَّولِ مِنهُم وَ قالُوا ذَرنا نَکُن مَعَ القاعِدِینَ ظاهرا اینکه آیه نیز در وصف منافقین است که منافقین باین اوصاف شناخته میگردند از جمله صفات آنها اینست که وقتی سوره‌ئی بر تو نازل گردد که در آن دو امر باشد یکی امر بایمان بخدا و دیگر امر بجهاد با رسول، و اینکه امر بجهاد با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را عطف داده بایمان بخدا مشعر بر اینکه است که لازمه ایمان بخدا جهاد با رسول است وقتی که امر بجهاد نماید، از اینجا معلوم میشود که مرجع ضمیر (منهم) منافقین میباشند که آنها در حالیکه از جهت مال و قوای بدنی تمکن بر جهاد با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند وقتی حضرتش امر بجهاد مینمود میآمدند نزد او و طلب اذن میکردند و میگفتند بگذار ما از نشسته‌گان باشیم مثل ذوی الاعذار، اگر اینان ایمان بخدا داشتند البته مطیع امر رسول میگردیدند.
رَضُوا بِأَن یَکُونُوا مَعَ الخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلی قُلُوبِهِم فَهُم لا یَفقَهُونَ از پستی طبیعتشان راضی شدند که باخوالف یعنی با عاجزان و زنها و اطفال باشند و بقلبشان مهر خورده یعنی مال و عناوین دنیوی قلب آنها را بسته گردانیده و نمیدانند که جهاد با رسول [ص] متضمن چه فوائدی است.
لکِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَموالِهِم وَ أَنفُسِهِم وَ أُولئِکَ لَهُمُ الخَیراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ المُفلِحُونَ ترجمه آیه شده و چون واضح است محتاج بتوضیح نیست خلاصه آیه در

صفحه : ۸۸

مقام فضائل و مناقب کسانی است از مؤمنین که با مال و جانشان در راه خدا مجاهده نمودند که اینها خیرات و خوبیها را دریافتند و آنهایند رستگاران، سیاق آیه دلالت بر اینکه دارد که در آنموقع خیریت و رستگاری منحصر بآنهائی بوده که بجان و مال در راه خدا انفاق مینمودند و با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بجهاد میرفتند.
أَعَدَّ اللّهُ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی مِن تَحتِهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ آیه بیان تفضلاتی است که برای مجاهده کنندگان بمال

و جانشان در راه خدا مهیا گردانیده که خدای تعالی برای اینکه اشخاص بهشتهائی آماده نموده با چنین اوصاف و دو فضیلت برای آنها تذکر میدهد: یکی بهشتهائی با نهرهای جاری، و دیگر خلود در بهشت که دار کرامت الهی است که بالاترین نعمتها بشمار میرود، و (فوز عظیم) ظاهرا اشاره بهمین خلود در بهشت است.

وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعرابِ لِيُؤْذَنَ لَهُم وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنهُم عَذابٌ أَلِيمٌ بطوریکه مفسرین آیه را توجیه کرده‌اند اینکه است که گفته‌اند آیه در بیان دو دسته از اعراب است که در موقع واقعه جنگ تبوک جماعتی از اعراب بادیه نشینان نزد رسول آمدند و عذرخواهی نمودند که اگر ما بجنگ برویم بنی طی اهالی و گوسفندان ما را غارت میکنند و اینکه عذرها را میآوردند برای اینکه رخصت طلبند در تخلف از جنگ، و اکثر مفسرین گفته‌اند که عذر اینها برای فرار از جنگ بود، و إبن عباس گفته آنها چند نفری بودند از بنی غفار که عذرشان صحیح بوده و اینکه قول بحقیقت نزدیک‌تر مینماید زیرا سیاق آیه که (وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّهَ) را عطف داده به (وَ جاءَ الْمُعَذِّرُونَ) چنین مینماید که معذرون اهل عذر بودند مثل اینکه نفقه نداشتند یا اسلحه جنگ برای آنها میسر نبود و مذمت نموده آنهائی را که بدون عذر موجه نشستند که اینهایند که با خدا و رسول دروغ گفتند و آنهائیکه کافر شدند بزودی بآنها عذاب الیم اصابت مینماید.

صفحه : ۸۹

لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى المَرضى وَ لا عَلَى الَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ الخ در اینجا تکلیف جهاد از چند جماعت برداشته شده:

۱- ضعفاء، ۲- مریضان و بیماران، ۳- کسانیکه از جهت فقر مالی ندارند که نفقه کنند و اسباب راه از اسلحه و مرکوب و آنچه لازمه سفر است مهیا نمایند بر اینکه سه دسته حرجی نیست یعنی گناهی نیست که از جنگ تقاعد کنند و بجهاد نروند وقتی که نیک خواه و فرمان بردار خدا و رسول باشند و بر نیکوکاران که بفرمان رسول باشند هیچ راه عتابی بر آنان نیست یعنی اینکه جماعتی که ذکر شد اینها معذورند، و ذکر محسنین اشاره باین است که اینها در سلك نیکوکاران بشمار میروند زیرا که خدای تعالی آمرزنده و مهربانست.

وَ لا عَلَى الَّذِينَ إِذا ما أَتَوكَ لِتَحمِلَهُم قُلتَ لا أَجِدُ ما أَحمِلُكُم عَلَيهِ تَوَلَّوا وَ أَعيُنُهُم تَفِيضُ مِنَ الدَّمعِ حَزَناً أَلّا يَجِدُوا ما يُنفِقُونَ اینکه آیه عطف بآیه بالا است (لَيسَ عَلَى الضُّعَفاءِ الخ) که آنها از جهاد معافند و اینها نیز که حاضرند برای رفتن بجهاد و مرکوب نبود که سوار شوند نیز معافند و عتاب بر آنهائی است از اغنیاء که بتمام جهات تمکن دارند که بجنگ حاضر شوند و دوست داشتند که با صاحبان اعذار بنشینند و بجهاد نروند.

چون اینکه آیه و آیه بعد ترجمه شده و واضح است محتاج بتوضیح نیست اینکه است که از توضیح آن خودداری نمودیم.

خلاصه آیات اینکه است که علامت شخص مؤمن و منافق را توضیح دهد که آنهائیکه تخلفشان از جهاد از روی عذر صحیح بوده آنها معافند و ملامتی بر آنها نیست لکن آنهائیکه چنین نبودند و تخلف ورزیدند و دوست داشتند با خوالف بنشینند آنها کسانی بودند که بقلبشان مهر خورده و بسته شده و نمیدانند.

يَعتَذِرُونَ إِلَيكُم إِذا رَجَعتُم إِلَيهِم قُل لا تَعتَذِرُوا لَن نُؤمِنَ لَكُم قَد نَبَّأَنَا اللّهُ مِن أَخبارِكُم

صفحه : ۹۰

جماعتی از کسانی که از جنگ رفتن با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تخلف نمودند پس از خاتمه جنگ میآمدند و عذرخواهی میکردند و بگمان خودشان عذر آنان پذیرفته میگردد از حق تعالی خطاب رسیده که ای محمّد [ص] باین منافقین بگو عذر غیر

موجه نیاورید کار شما و صفات شما و عمل شما را خدای تعالی بمن خبر داده وَ سَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُم وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ فَیُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ از إبن عباس نقل میکنند که گفته اینکه آیه و همه آیات بعد در باره جند بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب آنها از اهل نفاق که هشتاد نفر بودند فرود آمده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از جنگ تبوک برگشت باصحاب فرمود با اینها مجالست و مکالمه نکنید آنها نزد رسول [ص] آمدند و بدروغ عذرخواهی نمودند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

صفحه : ۹۱

[سوره التوبة (۹): آیات ۹۵ تا ۱۰۱]

اشاره

سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم إِذَا انقَلَبتُم إِلَیهِم لِتُعرِضُوا عَنهُم فَأَعرِضُوا عَنهُم إِنَّهُم رِجسٌ وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ (۹۵) یَحلِفُونَ لَکُم لِتَرضَوا عَنهُم فَإِن تَرضَوا عَنهُم فَإِنَّ اللّهَ لا یَرضی عَنِ القَومِ الفاسِقِینَ (۹۶) الأَعرابُ أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً وَ أَجدَرُ أَلّا یَعلَمُوا حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۹۷) وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یَتَّخِذُ ما یُنفِقُ مَغرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۹۸) وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنفِقُ قُرُباتٍ عِندَ اللّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُربَةٌ لَهُم سَیُدخِلُهُمُ اللّهُ فِی رَحمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۹۹)
وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسانٍ رَضِیَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ وَ أَعَدَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِی تَحتَهَا الأَنهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الفَوزُ العَظِیمُ (۱۰۰) وَ مِمَّن حَولَکُم مِنَ الأَعرابِ مُنافِقُونَ وَ مِن أَهلِ المَدِینَةِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعلَمُهُم نَحنُ نَعلَمُهُم سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَینِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظِیمٍ (۱۰۱)

صفحه : ۹۲

[ترجمه]

بزودی منافقین بخدا برای شما مؤمنین قسم میخورند که چون بازگردید از سفر بسوی مدینه تا از عتاب بر آنها روی بگردانید (یعنی بر آنهائیکه بجهاد نیامدند عتاب نکنید) و شما مؤمنین از آنها اعراض کنید همانا آنان رجس و پلیدند و جایگاه آنها جهنّم است برای پاداش آنچه بودند عمل میکردند [۹۵]
برای شما قسم یاد میکنند برای اینکه شما از آنها راضی گردید و اگر شما از آنها راضی گردید پس حقیقهٔ خدا از جماعت فاسقین راضی نمیباشد [۹۶]
اعراب (بادیه نشینان) در کفر و نفاق از دیگران سخت‌تر و بجهل و نادانی (از دیگران) سزاوارترند زیرا عالم نمیباشند بحدود آنچه که خدا بر رسولش نازل گردانیده و خدا دانا است باحوال آنها و حکیم است در امهال آنها [۹۷]
و بعضی از اعراب بادیه کسی است که آنچه انفاق میکند (در راه جهاد) بر خود ضرر می‌پندارد و منتظر است که بشما مؤمنین عواقب ناگوار و دائره سوء برسد و خدا شنوا و دانا است [۹۸]
و بعضی از اعراب کسی است که بخدا و قیامت ایمان آورده و آنچه در راه خدا انفاق میکنند فرا میگیرد برای نزدیکی بخدا و دعاء

رسول آگاه باش همانا عمل آنها نزدیکی بخدا است بزودی خدا داخل میگرداند آنها را در رحمت خودش زیرا که خداوند آمرزنده و مهربان است [۹۹]

و سبقت گیرندگان در صدر اسلام از مهاجرین و انصار و آنهائیکه متابعت آنها را نمودند بایمان و طاعت خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی میباشند و خدا برای آنان آماده کرده است بهشتهائیکه نهرها از زیر اشجار آن جریان دارد و در آن جاویدانند ابدا اینکه است رستگاری بزرگ [۱۰۰]

و بعضی از اعرابیکه در اطراف مدینه هستند و نیز از اهل مدینه کسانی هستند که ماهر در نفاقند شما آنها را نمیشناسید ما بآنها دانا میباشیم بزودی آنها را دو مرتبه عذاب میکنیم پس از آن برگردانیده میشوند بسوی عذاب بزرگ یعنی جهنّم [۱۰۱]

.

صفحه : ۹۳

(توضیح آیات)

سَیَحلِفُونَ بِاللّهِ لَکُم إِذَا انقَلَبتُم إِلَیهِم لِتُعرِضُوا عَنهُم فَأَعرِضُوا عَنهُم إِنَّهُم رِجسٌ وَ مَأواهُم جَهَنَّمُ جَزاءً بِما کانُوا یَکسِبُونَ اینکه آیه بمؤمنین خبر میدهد که وقتی شما از جهاد برگشتید منافقین بخدا برای شما قسم میخورند بجهت اینکه اعراض نمائید از ملامت بآنها که چرا بجهاد نیامدند شما ای مؤمنین از آنها اعراض کنید همانا آنها پلیدند و جایگاه آنها جهنّم است بپاداش آنچه عمل کرده‌اند از نفاق و مخالفت امر رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم.

قمی چنین روایت کرده وقتی حضرت رسول [ص] از جنگ تبوک برگشت اصحاب متعرض منافقین میشدند و آنها را اذیت مینمودند و منافقین قسم میخوردند که ما بر حقیم و منافق نیستیم تا اینکه متعرض آنها نشوند اینکه بود که اینکه آیه نازل گردید.

یَحلِفُونَ لَکُم لِتَرضَوا عَنهُم فَإِن تَرضَوا عَنهُم فَإِنَّ اللّهَ لا یَرضی عَنِ القَومِ الفاسِقِینَ یعنی قسم میخورند برای شما برای اینکه راضی شوید از آنها پس اگر شما راضی شوید از آنها رضایت شما مؤمنین برای منافقین نفع نمی‌بخشد وقتی مشمول سخط الهی باشند، در مجمع از نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است کسیکه طلب کند رضایت خدا را بسخط مردم خدا از او راضی و مردم هم از او راضی‌تر میگردند و کسیکه طلب کند رضای مردم را بسخط حق تعالی خدا بر او سخط میکند و سخط مردم هم بر او زیادتر میگردد، و نیز گفته اینکه آیه نازل شده در جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب آن دو از منافقین و آنها هشتاد نفر مرد بودند و چون رسول [ص] از جنگ تبوک بمدینه آمد گفت با آنها مجالست و تکلم نکنید. [پایان] الأَعرابُ أَشَدُّ کُفراً وَ نِفاقاً وَ أَجدَرُ أَلّا یَعلَمُوا حُدُودَ ما أَنزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ اعراب جمع عرب است و عرب جنس است و مفرد آن عربی است با یاء

صفحه : ۹۴

نسبت، در مفردات گفته (العرب ولد اسماعیل و الاعراب جمعه فی الاصل و صار ذلک اسما لسکان البادیة الخ).

در اینکه آیه خدای تعالی سکان بادیه را معرفی نموده به اینکه که اینان از حیث کفر و نفاق شدیدتر و سخت‌تر از غیر آنها میباشند زیرا که آنها در بیابان و بادیه تربیت شده‌اند از جامعه بشر دورند و از علماء و دانشمندان استفاده نمی‌نمایند و نیز سزاوارترند از سایر مردم که ندانند حدود آیات و قوانین اسلام را و خدا عالم است باحوال آنها و حکیم است در امهال آنها.

وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یَتَّخِذُ ما یُنفِقُ مَغرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیهِم دائِرَةُ السَّوءِ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ وَ مِنَ الأَعرابِ مَن یُؤمِنُ بِاللّهِ وَ الیَومِ الآخِرِ الخ خدای جلیل در اینکه دو آیه اعراب بادیه نشین را دو قسمت نموده و هر یک را بصفاتی معرفی مینماید:

دسته‌ئی از آنها منافقند که اگر انفاق نمودند انفاق خود را غبن و غرامتی میپندارند و منتظرند که بشما مؤمنین گردشهای روزگار آسیبی برساند و خدا شنوا و دانا است.
و دسته دیگر از اعراب کسانی میباشند که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند و آنچه انفاق میکنند قصدشان قرب بحق تعالی و دعای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که در حدیث دارد هر کس صدقه میداد رسول [ص] در باره او طلب رحمت و دعاء میفرمود.
آگاه باشید که صدقات آنها سبب نزدیکی برحمت حق تعالی است و بزودی و محققا آنها را داخل میگرداند در رحمت خود همانا خداوند آمرزنده و مهربانست از اینکه آیه و آیات دیگر معلوم میشود که اصل در عمل و خیر و شرّ بودن آن منوط بقصد و نیّت عامل است عملی که با ایمان و نیّت خالص توأم گردید ارزش واقعی پیدا میکند و قرب بجوار احدی را ایجاب مینماید لکن عملی که خالی از ایمان واقعی و خلوص نیّت باشد چنین عملی اگر بعد از رحمت نیاورد قرب هم نخواهد آورد

صفحه : ۹۵

وَ السّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ المُهاجِرِينَ وَ الأَنصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسانٍ رَضِيَ اللّهُ عَنهُم وَ رَضُوا عَنهُ ترجمه آیه شده است (و السابقون) سبقت گیرندگان بایمان و طاعاتند و آنها را بسبقت گرفتن مدح نموده برای اینکه غیر آنها تابع آنها گردیده‌اند و آنها متبوع و غیرشان تابع آنهایند پس آنها امام و خواننده بخیرند و چنین است کسیکه بامر خیری سبقت گیرد (من المهاجرین) آنهائیکه از مکه بمدینه و بحبشه هجرت نمودند (و الانصار) آنهائیکه از اهل مدینه سبقت گرفتند باسلام و آنهائیکه در اعمال خیر تابع آنها گردیدند آنها کسانی میباشند که خدای تعالی از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی میباشند.
وَ أَعَدَّ لَهُم جَنّاتٍ تَجرِي تَحتَهَا الأَنهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الفَوزُ العَظِيمُ و برای اینکه سه دسته از مهاجرین و انصار آنهائیکه سبقت گرفتند باسلام و تابعین آنها خدا آماده کرده است بهشتهائی که تحت اشجار آن انهار جریان دارد و بالاتر از همه آنان در آن بهشتها جاویدانند و همین است رستگاری و فضیلت بزرگ وَ مِمَّن حَولَكُم مِنَ الأَعرابِ مُنافِقُونَ وَ مِن أَهلِ المَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعلَمُهُم نَحنُ نَعلَمُهُم سَنُعَذِّبُهُم مَرَّتَينِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلى عَذابٍ عَظِيمٍ و از اعراب اطراف مدینه و از اهل مدینه جماعتی منافقین میباشند (مردوا) عطف است بر (ممن حولکم) و جمله فعلیه صفت موصوف محذوف است یعنی از اهل شهر شما جماعتی میباشند که اقامت دارند و در نفاق ماهر گردیده‌اند و بطوری نفاق خود را مخفی میدارند که تو با اینکه فطانت و فراست آنها را نمی‌شناسی ما میدانیم که بر اسرار مطلعیم و بزودی دو مرتبه آنان را عذاب خواهیم نمود، شاید دو مرتبه یکی رسوائی آنها در دنیا و ظاهر گردیدن نفاق آنها باشد و دیگر شاید گرفتاری آنها در جنگ یا عذاب قبر باشد پس مردود میشوند بعذاب بزرگ که جهنّم میباشد.

صفحه : ۹۶

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۰۲ تا ۱۰۹]

اشاره

وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲) خُذ مِن أَموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها وَ صَلِّ عَلَيهِم إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُم وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ يَأخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الغَيبِ وَ

الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكَم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ (١٠٥) وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُم وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيهِم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٠۶)
وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسجِداً ضِراراً وَ كُفراً وَ تَفرِيقاً بَينَ المُؤمِنِينَ وَ إِرصاداً لِمَن حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ مِن قَبلُ وَ لَيَحلِفُنَّ إِن أَرَدنا إِلاَّ الحُسنى وَ اللّهُ يَشهَدُ إِنَّهُم لَكاذِبُونَ (١٠٧) لا تَقُم فِيهِ أَبَداً لَمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقوى مِن أَوَّلِ يَومٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ يُحِبُّ المُطَّهِّرِينَ (١٠٨) أَ فَمَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى تَقوى مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَيرٌ أَم مَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ (١٠٩)

صفحه : ۹۷

[ترجمه]

و قوم دیگر غیر از منافقین بگناه خودشان اعتراف نمودند و عمل صالح و عمل بد را بهم آمیخته گردانیدند شاید خدا توبه آنها را بپذیرد همانا خدا آمرزنده و مهربان است [۱۰۲]
بگیر از مالهای آنها زکوة تا پاک گردانی آنها را از گناه و حب مال و بآن صدقه حسنات آنها را زیاد گردانی و برای آنها دعاء بکن همانا که دعاء تو آرامش است بر آنها و خدا شنوا و دانا است [۱۰۳]
آیا نمیدانند که خدا قبول میکند توبه بندگانش را و صدقات را از آنها میگیرد و اینکه خدا او است بسیار پذیرنده توبه و مهربان است بر توبه کنندگان [۱۰۴]
و بگو ای رسول عمل کنید بزودی خدا و رسولش و مؤمنین عمل شما را می‌بینند و بزودی برگردانیده میشوید بسوی عالم بغیب و پنهان و عالم بآشکارا پس شما را خبر میدهد بآنچه بودید عمل میکردید [۱۰۵]
و دیگران از متخلفین موقوفانند بامر خدا یا آنها را عذاب میکند و یا توبه آنها را می‌پذیرد و خدا دانا و درستکار است [۱۰۶]
و آن کسانیکه مسجدی بنا کردند برای ضرر رسانیدن بمؤمنین و تقویت کفر و جدائی بین مؤمنین و انتظار میبرند کسی را که با خدا و رسولش در پیش جنگ میکردند و همانا آنها قسم یاد میکنند که ما اراده نکردیم مگر خوبی را خدا گواهی میدهد که براستی اینها دروغگویانند [۱۰۷]
نایست برای نماز در آن مسجد ابدا هر آینه مسجدی که از اول تأسیس شده بر تقوی سزاوارتر است که در آن بایستی و در آن مردهائی میباشند که دوست میدارند اینکه پاک گردند و خدا پاکان را دوست میدارد [۱۰۸]
آیا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر پرهیزکاری از خدا و خوشنودی او بهتر است یا کسیکه بنا نهاد بنیاد کارش را بر گذرگاه سیلی زیر خالی شده و شکست خورده و فرود آید در آتش جهنّم و خدا هدایت نمیکند جماعت ستمکاران را [۱۰۹]
.

صفحه : ۹۸

(توضیح آیات)

وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا بِذُنُوبِهِم خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِم إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ در مجمع از حضرت باقر ع روایت میکنند که آیه در باره ابی لبابة بن عبد المنذر نازل گردیده و قصه آن در تفسیر (لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ) از سوره انفال

سبقت گرفته، و در كافى و عياشى از حضرت باقر ع روايت ميكند كه اينها جماعتى بودند كه با ايمانشان گناه ميكردند و مؤمنين اينها را عيب‌جوئى ميكردند و از اينها كراهت داشتند و اينهايند كسانى كه (عَسَى اللّه أن يَتُوبَ عَلَيهِم) و عياشى نيز از حضرت باقر [ع] روايت كرده كه (عسى من اللّه) واجب است و فرموده اينكه آيه در باره شيعيان گنهكار ما است، و در روايت ديگر جماعتى گناهى كردند مثل حمزه و جعفر طيار پس از آن توبه كردند پس از آن گفت (و من قتل مؤمنا) كسيكه مؤمنى را كشت موفق بتوبه نميگردد مگر اينكه خدا طمع عباد و اميد او را قطع نميكند و گفته (عسى) از خدا واجب است.

[پايان] خُذ مِن أموالِهِم صَدَقَةً تُطَهِّرُهُم وَ تُزَكِّيهِم بِها وَ صَلِّ عَلَيهِم إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُم وَ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ قمى گفته اينكه آيه وقتى نازل گرديده كه ابو لبابه تمام مالش را عرضه نمود براى اينكه صدقه بدهد اينكه بود كه برسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم امر شد كه مالش را بگير و صدقه بده و آنها را پاك گردان (وَ تُزَكِّيهِم) مبالغه در پاكى است و زكوة بده و بر آنها ترحم كن زيرا كه دعاء و ترحم تو سكونت است براى آنها و خدا شنوا و دانا است.

تطهير زائل گردانيدن كثافات و قذارات است براى پاك گرديدن و مستعد شدن براى نشو و نمو و ظهور آثار او، و تزكيه براى رشد چيزى و نمو آن است مثل پاك گردانيدن درخت از فضولات براى رشد و نمو آن، بعضى از

صفحه : ۹۹

مفسرين گفته جمع بين تطهير و تزكيه در آيه تعبير لطيفى است.

گويند آيه متضمن حكم زكاة مال است كه از اركان شريعت و ملّت بشمار ميآيد و اخبار بسيار شاهد بر اينكه است كه از طرف ائمه طاهرين عليهم السّلام و غير آنها رسيده.

أ لَم يَعلَمُوا أَنَّ اللّه هُوَ يَقبَلُ التَّوبَةَ عَن عِبادِهِ وَ يَأخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللّه هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ همزه (أ لَم يَعلَمُوا) استفهام انكارى است، آيا نميدانند يعنى بايستى بدانند و مقصود تشويق و ترغيب است بر دو امر مهم يكى توبه كه انسان هر اندازه‌ئى كه خود را گنهكار بداند نبايد از كرم حق تعالى مأيوس باشد و بايد بداند كه خداى رحيم قبول ميكند توبه كسى را كه روى نيازمندى و التجاء بدر خانه كرم او آورده و از او پوزش طلبد و اظهار گناه خود و شرمندگى خود را نمايد او را رد نخواهد نمود و توبه او را مى‌پذيرد و قبول مينمايد، لكن بايد دانست توبه البته قبول ميشود لكن شرائطى هم دارد كه اينجا جاى بيان آن نيست.

و ديگر آيه ترغيب و تحريص بر انفاق مال و صدقات نموده و مشعر بر اينكه است كه بقدرى عمل انفاق مهم و مطلوب است كه خداوند خودش صدقات را ميگيرد بروايتى

(الصدقة تقع فى يده تعالى قبل ان تصل الى يد السائل)

يعنى اول خدا صدقه را ميگيرد پيش از آنكه بدست سائل برسد، و صدقات اطلاق دارد و شامل ميگردد صدقات واجب را مثل زكوة و غيره و صدقات مستحب را لكن چون آيه بالا را حمل بر زكوة نموده‌اند اينكه است كه ميتوان گفت مصداق كامل صدقات همان زكوة است لكن شامل باقى صدقات نيز ميشود.

وَ قُلِ اعمَلُوا فَسَيَرَى اللّه عَمَلَكُم وَ رَسُولُهُ وَ المُؤمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلى عالِمِ الغَيبِ وَ الشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ ظاهرا آيه در مقام تهديد منافقين برسولش خطاب مينمايد كه باين مردم بگو هر چه ميخواهيد از اعمال خوب يا بد بكنيد و گمان نكنيد كسى مطلع

صفحه : ۱۰۰

بر اعمال شما نيست بزودى خدا و رسول و مؤمنين اعمال شما را مى‌بينند، رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را عطف بخدا داده و مؤمنين را عطف برسول، بقولى مقصود از ديدن خدا و رسول و مؤمنين قيامت است و بقولى در همين عالم دنيا و اكثر مفسرين

گفته‌اند مقصود رؤیت در همین عالم است، و از سیاق آیه نیز همین معنی استفاده میشود که خدای تعالی برای تهدید مشرکین و منافقین بآنها تذکر میدهد که شما گمان نکنید اعمال شما پوشیده است و کسی بر آن مطلع نیست خدا و رسولش و مؤمنین اعمال شما را می‌بینند علم خدا باشیاء احاطه دارد رسولش هم از طریق وحی آگاه میگردد و مقصود از مؤمنین نمیشود غیر معصوم باشد زیرا که مؤمنین را عطف برسول داده مثل قوله تعالی (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا) و نیز قوله تعالی (أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الأَمرِ مِنکُم) که باجماع امامیّه مقصود از (آمنوا) علی ع و (اولو الامر) امام هر وقتی است و در اخبار است که هر شب دوشنبه و پنجشنبه اعمال امت را بر پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بر ائمه علیهم السّلام عرض میکنند، و بزودی بمرگ باز گردیده میشوید بسوی خدائی که دانای نهان و آشکار است و بآنچه کرده‌اید شما را آگاه میگرداند، و از کافی و عیاشی از حضرت باقر ع روایت میکنند که پس از ذکر اینکه آیه فرمود

(المؤمنون هم الائمة علیهم السّلام)

. وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا یُعَذِّبُهُم وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیهِم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ ظاهرا (و آخرون) عطف بآیه بالا است (وَ آخَرُونَ اعتَرَفُوا الخ) راجع بقبولی توبه آنها است که بکلمه (عسی) وعده داده بود و در اینکه آیه وعده حتمی نداده بلکه معلّق بمشیت گردانیده یعنی گروهی دیگر هستند که پس از آنهایند و مفسرین گفته‌اند اینکه جماعت (مرجویند) و آنها سه کس بودند که در باره آنها است (وَ عَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا) و آنها کسانی بودند که از جنگ تبوک تخلف نمودند لکن از منافقین نبودند بلکه از رفتن بجهاد تهاون و تنبلی کردند و پس از اینکه خلاف که کرده بودند مثل ابو لبابه و یارانش مبالغه در توبه نکرده

صفحه : ۱۰۱

بودند اینکه بود که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود آنها را برانند و با آنها سخن نگویند زنان آنها آمدند نزد پیمبر که از خانه آنها بیرون رویم فرمود نه اما متارکه کنید و با آنها هم بستر نشوید و آنها با حزن و اندوه و پشیمانی پنجاه روز گذرانیدند تا وقتی که در باره آنان آیه (وَ عَلَی الثَّلاثَةِ) نازل گردید که سبب امیدواری آنها گردید.

وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسجِداً ضِراراً وَ کُفراً وَ تَفرِیقاً بَینَ المُؤمِنِینَ وَ إِرصاداً لِمَن حارَبَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ الخ در تفسیر صافی بروایت بنی عمرو بن عوف گفته چون مسجد قبا بنا شد و رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن نماز خواند برادران او بنو غنم بن عوف حسد بردند و گفتند ما مسجدی بنا میکنیم و در آن نماز میخوانیم و بجماعت محمّد [ص] حاضر نمیشویم و مسجدی پهلوی مسجد قبا بنا کردند و نزد رسول آمدند و گفتند ما مسجدی بنا کرده‌ایم بیا در آن نماز بخوان و حضرت عازم سفر تبوک بود فرمود بر سر سفرم و وقتی حضرت از سفر تبوک برگشت اینکه آیه نازل شد در شأن آن مسجد پس مسجد را خراب کردند و سوزانیدند و بجای آن کناسه و جای فضولات قرار دادند زیرا که آیه خبر میدهد که برای ضرر زدن بمسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق کردن بین مؤمنین آنهائیکه در مسجد قباء بود و سبب کفر و تفریق بین مؤمنین و آماده‌گی برای کسانی که با خدا و رسولش محاربه کردند و اینها قسم یاد میکنند که ما اراده نکرده‌ایم مگر نیکی را و خدا شهادت میدهد که آنها دروغگویانند.

[پایان] لا تَقُم فِیهِ أَبَداً لَمَسجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقوی مِن أَوَّلِ یَومٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَن یَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ المُطَّهِّرِینَ امر برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که هیچ وقت (لا تقم) نایست یعنی نماز نخوان گویند در (لمسجد) قسم مندرج است یعنی قسم بخدا هر آینه مسجدی که بر تقوی تأسیس و بنا نهاده شده (من اول یوم) یعنی از اول بنای آن بر تقوی

صفحه : ۱۰۲

گذارده شده و گویند آن مسجد (قبا) بود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنا نهاد و در آن نماز خواند ایامی که در آن

محلّ بود، و بقولى مقصود مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است در مدينه (من اول يوم) يعنى از پيدايش آن سزاوارتر است كه در آن مسجد بايستى و نماز بخوانى زيرا كه در آن مردهائى ميباشند كه دوست دارند طاهر گردند.

بروايتى حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باصحاب مسجد قبا فرمود كه خداى تعالى بر شما ثنا فرستاد يعنى شما را ستايش نموده شما چه عمل ميكنيد در طهر و پاكى خودتان گفتند ما مخرج غايط را ميشوئيم با آب حضرت فرمود خدا راجع بشما آيه فرستاده (وَ اللّهُ يُحِبُّ المُطَّهِّرِينَ) يعنى متطهرين، و محبّت بنده نسبت بخدا اينكه است كه او را ترجيح بدهد بر خودش و در جلب محبّت خدا بخودش حريص باشد و محبّت خدا نسبت بآنها اينكه است كه از آنها رضايت دارد و بآنها احسان ميكند همان طورى كه محب بمحبوبش محبّت ميكند.

[طبرسى] أَ فَمَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى تَقوى مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَيرٌ أَم مَن أَسَّسَ بُنيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ وَ اللّهُ لا يَهدِي القَومَ الظّالِمِينَ اسس دو طور قرائت شده بنصب همزه يعنى فعل معلوم و رفع آن يعنى فعل مجهول (اسس و اسس) و بعضى (اسس بنيانه) بطور اضافه قرائت نموده‌اند لكن شاذ است يعنى كسيكه اساس دينش را بنا گذاشت بر قاعده محكمى كه آن حق (تقوى اللّه و رضوان او است) آن بهتر است يا كسيكه اساس دين خود را بر قاعده‌ئى گذاشت كه ضعيف و ناچيز و روى پايه محكمى قرار نگرفته.

(شفا) يعنى طرف و (جرف) يعنى جانب و (هار) يعنى مشرف بر سقوط پس معنى چنين ميشود كه آيا آن كس كه اساس بناى خود را نهاد بر كنار رودخانه كه زيرش بمرور سيلاب خالى شده و ظاهرش برپا ايستاده پس بيفتاد بناى او با بنا كننده در جهنّم و مقصود از اينكه مثال اينكه است كه كسيكه بناى كارش را بر تقوى و رضاى الهى قرار داد چنين كسى بناى كار خود را در جا و زمين محكمى

صفحه : ۱۰۳

قرار داده كه دست تطاول زمان نتواند بآن خللى برساند و بناى كار چنين كسى هرگز مساوى نيست با كار كسيكه بناى كارش را بر فساد و طغيان و باطل قرار داده و آن مثل عمارتى مانند كه در جائى بنا نهند و در زمينى كه استحكام ندارد و بزودى سيل بنياد كن بناى آنرا تباه ميگرداند.

صفحه : ۱۰۴

[سوره التوبة (۹): آيات ۱۱۰ تا ۱۱۶]

اشاره

لا يَزالُ بُنيانُهُمُ الَّذِي بَنَوا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِم إِلّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۱۰) إِنَّ اللّهَ اشتَرى مِنَ المُؤمِنِينَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقتُلُونَ وَ يُقتَلُونَ وَعداً عَلَيهِ حَقًّا فِي التَّوراةِ وَ الإِنجِيلِ وَ القُرآنِ وَ مَن أَوفى بِعَهدِهِ مِنَ اللّهِ فَاستَبشِرُوا بِبَيعِكُمُ الَّذِي بايَعتُم بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۱۱۱) التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ المُنكَرِ وَ الحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ (۱۱۲) ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن يَستَغفِرُوا لِلمُشرِكِينَ وَ لَو كانُوا أُولِي قُربى مِن بَعدِ ما تَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصحابُ الجَحِيمِ (۱۱۳) وَ ما كانَ استِغفارُ إِبراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ فَلَمّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنهُ إِنَّ إِبراهِيمَ لَأَوّاهٌ حَلِيمٌ (۱۱۴)

وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً بَعدَ إِذ هَداهُم حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم ما یَتَّقُونَ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ (۱۱۵) إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ (۱۱۶)

صفحه : ۱۰۵

[ترجمه]

همیشه بنائی که منافقین بنا نهادند در قلبهای آنها سبب شک و نفان است مگر اینکه بمردن پاره پاره گردد قلبهای آنها و خدا دانا و درستکار است [۱۱۰]

همانا خدا نفسهای مؤمنین و مال ایشان را خریده بآنکه ایشان را بهشت بدهد که در راه خدا جنگ میکنند و کشته میگردند اینکه وعده‌ئی است حق در تورات و انجیل و قرآن و کیست وفا کننده‌تر بعهد خود از خدا (ای مؤمنین) شاد باشید بمعامله خودتان آن معامله‌ئیکه با خدا نمودید و اینکه است رستگاری بزرگ [۱۱۱]

توبه کنندگان عبادت کنندگان حمد کنندگان روزه داران رکوع کنندگان سجده کنندگان امر کنندگان باعمال نیکو و نهی کنندگان از اعمال زشت و حفظ کنندگان احکام خدا را و ای رسول بمؤمنین مژده بده [۱۱۲]

سزاوار نیست برای نبی و کسانیکه ایمان آورده‌اند اینکه برای مشرکین طلب آمرزش نمایند اگر چه از نزدیکان آنها باشند پس از آنکه برای آنها ظاهر گردید که آنان از اهل جهنّم میباشند [۱۱۳]

و نبود طلب آمرزش نمودن ابراهیم برای پدرش مگر بواسطه وعده‌ئی که باو داده بود و چون برای ابراهیم پدیدار گردید که پدرش (عمویش) دشمن خدا است از او بیزاری جست همانا ابراهیم بسیار آه کشنده و بسیار بردبار بود [۱۱۴]

و خدا چنین نیست که گمراه گرداند جماعتی را پس از هدایت یافتن آنها تا وقتی که بر آنها ظاهر گرداند آنچه را بایستی از آن پرهیز نمایند براستی خداوند بهر چیزی دانا است [۱۱۵]

همانا مخصوص بخدا است مملکت آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و برای شما (مؤمنین) بغیر خدا نه دوستی است و نه یاوری [۱۱۶]

.

صفحه : ۱۰۶

(توضیح آیات)

لا یَزالُ بُنیانُهُمُ الَّذِی بَنَوا رِیبَةً فِی قُلُوبِهِم إِلّا أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُم وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ در آیات بالا بنیان و اساس کار مؤمنین و منافقین را از هم جدا نموده چنانچه در باره مقام و منزلت مؤمنین فرموده (أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقوی مِنَ اللّهِ وَ رِضوانٍ خَیرٌ الخ) بنای کار مؤمنین بر تقوی و خوشنودی خدا نهاده شده و ایمان در قلب آنها نفوذ نموده، و در باره منافقین قوله تعالی (أَ فَمَن أَسَّسَ بُنیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ الخ) اشاره به اینکه که آیا اینکه دو دسته با هم مساویند هرگز چنین خواهد بود بنای کار منافقین بر شک و ریبه و نفاق بنا گردیده و بقدری اینکه اوصاف نکوهیده در قلبها و نفوس خبیثشان فرو رفته و صفت و خلق و ملکه نفسانی آنان گردیده که از قلبشان بیرون نمیرود مگر اینکه قلبشان را قطعه قطعه کنند و خدا عالم است بآنچه از حقد و حسد در باطن خود پنهان

نموده‌اند و حكيم است كه بين مؤمنين و منافقين بحق و درستى حكم ميكند.

إِنَّ اللّه اشتَرى مِنَ الْمُؤمِنِينَ أَنفُسَهُم وَ أَموالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ الـخ در اينكه آيه تحريص و ترغيب ميكنـد مؤمنين را بر جهاد فى سبيل اللّه و با مجاهـدين معامله ميكنـد و خود را خريـدار و مؤمنين را فروشـنده و جان و مال آنها را مبيع و ثمن را بهشت معرفى مينمايد و تورات و انجيل و قرآن را شاهـد قرار ميدهـد و فرموده كيست كه وفا كننـده‌تر باشـد از خـدا بعهد خود و مؤمنين بايستى باين معامله خود شـاد باشـند، البته اينكه مثـالى است براى تشويق مؤمنين و گر نه جان و مال و آنچه هست ملك خـدا و در تصـرف او است نزد عبـد عاريتى است (العبـد و ما فى يـده كان لمولاه) ممكن فقير محض است و بنفسه (ليس) است و بخـدا (ايس) است و در آخر آيه اينكه معامله را فوز عظيم بشـمار ميآورد و اينكه طور ملاطفت از طرف حق جليل نسبت ببنده ضعيف عين كرم و لطف خداوندى او است

صفحه : ١٠٧

بـا اينكه خود (مالـك الملـك و الملكوت) است التّائِبُونَ العابِدُونَ الحامِدُونَ السّائِحُونَ الرّاكِعُونَ السّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالمَعرُوفِ وَ النّاهُونَ عَنِ المُنكَرِ وَ الحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ در اينكه آيه نه صـفت و عمل از صـفات و اعمال نيك مؤمنين را تـذكر ميدهد و در آخر آيه فرموده (و بشر المؤمنين) يعنى اى رسول مؤمنى كه متصف باين صفات باشد او را بشارت و مژده بده.

چون آيه بالا راجع بمجاهدين فى سبيل اللّه و معامله حق تعالى با آنها بود كه براى آنها بهشت را ضـمانت نموده، در اينكه آيه شايد نظر به اينكه كه مؤمنينى كه از جهـاد معافنـد مـأيوس نگردنـد آنها را اميـدوار نموده كه كسانيكه باين اعماليكه گفته شـده بـدرستى عمل نمايند آنها را ببهشت مژده بده.

و چون ترجمه آيه شـده و واضـح است ديگر محتاج بتوضـيح نيست مگر در (السائحون) كه تفسير بروزه‌داران شـده در صورتى كه سائـح سير كننـده را گويند، ميشود سائح را بقرينه باقى فقرات آيه اسـتعارهٔ حمل بروزه‌داران نموده‌اند و گويند در حديثى حضـرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده

(سياحهٔ امتى الصيام)

و نيز گفته‌انـد بروايتى فرداى قيـامت هر كسـى را در بهشت جـاى معين دهنـد مگر روزه‌داران را كه باو گوينـد تو در بهشت بگرد و سياحت كن.

ما كانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن يَستَغفِرُوا لِلمُشرِكِينَ وَ لَو كانُوا أُولِي قُربى يعنى براى نبى و مؤمنين سزاوار نيست كه براى مشركين كه با خـدا اله ديگر را شـريك ميگرداننـد و آنهائيكه موحـد نيسـتند و مقر بالهيهٔ نيستند طلب آمرزش كنند و لو اينكه نزديكترين مردم باشـند بآنهـا (مِن بَعـدِ ما تَبَيَّنَ لَهُم أَنَّهُم أَصـحابُ الجَحِيمِ) يعنى پس از آنكه ظاهر گرديـد براى مؤمنين كه اينها كفارنـد و مخلّد در جهنمنـد، در تفسير حسن گفته مسـلمانها برسول صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم گفتنـد آيا طلب آمرزش ميكنى براى پـدران ما كه در زمان جاهليت مرده‌اند اينكه بود كه اينكه آيه نازل گرديد.

صفحه : ١٠٨

وَ ما كانَ استِغفارُ إِبراهِيمَ لِأَبِيهِ إِلّا عَن مَوعِدَةٍ وَعَدَها إِيّاهُ الـخ از بعضـى از مفسـرين است كه در توجيه آيه چنين گفته تارهٔ بنـده‌ئى فرض ميكند كه خدا دشـمن او است و سـبب آن از ناحيه عبد و سوء عمل او است و نسبت بچنين كسى كه كفرش از روى استكبار نباشد بلكه از روى بيچارگى باشد نظر بسعه رحمت الهى جائز است كه براى او طلب استغفار و رحمت بشود.

و تارهٔ فرض ميكنيم عبدى را كه دشـمن خدا و محاربا له مستكبرا مسـتوليا كه از روى تكبر و استيلاى خود مثل آنهائى از مشـركين

که از روی جحود و تکبر دانسته و فهمیده زیر بار قبول حق نمیرفتند نسبت بچنین کسی عقل صریح حکم میکند که مسئلت و شفاعت نسبت بآنها نفع نمی‌بخشد مگر اینکه خودشان برگردند و توبه و استغفار کنند و خود را از استکبار و عناد خالی گردانند و لباس ذلت و مسکنت در بر کنند زیرا کسیکه از قبول حق و طلب آمرزش اباء دارد طلب آمرزش برای او بی‌معنی است.

[پایان] و استغفار ابراهیم ع برای پدرش که گویند چون نمیشود رسول از نسل کافر و مشرک بعمل آید آزر پدر ابراهیم نبود یا جد مادری یا عموی او بود چون در تربیت او بزرگ شده بود باو پدر خطاب مینمود، و چنانچه آیه خبر میدهد ابراهیم ع بآزر وعده داده آنجا که مقول قول او است قوله تعالی (سَأَستَغفِرُ لَکَ رَبِّی) سوره مریم آیه ۴۸، بآزر گفت ای پدر من بزودی طلب آمرزش میکنم برای تو لکن وقتی برای او ظاهر گردید که آزر دشمن خدا است از وی تبری و بیزاری جست.

إِنَّ إِبراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ دو صفت حمیده در اینجا نسبت بابراهیم تذکر میدهد یکی آنکه ابراهیم (لأوّاه) یعنی بسیار آه میکشید کنایه از رقت قلب و مهربانی او نسبت ببندگان خدا که بچشم دل میدید چگونه اینان در آتش شرک میسوزند، دیگر با اینکه رقت قلب بسیار حلیم و بردبار بود.

صفحه : ۱۰۹

وَ ما کانَ اللّهُ لِیُضِلَّ قَوماً بَعدَ إِذ هَداهُم حَتّی یُبَیِّنَ لَهُم ما یَتَّقُونَ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ آیه ارشاد بر اینکه است که خدای تعالی قومی را که هدایت کرده و اسباب هدایت آنها را بلسان پیمبرش برای آنان ظاهر گردانیده هرگز گمراه نمیگرداند تا وقتی که برای آنها ظاهر گردد آنچه را که بایستی از احکام و سنن عمل کنند و مخالفت ورزیدند آنوقت خودشان سبب گمراهی خود شده‌اند و خدا بهمه چیز دانا است.

إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلکُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ شاید آیه ارشاد بر اینکه باشد که مؤمنین بایستی بدانند و متذکر گردند که مملکت آسمانها و زمین و آنچه هست ملک خدا و در تصرف او است او زنده میکند مرده‌ها را و میمیراند موجودات زنده را و برای شما مؤمنین غیر از خدا نه دوستی است و نه یار و یاوری دارید پس در مقام اطاعت و بندگی ثابت قدم باشید و مطیع امر رسولش شوید و اوامر و نواهی او را بدرستی اتیان نمائید.

صفحه : ۱۱۰

[سوره التوبهٔ (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۲۱]

اشاره

لَقَد تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَةِ العُسرَةِ مِن بَعدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنهُم ثُمَّ تابَ عَلَیهِم إِنَّهُ بِهِم رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۱۷) وَ عَلَی الثَّلاثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتّی إِذا ضاقَت عَلَیهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت وَ ضاقَت عَلَیهِم أَنفُسُهُم وَ ظَنُّوا أَن لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَیهِ ثُمَّ تابَ عَلَیهِم لِیَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ (۱۱۸) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ (۱۱۹) ما کانَ لِأَهلِ المَدِینَةِ وَ مَن حَولَهُم مِنَ الأَعرابِ أَن یَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَ لا یَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم عَن نَفسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُم لا یُصِیبُهُم ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوطِئاً یَغِیظُ الکُفّارَ وَ لا یَنالُونَ مِن عَدُوٍّ نَیلاً إِلاّ کُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۱۲۰) وَ لا یُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً وَ لا یَقطَعُونَ وادِیاً إِلاّ کُتِبَ لَهُم لِیَجزِیَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۲۱)

صفحه : ۱۱۱

[ترجمه]

همانا خداونـد قبول توبه نمود از پیمبرش و مهـاجرین و انصـار که پیروی کردنـد از پیغمبر در زمـان عسـرت و تنگـدستی در جنگ تبوک بعـد از اینکه نزدیک بود دلهای جماعتی از آنها بلغزد پس خـدا درگـذشت از آنها زیرا که خـدا بآنها رءوف و مهربان است [۱۱۷]

و خـدا پـذیرفت توبه آن سه کس را که از جنگ تخلف کردنـد تا وقتی که زمین با آن وسـعت بر آنها تنگ گردید و نیز قلبشان بر آنهـا تنـگ گردیـد و دانسـتند ملجأ و پناهگاهی از غضب خـدا نیست مگر بسوی خـدا پس توفیق توبه داد خـدا بآنها تا توبه نمودند بدرستیکه خدا بسیار قبول توبه کننده و مهربان است [۱۱۸]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید از عذاب خدا بترسید و بوده باشید با راستگویان [۱۱۹]

سزاوار نیست برای اهل مـدینه و آنهائیکه در اطراف مـدینه از بادیه نشـینان که از حکم رسول خدا تخلف نمایند و نسـزد که آنان بر نفس خود از پیغمبر رغبت کننـد اینکه وجوب متابعت و ترک مخالفت برای اینکه است که بآنها نمیرسـد تشـنه گی و نه سـختی و نه گرسنه گی در راه خدا و هیچ محلی را که کفار را بغضب میآورد طی نکنند و از دشمن بآنها هیچ آفتی نمیرسد مگر اینکه برای آنها عمل صالح نوشته میشود همانا خدا ضایع نمیگرداند اجر نیکوکاران را [۱۲۰]

و انفاق نمیکنند نفقه‌ئی کوچک باشد یا بزرگ و هیچ وادی را قطع نکنند مگر اینکه نوشته میشود تا خدا پاداش دهد بآنها به بهتر از آنچه عمل نموده‌اند [۱۲۱]

.

صفحه : ۱۱۲

(توضیح آیات)

اشاره

لَقَد تابَ اللّهُ عَلَی النَّبِیِّ وَ المُهاجِرِینَ وَ الأَنصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی ساعَةِ العُسرَةِ مِن بَعدِ ما کادَ یَزِیغُ قُلُوبُ فَرِیقٍ مِنهُم الخ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

(زیغ) میـل قلب است از حق بباطـل قوله تعالی (فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُم) توجیه طبرسـی در مجمع البیان (لقـد تاب اللّه) بلام قسم خـدای تعـالی قسم یـاد نموده که توبه و طاعـات آنها را قبول کنـد، و ابتـداء باسم نبی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نموده برای اینکه مفتاح کلام و تحیت رسول [ص] باشـد و برای اینکه او سـبب قبولی توبه مهاجرین و انصار است و گر نه چیزی نبوده که سـبب توبه نبی صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم گردد و از علی بن موسـی الرضا ع روایت شـده که او آیه را اینکه طور قرائت نموده (لقـد تاب اللّه بالنبی) یعنی بسـبب نبی خـدا از آنها قبول توبه نموده آنهائیکه در جنگ (تبوک) تابع او گردیدند در زمان سـختی و صـعوبت، جابر

گفته در آن جنگ مجاهدین واقع گردیده بودند در سختی زاد و توشه و سختی مرکوب و کم بودن آب، و مقصود از ساعت عسرهٔ وقت سختی است زیرا که ساعت بر هر زمانی واقع میشود، عمر بن خطاب گفته وقتی که گرما و عطش شدید بما اصابت نمود بدعای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آسمان باران آمد و آرام گردید قلبهای آنها پس از آنکه از جهاد تنگ شده بود و میخواستند که بدون امر رسول [ص] از جنگ منصرف گردند تا اینکه امر جهاد تمام گردید (ثم تاب علیهم) پس خدای تعالی توبه آنها را قبول نمود زیرا که انصراف آنها از ایمان نبود بلکه از مشقت سفر بود (إِنَّهُ بِهِم رَؤُفٌ رَحِيمٌ) خداوند زحمت و سختی عمل آنها را برحمت خود جبران نمود.

[پایان] وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا بروایت عیاشی از حضرت صادق ع که گفته آن سه نفر کعب بن مالك

صفحه : ۱۱۳

و مرارهٔ بن ربیع و هلال بن امیه بودند که اینکه سه نفر از قبول شدن توبه عقب افتادند، در آیه ۱۰۶ (وَ آخَرُونَ مُرجَونَ لِأَمرِ اللّهِ إِمّا يُعَذِّبُهُم وَ إِمّا يَتُوبُ عَلَيهِم) حسن و قتاده گفته‌اند: معنی آیه اینکه است که از غزوه تبوک تخلف کردند اما بقرائت اهل بیت علیهم السّلام (خالفوا) است و گفته‌اند اگر (خلفوا) بود عتاب متوجه آنها نمیشد و لکن آنها مخالفت کردند نه اینکه واگذارده شدند یعنی آن ثلاثه بواسطه سختی و مشقت بغزوه تبوک نرفتند.

حَتّى إِذا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت ماء مصدریه یعنی برحبها مرجع ضمیر (علیهم) (الثلاثهٔ) نه مجاهدین تبوك.

در مجمع البیان گفته (کعب بن مالك و مرارهٔ بن ربیع و هلال بن امیه برای جنگ تبوك نرفتند و نرفتن آنها از روی نفاق نبود سستی نمودند پس از آن پشیمان شدند، وقتی پیمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمدینه آمد چون خدمتش آمدند حضرت با آنها تکلم نکرد و بمسلمانان امر فرمود که احدی با آنها حرف نزند و تمام مردم حتّی کودکان از آنان دوری کردند، زنهای آن سه نفر نزد رسول [ص] آمدند و گفتند یا رسول اللّه ما هم از آنها دوری کنیم، پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود نه لکن با شما مقاربت نکنند، اینکه بود که مدینه بر آن سه نفر تنگ شد و آنها در کوهها رفتند و زنهاشان برای آنها غذا میآوردند ولی با آنها حرف نمیزدند و آن سه نفر با هم گفتند مردم از ما دوری کردند و هیچ کس با ما حرف نمیزند پس چرا ما از هم دوری نکنیم پس از آن هر یک بیك طرف متفرق شدند، و تا پنجاه روز بهمین حال ماندند و بسوی خدا توبه و تضرع مینمودند پس از آن خدا توبه آنها را قبول نمود و اینکه آیه (وَ عَلَى الثَّلاثَةِ) تا (تواب رحیم) نازل گردید (إِذا ضاقَت عَلَيهِمُ الأَرضُ بِما رَحُبَت) یعنی زمین با وسعتش بر آنها تنگ گردید و اینکه صفت کسی است که خیلی پشیمان شده باشد و برای خودش هیچ راهی نمی‌یابد زیرا که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بمردم امر فرموده بود که کسی با اینکه سه نفر مجالست نکند و حرف نزند.

صفحه : ۱۱۴

و یا اینکه توبه مردم قبول شده بود و توبه اینها قبول نشده بود، برای رد توبه آنها نبود زیرا که اینان مأمور بتوبه بودند، و جایز نیست در حکمت در توبه کسیکه توبه میکند در وقت توبه، لکن خدای تعالی اراده کرده قبولی توبه اینکه سه نفر را بتأخیر بیندازد برای اصلاح حالشان و حال غیرشان و برای اینکه دیگر اینکه طور توانی نکنند (وَ ضاقَت عَلَيهِم أَنفُسُهُم) مبالغه در غم و غصه و سینه تنگی آنها (وَ ظَنُّوا أَن لا مَلجَأَ مِنَ اللّهِ إِلّا إِلَيهِ) یعنی یقین کردند که از خدا پناهی نیست مگر بسوی او، و اینکه خدا کسی را از عذاب نجات نمیدهد مگر اینکه توبه کند (ثُمَّ تابَ عَلَيهِم لِيَتُوبُوا) یعنی برای آنها توبه کردن را آسان گردانید تا اینکه توبه کردند، یا اینکه بحالت اول خودشان قبل از معصیت برگشتند، و گفته‌اند خدا توبه اینکه سه نفر را قبول نمود و اینکه آیه را نازل فرمود تا اینکه توبه کنندگان از مؤمنین بدانند که خدا قبول توبه میکند، و حسن گفته بخدا قسم اینکه سه نفر کسی را نکشته بودند، و مال

کسی را نبرده بودند، و قطع رحم نکرده بودند، لکن مسلمانان بسرعت با رسول [ص] بطرف تبوك حركت كردند اينكه سه نفر تخلف نمودند، یکی برای ملکش دیگری برای عیالش، دیگری برای راحت طلبی.

(أَنَّ اللّه هُوَ التَّوّابُ الرَّحِيمُ) خداوند بسيار قبول كننده توبه و مهربان است.

[بيان مجمع البيان بپايان رسيد] يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ اينكه آيه خطاب بمؤمنين نموده كه اى كسانيكه ايمان آورده‌ايد خدا را نگاهداريد يعنى از مخالفت خدا خوددارى نمائيد و بوده باشيد با راستگويان.

در كافى از حضرت باقر ع است كه فرموده

(ايّانا عنى)

يعنى مقصود از (صادقين) مائيم، و از حضرت رضا ع است كه (الصادقين) ائمه عليهم السّلام ميباشند و آنها بطاعتشان صديقونند.

و در مجمع از حضرت باقر [ع] روايت نموده كه فرموده

(مع آل محمّد [ص])

صفحه : ۱۱۵

و قمى گفته صادقون ائمه عليهم السلامند، و در اكمال از امير المؤمنين ع روايت ميكند كه در ايّام خلافت عثمان در جماعت مهاجرين و انصار گفت از شما سؤال ميكنم بحق خدا آيا ميدانيد چون اينكه آيه نازل گرديد سلمان گفت اينكه آيه عام است يا خاص حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم گفت امّا مأمورون عامۀ المؤمنين مأمور بآن گرديدند، اما صادقون آنها خاصند

(لاخى على بن ابى طالب [ع] و اوصيائى)

بعد او تا روز قيامت (وقتى حضرت امير ع چنين گفت) همه گفتند (اللهم نعم) يعنى همه تصديق نمودند، و در مجمع از صادق [ع] است كه او (من الصادقين) قرائت نموده.

[تفسير صافى] البته هر عاقلى ميداند آنكسيكه مؤمن با تقوى مأمور ميگردد كه با او باشد بايد مرتبه او فوق او باشد كه با او بودن بر ايمان و تقواى او مزيد گردد و نيست مگر معصوم [ع] و باجماع مسلمين بعد از پيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم غير از ائمه معصومين عليهم السّلام كه جماعت اماميّه آن بزرگواران و صديقه كبرى را معصوم ميدانند معصومى وجود نداشته پس باين لحاظ علاوه بر نصوص بدلالت عقل ثابت ميگردد كه صادقين ائمه معصومينند.

ما كانَ لِأَهلِ المَدِينَةِ وَ مَن حَولَهُم مِنَ الأَعرابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللّهِ وَ لا يَرغَبُوا بِأَنفُسِهِم عَن نَفسِهِ الخ (ما) بظاهر نفى است لكن در معنى نهى است و آيه باهل مدينه تهديد مينمايد كه براى شما و آنهائيكه در اطراف مدينه ميباشند روا نيست از حكم رسول تخلف نمايند و نه اينكه هواى نفسانى خود را ترجيح دهند بر نفس رسول و بايد بدانند كه در متابعت او بآنها نميرسد در سفر تشنه‌گى و نه رنجى و تعبى و نه گرسنه‌گى در راه خدا و طى نميكنند مكانى از امكنه را كه كافران را بخشم آورد و از دشمنى صدمه‌ئى بآنها اصابت نميكند از قتل و اسارت و غارت مگر اينكه براى آنها عمل صالح نوشته ميشود همانا خداى جليل ضايع نميكند اجر نيكوكاران را.

صفحه : ۱۱۶

وَ لا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً وَ لا يَقطَعُونَ وادِياً إِلّا كُتِبَ لَهُم لِيَجزِيَهُمُ اللّهُ أَحسَنَ ما كانُوا يَعمَلُونَ آيه عطف بآيه بالا است و در مقام تأكيد و تشويق مجاهدين فى سبيل اللّه و اجر و پاداش عمل نيك آنها برآمده كه آنهائيكه بمال و جانشان مجاهده ميكنند هرگاه در اينكه عمل انفاق كنند خواه كوچك باشد يا بزرگ و نيز مجاهدين براى جهاد بيابان و وادى را طى نميكنند مگر اينكه

نوشته و ثبت میگردد، ظاهرا لام (لیجزیهم) لام غایت است یعنی کوچک و بزرگ عمل آنها در راه جهاد نوشته میشود و برای اینکه خدای تعالی بآنها پاداش دهد نیکوتر از آنچه عمل نموده‌اند.

صفحه : ۱۱۷

[سوره التوبة (۹): آیات ۱۲۲ تا ۱۲۹]

اشاره

وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ (۱۲۲) یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفَّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (۱۲۳) وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ أَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِیماناً فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِیماناً وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ (۱۲۵) أَ وَ لا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لا یَتُوبُونَ وَ لا هُمْ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶)

وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ هَلْ یَراکُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ (۱۲۷) لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (۱۲۹)

صفحه : ۱۱۸

[ترجمه]

و نسزد مؤمنین را که تمامشان برای جهاد بیرون روند پس چرا از هر طائفه‌ئی جمعی برای جنگ و گروهی برای آموختن علم مهیا نباشند که در دین فهم و دانش پیدا نمایند تا اینکه بترسانند جماعتی را که از جنگ برمیگردند شاید (از اعمال بد) حذر نمایند [۱۲۲]

ای کسانیکه ایمان آورده‌اید جنگ کنید با آنهائیکه نزدیک شما میباشند و باید که بیابند کفار در شما درشتی و غلظهٔ و بدانید که خدا با پرهیزکاران است [۱۲۳]

و وقتی سوره‌ئی فرستاده شود بعضی از منافقین میگویند کدام یک از شما بر ایمانش افزوده گردید و امّا آنهائیکه ایمان آورده‌اند ایمانشان زیاد میگردد و آنها شادمانند [۱۲۴]

و امّا آنهائیکه قلبهای آنها مریض است زائد میگردد بر آنها پلیدی فوق پلیدی و میمیرند در حالیکه کافرند [۱۲۵]

آیا نمی‌بینند که براستی هر سالی یک مرتبه یا دو مرتبه مبتلا میگردند پس (با اینکه حال) توبه نمیکنند و نه اینکه پند میگیرند [۱۲۶]

و هرگاه سوره‌ئی فرود آید بعضی (از منافقین) بر بعض دیگر نظر میکنند که آیا یکی از مؤمنین شما را می‌بیند اگر خواهید از مجلس بیرون روید و اگر نبیند بیرون میروند خدا قلبهای آنان را بگردانید به اینکه که آنها جماعتی میباشند که نمیفهمند [۱۲۷]

همانا رسولی بر شما آمد که از جنس شما (بشر است) و کفر و گمراهی شما بر او ناگوار است حریص است بر گرویدگان از شما

رءوف و مهربان است [۱۲۸]
ای رسول اگر کفار از تو اعراض کردنـد (و ایمان نیاوردنـد) پس بگو خدا کافی است مرا نیست الهی مگر او بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است [۱۲۹]

.

صفحه : ۱۱۹

(توضیح آیات)

وَ ما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنفِرُوا کَافَّةً فَلَو لا نَفَرَ مِن کُلِّ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ بعضی از مفسرین از إبن عباس روایت میکند که گفته پس از جنگ تبوک و تخلف منافقین از جنگ و توبیخات و سرزنشهائی که در آیات راجع بآنها رسیده بود مؤمنین گفتند هر وقت جنگی رو میدهد برای جهاد بیرون میرویم خواه رسول خود برود یا نرود و لشگر فرستد و چون رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم برای جنگ لشگری را نام زد نمود تمام مؤمنین بیرون رفتنـد و رسول را تنها گذاشـتند اینکه بود که حق تعالی اینکه آیه را نازل گردانید که روا نیست تمام مؤمنین برای جنگ بیرون روند بلکه باید از هر قبیله‌ئی گروهی بیرون روند و جمعی بمانند تا اینکه طلب دانش کنند در دین، و ظاهرا مقصود از فقه همین احکام عبادات نیست بلکه یک معنی اعمی است که شامل میگردد علومی را که راجع بـدین است از اصول اعتقـادات و تحصـیل معـارف و سـنن و احکـام عبـادات و غیر اینها آنچه منسوب بـدین است و جامع تمامی آنها است اگر چه در عرف متشرعین فقه اختصاص بعلم فروع و احکام پیدا نموده.
وَ لِیُنذِرُوا قَومَهُم إِذا رَجَعُوا إِلَیهِم لَعَلَّهُم یَحذَرُونَ و جماعتیکه نزد رسول صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم مانده‌اند و دانش طلبیدند آنهائی را که از جنـگ برمیگردنـد انـذار نماینـد یعنی آنچه از فقه و علوم دانـا گردیدنـد ببـاقی بیاموزنـد و آنهـا را از مخالفت احکام خـدا بترسانند شاید انذارشان در آنها تأثیر کند و از اعمال بد یا ترک اوامر خدا حذر کنند و بترسند.
از کلبی روایت میکنند که گفته آیه در باره بنی اسد وارد گردید و آن در وقتی بود که قحطی شدید بآنها اصابت نموده بود آنها از تنگی معیشت با اهل بیت خود بمدینه آمدند و گفتند ما آمده‌ایم برای اینکه از رسول تعلیم بگیریم

صفحه : ۱۲۰

آنوقت جمعیت مـدینه زیـاد شـد نرخهـا بالا ـ رفت و راههـا را کـثیف و متنجس گردانیدنـد حق تعـالی اینکه آیه را فرسـتاد که از هر قبیله‌ئی برای تحصـیل گروهی بیرون رونـد و پس از آنکه علم فقه را آموختنـد بنـاحیه خود توجه نماینـد و دیگران را تعلیم دهنـد تا همه آنها از معاصی حذر کنند و اوامر و نواهی را امتثال نمایند.
[منهـج] یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُم مِنَ الکُفّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُم غِلظَةً وَ اعلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ المُتَّقِینَ از زجاج نقل میکننـد که گفته (غلظهٔ) سه طور قرائت شده فتح و ضم و کسر و کسر فصیح‌تر است.
آیه خطـاب بمؤمنین نموده که با کفاریکه نزدیک شـمایند مقاتله و جنگ کنیـد مثل خویشان و همسایگان و بطور شـدت و غلظهٔ با آنها بجنگیـد، شاید تأکید برای آنست که مراعات نزدیکی آنها را نکنید چه از خویشان و دوسـتان باشـند یا غیر آنها و بایستی بطور حتم و یقین بدانید که خدا با اشـخاص متقی ...پرهیزکـار است ایکه در سورهٔ الحدیـد نزدیکی خود را بقوله تعالی (هُوَ مَعَکُم أَینَ ما کُنتُم) بطور عموم نسبت بتمام افراد بشر ابلاغ نموده و اینجا اختصاص بمؤمنین داده معلوم میشود که مقصود از معیت در اینجا تفوق و غلبه مؤمنین است بر کفار چنـانچه فرموده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳ و غلبه مؤمنین بر کفار همانا

ناشی از ایمانی است که در قلب و جان آنها نفوذ نموده زیرا که ایمان رشته‌ئی است کشیده شده از حق بخلق هر کس بآن چنگ زد همیشه در حفظ و امان قرار گرفته و گسستگی برای او نیست.

وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ فَمِنهُم مَن يَقُولُ أَيُّكُم زادَتهُ هـذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتهُم إِيماناً وَ هُم يَستَبشِرُونَ آیه علامتی قرار میدهد بین مؤمنین و منافقین که مؤمن از منافق شناخته شود، منافقین چنین بودند که وقتی آیه‌ئی نازل میگردید بهم از روی سخریه

صفحه : ۱۲۱

میگفتند کدام یک از شما باین آیه ایمانتان زیاد شد و اینکه یکی از علائم نفاق و دشمنی آنها بود لکن آنهائیکه ایمان آورده بودند نزول آیات بر ایمانشان می‌افزود و آنها خوشحال و بشاش میشدند.

لکن آنهائیکه در قلبهایشان مرض نفاق و کفر ریشه دوانیده و مزمن شده نزول آیات بر رجس و پلیدی آنان می‌افزود مرضی فوق مرضی رجسی فوق رجسی تمام قلبشان را فرا میگیرد و آنها میمیرند در حالیکه کافرند.

أَ وَ لا يَرَونَ أَنَّهُم يُفتَنُونَ فِي كُلِّ عامٍ مَرَّةً أَو مَرَّتَينِ ثُمَّ لا يَتُوبُونَ وَ لا هُم يَذَّكَّرُونَ آیه ارائه میدهد که هر بلائی و مصیبتی و مرضی که انسان در ایّام حیاتش مبتلا میگردد برای تنبه و آزمایش او است و برای اینکه است که بخود بیاید و بفهمد که خودش قدرت بر هیچ چیزی ندارد حیات و ممات و صحت و مرض و آنچه بروی عارض میگردد از خوشی و ناخوشی از تحت اختیار او خارج است با اینکه حال منافقین چنان زنگ کفر و نفاق قلبهای آنها را سیاه و تاریک گردانیده که نمیفهمند که در اثر کفر و نفاق است که سالی یک مرتبه یا دو مرتبه در فتنه جنگ یا مصیبات دیگر در آزمایش واقع گردیده‌اند و فقط آنکسیکه قدرت بر رفع گرفتاری آنها دارد خدا است و از نفاق و ضدّیت با مؤمنین بسوی موافقت بازآیند.

وَ إِذا ما أُنزِلَت سُورَةٌ نَظَرَ بَعضُهُم إِلى بَعضٍ هَل يَراكُم مِن أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُم قَومٌ لا يَفقَهُونَ آیه برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خبر میدهد که منافقین چنینند که وقتی سوره‌ئی یا آیه‌ئی نازل میگردد آن سیه بختان از آن غیظ و غرضی که با رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم دارند حاضر بشنیدن آیات نیستند بگوشه چشم بعضی ببعض دیگر نظر میکند که آیا از مؤمنین کسی حاضر هست یا نیست و اگر از شما مؤمنین کسی حاضر نباشد که آنها را ببیند از مجلس خارج میگردند و میروند که آیه را نشنوند و در اثر عملشان خدا قلب آنها را برمیگرداند (جزاء وفاقا) انصراف و رو گردانیدن از آیات چنین ایجاب میکند که قلب آنها واژگون گردد و اینکه عمل در اثر جهل و

صفحه : ۱۲۲

نفهمی آنها پدید گردیده.

آری قلبیکه لطیفه ربانی و خزینه فیوضات حقانی است در اثر غلبه قوای شهوانی و غضبانی از حقیقت اولیه خودش که بایستی آینه مانند حقایق امور در وی پرتو افکند و محلّ تردد ملائکه گردد و حقیقت را دریابد منصرف گردیده و محل جولانگاه شیاطین میگردد و از حق و حقیقت اعراض مینماید.

لَقَد جاءَكُم رَسُولٌ مِن أَنفُسِكُم عَزِيزٌ عَلَيهِ ما عَنِتُّم حَرِيصٌ عَلَيكُم بِالمُؤمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ آیه در مقام امتنان بر بشر است که بر شما رسولی آمد که از جنس خود شما بشر است (ما عنتم) ما، مصدریه است یعنی بر او ناگوار است کفر شما و حریص است بر ایمان شما و رءوف و رحیم است بمؤمنین.

فَإِن تَوَلَّوا فَقُل حَسبِيَ اللّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ مفسرین گفته‌اند اینکه آخر آیه‌ئی است که فرود آمده و نیز گفته‌اند سوره برائة آخر سوره‌ئی است از کلام اللّه و بنا بر اینکه قرآن مجید باین مبارک آیه خاتمه پیدا نموده و چون ترجمه

آیه شده و واضح است دیگر محتاج بتوضیح نیست و بروایتی خواندن اینکه آیه بعد از هر نمازی فضیلت بسیار دارد.

صفحه : ۱۲۳

سورهٔ یونس [ع]

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و تسع آیات

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ
الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ (۱) أَ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَن أَوحَینا إِلی رَجُلٍ مِنهُم أَن أَنذِرِ النّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم قالَ الکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِینٌ (۲) إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ یُدَبِّرُ الأَمرَ ما مِن شَفِیعٍ إِلّا مِن بَعدِ إِذنِهِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ (۳) إِلَیهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً وَعدَ اللّهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالقِسطِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُم شَرابٌ مِن حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکفُرُونَ (۴)
هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً وَ القَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الحِسابَ ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ إِلّا بِالحَقِّ یُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ (۵) إِنَّ فِی اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَّقُونَ (۶)

صفحه : ۱۲۴

کسی بقدر استعدادش از فیض رحمت خدا کامیاب میگردد زیرا که بخل در مبدء فیاض نیست.
وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ خطاب (تولوا) بکفار و مشرکین است که اگر از حق تعالی اعراض کنید و از کفر و شرکتان طلب آمرزش نکنید و رو باو نیاورید پس میترسم بر شما از عذاب یوم کبیر.
بقول بعضی از مفسرین مقصود از عذاب روز کبیر جنگ بدر است و بقول دیگر قحطی است لکن شاید مقصود بقرینه (یوم کبیر) که روز عذاب را متصف بکبیر نموده عذاب قیامت باشد زیرا که تمام عذابهای دنیوی نسبت بعذاب اخروی کوچک مینماید.
إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ بازگشت شما بسوی او است (الیه الرجعی و الیه المنتهی) سر انجام امور و پاداش اعمال نیکوکاران و کیفر و عذاب بدکاران همه بدست قدرت او انجام میگیرد که هر ذی فضلی را بحسب استعدادش بوی تفضل مینماید و گنهکار ناسپاس را بکیفر اعمالش میرساند زیرا که او بر هر چیزی توانا است.
أَلا إِنَّهُم یَثنُونَ صُدُورَهُم لِیَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِینَ یَستَغشُونَ ثِیابَهُم یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ آیه خطاب برسولش نموده و باو از حال مشرکین خبر میدهد که اینان جنینند که مؤکّدا دلهای خود را بر عداوت تو جمع میگیرند زیرا کسیکه بر چیزی اقبال کند بقلبش اقبال میکند و کسیکه اعراض کند آن نیز بقلبش اعراض کرده و کفار چون از حق تعالی اعراض کرده‌اند سینه‌های خود را بر عداوت رسولش جمع میگیرند چنین میکنند تا اینکه عداوت خود را بپوشانند آگاه باشید که آنان خود را بلباس میپوشانند چنانچه گفته‌اند وقتی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آیه‌ئی میخوانده مشرکین لباس بسر خود میکشیدند که صدای

حضرتش را

صفحه : ۱۲۵

(توضیح آیات)

الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ الحَکِیمِ در جاهای دیگر گفته شد که حروف مقطعه از متشابهات قرآن بشمار میرود و عملش نزد خدا است اینکه است که سکوت از آن و محول گردانیدن علم آنرا براسخین اولی است لکن بعضی در توجیه آن گفته‌اند آنها نامهای سوره‌اند یا نامهای قرآن است، و اکثر مفسرین گفته‌اند (الر) بمعنی [انا اللّه الرحمن] یا [انا اللّه اری] است و بعضی گفته‌اند قسم است یعنی سوگند میخورم بآلاء خود بر تو در ازل و لطف من، و (تلک) تا آخر آیه جواب قسم است (الحکیم) صفت کتاب است، الف و لام (الکتاب) میشود جنس باشد که شامل شود تمام کتابهای آسمانی را از تورات و انجیل و زبور و قرآن و غیر آنها، و شاید مقصود الف و لام عهد باشد که خدای جلیل بعظمت خود قسم یاد نموده که اینکه سوره از قرآن از آیات کتب الهیه است که پیش از اینکه فرود آمده از طرف حکیم و اینکه آیات مشتمل بر حکمت است و از نزد حکیم مطلق نازل گردیده.

(تلک) اشاره بمطلب بزرگ و دور است و دلالت دارد بر عظمت و ارتفاع و علوّ مقام قرآن و مقصود از آیات اجزاء و کلمات و حروف قرآن است و آیت بمعنی نشانه است و مقصود از (کتاب حکیم) قرآن است و حکیم بر وزن فعیل بمعنی محکم و ثابت است یعنی قرآن کتابی است محکم و ثابت و دست تحریف و تغییر از دامن آن کوتاه است قوله تعالی در سوره الحجر آیه ۹ (إِنّا نَحنُ نَزَّلنَا الذِّکرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) و بقولی مقصود از کتاب حکیم لوح محفوظ است و آیات قرآن از آیات او است نظر بقوله تعالی (بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِیدٌ فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ) سوره بروج آیه ۲۲، و قوله (إِنَّهُ لَقُرآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتابٍ مَکنُونٍ) سوره واقعه آیه ۷۸.

أَ کانَ لِلنّاسِ عَجَباً أَن أَوحَینا إِلی رَجُلٍ مِنهُم أَن أَنذِرِ النّاسَ

صفحه : ۱۲۶

(همزه) استفهام انکاری است راجع بتعجب آنها و شنوندگان سخن آنها است و در شأن نزول آیه گفته‌اند اینکه آیه در باره کفار مکه فرود آمده و در مقام رد آنها است که اینکه تعجب آنها در غیر محلّ واقع گردیده زیرا که آنها جسم رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را میدیدند که او مردی است از آنها و مثل آنها است لکن آن گوهر گران بهائی که در حقیقت روحیه آن بزرگوار بود مشاهده نمیکردند زیرا که چشم حقیقت بین نداشتند.

و شاید تعجب و انکار نمودن آنها از اینکه جهت بوده که در صورتی که بتهائی را پرستش مینمودند که میدانستند که آنها گوش و چشم ندارند و جمادند و نیز قوه دراکه در آنها مفقود است با اینکه حال آنها را شفعاء خود قرار میدادند و چنین گمان میکردند که بپرستش آنها قرب بحق تعالی پیدا مینمایند و آن کسی را که آثار صدق و امانت و حقیقت از او پدیدار بود و معجزاتی از او مشاهده مینمودند در دعوی وحی و اظهار اینکه اینکه آیاتی است که از طریق وحی بر من فرود آمده تعجب میکردند و انکار آنها نبود مگر از روی حقد و حسد و منیّت که گویا بر خود عار میدانستند که مطیع کسی گردند که در صورت جسمیت مثل خودشانست.

وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم قالَ الکافِرُونَ إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِینٌ و ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مژده و بشارت بده بکسانیکه ایمان آوردند که همانا برای آنها قدم صدق و راستی است نزد پروردگارشان.

از کافی نقل میکنند که بدو واسطه از ابی عبد اللّه ع روایت کرده که فرموده (و بشر الّذین آمنوا ان لهم قدم صدق) صدق او رسول

است، و طبرسی در مجمع گفته که گفته شده است (قدم صدق) شفاعت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است از برای اهل ایمان و اینکه معنی از ابی سعید خدری است، و همین طور از ابی عبد اللّه ع روایت شده.

[پایان]

صفحه : ۱۲۷

مؤمن وقتی متصف میگردد بصفت صدق که ایمان در قلبش نفوذ نموده و آثار ایمان در ظاهرش از اطاعت و عبادت پروردگارش هویدا گردد امّا ایمان صوری که نفوذ در قلب ننموده و لو اینکه بزبان اظهار میکند و ببدن نیز عباداتی مثل نماز و روزه و باقی عبادات عمل می‌نماید آیه شامل چنین کسی نمیگردد در آخر سوره قمر در وصف متصفین بتقوی فرموده (إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ) آری کسی متصف بقدم صدق گردیده که نمونه‌ئی از آثار اوصاف کمال الهی در آینه وجودش نمایان و در اینکه مقام تمکن و استقامت یافته یعنی در جایگاه صدق و راستی نزد سلطان مقتدر قرار گرفته و آن کسی خواهد بود که در معرفت و محبّت بمقام تمکن رسیده و ظاهرش مرآت باطن و باطنش مرآت صفات الهی و اوصاف ربوبی گردیده و حقیقت و معنی بندگی را در خود مشاهده مینماید و معنی حقیقی تقوی همین است چنین مؤمن کاملی مانند کوه راسخ ثابت و پا بر جا است که بادهای مخالف هر قدر قوی باشد وی را ذره‌ئی تکان نخواهد داد و معلوم است که چنین مؤمن کاملی بسیار کمیاب است.

و کفار چون میدیدند معجزات را مثل آیات قرآن که از عهده آنها خارج بود که آیه‌ئی مثل آنرا بیاورند و نیز اعمال و افعال معجز نمای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را مشاهده مینمودند و نمیخواستند قبول کنند که اینها معجزه است برای اثبات نبوّت و رسالت او اینکه بود که معجزات را حمل بر سحر مینمودند و میگفتند اینکه ساحری است آشکارا.

إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ چون در آیه بالا در مقام بیان اینکه بود که کافرین تعجب میکردند در اینکه بمردی که مثل خودشانست وحی نازل گردد و قرآن از جانب خدا باشد آیه برای رفع تعجب آنان و استبعاد آنها اشاره بدو مطلب مینماید: اول پروردگار شما آنکسی است که آسمانها و زمین را در مقدار شش روز آفریده پس از آن بر عرش

صفحه : ۱۲۸

مستولی گردید آنخدائی که خالق آسمانها و زمین است و تمام موجودات تحت عرش اقتدار و عظمت اویند و تدبیر امور عالم نیز بدست قدرت او انجام میگیرد او میداند که رسالت خود را در کجا قرار دهد و چه کسی را مخصوص بوحی گرداند و اینکه تعجب شما بی‌مورد است.

دوم- ما مِنْ شَفِیعٍ إِلّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ ای مشرکین که عبادت بتها را میکنید بامید اینکه شفیع شما باشند و در اثر پرستش آنها شما را بمقام قرب برسانند بایست بدانید که شفیعی نیست مگر باذن خدا یعنی تدبیر امور عالم بدست او است و کسی بدون امر و اجازه او کاری از او ساخته نمیگردد و آن کسی که همه امور بدست او است و کسی را حق تصرف در مملکت او نیست آن خدا است که پروردگار شما است فقط او را عبادت بنمائید و از جانب او حاجات خود را بخواهید.

أَ فَلا تَذَکَّرُونَ همزه (افلا) برای تعجب است و شاید اشاره باین باشد که شما تعجب میکنید که بمردی مثل خودتان وحی نازل گردد در صورتی که تعجب در اینکه است که شما غیر پروردگار خود را پرستش مینمائید و آنرا منشأ اثر میدانید و از غیر خدا حاجت می‌طلبید چرا متذکر نمیشوید و رجوع بفطرت اولیه خود نمی‌نمائید تا اینکه بدانید تمام امور بدست قدرت او انجام میگیرد و اذن

شفاعت نیز بدست او است و نیز بدانید که:
إِلَیهِ مَرجِعُکُم جَمِیعاً وَعدَ اللّهِ حَقًّا آیه پس از توبیخ و سرزنش بآنها خبر میدهد و مردم را متذکر میگرداند که چرا متذکر نمیگردید، تذکر را در جائی میآورند که از مطلب دانسته شخص غافل باشد، و تفکر را در جائی میآورند که مجهولی را بخواهد معلوم کند و در اینجا بقرینه آیه بالا (أَ فَلا تَذَکَّرُونَ) بهمزه استفهام انکاری تنبیه بر اینکه است که شمائی که بفطرت توحیدتان رو بخدا دارید متذکر باشید که بازگشت تمام

صفحه : ۱۲۹

شما بسوی او است و اینکه وعده خدا است و آن وعده ایست حق و حقیقت که تخلف پذیر نخواهد بود.
إِنَّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالقِسطِ همانا که او است ابداء کننده، ابداء بمعنی ایجاد از عدم است شما را از عدم و نیستی بوجود آورده و پس از مرگ و نیستی جسمتان باز برمیگرداند شما را بحالت اول، اشاره به اینکه که گمان نشود انسان بمردن فانی میگردد بلکه عود و بازگشت مینمائید بهمان مبدئی که شما را از نیستی بهستی آورده معاد و بازگشت شما نیز بدست قدرت او است هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و الیه المصیر.
و لام (لیجزی) که در مورد علت میآورند اشاره باین است که گمان نشود ابداء و معاد شما بیهوده باشد بلکه پس از حیات دنیا شما را در سرای دیگر برمیگرداند تا اینکه پاداش و جزاء نیکو دهد بعدل کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته نمودند.
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُم شَرابٌ مِن حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکفُرُونَ (حمیم) بر وزن فعیل آبی را گویند که میجوشد شدیدا (و الّذین) عطف است (بیجزی) یعنی شما را عود میدهد تا اینکه آنهائیکه کافر شدند مجازات نماید بآشامانیدن از آب حمیم جهنّم و عذاب دردناک و همان کفر آنها است که عذاب الیم و شراب حمیم را ایجاب نموده زیرا که مجازات از روی عدل و قسط انجام میگیرد (وَ أَنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِیدِ) آل عمران ۱۷۸- انفال ۵۳- حج ۱۰ آری در دادگاه الهی ظلم و جوری نیست هر کس بفراخور اعمال و اخلاق و رویه‌ئی که داشته مقامی و منزلتی برای او مهیا است.
هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیاءً وَ القَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الحِسابَ ما خَلَقَ اللّهُ ذلِکَ إِلّا بِالحَقِّ بقولی ضیاء میشود مصدر باشد از ضاء یضوء ضیاء و ضوءا مثل عاذ یعوذ عیاذا و عوذا، و بقولی میشود (ضیاء) جمع ضوء باشد مثل سیاط جمع سوط

صفحه : ۱۳۰

و در هر دو صورت مضاف در تقدیر است و در معنی (جعل الشمس ذات ضیاء و القمر ذا نور).
(وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ) یعنی قرار دادیم برای قمر در مسیرش منازلی که در هر شبی در منزلی است از منازل و چنین کردیم تا شما عدد سال و حساب را بدانید.
آیه ارشاد مینماید بتوحید حق تعالی و ربوبیت و علم و تدبیر او در نظام که خدای تعالی شمس و قمر و باقی اوضاع شمسی را بیک نظام و ترتیب معجز نمائی مرتب گردانیده و اینها آفریده نشده‌اند مگر بحق و از روی حکمت و اینکه طور آیات خلقت را تفصیل داده برای جماعتی که آثار ربوبیت را بچشم دل مشاهده نمایند و بدانند و آگاه باشند.
إِنَّ فِی اختِلافِ اللَّیلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَتَّقُونَ در مجمع گفته اختلاف رفتن هر یک از دو شیئی است در جهتی غیر از جهت دیگر و اختلاف شب و روز رفتن یکی از آنها است در جهت ضیاء و روشنی و دیگر در جهت ظلام و تاریکی.
[پایان] در تفسیر المیزان گفته اختلاف شب و روز از جهت وارد گردیدن آنها است عقب یکدیگر در زمین در اکثر بقاع مسکونه و

شب و روز در اعتدال ربیعی متساویند و در مناطق شمالیه هر روزی بر روز دیگر زیاد میگردد تا برسد باول صیف زمستان پس شروع میکند در نقیصه تا میرسد باعتدال خریفی بهار و اول خریف شب و روز متساوی میگردند تا آنجا که گفته آیه مشتمل است بر حجت تامه بر توحید در ربوبیت او زیرا که اختلاف شب و روز و آنچه در آسمانها و زمین آفریده دلیل است بر نظام عالم که متقن گردانیده تدبیر امور موجودات ارضیه و سماویه را مخصوصا عالم انسانی و وحدت نظام و ارتباط موجودات بنیکوتر از آنچه بشود تصور نمود کاشف بر اینکه است که مربی آن واحد است که هر چیزی را تربیت مینماید و از آن جمله وجود انسانی است پس نیست پروردگاری مگر او و در ربوبیت او شریکی نیست، بیان آن مفصل است مختصر نمودیم.

[پایان]

صفحه : ۱۳۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۴]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالحَياةِ الدُّنيا وَ اطمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُم عَن آياتِنا غافِلُونَ (٧) أُولئِكَ مَأواهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكسِبُونَ (٨) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهدِيهِم رَبُّهُم بِإِيمانِهِم تَجرِي مِن تَحتِهِمُ الأَنهارُ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ (٩) دَعواهُم فِيها سُبحانَكَ اللّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُم فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعواهُم أَنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ (١٠) وَ لَو يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ استِعجالَهُم بِالخَيرِ لَقُضِيَ إِلَيهِم أَجَلُهُم فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا فِي طُغيانِهِم يَعمَهُونَ (١١)

وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِهِ أَو قاعِداً أَو قائِماً فَلَمّا كَشَفنا عَنهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَم يَدعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلمُسرِفِينَ ما كانُوا يَعمَلُونَ (١٢) وَ لَقَد أَهلَكنَا القُرُونَ مِن قَبلِكُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤمِنُوا كَذلِكَ نَجزِي القَومَ المُجرِمِينَ (١٣) ثُمَّ جَعَلناكُم خَلائِفَ فِي الأَرضِ مِن بَعدِهِم لِنَنظُرَ كَيفَ تَعمَلُونَ (١۴)

صفحه : ۱۳۲

[ترجمه]

همانا کسانیکه بملاقات دار کرامت ما امیدوار نیستند و بحیات دنیا راضی هستند و بآن مطمئن گردیدند و آنهائیکه از نشانه‌های ما غافلند [۷]

آن گروه جایگاه آنها دوزخ است بسبب اعمالیکه میکردند [۸]

بحقیقت آنهائی که بخدا ایمان آوردند و اعمال نیکو کردند پروردگارشان بسبب ایمانشان آنها را رهبری مینماید (ببهشتی) که نهرها از زیر درختهای آن جریان دارد و آنان در بهشتهای پر نعمت میباشند [۹]

خواندن آنها در بهشت اینکه است که گویند خدایا تو منزه و مبراء از هر عیب و نقص میباشی و تحیت آنها بیکدیگر در بهشت سلام است و آخر دعاء آنها اینکه است، حمد و ستایش مخصوص خدای عالمیان است [۱۰]

و اگر خدا تعجیل کند برای مردم باجابت نفرین آنها بیکدیگر مثل عجله داشتن مردم باجابت شدن دعاء خیرشان آنها بسوی اجل رانده میشدند پس کسانی را که بآخرت ایمان ندارند وامیگذاریم در طغیانشان حیران روند و در گمراهیشان سرگردان [۱۱]

وقتی بانسان ضرری اصابت نماید ما را در حال خوابیده بپهلو یا نشسته یا ایستاده میخواند و چون سختی را از وی برداشتیم میرود (و غافل میگردد) مثل اینکه هرگز ما را نخوانده بود برای آن سختی که باو رسیده بود اینکه چنین اعمال اسراف کنندگان نزد آنها زینت داده شده [۱۲]

و بحقیقت اهل قریه‌هائی را که پیش از شما بودند ما هلاک گردانیدیم چون آنها ستم نمودند در حالیکه رسولان با معجزه‌ها بر آنها آمده بودند که ایمان بیاورند اینکه طور ما جماعت گنهکاران را مجازات مینمائیم [۱۳]

پس از هلاکت آنها شما را در زمین خلیفه گردانیدیم تا اینکه بنگریم چگونه عمل میکنید [۱۴]

صفحه : ۱۳۳

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالحَياةِ الدُّنيا وَ اطمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُم عَن آياتِنا غافِلُونَ ظاهرا آیه در مقام حال کسانی است که بمعاد و بازگشت بسوی پروردگار ایمان ندارند و حشر و نشر و حساب و عقاب را انکار مینمایند که از جمله اوصاف نکوهیده آنان چنین است که بحیات فانی دنیا راضی شدند و بآن مطمئن گردیدند و چشم امید از آن مقاماتیکه برای مؤمنین مهیا گردیده از قرب جوار احدی و نعمتهای بهشتی پوشیده‌اند و پشت پا زدند آنها کسانی میباشند که از آیات ما غافلند، بعضی آیات را تفسیر بقرآن کرده‌اند و بعضی بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم لکن آیات بطور اطلاق عموم دار تمام آیات تکوینی و تشریعی را شامل میگردد خلاصه آیه در مقام اینکه است که آنهائیکه امید برحمت خدای تعالی و دار آخرت ندارند و بزندگانی دنیا از مال و جاه و اولاد و ریاست و باقی عناوین دنیوی دل بسته‌اند همین علاقه بدنیا و اطمینان بحیات فانی آنان را از آیات الهی باز گردانیده و آب گل آلوده دنیا چشم و گوش آنها را پر کرده آنان چشم دارند لکن نمی‌بینند گوش دارند و نمیشنوند (إِن هُم إِلّا كَالأَنعامِ بَل هُم أَضَلُّ سَبِيلًا) سوره فرقان آیه ۴۶ و همین محبّت دنیا است که غفلت آنها را ایجاب نموده و از آیات خدا غافل گردیده‌اند.

أُولئِكَ مَأواهُمُ النّارُ بِما كانُوا يَكسِبُونَ (اولئک) اشاره بهمان کسانی است که امید برحمت خدا ندارند و تمام همشان همین حظوظات طبیعی است مأوی و جایگاه آنان آتش است و اینکه محلّ عذاب را خودشان برای خود مهیا نموده‌اند و بمحبّت دنیا خود را باسفل سافلین دوزخ پرت نموده‌اند (جزاء وفاقا).

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهدِيهِم رَبُّهُم بِإِيمانِهِم الخ همانا کسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند پروردگارشان بسبب

صفحه : ۱۳۴

ایمانشان آنها را رهبری مینماید ببهشتهای پر نعمت که نهرهائی از زیر درختهای آن روان است.

باء (بایمانهم) ظاهرا باء سببیت است یعنی ایمانشان چنین مقامات عالی را برای آنان ایجاب مینماید و بقرینه آیه قبل مؤمنین کسانی میباشند که بلقاء و قرب جوار احدیت امیدوارند و همان امیدواری آنها است که وسائل و مدارج است بسوی صراط مستقیم که منتهی میگردد بجوار رب العالمین، قوله تعالی در سوره نجم آیه ۴۳ (وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ المُنتَهى) و اینکه هدایتی است که از ایمان پدید میگردد و درجات بهشتی و جریان نهرها ناشی از ولایت الهیه است که در باره ابرار و نیکوکاران است و در سوره انسان آیه ۵ فرموده (إِنَّ الأَبرارَ يَشرَبُونَ مِن كَأسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً) و در سوره مطففین آیه ۲۲ (إِنَّ الأَبرارَ لَفِي نَعِيمٍ عَلَى الأَرائِكِ يَنظُرُونَ- تَعرِفُ فِي وُجُوهِهِم نَضرَةَ النَّعِيمِ- يُسقَونَ مِن رَحِيقٍ مَختُومٍ خِتامُهُ مِسكٌ وَ فِي ذلِكَ فَليَتَنافَسِ المُتَنافِسُونَ- وَ مِزاجُهُ مِن تَسنِيمٍ- عَيناً

یَشرَبُ بِهَا المُقَرَّبُونَ).

دَعواهُم فِیها سُبحانَکَ اللّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُم فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعواهُم أَنِ الحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِینَ از جمله شئون و خصوصیاتی که برای هدایت یافته گان بلقاء پروردگارشان در اینکه آیه تذکر میدهد اینکه است که در آن بهشتها که دار کرامت الهی است چون محبّت حق تعالی در قلب و جانشان ریشه دوانیده علی الدوام بتسبیح و حمد پروردگارشان مشغولند و چون در آنجا مثل دنیا موانعی در کار نیست که آنها را از یاد حق تعالی باز دارد همیشه از روی شعف و میل قلبی نه برای پاداش او را بپاکی یاد میکنند و آخر خواندن آنها ستایش او است باوصاف جمال و جلال و آیه مشعر بر اینکه است که نعمتهای جسمانی بهشتی امیدواران بلقاء پروردگار را بخود مشغول نگردانیده بلکه بالاترین حظوظ روحانی و جسمانی آنها توجه بمبدء و حمد و ستایش او است، و قوله تعالی (وَ تَحِیَّتُهُم فِیها سَلامٌ) شاید مقصود

صفحه : ۱۳۵

چنین باشد که وقتی چنین اشخاص بیکدیگر میرسند تحیت و تعارفشان بهم مژده سلامتی روحانی آنها است که یکدیگر را باین نحو ستایش مینمایند، یا تحیت خدا بآنها سلام است چنانچه در آیات دیگر است.

وَ لَو یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ استِعجالَهُم بِالخَیرِ لَقُضِیَ إِلَیهِم أَجَلُهُم فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنا فِی طُغیانِهِم یَعمَهُونَ پس از آنکه در آیات بالا خدای متعال مردم را باصول دیانت از توحید و معاد و طریق سعادتشان و وجه خذلانشان بطریق ارشاد عقل فطری آنها را رهنمائی مینماید و بآنها خبر میدهد که آنهائیکه از آیات ما غافلند جایگاه آنان عذاب است در مجمع البیان گفته اگر خدا عجله میکرد اجابت دعاء آنها را بشر مثل عجله نمودن دعاء آنها را بخیر همانا هلاک میشدند و لکن خدا در هلاکت آنها عجله میکرد در عقاب که مستحق میشدند بنافرمانی همچنانچه برای آنها خیر دنیا را عجله میکند و بسا دعاء خیر آنها را زمانی که مصلحت اقتضاء کند اجابت میکند اگر چنین میکرد آنها تمام نیست میشدند پس آنهائی را که امید بلقاء ما ندارند و از بعث و حساب نمیترسند وامیگذاریم که در کفرشان و عدولشان از حق بباطل متحیر باشند.

[پایان] اینکه آیه اشاره باین است که مهلت آنها و عجله نکردن ما در عذاب آن طوری که کفار در امور طبیعی مثل جمع آوردن مال و عناوین دیگر عجله میکنند قولی تعالی (خُلِقَ الإِنسانُ مِن عَجَلٍ) که طبیعت بشر در شتاب زدگی است ما بر خلاف مقتضیات طبیعت آنها عمل نمودیم زیرا اگر میخواستیم در مجازات آنها عجله کنیم باید اجل آنها را نزدیک کنیم که بعذاب موعود برسند لکن آنهائیکه امیدوار بلقاء ما نمیباشند آنانرا واگذاشتیم که در طغیانشان سرگردان باشند.

صفحه : ۱۳۶

وَ إِذا مَسَّ الإِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِهِ أَو قاعِداً أَو قائِماً فَلَمّا کَشَفنا عَنهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَن لَم یَدعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ آیه اشاره بخباثت نوع انسانی است و شاید مقصود از (الانسان) همان کسانی باشند که امیدوار بلقاء رحمت حق تعالی نیستند که از اوصاف نکوهیده آنها چنین است که وقتی سختی و امر ناگواری بآنان اصابت نمود بمقتضی فطرتشان که بر توحید است در همه حال خوابیده و نشسته و ایستاده خدا را میخوانند و از او رفع سختی را می‌طلبند و وقتی سختی که شاید مقصود مرض باشد ما از او برداشتیم و اگر مبتلا بمرض بود او را شفا دادیم یا آفات و بلیات دیگری بود از او برداشتیم اینکه انسان (ظلوما جهولا) چنان نعمت صحت از مرض را فراموش میکند که گویا هیچ وقت نه مبتلا بوده و نه از ما رفع سختی طلبیده و رفع کردیم.

کَذلِکَ زُیِّنَ لِلمُسرِفِینَ ما کانُوا یَعمَلُونَ ماء (در ما کانوا) مصدریه است یعنی همچنین زینت داده شده است برای مسرفین اعمالشان، و شاید مقصود اینکه باشد که شیطان عمل زیانکاران را که از حد خود تجاوز نموده‌اند در نظرشان آراسته میگرداند یعنی باغوای

شیطان چنان فریفته شده‌انـد که کارهای بـدشان را خوب نمایش میدهند و آنچه عمل قبیح میکنند خوب میپندارند قوله تعالی (وَ هُم یَحسَبُونَ أَنَّهُم یُحسِنُونَ صُنعاً) آیه ارشاد بمؤمنین است که مواظب حال خود باشند که در حال نعمت و رحمت و رهائی از محذورات شکر گذار باشند و در حال آفات و بلیات صابر و راضی باشند یعنی بایستی در همه حال چشم دلشان بسوی رحمت حق تعالی باشد که امید لقاء او را دارند و در هیچ حالی غافل نگردند.

وَ لَقَد أَهلَکنَا القُرُونَ مِن قَبلِکُم لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتهُم رُسُلُهُم بِالبَیِّناتِ وَ ما کانُوا لِیُؤمِنُوا از إبن عباس نقل شده که قرن هشتاد سال است، آیه اخبار است به اینکه که

صفحه : ۱۳۷

عذابی که باهل قرنهای پیشین مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان وارد گردید در اثر اینکه بود که آنان بخود ستم نمودند زیرا که پیمبران و سفراء الهی آمدند با آن همه معجزات که از پیمبران مشاهده نمودند آنان چنین نبودند که پیغام آوران را تصدیق نموده ایمان آرند بلکه تکذیب کرده و بآنها زجر مینمودند.

کَذلِکَ نَجزِی القَومَ المُجرِمِینَ و اینکه چنین ما مجازات مینمائیم جماعت گنهکاران را، اشاره به اینکه که همان طوری که پیشینیان را در اثر ظلم و ستمشان که آیات خدا را تکذیب نمودند و معجزات پیمبران را حمل بسحر کردند بعذاب گرفتیم همین طور مجازات میکنیم جماعت گنهکاران را زیرا عمل ستمکاران است که هلاکتشان را ایجاب مینماید چون بمقتضای عدل الهی بایستی مجازات مطابق عمل باشد وقتی سبب عذاب که ظلم و تعدی باشد پدید گردید هلاکت نیز عقب آن میرسد، و شاید مقصود تهدید کفار و مشرکین اهل مکه باشد.

ثُمَّ جَعَلناکُم خَلائِفَ فِی الأَرضِ مِن بَعدِهِم لِنَنظُرَ کَیفَ تَعمَلُونَ ظاهرا (کم) در (جعلناکم) خطاب بجماعتی است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنها مبعوث گردیده که بآنها خاطر نشان میکند که شما را در زمین خلیفه‌ها و جانشین گذشته‌گان از آنهائیکه بعذاب هلاک گردیدند قرار دادیم تا اینکه ببینیم عمل شما چگونه است از خیر و شرّ و مطابق عملتان شما را جزاء و پاداش دهیم.

گویند (کیف) معمول (تعملون) است یعنی (تعملون) در کیف عمل نموده زیرا که استفهام حاجب است که ما قبل در او عمل کند و معنی آیه چنین میشود تا اینکه نظر کنیم چگونگی عمل کردن شما را.

در مجمع گفته ذکر (لننظر) برای اینکه است که دلالت کند بر اینکه معامله حق تعالی با بنده‌گان چون معامله مخبری است که عالم بشیئی نباشد تا اینکه او را مجازات دهد بر وفق آنچه ظاهر شود از او نه بر آنچه در علم ازلی دانسته اینکه طور میکند برای اینکه عدل ظاهر گردد و اطلاق نظر بر معنی حقیقی بر

صفحه : ۱۳۸

حق تعالی روا نیست زیرا که نظر یا بمعنی تفکر است که صدور آن از قلب است و یا بمعنی عین است یعنی گردانیدن حدقه و نسبت هیچکدام از اینکه دو معنی بر خدا روا نیست چه نظر برای طلب رؤیت باشد یا غیر اینکه الفاظ بر حق تعالی اطلاق نمیشود مگر بطور مجاز و اتساع و مقصود لازم آن است خلاصه بیان طبرسی بپایان رسید.

صفحه : ۱۳۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۲۱]

اشاره

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنَا ائتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هـذا أَو بَدِّلهُ قُل ما یَکُونُ لِی أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقاءِ نَفسِی إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِن عَصَیتُ رَبِّی عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ (۱۵) قُل لَو شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیکُم وَ لا أَدراکُم بِهِ فَقَد لَبِثتُ فِیکُم عُمُراً مِن قَبلِهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۶) فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ (۱۷) وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ قُل أَ تُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا یَعلَمُ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ سُبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشرِکُونَ (۱۸) وَ ما کانَ النّاسُ إِلّا أُمَّةً واحِدَةً فَاختَلَفُوا وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم فِیما فِیهِ یَختَلِفُونَ (۱۹)

وَ یَقُولُونَ لَو لا أُنزِلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِن رَبِّهِ فَقُل إِنَّمَا الغَیبُ لِلّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ (۲۰) وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ رَحمَةً مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّتهُم إِذا لَهُم مَکرٌ فِی آیاتِنا قُلِ اللّهُ أَسرَعُ مَکراً إِنَّ رُسُلَنا یَکتُبُونَ ما تَمکُرُونَ (۲۱)

صفحه : ۱۴۰

[ترجمه]

چون بر مشرکین آیات ما خوانده شود (قرآن) در حالیکه واضح و روشن است آنهائیکه امید بملاقات ما ندارند گفتند برای ما غیر از اینکه قرآن بیاور یا اینکه قرآن را بغیر آن تبدیل گردان ای رسول بآنها بگو مرا نرسد که از پیش خود آنرا تبدیل نمایم پیروی نمیکنم مگر آنچه را که بمن وحی گردد همانا من اگر نافرمانی کنم پروردگارم را از عذاب روز بزرگ میترسم [۱۵]

بگو اگر خدا نمیخواست من قرآن را بر شما تلاوت نمیکردم و خدا شما را بقرآن دانا نمیگردانید من قبلا پیش از نزول قرآن زمان طولانی بین شما مکث کرده‌ام آیا چرا شما تعقل نمیکنید [۱۶]

کی است ظالم‌تر از کسیکه بر خدا افتراء زند یا آیات خدا را تکذیب کند بدرستیکه گنهکاران رستگار نمیگردند [۱۷]

(مشرکین) بغیر خدا پرستش میکنند چیزی را که نه بآنها ضرر میزند و نه نفع می‌بخشد و میگویند اینکه بتها نزد خدا شفعاء مایند ای رسول بآنها بگو آیا خدا را خبردار میکنید بچیزیکه در آسمانها و زمین علم بآن ندارد (یعنی نیست) منزه و بلند مرتبه‌تر است خدای تعالی از آنچه برای او شریک قرار میدهند [۱۸]

و مردم یک طائفه بیش نبودند پس اختلاف کردند (یعنی فرقه فرقه) شدند و اگر نبود کلمه (یعنی آن حکم ازلی) که از طرف پروردگار تو سبقت گرفته همانا بین آنها در آنچه اختلاف میکردند حکم میشد [۱۹]

کفار میگویند چرا بر رسول از نزد پروردگارش معجزه‌ئی نازل نگردید در پاسخ بگو همانا دانای غیب خدا است شما منتظر (عذاب) باشید من هم منتظر (مظفریت) میباشم [۲۰]

و چون مردمان را رحمتی بچشانیم پس از محنتی که بآنها رسیده در آن هنگام برای آنان مکری است که در آیات ما میکنند بگو سیاست الهی سریع‌تر است همانا رسل ما آنچه مکر میکنید مینویسند [۲۱]

صفحه : ۱۴۱

(توضیح آیات)

وَ إِذا تُتلی عَلَیهِم آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرجُونَ لِقاءَنَا ائتِ بِقُرآنٍ غَیرِ هـذا أَو بَدِّلهُ نصب (بینات) برای حال است، آیه از خباثت و

لجاجت مشرکین و کافرین خبر میدهد که اینها وقتی آیات ما یعنی آیات معجزه نمای قرآن را در حالیکه واضح و روشن است و معجزه بودنش برای آنها معلوم است برای آنها خوانده میشود آنهائیکه امید بلقاء رحمت ما و دار جزاء ندارند چون نتوانند ایراد دیگری بقرآن وارد بیاورند زیرا که میدانستند آیات قرآن از مرتبه فهم آنها خارج است آنها برسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم میگفتند قرآن دیگری بیاور یا آنرا تبدیل کن بقرآن دیگر.

شاید از باب توبیخ و سرزنش میخواستند بگویند تو که میتوانی اینکه آیات را از پیش خود بگوئی قرآن دیگری نظیر اینکه قرآن بیاور یا آیات آنرا تبدیل نما بآیات دیگر، و بقولی آنها که چنین میگفتند مشرکین و بت پرستان بودند که آنها اعمال ناشایسته‌ئی داشتند مخالف آیات و غرض آنها اینکه بود که اگر آیات دیگری بیاوری که مخالف عملیات ما نباشد ما ایمان میآوریم.

قُل ما یَکُونُ لِی أَن أُبَدِّلَهُ مِن تِلقاءِ نَفسِی إِن أَتَّبِعُ إِلّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِن عَصَیتُ رَبِّی عَذابَ یَومٍ عَظِیمٍ آیه در مقام پاسخ گفتار مشرکین و کفار خطاب برسول خود نموده که باینها بگو من چنین قدرتی ندارم که بدلخواه خود قرآن بیاورم یا اینکه اینکه آیات را بآیات دیگری تبدیل نمایم یا بدلخواه شما آیاتی از خود انشاء نمایم که مطابق رویه و عمل شما باشد من رسول پروردگارم و مطیع امر اویم هر طوری که مأمور گردم و بطریق وحی آیاتی بر من فرود آورد بشما تذکر میدهم من بیش از اینکه وظیفه‌ئی ندارم و چگونه توانم مخالفت امر حق تعالی را بنمایم در

صفحه : ۱۴۲

حالیکه از عذاب روز بزرگ قیامت ترسناکم.

آری حضرتش اوضاع بزرگ قیامت را بقلب شاید معاینه و مشاهده مینمود اینکه بود که با آن مقام عظمت از طریق بندگی با اینکه در باره او فرموده (وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إِن هُوَ إِلّا وَحیٌ یُوحی) سوره و النجم آیه ۳ و ۴، با اینکه حال نظر ببزرگی مطلب که از پیش خود بدون وحی آیه‌ئی انشاء نماید اظهار خوف مینماید.

ظاهرا آیه ارشاد بدو مطلب است یکی میخواهد بآن ملحدین تذکر دهد که شما گمان نکنید قرآن را من ساختگی کرده‌ام و از پیش خود آورده و بخدا نسبت میدهم من چنین قدرتی ندارم، و دیگر شاید در مقام تهدید کافرین حضرتش میخواهد بآنها بفهماند که در قیامت عذاب شخص گنهکار در آنروز بسیار عظیم و ناگوار است قدری بخود آئید و پیرامون چنین سخنان نگردید.

قُل لَو شاءَ اللّهُ ما تَلَوتُهُ عَلَیکُم وَ لا أَدراکُم بِهِ فَقَد لَبِثتُ فِیکُم عُمُراً مِن قَبلِهِ أَ فَلا تَعقِلُونَ آیه ارشاد بحکم عقل است و خلاصه مطلب چنین است که شما رجوع بعقل و دانش خودتان کنید و میدانید من سالهائی قبل از بعثت نزد شما بودم و مرا بخوبی میشناختید با خود فکر کنید آیا اینکه آیات کار من است و از عهده من بر میآید که چنین آیاتی از خود انشاء نمایم هرگز چنین نیست آیا نمیدانید که اگر خدا میخواست من اینکه آیات را بر شما تلاوت نمیکردم و نیز خدا شما را دانا بفهم قرآن نمیگردانید (أَ فَلا تَعقِلُونَ) باستفهام انکاری بمشرکین اعتراض مینماید که چرا تعقل نمیکنید و بدون فکر و تدبر بدلخواه خود ایراد میگیرید فَمَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَو کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفلِحُ المُجرِمُونَ آیه تأکید آیه بالا است و شاید اشاره باین باشد که اگر شما رجوع بعقلتان کنید چنین نسبت ناروائی را بمن نمیدهید که من چنین باشم که از پیش خود آیات قرآن را ساختگی کرده باشم و نسبت بخدا دهم کی است ظالم‌تر و ستمکارتر

صفحه : ۱۴۳

از کسیکه بخدا دروغ ببندد یا آیات خدا را تکذیب نماید همانا محققا گنهکاران رستگار نمیگردند.

وَ یَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَضُرُّهُم وَ لا یَنفَعُهُم وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِندَ اللّهِ پس از نقل سخنان رکیک مشرکین در بیان عمل

آنان فرموده که آنها عبادت میکننـد بغیر خدا آنچه را که نه در پرسـتش نمودن آنها نفعی بحالشان دارد و نه در عبادت نکردن آنها ضرری عایدشان میگردد و چنانچه در جای دیگر گفته شد وقتی از آنها سؤال میشد برای چه اینها را پرسـتش مینمائید میگفتند چون ما چنان لیاقتی نـداریم که مسـتقیما راهی بسوی خـدا پیـدا نمائیم اینها شـفیع ما میباشـند نزد خدا زیرا که اینها نزد خدا مقام و منزلتی دارند ما هم بعبادت اینها بخدا نزدیک میگردیم عقیده سخیف آنها چنین بود با اینکه هیچ دلیلی بر اثبات مدعای خود نداشتند.
قُـل أَ تُنَبِّئُونَ اللّهَ بِمـا لاـ یَعلَمُ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الأَرضِ سُـبحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشـرِکُونَ ترجمه تحت اللفظی آیه اینکه است که ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم بطور تحکم و سرزنش باین مشرکین بگو آیا خدا را بچیزی که در آسمانها و زمین علم بآن ندارد خبردار میکنید منزه و بلند مرتبه‌تر است از آنچه بر او شـریک قرار میدهید چون نمیشود حتّی بطور تحکم و سرزنش بمشرکین نسـبت بی‌علمی بخـدا داد زیرا آنچه در آسـمانها و زمین و آنچه در سـینه‌های مردم است خواه حقیقت و واقع باشد و خواه موهوم و خیال هر چه باشد خدا عالم بر او است اینکه است که در توجیه آیه ممکن است گفته شود شاید مقصود از عدم علم خدای تعالی به اله مشرکین نفی موضوع علم باشد زیرا که علم بامر وجودی تعلق میگیرد نه بامر عدمی و شریک خدا ممتنع الوجود است و در اینجا نفی علم از خود بلحاظ نفی موضوع است یعنی چون در هیچ عالمی شریکی برای خدا نیست اینکه است که

صفحه : ۱۴۴

علم باو نـدارد اگر در الوهیت یا در تـدبیر امور عالم که مشـرکین نسبت بموضوع بتهایشان میدهنـد بگمان اینکه اینها تمثال مدبرین عالمنـد و بـاین لحـاظ بتهـائی میساختنـد شبیه آنهـا و در مهماتشان از آنها که جمادی بیش نبودنـد حاجت میطلبیدنـد امکانی تصور داشت خدا عالم بآن بود.
وَ مـا کانَ النّاسُ إِلّا أُمَّهً واحِـدَهً فَاختَلَفُوا خـدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهـد که اول تمام مردم بر یک ملّت بودنـد یعنی بر فطرت توحیـد قوله تعالی در سوره روم آیه ۲۹ (فِطرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها) و مضـمون حدیث نبوی صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم اینکه است که فرموده
(کل مولود یولد علی الفطرهٔ فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه)
گوینـد از زمان آدم تا وقتی که قابیل هابیل را کشت مردم بر یک طریقه بوده یا بعـد از طوفان نوح ع مردم چنین بودند و بعد از آن بین مردم اختلاف پدید گردید بعضی کافر شدند و بعضی بر ایمان باقی ماندند، از إبن عباس روایت شده که بین آدم و نوح علیهما السّـلام ده قرن فاصـله بوده و بین آنها اختلاف واقع نشـد تا بعد از طوفان نوح که مردم فرقه فرقه گردیدند و هر یک دینی و رویه‌ئی اختیـار نمودنـد، و بقولی مقصود اتحـاد آنهـا است در عـالم ذر که همه بیـک منوال بودنـد و نظر بهمین معنی دارد عارف رومی که گفته:

متحد بودیم و یک گوهر همه بی‌سر و بی‌پا بدیم آن سر همه

یک گوهر بودیم همچون آفتاب بی کره بودیم و صافی همچو آب
اشاره باتحاد روح و نشاه ذر است.
وَ لَو لا کَلِمَهٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم فِیما فِیهِ یَختَلِفُونَ در حدیث قدسی فرموده
(سبقت رحمتی غضبی)
یعنی رحمت من بر غضبم پیشـی گرفته، شایـد در اینجا اشاره باین باشـد که اگر نبود آن حکم سابق که گنهکاران را در دنیا مهلت

بدهیم و پاداش اعمال آنها را بقیامت اندازیم همانا در همین دنیا در آنچه اختلاف کرده‌اند بین آنها حکم میکردیم و هر کسی را بپاداش

صفحه : ۱۴۵

اعمالش میرسانیدیم تا اینکه اختلاف از بین آنان برطرف گردد لکن حکمت الهی شاید نظر بنظام عالم باشد که باید مردم در رأی و سلیقه و عمل مختلف باشند آنها را بحال خود گذاریم که در سرای دیگر روی میزان عدل بین آنها حکم صادر گردد وَ یَقُولُونَ لَو لا أُنزِلَ عَلَیهِ آیَةٌ مِن رَبِّهِ فَقُل إِنَّمَا الغَیبُ لِلّهِ فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ مقول قول کافرین و مشرکین است که آنها از روی تحکم و جزاف گوئی میگفتند چرا معجزه یا علامتی یا آیه‌ئی غیر از اینکه آیات و اعجاز دیگر بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل نگردید شاید مقصودشان اینکه بوده چرا معجزه‌ئی که ما را ملجأ گرداند بر او نازل نگردیده پس برسولش امر میفرماید که باینها بگو من عالم بغیب و حکمت الهی نیستم غیب مخصوص بخدا است شما انتظار ببرید شاید آیتی بیاید که شما را ملجأ نماید و من هم همین طور با شما منتظرم.

وَ إِذا أَذَقنَا النّاسَ رَحمَةً مِن بَعدِ ضَرّاءَ مَسَّتهُم إِذا لَهُم مَکرٌ فِی آیاتِنا قُلِ اللّهُ أَسرَعُ مَکراً إِنَّ رُسُلَنا یَکتُبُونَ ما تَمکُرُونَ خدای متعال در اینکه آیه از حال کفار خبر میدهد (النّاس) عموم دارد لکن بقرینه (إِذا لَهُم مَکرٌ فِی آیاتِنا) مخصوص بکفار است یعنی کفار چنینند که پس از آنکه سختی‌هائی از قحطی و تنگی و فقر و مرض بآنها اصابت نموده رحمتی یعنی نعمتی بآنها چشانیدیم که از غم برهند (إِذا لَهُم مَکرٌ فِی آیاتِنا) اذا، فجائیه است و جواب (اذا) ی اول است که پس از جمله فعلیه میآید زیرا که (اذا) اول ظرف است و ظرف عامل میخواهد و عامل در او جواب او است و باید عامل یا فعل باشد یا چیزیکه مأخوذ از فعل است.

(ابو الفتوح) شاید مقصود اینکه باشد که پس از اینکه همه نعمتیکه بآنها عطاء نمودیم آنها در آیات ما مکر نمودند و به پیمبر ما طعنه زدند و ایرادات بی‌مورد گرفتند ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بآنها بگو خدا سریع تر جزاء مکر شما را میدهد زیرا که رسولان یعنی کرام الکاتبین تمام اعمال و گفتار شما را مینویسند و در قیامت بشما

صفحه : ۱۴۶

ارائه میدهند از مقاتل نقل شده که مکر آنها اینکه بود که وقتی باران میآمد میگفتند (سقینا بنو کذا) فلان ستاره ما را آب داد و نسبت بستاره میدادند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۲ تا ۲۷]

اشاره

هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُم فِی البَرِّ وَ البَحرِ حَتّی إِذا کُنتُم فِی الفُلکِ وَ جَرَینَ بِهِم بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتها رِیحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ المَوجُ مِن کُلِّ مَکانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِیطَ بِهِم دَعَوُا اللّهَ مُخلِصِینَ لَهُ الدِّینَ لَئِن أَنجَیتَنا مِن هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ (۲۲) فَلَمّا أَنجاهُم إِذا هُم یَبغُونَ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغیُکُم عَلی أَنفُسِکُم مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا ثُمَّ إِلَینا مَرجِعُکُم فَنُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ (۲۳) إِنَّما مَثَلُ الحَیاةِ الدُّنیا کَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ مِمّا یَأکُلُ النّاسُ وَ الأَنعامُ حَتّی إِذا أَخَذَتِ الأَرضُ زُخرُفَها وَ ازَّیَّنَت وَ ظَنَّ أَهلُها أَنَّهُم قادِرُونَ عَلَیها أَتاها أَمرُنا لَیلاً أَو نَهاراً فَجَعَلناها حَصِیداً کَأَن لَم تَغنَ بِالأَمسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ (۲۴) وَ اللّهُ یَدعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۲۵) لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی وَ زِیادَةٌ وَ لا یَرهَقُ

وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۶)
وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثلِها وَ تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ ما لَهُم مِنَ اللّهِ مِن عاصِمٍ کَأَنَّما أُغشِیَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَ اللَّیلِ مُظلِماً أُولئِکَ أَصحابُ النّارِ هُم فِیها خالِدُونَ (۲۷)

صفحه : ۱۴۷

[ترجمه]

خدا آنکسی است که شما را در بیابان و دریا سیر میدهد تا چون شما در کشتی میباشید و کشتی بباد پاکیزه (یعنی باد ملایم) در دریا جریان دارد و بآن خوشحالند باد تندی میوزد و از هر طرف موج دریا بآنها احاطه میکند و گمان میکنند که بلاء آنها را فرو گرفته است آنوقت خدا را میخوانند در حالیکه در دین خالص گردیده‌اند و میگویند اگر ما را از اینکه ورطه و خطر نجات دادی ما البته میباشیم از شکر کنندگان [۲۲]
پس از آنکه آنها را نجات دادیم در اینکه هنگام در زمین بدون حق طغیان میکنند ای افراد بشر بدانید که ضرر طغیان شما عاید خودتان میگردد یک تمتعی از دنیا میبرید پس از آن بازگشت شما بسوی ما است پس شما را بآنچه کرده‌اید خبردار میکنیم [۲۳]
همانا مثل حیات دنیا مانند آبی است که از آسمان فرود آید و با نباتات زمین مخلوط گردد و انواع مختلف زمین از آنچه انسان و چهار پایان تغذیه کنند بروید تا اینکه زمین از خرمی و سبزی زینت یابد و اهل آن بگمان خود را قادر و متصرف در آن پندارند تا اینکه شب یا روز فرمان ما میرسد پس گردانیدیم آن مزروعات را شبیه درو شده که گویا دیروز هیچ نبوده اینکه چنین ما آیات را تفصیل میدهیم برای جماعتیکه تفکر میکنند (۲۴)
و خدا شما را میخواند بسر منزل سعادت و هر کسی را که بخواهد هدایت مینماید بسوی راه مستقیم [۲۵]
برای کسانی که

صفحه : ۱۴۸

نیکوئی کردند نیکوئی است با زیادتر و هرگز بر رخسارشان گرد خجلت و ذلت ننشیند اینهایند یاران بهشت و در آن جاویدانند [۲۶]
و آنهائیکه مرتکب اعمال بد شدند پاداش اعمال بد بمثل آن است و بخاری و ذلت میافتند نیست آنها را از عذاب خدا هیچ نگاهدارنده‌ئی و گویا قطعه‌ئی از شب تاریک روهای آنها را پوشانیده آنها یاران آتشند و در آن جاویدانند [۲۷]
.

صفحه : ۱۴۹

(توضیح آیات)

هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُم فِی البَرِّ وَ البَحرِ حَتّی إِذا کُنتُم فِی الفُلکِ وَ جَرَینَ بِهِم بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتها رِیحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ المَوجُ مِن کُلِّ مَکانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم أُحِیطَ بِهِم آیه در مقام تفضلاتی است که ببشر کرامت نموده و نظر بناسپاسی جماعت کافرین بآنها تذکر

میدهد و یادآوری مینماید که خدا و آله عالم آنکسی است که تمام امور بدست قدرت او اجراء میگردد و او آنکسی است که شما را در برّ و بحر در بیابانها بتوسط اسب و قاطر و خر یا ماشین و طیاره و دریاها بتوسط کشتی سیر میدهد و ناسپاسی شما چنین است که وقتی باد ملایم وزید بآن مطمئن و دل شاد شدید، در (و جرین بهم) تا آخر آیه از خطاب بغیب آمده، یعنی اول بطور خطاب است بحاضرین که شاید مقصود کفار مکه بودند که از (یسیرکم) استفاده میشود بغیبت آمده چنانچه از ضمیر (بهم) معلوم میشود که گویا آیه تذکری است برای حاضرین با حکایت حال آنها که شما مردم چنینید که هرگاه پس از آرامش کشتی و فرحتان (جاءتها) جواب اذا است باد تندی بوزد و از هر طرفی موجی بحرکت آید و گمان کنند بلاء بآنان احاطه نموده.

دَعَوُا اللّه مُخلِصِینَ لَه الدِّینَ لَئِن أَنجَیتَنا مِن هذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّاکِرِینَ خلاصه آیه حال عموم افراد بشر را حکایت میکند که اکثر مردم چنینند که وقتی بلائی و آفتی بآنها اصابت مینماید و از همه جا مأیوس میگردند آنوقت بآن فطرت توحیدی که در روح و حقیقت آنها گذارده شده خدا را بطور خلوص میخوانند و دین را برای او خالص میگردانند و میگویند اگر حق تعالی ما را از اینکه ورطه نجات داد (بنون ثقیله) و لام تأکید گویند میباشیم البته از شاکرین فَلَمّا أَنجاهُم إِذا هُم یَبغُونَ فِی الأَرضِ بِغَیرِ الحَقِّ تتمه حکایت حال کافرین و مشرکین است که اینها وقتی از آفات و غرق نجات

صفحه : ۱۵۰

یافتند گرفتاری خود را فراموش میکنند و بدون حق در زمین فساد و طغیان مینمایند.

یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّما بَغیُکُم عَلی أَنفُسِکُم مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا ثُمَّ إِلَینا مَرجِعُکُم فَنُنَبِّئُکُم بِما کُنتُم تَعمَلُونَ گفته‌اند (مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا) دو طور قرائت شده، حفص از عاصم که یکی از قراء است بفتح عین (متاع) قرائت نموده و در معنی (تتمعون) متاع الحیوة الدنیا و غیر او برفع قرائت کرده و آن خبر مبتداء محذوف میشود خلاصه در اینکه آیه حق تعالی از راه لطف بعموم افراد بشر خطاب نموده و بآنها تذکر میدهد که بدانید هر اندازه در زمین طغیان و سرکشی بنمائید برای استفاده متاع چند روزه بی‌مقدار دنیا است و بالاخره بازگشت بسوی ما مینمائید شاید اشاره است به اینکه که در قیامت در دادگاه الهی پای میزان حساب حاضر میگردید و شما را آگاه مینمائیم بآنچه عمل نموده‌اید.

إِنَّما مَثَلُ الحَیاةِ الدُّنیا کَماءٍ أَنزَلناهُ مِنَ السَّماءِ فَاختَلَطَ بِهِ نَباتُ الأَرضِ الخ معنی آیه واضح است و ترجمه هم شده و تفصیل همان آیات بالا است و در مقام توضیح قوله تعالی (مَتاعَ الحَیاةِ الدُّنیا) است که زندگانی دنیا را یک متاع اندک ناچیز زود گذری بحساب آورده و تشبیه نموده بآبی که از آسمان بریزد بر نباتات و گیاهها تا اینکه زمین سبز و خرّم گردد و زینت یابد و بمحصولات آراسته گردید و مردم و چهارپایان از نباتات بخورند و اهل آن یعنی مالکین گمان میکنند که (قادرین علیها) که موقع درو منافعی عاید آنها میگردد (أَتاها أَمرُنا لَیلًا أَو نَهاراً) ناگاه در شبی یا روزی امر ما یعنی حکم ما بر نابودی آن جاری میگردد (فَجَعَلناها حَصِیداً) ما آنرا چنان تباه میگردانیم مثل زراعت درو شده و فانی گردیده بطوریکه گویا در روز پیش اصلا نبوده.

کَذلِکَ نُفَصِّلُ الآیاتِ لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ اینکه چنین ما آیات را بیان میکنیم و تفصیل میدهیم برای جماعتی که قوه

صفحه : ۱۵۱

فکرشان را بکار بیندازند و در زندگانی دنیا فکر کنند تا اینکه متذکر گردند که زندگانی دنیا در حد ذاتش هیچ ارزشی ندارد و چنانچه مشاهده میشود علی الدوام در تغییر و تبدیل است حیاتش محفوف بمرگ، سلامتیش پیوند بمرض، خوشی خیالی آن عین غم و گرفتاری علی الدوام مرگ در پی او است، باید دانست که حیات دنیوی بشر برای سعادت اخروی است و انسان عاقل در اینکه دنیای فانی زود گذر حیات باقی و حظوظات دائمی را تحصیل مینماید.

وَ اللّه یَدعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهدِی مَن یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ پس از آنکه ذات متعال حیات دنیا را تشبیه نموده بآب باران و آثار آن و در تفسیر کاشفی اقوال و اشعاری در وجه مشابهت حیات دنیا بآب باران نقل شده بندگانش را دعوت مینماید بدار السّلام یعنی منزل سلامتی، بهشت موعود را دار السّلام نامند برای اینکه اهل آن از هر آفتی و بلائی و از مرگ و فناء و مرض و امثال آن محفوظند.

گویند فرق است بین دعاء و نداء مخصوص است بلفظ و دعاء اعم است از لفظ و اشاره و غیر آن، و دیگر نداء مخصوص است بجهر یعنی صدای بلند، لکن دعاء اینکه طور نیست آهسته باشد یا بلند بلکه درخواست بدل باشد یا بزبان و دعای خدای تعالی دو قسم است تکوینی و تشریعی، تکوینی آن ایجاد چیزی است که برای چیز دیگری اراده کرده که گویا میخواند او را بسوی چیزی که اراده کرده قوله تعالی (یَومَ یَدعُوکُم فَتَستَجِیبُونَ بِحَمدِهِ) سوره اسری آیه ۵۲ یعنی شما را برای حیات اخروی میخواند (فتستجیبون بقبولها).

و تشریعی و آن تکلیف مردم است بآنچه از دین اراده دارد بلسان آیاته و دعاء از عبد طلب رحمت و عنایت است بسوی خودش به اینکه که قرار دهد خود را در مقام عبودیت و مملوکیت اینکه است که در حقیقت دعاء عبادت است زیرا که عبد خود را در مقام مملوکیت و اتصال بمولی و ذلت قرار داده. [تفسیر المیزان] و شاید بهمین نظر اشاره دارد قوله تعالی (إِنَّ الَّذِینَ یَستَکبِرُونَ عَن عِبادَتِی

صفحه : ۱۵۲

سَیَدخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ) و قوله تعالی (قُل ما یَعبَؤُا بِکُم رَبِّی لَو لا دُعاؤُکُم) سوره فرقان آیه ۷۷.

راغب گفته اصل در معنی سلام عاری بودن از آفات ظاهره و باطنه است و در تمام مشتقاتش بهمین معنی برمیگردد، و سلامت و امن در معنی بهم نزدیکند مثل رضاع و رضاعه، و ظاهر اینکه است که سلام و امن یکی است و فرق بین آن دو اینکه است که در معنی سلام امن مأخوذ است و امن آن سلامتی است که اضافه شده بچیزی که از آن سالم ماند مثل اینکه گفته میشود هو فی سلام یعنی سلامت است و او از فلان چیز در امان است.

لِلَّذِینَ أَحسَنُوا الحُسنی وَ زِیادَةٌ وَ لا یَرهَقُ وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ (الحسنی) مؤنث احسن است و ظاهرا مقصود ثواب بهتر است و شاید مقصود از زیاده زیادتری از استحقاق است یعنی کسانیکه عمل نیک کردند بر اجر آنها تفضلا میافزائیم چنانچه در سوره انعام آیه ۱۶۰ فرموده (مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمثالِها) کسیکه عمل نیکی نموده ده برابر باو اجر میدهیم و گویا آن زیادتی را حق برای عامل بشمار آورده در قوله تعالی (فَلَهُم أَجرُهُم عِندَ رَبِّهِم).

(رهق) بفتحتین بمعنی فرو رفتن بقهر و غلبه است و (قتر) بمعنی گرد و غبار یا چیزی است شبیه دود که صورت انسان را فرو میگیرد رویش سیاه میشود یعنی در قیامت پاداش نیکوکاران را زیادتر عملشان میدهیم و رویهای آنها سیاه و گرفته نمیشود و آنها اهل بهشت و در بهشت جاویدانند، آیه در مقابل آیه بعد است که در وصف گنهکاران فرموده.

وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئاتِ جَزاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثلِها وَ تَرهَقُهُم ذِلَّةٌ ما لَهُم مِنَ اللّهِ مِن عاصِمٍ کَأَنَّما أُغشِیَت وُجُوهُهُم قِطَعاً مِنَ اللَّیلِ مُظلِماً در مقابل نیکوکاران گنهکاران را در قیامت وارد میگردانند با اوصافی چند

صفحه : ۱۵۳

۱- پاداش و جزاء داده میشوند بمثل اعمال بدی که کرده‌اند نه زیادتر و نه کمتر زیرا که پاداش آنها از روی عدل الهی است و بقدر عمل آنها جزاء داده میشوند (جزاء وفاقا) ۲- آنها را خواری و رسوائی فرا میگیرد. ۳- هیچ کس نتواند از آنها رفع عذاب کند. ۴-

گویا صورتهای آنها را پاره‌ئی از شب تاریک فرا گرفته.

اشاره به اینکه که بتهائی را که پرستش میکردند بگمان اینکه شفیع آنها باشند پناه دهنده از عذاب آنها نیستند آنان اهل آتشند و آتش منزلگاه آنها است و در آن جاویدانند.

صفحه : ۱۵۴

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۴۰]

اشاره

وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مَکانَکُم أَنتُم وَ شُرَکاؤُکُم فَزَیَّلنا بَینَهُم وَ قالَ شُرَکاؤُهُم ما کُنتُم إِیّانا تَعبُدُونَ (۲۸) فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینَنا وَ بَینَکُم إِن کُنّا عَن عِبادَتِکُم لَغافِلِینَ (۲۹) هُنالِکَ تَبلُوا کُلُّ نَفسٍ ما أَسلَفَت وَ رُدُّوا إِلَی اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۳۰) قُل مَن یَرزُقُکُم مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ أَمَّن یَملِکُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ مَن یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیِّتِ وَ یُخرِجُ المَیِّتَ مِنَ الحَیِّ وَ مَن یُدَبِّرُ الأَمرَ فَسَیَقُولُونَ اللّهُ فَقُل أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمُ الحَقُّ فَما ذا بَعدَ الحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنّی تُصرَفُونَ (۳۲) کَذلِکَ حَقَّت کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُم لا یُؤمِنُونَ (۳۳) قُل هَل مِن شُرَکائِکُم مَن یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اللّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ فَأَنّی تُؤفَکُونَ (۳۴) قُل هَل مِن شُرَکائِکُم مَن یَهدِی إِلَی الحَقِّ قُلِ اللّهُ یَهدِی لِلحَقِّ أَ فَمَن یَهدِی إِلَی الحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لا یَهِدِّی إِلاّ أَن یُهدی فَما لَکُم کَیفَ تَحکُمُونَ (۳۵) وَ ما یَتَّبِعُ أَکثَرُهُم إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغنِی مِنَ الحَقِّ شَیئاً إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِما یَفعَلُونَ (۳۶) وَ ما کانَ هذَا القُرآنُ أَن یُفتَری مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ الکِتابِ لا رَیبَ فِیهِ مِن رَبِّ العالَمِینَ (۳۷) أَم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِسُورَةٍ مِثلِهِ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن کُنتُم صادِقِینَ (۳۸) بَل کَذَّبُوا بِما لَم یُحِیطُوا بِعِلمِهِ وَ لَمّا یَأتِهِم تَأوِیلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمِینَ (۳۹) وَ مِنهُم مَن یُؤمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَن لا یُؤمِنُ بِهِ وَ رَبُّکَ أَعلَمُ بِالمُفسِدِینَ (۴۰)

صفحه : ۱۵۵

[ترجمه آیات]

[ترجمه]

و متذکر شو یا بترسید روزی را که محشور کنیم جمیع خلائق را پس میگوئیم بآنهائیکه شرک آوردند که شما با شرکاء خود در مکان خود باشید سپس میانشان جدائی افکنیم و شرکاء آنها گویند شما ما را پرستش ننمودید [۲۸]

و خدا کافی است که بین ما و شما گواه باشد که همانا ما از عبادت شما از غافلین بودیم [۲۹]

در آن مقام هر نفسی می‌یابد جزای آنچه را که پیش فرستاده و بسوی ثواب و عقاب حق تعالی که مولای آنها است بازگردیده شوند و از آنها گم گردد آنچه را که افتراء میزدند از شفاعت بتها [۳۰]

بگو کی است که شما را از آسمان و زمین روزی میدهد آیا کی است که مالک گوش و چشم است و کی است که زنده را از مرده بیرون میآورد و مرده را از زنده خارج میگرداند و کی است که مدبر امور عالم است (پس از اینکه سؤالات) مشرکین میگویند خدا است بآنها بگو آیا چرا نمی‌ترسید از عذاب چنین خدا [۳۱]

پس اینکه است خدا پروردگار شما و ثابت است پس بعد از حق و حقیقت چیست مگر گمراهی پس بکجا گردانیده میشوید [۳۲]
اینکه چنین کلمه پروردگار تو محقق گردید بر آنکسانیکه فاسق گردیدند که همانا آنها ایمان نخواهند آورد [۳۳]
(ای رسول

صفحه : ۱۵۶

بمشرکین) بگو آیا از شرکاء شما کسی هست که خلق را بیافریند و پس از مردن او را باز گرداند پس از راه راست کجا گردانیده میشوید [۳۴]
بگو از شرکاء شما کسی هست که شما را بسوی حق هدایت نماید بگو خدا است که راه نماینده بحق است آیا کسیکه راه نماینده بسوی حق است سزاوارتر است متابعت کرده شود یا آنکه راه نیابد مگر اینکه هدایت گردد پس چیست شما را و چگونه حکم میکنید [۳۵]
و بیشتر آنها متابعت نمیکنند مگر ظن و گمان را و همانا ظن و گمان بی‌نیاز نمیگرداند کسی را از علم بحقیقت که خدا بآنچه میکنند دانا است [۳۶]
و اینکه قرآن چنین نیست که بر خدا دروغ بافته شده باشد و لکن تصدیق است آنچیزی را که بین دو دست او است و تفصیل کتابی است که در آن شکی نیست که از جانب پروردگار عالمیان است [۳۷]
بلکه میگویند بخدا دروغ بسته‌ئی بگو سوره‌ئی مثل قرآن بیاورید و بغیر خدا بطلبید هر کسیرا که قدرت دارید اگر شما راست میگوئید (که اینکه قرآن افتراء و بافته گی است)
بلکه تکذیب کردند بچیزیکه علم آنها بدانش آن احاطه ندارد و تأویل و تفسیر آن هنوز بر ایشان نیامده همچنین آنهائیکه پیش از اینها بودند (کتابهای آسمانی را) تکذیب نمودند نظر کن و ببین چگونه بود عاقبت ستمکاران [۳۹]
و از اینها کسی است که بقرآن ایمان میآورد و کسی است که ایمان نمیآورد و پروردگار تو عالم‌تر است بفساد کنندگان
.

صفحه : ۱۵۷

(توضیح آیات)

وَ یَومَ نَحشُرُهُم جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مَکانَکُم أَنتُم وَ شُرَکاؤُکُم فَزَیَّلنا بَینَهُم در اینکه آیه حق تعالی خبر میدهد و میکند حکایت حال مشرکین را در قیامت با شرکائی که بجای اله و مبدء عالم پرستش مینمودند و گمان میکردند که آنها شفعاء و یاوران آنهایند.
اینکه است که فرموده حال مشرکین چنین است روز قیامت که تمام افراد بشر را از مؤمن و مشرك و کافر در آنروز موعود با هم جمع میکنیم و بین مشرکین و شرکاء آنها جدائی میاندازیم و گوئیم هر کدام در جای خود بمانید آنوقت شرکاء یعنی آنچه را که از بت یا غیر بت در عبادت شریک خدا قرار داده بودند میگویند شما ما را پرستش نمیکردید بلکه هوای نفس خود را پرستش مینمودید قوله تعالی (أَ فَرَأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ) فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینَنا وَ بَینَکُم إِن کُنّا عَن عِبادَتِکُم لَغافِلِینَ از ینابیع نقل میکنند که گفته پس از انکار بتها که اینها ما را عبادت نکردند بلکه هوای نفس خود را پرستش نمودند مشرکین ببتهای خود میگویند شما ما را بعبادت خودتان وادار نمودید، بتها گویند (فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَینَنا وَ بَینَکُم) اینکه حکایت مشرکین و معبودان آنها است که

گويند كافى است براى ما كه خدا گواهست بين ما و شما كه ما از عبادت شما غافل بوديم و غفلت آنها يا براى عدم شعور مثل بتها يا از جهت عدم التفات بآنها مثل ملائكه يا مسيح است.

هُنالِكَ تَبلُوا كُلُّ نَفسٍ ما أَسلَفَت وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَولاهُمُ الحَقِّ وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرُونَ (تبلو) مأخوذ از (بلوى) است و در يكى از قرائات بدو (تا) خوانده شده مأخوذ از تلاوت، و (هنالك) اشاره بموقف روز حشر است كه حقايق مكشوف

صفحه : ۱۵۸

ميگردد و آنرو بلوى است كه بر هر كسى آنچه در دنيا كرده از خوب يا بد بروى كشف ميگردد و حقيقت اعمال بعيان مشاهده ميشود و آن دعاوى و ارتباطات و رياست و مرؤسيت كه از موهومات و خيالات در دنيا بين اسباب و مسببات بنظر ميآيد تماما قطع ميگردد (وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ) و تمام مردم وارد ميشوند بثواب و عقاب حق تعالى و حقيقت امر ظاهر ميگردد كه مولائى نيست مگر او و تمام آلهه كه مشركين دل بآن بسته بودند و تمام دعاوى و علقه‌هاى طبيعى بين موجودات باطل ميگردد آنوقت بر مؤمن و كافر و مشرك ظاهر ميگردد كه مولائى و دوستى و صاحب اختيارى نيست مگر حق تعالى و ولايت كليه الهيه ظهور مينمايد و اينكه براى غير او تعالى نيست مگر فقر كه همه فقير الى اللّهاند (هُنالِكَ الوَلايَةُ لِلّهِ الحَقِّ) سوره كهف آيه ۴۴ و قوله تعالى در سوره مؤمن آيه ۱۶۱ (لِمَنِ المُلكُ اليَومَ لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) آنوقت است كه از مشركين مفقود ميگردد آنچه افتراء ميزدند و بتها را در تدبير عالم شريك خدا قرار ميدادند.

قُل مَن يَرزُقُكُم مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ أَمَّن يَملِكُ السَّمعَ وَ الأَبصارَ وَ مَن يُخرِجُ الحَيَّ مِنَ المَيِّتِ وَ يُخرِجُ المَيِّتَ مِنَ الحَيِّ وَ مَن يُدَبِّرُ الأَمرَ گويند (من) براى بيان است بر حذف مضاف يعنى كى است كه شما را روزى ميدهد، خطاب برسولش نموده كه باين مشركين و ملحدين بگو كى است كه از آسمان بتوسط باران و از زمين بروئيدن گياهها كه بامر تكوينى و اراده او است شما را روزى ميدهد آيا كى است كه مالك گوش و چشم باشد و كى است كه زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون ميآورد.

زنده از مرده شايد مقصود از مرده مواد مثل نطفه و دانه و عناصر باشد كه انسان و حيوان را از آن بيرون ميآورد و از حبوبات و هسته درخت و مزروعات را بيرون ميآورد و تدبير عالم بدست كيست.

فَسَيَقُولُونَ اللّهُ فَقُل أَ فَلا تَتَّقُونَ خداى متعال طريق جدل را تعليم رسولش ميكند كه در مقام مجادله مشركين

صفحه : ۱۵۹

را ملزم كن و باينها بگو اينكه امور بدست كى است وقتى اينكه طور از آنها سؤال نمودى نتوانند چيزى بگويند زيرا كه ميدانند بتها جمادند قدرت بر آفرينش ندارند مگر اينكه بزودى ميگويند خدا چنين كرده وقتى آنها را ملزم گردانيدى و اقرار نمودند كه آفرينندهئى جز خدا نيست آنوقت بآنها بگو وقتى شما ميدانيد كه خالق عالم خدا است چرا از مخالفت امر او خوددارى نمی‌نمائيد آيا از سخط او نمی‌ترسيد.

از كه فَذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمُ الحَقُّ فَما ذا بَعدَ الحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنّى تُصرَفُونَ آيه مربوط بآيه بالا است و اشاره باين است كه آن صفاتى كه گفته شد كه از آسمان و زمين شما را روزى ميدهد و زنده را از مرده و مرده را از زنده بيرون ميآورد او پروردگار شما است و او حق است، حق را مقابل باطل آرند اينكه است كه به (ما) استفهاميه كه در مورد انكار آرند فرموده پس چيست بعد از حق كه عين حقيقت است مگر گمراهى آشكار اى مشركين شما بكجا برميگرديد يعنى از حق رو بباطل ميرويد.

كَذلِكَ حَقَّت كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُم لا يُؤمِنُونَ همان طورى كه مشركين از حق اعراض نموده و رو بباطل رفتند محقق و ثابت شد كلمه قضاى پروردگار تو بر كسانيكه فاسق گرديدند كه آنها ايمان نمی‌آورند از آيه چنين استفاده ميشود كه علت عدم

ايمان مشركين و كافرين فسق و اعراض آنها از حق تعالى بوده كه چون چنين بودند و خود را از قابليت ايمان انداختند اينكه بود كه كلمه پروردگار محقق گرديد، شايد مراد از كلمه حكم پروردگار باشد بر كفر اينها زيرا كه كفر و ايمان مثل باقى امور بدست پروردگار عالميان است و بقضاء و تقدير او جارى ميگردد لكن ايمان محلّ قابل ميخواهد و آن اينكه است كه انسان خود را در مورد نفحات رحمانيّت حق تعالى واقع گرداند تا ايمان در قلبش نفوذ نمايد وقتى از حق اعراض نمود ديگر قلبش محلّ قبول ايمان نيست وقتى ايمان در قلبش نفوذ ننمود البته كافر ميگردد و كلمه عذاب

صفحه : ۱۶۰

در باره او محقق ميگردد.

قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللّهُ يَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّي تُؤفَكُونَ اى رسول باين مشركين بگو از اينكه بتهائى را كه پرستش ميكنيد آيا كسى هست كه خلق را بيافريند و پس از مردن آنها را زنده گرداند وقتى چنين كسى نيست چگونه دروغ مى‌بنديد و نسبت الوهيت بغير خدا ميدهيد، اشاره به اينكه كه اله و مبدء عالم آنكسى است كه هم ميآفريند و هم ميميراند و هم باز در سراى ديگر زنده ميكند بايستى چنين خدائى را پرستش نمائيد و بسوى او بازگشت كنيد قُل هَل مِن شُرَكائِكُم مَن يَهدِي إِلَى الحَقِّ قُلِ اللّهُ يَهدِي لِلحَقِّ الى قوله تعالى فَما لَكُم كَيفَ تَحكُمُونَ اينكه آيات ارشاد بحكم عقل است كه برسولش امر فرموده كه باين مشركين كه براى حق تعالى در عبادت شريك قرار ميدهند بگو شما رجوع بعقل و دانش خودتان بكنيد و تفحص نمائيد كه آيا در بين بتهائيكه پرستش ميكنيد غير از خدا كسى هست كه شما را بسوى حق راه نمائى كند و شايد مقصود از حق در اينجا حقيقت و حاق واقع باشد كه آن غير از خدا كسى نيست او حق است و جز او فى حد ذاته همه باطل و باو موجودند اينكه است كه گفته‌اند (ممكن فى نفسه ليس و باو ايس).

وقتى چنين سؤالى از آنها كردى البته در پاسخ گويند هدايت كننده خدا است او است راه نماينده بسوى حق و حقيقت آنوقت باينها بگو بدليل عقل آيا كسيكه بسوى حق راهنمائى ميكند احق است يعنى سزاوارتر است كه تابع او گرديد يا كسيكه بخود راه نيابد و بنفس خود هدايت نشود مگر اينكه او را راه بنمايند و اينكه حال شريف‌ترين شركاء شما است مثل ملائكه و مسيح و عزير وقتى ذوى العقول محتاج بهدايت خدا باشند جمادات مثل بتها بطريق اولى اينكه است كه جز خدا احدى سزاوار پرستش نيست.

صفحه : ۱۶۱

آرى اگر هدايت و ارشاد او نباشد كه بتوسط سفراء و رسولان خود مردم را براه مستقيم توحيد راهنمائى نمايند همه در ضلالت و گمراهى سرگردان ميگردند در صورتى كه خود رسولان نيز در هدايت شدن محتاج بحقند چيست بر شما و شما چگونه حكم ميكنيد كه مخلوق را با خدا در تدبير عالم شريك ميگردانيد وَ ما يَتَّبِعُ أَكثَرُهُم إِلّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا يُغنِي مِنَ الحَقِّ شَيئاً اينكه آيه اعتراض بمشركين و سرزنش بآنها است كه چون اينها در اعمالشان راه حقيقت و يقين را پيدا ننمودند و بيشتر آنها تابع ظن و گمان خود شدند يعنى عقل خدا داده خود را بكار نينداختند فقط تابع وهم و خيال خود گرديدند و از عمل پيشينيان خود پيروى كردند اينكه است كه در اشتباه افتادند و موهومات را بجاى معقولات گذاردند و ديگر ندانستند كه در حقايق بايستى عقل كه رسول باطن و رئيس مشاعر و قواى باطن است آنرا جلو انداخت و بچراغ شرع طريق سعادت را پيدا نمود و باين طريق پيش رفت تا اينكه مظفر و كامياب گرديد و بدانند كه ظن و گمان كسى را از حق و قرب جوار او كه در اثر علم و معرفت بمقام الوهيت پديد ميگردد بى‌نياز نميگرداند (إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِما يَفعَلُونَ) اشاره است به اينكه كه خداى تعالى از ظاهر و باطن و آنچه عمل ميكنيد آگاهست چيزى از علم او پوشيده نيست.

وَ ما کانَ هـذَا القُرآنُ أن یُفتَری مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن تَصـدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ الکِتابِ لا رَیبَ فِیهِ مِن رَبِّ العالَمِینَ اینکه آیه اشاره است به اینکه که شأن و عظمت قرآن بالاتر از گفتار ناروای مشرکین و کافرین است که گمان میکردند یا میگفتند چنانچه در آیاتی بآن اشاره نموده که اینکه قرآن ساخته شـده خود محمّد صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و بخدا نسـبت میدهد آیه برای رفع اشـتباه آنها بـدو مطلب سـخن آنان را ردّ میکنـد یکی اینکه قرآن تصـدیق میکنـد و گواهی میدهـد بر صـحت آنچه پیش از شـما از کتابهای آسمانی مثل تورات و انجیل نازل شده و نزد شما حاضر است که آنها حق است و از نزد

صفحه : ۱۶۲

پروردگار عالمیان فرود آمـده، و دیگر اینکه بیان میکند معانی مجملات قرآن را و بیان میکند دلیل آنچه را که محتاجید بآن در امر دینتان، و شک نیست در اینکه قرآن از جانب خـدا نازل شـده است و اینکه معجزه است و احـدی قـدرت نـدارد که مثل یک سوره کوچک آنرا بیاورد.

و بقولی مقصود از (بین یـدیه) یعنی بیـان میکنـد آنچه را جلو شـما است از حشـر و بعث و اوضاع قیامت و غیر اینها لکن توجیه اول بنظر نزدیکتر مینماید.

أم یَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِسُورَةٍ مِثلِهِ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن کُنتُم صـادِقِینَ گوینـد (أم یَقُولُونَ) میم صـله است و همزه اسـتفهام انکـاری است یعنی آیـا اینکه کـافرین میگوینـد که تو بر خـدا افـتراء زده‌ئی و قرآن را نسبت بخـدا میـدهی در صورتی که خودت ساخته‌ئی نه چنین است ای رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو اگر میگوئید من افتراء بخدا میزنم و اینکه قرآن را از پیش خود آورده‌ام شـما اعراب که در کمـال فصاحت و بلاغت سـخن میگوئیـد سوره‌ئی مثل اینکه قرآن از خود بیاوریـد و هر کس را میتوانیـد غیر از خـدا با خود کمک گردانیـد اگر راست گوئیـد که اینکه قرآن را خود ساخته و پرداخته‌ام، و امثال اینکه آیه که در مقام تحدی بقرآن آورده بسیار است یکجا فرموده مثل اینکه قرآن را بیاورید و اگر جن و انس با هم کمک کنند نتوانند مثل آنرا بیاورنـد، در جای دیگر مثل ده سوره از اینکه قرآن بیاوریـد، در اینجا مثل سوره‌ئی از آنرا بیاورید اگر آنها یک سوره کوچکی مثل قرآن را آورده بودند حجت قرآن باطل میگردید و نتوانسـتند معارضه با قرآن کنند اینکه بود که بجنگ و خون ریزی و اسارت حاضر گردیدند.

خلاـصه اینکه آیات دلیل ظاهر و بارزی است برای اثبات اینکه قرآن کلام خـدا است نه کلام بشـر و معجزه باقیه رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سلّم است چنانچه می‌بینیم با اینکه همه دشمنان دین اسلام که همه در صدد ابطال دین حق بودند کسی نتوانسته

صفحه : ۱۶۳

مثل کوچک‌تر سورهئی از قرآن را بیاورد.

بَل کَذَّبُوا بِما لَم یُحِیطُوا بِعِلمِهِ وَ لَمّا یَأتِهِم تَأوِیلُهُ کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمِینَ (بل) اضـراب اسـت یعنی اینکه کفار در تکـذیب قرآن مسارعت نمودنـد پس از فهم و تأویل آن و از روی عناد و تعصب جاهلیت نظر نکردند در آیات قرآن تا اینکه بعضـی از رموز و اسرار و معانی مندرجه در آنرا بنگرند و بفهمند که چنین آیاتی با اینکه فصاحت و بلاغت و رموز و اسـرار و اخبارات گذشته و آینده و جامعیت که در شأن او است (وَ لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) چگونه ممکن است چنین کتابی که اهلش میدانند که جامع علوم اولین و آخرین است از عهده یک بشـر درس نخوانده و استاد ندیده بروز کند و انکار اینکه ملحـدین نبود مگر از روی کبر و عنـاد، ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم مردمان پیش از اینها هم راجع بمعجزات پیمبران همین طور بودنـد که بـدون نظر و تـدبر در آیـات الهی انکـار مینمودنـد و ببین چگونه بود عاقبت سـتمکاران که در اثر همین انکار

بعذابهای آسمانی مبتلا گردیدند ظاهرا در اینکه آیه در مقام مذمت منکرین قرآن است که چون اینها در تفسیر و تأویل آیات تدبر ننمودند اینکه بود که انکار کردند.

وَ مِنهُم مَن يُؤمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَن لا يُؤمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعلَمُ بِالمُفسِدِينَ يعنى و از تكذيب كنندگان كسانى ميباشند كه در قلب خود تصديق ميكنند و ميدانند كه قرآن حق است لكن از روى عناد اظهار نميكنند نظير آيه (وَ جَحَدُوا بِها وَ استَيقَنَتها أَنفُسُهُم ظُلماً وَ عُلُوًّا) و از آنان كسانى باشند كه از فرط جهل و نادانى تصديق قلبى هم ندارند، و پروردگار تو بتباه‌كاران داناتر است، و بقول ديگر از قوم تو بعضى بعد از اينكه ايمان ميآورند و توبه ميكنند و بعضى ايمان نميآورند و بحالت كفر ميميرند. خلاصه معنى اول چنين ميشود كه بعضى از قوم تو معاندند و بعضى شاكر، و خلاصه معنى دوم اينست كه خدا اينها را هلاك نميگرداند چون ميداند بعد ايمان ميآورند و خدا بفساد كنندگان داناتر است.

صفحه : ۱۶۴

[سوره يونس (۱۰): آيات ۴۱ تا ۵۳]

اشاره

وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَ لَكُم عَمَلُكُم أَنتُم بَرِيئُونَ مِمّا أَعمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعمَلُونَ (۴۱) وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُونَ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ وَ لَو كانُوا لا يَعقِلُونَ (۴۲) وَ مِنهُم مَن يَنظُرُ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تَهدِي العُميَ وَ لَو كانُوا لا يُبصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللّهَ لا يَظلِمُ النّاسَ شَيئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ (۴۴) وَ يَومَ يَحشُرُهُم كَأَن لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَينَهُم قَد خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما كانُوا مُهتَدِينَ (۴۵)

وَ إِمّا نُرِيَنَّكَ بَعضَ الَّذِي نَعِدُهُم أَو نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما يَفعَلُونَ (۴۶) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُم قُضِيَ بَينَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۴۷) وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الوَعدُ إِن كُنتُم صادِقِينَ (۴۸) قُل لا أَملِكُ لِنَفسِي ضَرًّا وَ لا نَفعاً إِلّا ما شاءَ اللّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُم فَلا يَستَأخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقدِمُونَ (۴۹) قُل أَ رَأَيتُم إِن أَتاكُم عَذابُهُ بَياتاً أَو نَهاراً ما ذا يَستَعجِلُ مِنهُ المُجرِمُونَ (۵۰)

أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلآنَ وَ قَد كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الخُلدِ هَل تُجزَونَ إِلّا بِما كُنتُم تَكسِبُونَ (۵۲) وَ يَستَنبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُل إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِينَ (۵۳)

صفحه : ۱۶۵

[ترجمه]

و اگر كافرين تو را تكذيب كردند پس بگو براى من است عمل من و براى شما است عمل شما (هر كسى بنتيجه كردار خود خواهد رسيد) شما از اعمال من برى ميباشيد من هم از كردار شما بيزارم [۴۱]

و بعضى از اينها بسوى تو استماع ميكنند آيا تو آدم كر را كه تعقل نميكند توانى چيزى باو بشنوانى [۴۲]

و بعضى از آنها بسوى تو نظر ميكنند آيا آدم كور را كه هيچ بصيرت ندارد توانى هدايت كنى [۴۳]

همانا خدا بمردم اندك ستمى نميكند و لكن مردم بخودشان ظلم ميكنند [۴۴]

و یاد کن روز که خدا همه را بعرصه قیامت جمع میکند گویا آنان مکث (در دنیا و در قبر) ننمودند مگر ساعتی از روز و همدیگر را میشناسند حقیقهٔ زیان بردند کسانیکه بلقاء ثواب و عقاب پروردگارشان تکذیب نمودند و از هدایت شدگان نبودند [۴۵]

و اگر بنمائیم تو را بعضی آنچه را که از عذاب بآنها وعده داده‌ایم یا تو را قبل از ورود عذاب آنها بمیرانیم پس بازگشت آنها بسوی ما است و پس از آن خدا بر آنچه میکنند گواهست [۴۶]

و برای هر امتی رسولی است پس وقتی که بر آنها رسول آمد بین آنها حکم گردیده میشود بعدل و بر هیچ کس ستم نخواهد شد [۴۷]

و میگویند چه وقت است اینکه عذاب که وعده میدهید اگر شما راست گویانید [۴۸]

بگو من مالك نیستم برای خودم نه ضرری و نه نفعی را مگر آنچه را خدا خواسته برای هر امتی مدتی است معین پس چون برسد اجل نه ساعتی عقب میافتد و نه جلوتر از آن [۴۹]

بگو باینها خبر دهید مرا اگر برای شما در شب یا روز عذاب رسد پشیمان میشوید چرا گنهکاران در عذاب عجله مینمایند [۵۰]

آیا بعد از شتاب بفرا رسیدن عذاب چون واقع شود ایمان میآورید [۵۱]

پس از آن بآنهائیکه ستم نموده‌اند گفته میشود که عذاب دائمی را بچشید آیا جزاء داده شده‌اید مگر بر آنچه کسب و عمل نموده‌اید [۵۲]

ای رسول کافرین از تو سؤال میکنند آیا اینکه قرآن بر حق است بگو آری قسم بپروردگار من که حق است و شما از عاجز کنندگان نمیباشید [۵۳]

.

صفحه : ۱۶۶

(توضیح آیات)

وَ إِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَ لَكُم عَمَلُكُم أَنتُم بَرِيئُونَ مِمّا أَعمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعمَلُونَ معنی آیه ظاهر است محتاج بتوضیح نیست، لکن از آیه چنین برمیآید که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر قدر در ایمان آوردن کافرین و مشرکین جدیت مینمود آنها بر انکارشان میافزودند و او را تکذیب مینمودند اینکه بود که گویا از ایمان آوردن آنها مأیوس گردید آنوقت باو امر شد که بآنها چنین بگو که اگر من دروغ میگویم و بخدا افتراء میزنم پاداش عمل من بر من است شما باعمال من مجازات نمیشوید و برای شما است وزر و مجازات عمل شما و شما از اعمال من بری و بیزارید من نیز از آنچه شما میکنید بیزارم.

بقول بعضی از مفسرین اینکه آیه بآیه جهاد نسخ گردیده زیرا که از آیه حکم رها کردن و متعرض آنها نگردیدن برمیآید نظیر (قُل يا أَيُّهَا الكافِرُونَ الخ) و بقول دیگر منسوخ نیست و مقصود وعید و تهدید است مثل آنجا که فرموده (اعمَلُوا عَلی مَكانَتِكُم).

وَ مِنهُم مَن يَستَمِعُونَ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تُسمِعُ الصُّمَّ وَ لَو كانُوا لا يَعقِلُونَ همزه استفهام (أ فانت) استفهام انکاری است یعنی بعضی از اینکه مشرکین کلام تو را استماع میکنند لکن چون اینها در کلام تو تعقل نمیکنند بلکه از روی عناد و کبر چنانند که گویا هیچ چیزی نشنیده‌اند اینها مانند کرانند آیا تو توانا میباشی که کران را بشنوانی اشاره به اینکه که چون اینها چنینند که تدبر در آیات قرآن نمیکنند اینکه است که گوش قلبشان کر شده و مثل آدم کر میمانند که آنچه گوش فرا دهد سخن غیر را بشنود توانا نیست لکن اگر عقل داشته باشد بنگاه کردن در دهان متکلم قدری درك میکند.

صفحه : ۱۶۷

وَ مِنهُم مَن يَنظُرُ إِلَيكَ أَ فَأَنتَ تَهدِي العُميَ وَ لَو كانُوا لا يُبصِرُونَ اينكه آيه نظير آيه بالا است و توبيخ كفار است كه اينها چنان كبر و عناد و حسد در وجودشان رسوخ نموده كه چشم و گوش قلبشان كه بآن حقايق را بايد ببينند و معانى و مندرجات قرآن را استماع نمايند از دست داده‌اند و مفقود گردانيده‌اند اينكه است كه نه تبليغ تو در گوش سنگين آنها اثرى ميگذارد و نه آيات خدا را بچشم بصيرت توانند بينند.

إِنَّ اللّهَ لا يَظلِمُ النّاسَ شَيئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنفُسَهُم يَظلِمُونَ آيه صريحا گفتار اشاعره را كه انسان را مسلوب الاختيار ميدانند و گويند كفر و ايمان و ساير اعمال تمام بدست خدا است و بنده هيچ اختيار ندارد بكلى رد ميكند كه چنين نيست و ارشاد باين است كه خدا بكسى ستم نميكند و (شيئا) را بنكره آورده كه دلالت كند كه نه اندك و نه بسيار ستم نميكند كه گوش و چشم كسى را بگيرد و او را در چاه شقاوت بيندازد لطف و كرم پروردگار نسبت بتمام افراد بشر مساوى است لكن همانا مردم يعنى كفار و مشركين و عاصين بخودشان ستم ميكنند كه چشم و گوش خدا داده خود را كه بايستى باين دو نعمت بزرگى بارشاد عقلشان و بپيروى انبياء باز گردانند و طريق سعادت و خوشبختى خود را بيابند در اثر متابعت نفس و شيطان كور و كر كرده‌اند و خود را بچاه بدبختى و شقاوت پرتاب گردانيده‌اند.

وَ يَومَ يَحشُرُهُم كَأَن لَم يَلبَثُوا إِلّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَينَهُم (يحشرهم) دو طور قرائت شده تمام قراء بنون خوانده‌اند و حفص كه يكى از قراء است و سياهى قرآن بقرائت او ميباشد (يحشرهم) بياء خوانده است.

و آيه خبر ميدهد از حال آنها كه آنها بر حالى ميباشند كه گويا در دنيا مكث نكردند مگر ساعتى از روز، و در مرجع (لم يلبثوا) سه وجه از مفسرين نقل شده: يكى جمله صفت يوم است يعنى صفت آنها بر اينكه است، دوم صفت مصدر محذوف است يعنى حشر آنها شبيه بكسى است كه مكث و بقاء او در دنيا

صفحه : ۱۶۸

چنين باشد كه مكث ننموده مگر ساعتى از روز. سوم جمله حال است از ضمير در (يحشرهم) يعنى آنها بر چنين حالى ميباشند كه گمان ميكنند نماندند در دنيا مگر ساعتى و (يتعارفون) و همديگر را ميشناسند.

و اينكه مطلب ظاهر و هويدا است كه حيات دنيوى نسبت بحيات اخروى دائمى آن مينمايد، آرى چگونه توان فانى را با باقى مقايسه نمود.

قَد خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللّهِ وَ ما كانُوا مُهتَدِينَ همانا زيان و خسران بردند كسانيكه بلقاء جزاء خدا تكذيب كردند يعنى آنهائيكه رجوع و بازگشت خود را بسوى رحمت خدا و حيات اخروى انكار نمودند آنان زيان برده‌گانند كه سرمايه عمر خود را كه بآن ميتوانستند بمقامات عاليه فاير گردند برايگان از دست دادند و در قيامت جز حسرت و ندامت و عذاب چيزى عايدشان نخواهد گرديد.

وَ إِمّا نُرِيَنَّكَ بَعضَ الَّذِي نَعِدُهُم أَو نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلى ما يَفعَلُونَ آيه اخبار بغيب است كه برسولش خبر ميدهد كه بعضى از آن عذابى كه بكافرين وعده داده‌ايم در اينكه دنيا بآنها ميچشانيم يا در زمان حيات تو كه عذاب آنها را مى‌بينى يا پس از موت تو كه در دنيا نيستى و در قيامت كه بازگشت آنها است خواهى ديد و خدا گواهست بر آنچه كفار و مشركين عمل ميكنند. گويند (فَإِلَينا مَرجِعُهُم) جواب (لنوفينك) است و جواب (اما نرينك) محذوف است گويا گفته ما يا بتو نشان ميدهيم بعض عذابهائى كه بآنها وعده داده‌ايم يا قبل از ورود عذاب آنها تو را ميميرانيم و در آخرت بتو نشان ميدهيم وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُم قُضِيَ بَينَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا يُظلَمُونَ و براى هر قوم و ملتى رسولى فرستاديم و وقتى رسول آنها آمد بين آنها بعدل حكم

گرديده شد و آنها در اثر مخالفت گرفتار عذاب گرديده و هلاك گشتند و رسول نجات يافت و هيچكدام از رسول و جماعت كافرين ستم بر آنها وارد نگرديد

صفحه : ۱۶۹

هر كدام بپاداش عمل خود رسيدند يعنى وقتى رسول آمد و اتمام حجت گرديد آنوقت حكم بعدل در باره آنها جارى گرديد.
وَ يَقُولُونَ مَتى هـذَا الوَعـدُ إِن كُنتُم صادِقِينَ، قُل لا أَملِكُ لِنَفسِي ضَرًّا وَ لا نَفعاً إِلّا ما شاءَ اللّهُ الـخ آيه مقول قول كافرين است كه از روى استهزاء برسول ميگفتند اينكه وعده‌ايكه بما داده‌ئى يا مقصود آنها وعده قيامت بوده يا وعده عذاب دنيوى و ظاهرا همان عذاب دنيا مقصود است چه زمانى اينكه وعده فرا ميرسد اگر شما راست ميگوئيد و اگر قيامتى هست وقت آنرا بما نشان بدهيد، نظير اينكه آيه در كلام اللّه بسيار است كه سؤال ميكردند اينكه وعده‌هائيكه بما ميدهى از عذاب دنيا يا آخرت كى خواهد بود.
خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه بگو من مالك نيستم از براى خودم نه ضررى و نه نفعى را مگر آنچه را كه خدا خواسته باشد، اشاره به اينكه كه من وقتى نسبت بخودم هيچ اختيارى ندارم كه جلب نفع كنم يا دفع ضرر از خود نمايم چگونه در عذاب شما عجله كنم و براى هر امتى از ورود عذاب وقتى است معين كه در قضاى الهى تعيين گرديده نه ساعتى از آن وقت معين عقب مى‌افتد و نه جلو.
قُل أَ رَأَيتُم إِن أَتاكُم عَذابُهُ بَياتاً أَو نَهاراً ما ذا يَستَعجِلُ مِنهُ المُجرِمُونَ جمله استفهاميه (ما ذا يَستَعجِلُ) متعلق است به (أ رأيتم) و در معنى (اخبرونى) است يعنى اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم باين كافرين كه در ورود عذاب عجله ميكنند بگو خبر دهيد مرا كه اگر عذاب شما را بگيرد در شب كه خوابيد يا در روز كه مشغول كار هستيد و بغتةً عذاب شما را فرا گرفت و وقت آنرا نميدانيد چه چيز را گنهكاران عجله ميكنند يعنى عذاب شب يا عذاب روز را آيا آنها منتظر ضرر خودند كه عجله در عذاب ميكنند.
أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلآنَ وَ قَد كُنتُم بِهِ تَستَعجِلُونَ همزه استفهام انكارى است يعنى آيا وقتى كه واقع شد بر شما آن عذاب مقدار

صفحه : ۱۷۰

ايمان بخدا ميآوريد يا بقرآن ايمان ميآوريد پس گفته ميشود بشما كه الآن ايمان ميآوريد كه بيچاره شده‌ايد و حال آنكه قبلا تكذيب ميكرديد و از روى استهزاء ميگفتيد (متى هذا الوعد) و خلاصه يعنى بزودى ايمان ميآوريد بعذاب و در آن حال ايمان شما فائده ندارد مثل ايمان فرعون در حاليكه ميخواست غرق شود و باو گفته شد (الآن و قد عصيت قبل).
ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الخُلدِ هَل تُجزَونَ إِلّا بِما كُنتُم تَكسِبُونَ ثم دلالت بر تراخى دارد، شايد مقصود چنين باشد كه پس از آنكه ستمكاران بعذاب دنيوى از قحطى و جنگ و قتل و اسارت خلاص گرديدند نوبت بعذاب اخروى ميرسد بآنان گفته ميشود شايد گوينده ملائكه عذاب باشند كه بآنها گويند عذاب خلد يعنى عذاب دائمى جهنّم را بچشيد آيا پاداش و مجازات داده ميشود مگر بآنچه در دنيا عمل كرديد، اشاره به اينكه كه خداوند بكسى ظلم نميكند آنچه كفار و ستمكاران از عذاب دنيوى از قتل و غارت و عذابهاى أخروى ديگر بآنان برسد پاداش عمل خودشانست (بما قدمت ايديهم) آن عذابهائى است كه بدست خودشان پيش فرستادند.
وَ يَستَنبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ قُل إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِينَ در شأن نزول آيه گفته‌اند يكى از بزرگان يهود وقتى دعوت پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم را شنيد آمد نزد آنحضرت و گفت اينكه دعوت جدى است يا بهزل و اينكه كلام كه ميخوانى براستى است يا ببازى پس از آن خداوند اينكه آيه را نازل گردانيد.
يعنى اى محمّد [ص] در باب قرآن از تو طلب خبر ميكنند و اينكه آيا ادعاء نبوّت تو حق است يا نه، بگو آرى بحق پروردگار من

که حقیقهٔ دعوت من یا قرآن یا معاد یا عذاب موعود حق و عین حقیقت و راست و درست است و شما نیستید عاجز کنندگان خدا یعنی اگر خواهد عذابی بفرستد یا حکمی جاری گرداند شما نتوانید جلو قدرت خدا را بگیرید زیرا که در قدرت او عجز راه ندارد.

صفحه : ۱۷۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۴ تا ۶۱]

اشاره

وَ لَو أَنّ لِكُلّ نَفسٍ ظَلَمَت ما فِي الأَرضِ لافتَدَت بِهِ وَ أَسَرّوا النّدامَةَ لَمّا رَأَوُا العَذابَ وَ قُضِيَ بَينَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا يُظلَمُونَ (۵۴) أَلا إِنّ لِلّهِ ما فِي السّماواتِ وَ الأَرضِ أَلا إِنّ وَعدَ اللّهِ حَقّ وَ لكِنّ أَكثَرَهُم لا يَعلَمُونَ (۵۵) هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (۵۶) يا أَيّهَا النّاسُ قَد جاءَتكُم مَوعِظَةٌ مِن رَبّكُم وَ شِفاءٌ لِما فِي الصّدُورِ وَ هُديً وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِينَ (۵۷) قُل بِفَضلِ اللّهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِكَ فَليَفرَحُوا هُوَ خَيرٌ مِمّا يَجمَعُونَ (۵۸)

قُل أَ رَأَيتُم ما أَنزَلَ اللّهُ لَكُم مِن رِزقٍ فَجَعَلتُم مِنهُ حَراماً وَ حَلالاً قُل آللّهُ أَذِنَ لَكُم أَم عَلَي اللّهِ تَفتَرُونَ (۵۹) وَ ما ظَنّ الّذِينَ يَفتَرُونَ عَلَي اللّهِ الكَذِبَ يَومَ القِيامَةِ إِنّ اللّهَ لَذُو فَضلٍ عَلَي النّاسِ وَ لكِنّ أَكثَرَهُم لا يَشكُرُونَ (۶۰) وَ ما تَكُونُ فِي شَأنٍ وَ ما تَتلُوا مِنهُ مِن قُرآنٍ وَ لا تَعمَلُونَ مِن عَمَلٍ إِلاّ كُنّا عَلَيكُم شُهُوداً إِذ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ ما يَعزُبُ عَن رَبّكَ مِن مِثقالِ ذَرّةٍ فِي الأَرضِ وَ لا فِي السّماءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذلِكَ وَ لا أَكبَرَ إِلاّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ (۶۱)

صفحه : ۱۷۲

[ترجمه]

اگر هر کسی که ستم کرده تمام آنچه در روی زمین است فداء میدهد که از عذاب خلاص شود و پشیمانی خود را پنهان میدارند وقتی که عذاب را مشاهده نمودند و در باره آنها حکم عدل جاری میگردد و در کیفر عملشان هیچ ستمی بآنها نشود [۵۴]

آگاه باش همانا مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است آگاه باش همانا وعده خدا حق است و لکن بیشتر کفار ظالمین نمیدانند [۵۵]

او است (خدا) که زنده میکند و میمیراند و بازگشت شما بسوی او است [۵۶]

ای مردم عالم از جانب پروردگار شما (کتابی) آمد که موعظه و شفاء امراض قلب شما است و هدایت و رحمت است برای مؤمنین [۵۷]

ای رسول (بمؤمنین) بگو شما باید بفضل و رحمت خدا شادمان باشید و فضل خدا برای شما بهتر است از آنچه کفار از متاع دنیا جمع میکنند [۵۸]

(بمشرکین) بگو مرا خبر دهید که آن رزقی که خدا برای شما نازل گردانید شما بعضی از آنرا حرام کرده‌اید و بعضی را حلال آیا خدا بشما اینکه طور اذن داده یا بخدا دروغ می‌بندند [۵۹]

و چیست گمان کسانیکه بر خدا دروغ می‌بندند در قیامت همانا خدا بر مردم صاحب تفضل است و لکن بیشتر مردم شکر گذار نمیباشند [۶۰]

ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تو نباشی در هیچ کاری و نخوانی از قرآن هیچ آیه‌ئی و ای مردم شما عملی نمیکنید مگر اینکه ما بر شما گواه یا نگهبان میباشیم وقتی که در آن کار وارد میگردید و از علم او پنهان نیست مقدار ذره‌ئی از آنچه در زمین و در آسمانها است نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر مگر اینکه در کتاب روشن (یعنی لوح محفوظ) ثبت است [۶۱]

.

صفحه : ۱۷۳

(توضیح آیات)

اشاره

وَ لَو أَنَّ لِکُلِّ نَفسٍ ظَلَمَت ما فِی الأَرضِ لَافتَدَت بِهِ وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا العَذابَ وَ قُضِیَ بَینَهُم بِالقِسطِ وَ هُم لا یُظلَمُونَ آیه اخبار و ارشاد است بکسانیکه بنفس خود ستم نموده و در موقع فرصت تابع دین حق و عمل صالح نشدند و تابع نفس و شیطان شده‌اند و از طریق حق منحرف گردیده موقعی که عذاب می‌بینند (وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ) و در دل پنهان گردانند پشیمانی خودشان را و اگر آنچه در زمین است و بفرض در دست رس آنها باشد حاضرند فداء دهند تا از عذاب برهند و از آنها قبول گردیده نخواهد شد و بین آنها بعدل حکم میشود و (هم) حال است یعنی عذاب بر آنها وارد میگردد در حالیکه بآنها ظلم گردیده نمیشود یعنی عذابی که بر آنها وارد میشود پاداش عمل آنها است که بدست خود فراهم نموده‌اند.

عن الصادق ع (انما اسروا الندامة و هم فی النار)

. [مجمع] أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَلا إِنَّ وَعدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَعلَمُونَ آیه تذکر میدهد که همانا باید بدانند که آنچه در آسمانها است از کرات و ستارگان و منظومه شمسی و انواع ملائکه و روحانیین و باقی موجوداتی که علم آن نزد خدا است و آنچه در زمین است از جمادات و نباتات و حیوانات و انسان و جن و آنچه بین آسمانها و زمین است تماما ملک خدا و تحت تصرف و قدرت او است و قوام موجودات بسته بقیومیت او است وقتی بعلم الیقین دانستید که همه تحت اراده اویند آگاه باشید که وعده او حق است خلف وعده نمیکند آنچه بمؤمنین وعده داده از درجات بهشتی و آنچه بکافرین وعید و تهدید کرده از درکات جهنمی تماما واقع است و تخلف پذیر نخواهد بود و لکن بیشتر مردم نمیدانند ندانستن آنها یا از جهت قصور عقل و بیخردی آنها است یا از جهت غفلت و مغرور گردیدن بنفس خود یا جهات دیگری است.

صفحه : ۱۷۴

هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ إِلَیهِ تُرجَعُونَ آیه شاید اشاره باین باشد که اگر اینها بعلم الیقین میدانستند و متذکر بودند که خدا آنکسی است که زنده میکند و میمیراند یعنی جان میدهد و جان میگیرد و بازگشت آنها بسوی او است اگر چنین دانشی داشتند میدانستند که وعده خدا حق است و هر کسی را بپاداش عملش میرساند (ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا) و علامت چنین دانشی تسلیم گردیدن باوامر و نواهی است چگونه ممکن است کسیکه دارای ایمان کامل گردید مرتکب معاصی گردد و هیچ باك از مخالفت فرمان حق تعالی نداشته باشد یا اهانت باوامر مولی نماید و بوظیفه خود عمل ننماید هرگز ممکن نیست.

یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَتکُم مَوعِظَةٌ مِن رَبِّکُم وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحمَةٌ لِلمُؤمِنِینَ در مفردات در لغت (وعظ) گفته (الوعظ

زجر مقترن بتخویف قال الخلیل هو التذکیر بالخیر فیما یرق له القلب و العظة و الموعظة الاسم، قال تعالی (یَعِظُکُم لَعَلَّکَم تَذَکَّرُون، قُل إِنَّما أَعِظُکُم، ذلِکُم تُوعَظُون)«۱».

[پایان] و (هدی) دلالت بر مطلوب است بطور لطف و رحمت و راه نمائی بخیر ذات متعال در اینکه آیه چند فضیلت از قرآن را تذکر میدهد:

اول- موعظه و تحریص و ترغیب است بمحاسن افعال و بازداشتن نفوس است از قبایح اعمال و اخلاق نکوهیده و سوق دادن باستحکام عقاید نظری از روی دلیل عقل و تحصیل ایمان کامل.

دوم- قرآن شفاء است برای امراض قلبی از شک و ریب و شبهات وهمیه

---

(۱) وعظ و موعظه مقارن با تخویف است یعنی بازمیدارد انسان را از آنچه موجب ضرر او میگردد و خلیل گفته وعظ تذکر دادن بامر خیر است در آنچه قلب بآن رقت پیدا کند، عظة و موعظة هر دو اسم است، خدای تعالی فرموده (شما را موعظه میکند شاید متذکر گردید).

صفحه : ۱۷۵

شیطانیه چنانچه گفته‌اند قرآن موعظه نفوس است و شفاء صدور و هدایت ارواح و رحمت اسرار یا موعظه است برای عوام و شفاء است برای خواص و برای همه رحمت است.

سوم- رحمت است که از منشأ صفت رحمانیّت و رحمت خاص حق تعالی نزول نموده که عام است و تمام موجودات را فرا گرفته هر کس بقرآن تمسک نماید مشمول رحمت عام و خاص خدای تعالی میگردد و رحمت خاص آن رحمتی است که مخصوص بمؤمنین گردانیده و کسیکه تمسک بقرآن ننماید از رحمت خاص ایزدی محروم میماند.

قُل بِفَضلِ اللّهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- شادی کنید بفضل خدا که قرآن است و برحمت او که دین اسلام است ۲- فضل قرآن و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانیده، یا فضل قرآن است و رحمت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، یا فضل توفیق است و رحمت عصمت.

۳- در حقایق سلمی گفته فضل معرفتست و رحمت توفیق دریافت آن.

۴- در عین المعانی گفته فضل نعم ظاهره است و رحمت نعم باطنه، یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران، یا فضل کشف غطاء و رحمت کمال قرب بحضرت مولی.

۵- صاحب کشف الاسرار گفته خدای تعالی اشاره فرموده که ای بنده بر فضل من و رحمت من اعتماد نما نه بر طاعت و خدمت خود که اعتمادی نیست مگر بر فضل من و آسایشی نیست مگر برحمت من هر کسرا سرمایه‌ایست و سرمایه مؤمنین فضل من و هر کسیرا خزانه‌ایست و خزانه مؤمنین رحمت من.

۶- از حضرت امام محمّد باقر ع نقل شده که فرموده مقصود بفضل حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و برحمت اقرار بولایت سیّد اولیاء علی مرتضی ع است روایت را کلبی نیز از ابی صالح از إبن عباس روایت کرده الخ. [منهج الصادقین]

صفحه : ۱۷۶

لکن ممکن است در توجیه آیه گفته شود چون فضل و رحمت خدای تعالی نسبت بمؤمنین عام است تمام توجیهاتی که از مفسرین نقل شده و غیر آنرا شامل میگردد و تخصیص ببعضی دون بعضی تخصیص بلا مخصص است زیرا که ایمان جامع تمام نعمتهای ظاهری و باطنی است و بهر کس توفیق ایمان عطاء شده همه نعمتی بوی عطاء نموده.

فَبِذلِکَ فَلْیَفرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِمّا یَجمَعُونَ یعنی باین فضل و رحمت الهی بایستی مؤمنین شاد باشند که اینکه نعمت اسلام و ایمان بهتر است از آنچه جمع نموده‌اند از متاع دنیا و بر آن دل بسته‌اند، گویند (بفضل اللّه و برحمته) متعلق بفعل محذوف است که اسم اشاره (فبذلک) متعلق باو است و معنی آیه چنین میشود (بفضل اللّه و رحمته فلیفرحوا بذلک فلیفرحوا) و فائده تکرار تأکید و بیان بعد از اجمال است.

قُل أَ رَأَیتُم ما أَنزَلَ اللّهُ لَکُم مِن رِزقٍ فَجَعَلتُم مِنهُ حَراماً وَ حَلالًا ظاهرا آیه در مقام سرزنش آنهائی است که بدون دانش و علم و بدون حکم حق تعالی بعضی از حیوانات را حرام گفتند مثل بحیره و سائبه و وصیله و امثال آن، و بعضی را حلال و از پیش خود تقسیم دیگری نیز نمودید و بعضی را بر جماعتی حرام دانستند و بر جماعتی حلال در سوره انعام آیه ۱۴۰ (وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هذِهِ الأَنعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا وَ مُحَرَّمٌ عَلی أَزواجِنا).

قُل آللّهُ أَذِنَ لَکُم أَم عَلَی اللّهِ تَفتَرُونَ ای رسول اکرم [ص] باینها بگو آیا خدا بشما چنین دستور داده که بعضی از آن چیزهائی که از سماء قدرت و کرم برای روزی شما نازل گردانیده‌ایم حلال دانید و بعض از آنرا حرام گردانید یا بر خدا افتراء میزنید و دروغ می‌بندید و نسبت بخدا میدهید، اشاره به اینکه که بدون وحی که بتوسط سفرای الهی رسیده کسی مأذون نیست که از پیش خود حکمی صادر نماید.

صفحه : ۱۷۷

وَ ما ظَنُّ الَّذِینَ یَفتَرُونَ عَلَی اللّهِ الکَذِبَ یَومَ القِیامَةِ إِنَّ اللّهَ لَذُو فَضلٍ عَلَی النّاسِ وَ لکِنَّ أَکثَرَهُم لا یَشکُرُونَ اینکه آیه تفریع بر آیه جلو است که افتراء بخدا میزنند و گویند آیه جلو که بصورت استفهام آمده در مقام تهدید است که آیا خدا بشما چنین اذن داده و بچه وسیله‌ئی چنین نسبتی بخدا میدهید که حلال خدا را حرام گردانید آیا بخدا افتراء میزنید و چیست گمان کسانیکه بخدا افتراء میزنند در روز قیامت و عذابی که بر آنها وارد میگردد که حلال خدا را حرام میگردانند همانا خداوند بر مردم صاحب فضل و کرم است که طیبات را روزی آنها قرار داده و بیشتر مردم از نعمتهای خدا قدردانی نمیکنند و شکرگزار نمیباشند بلکه کفران نعمت میکنند خلاصه آیه تهدید میکند کسانی را که از حکم خدا تجاوز مینمایند و بسلیقه خود چیزهائی را نسبت بخدا میدهند.

وَ ما تَکُونُ فِی شَأنٍ وَ ما تَتلُوا مِنهُ مِن قُرآنٍ وَ لا تَعمَلُونَ مِن عَمَلٍ إِلّا کُنّا عَلَیکُم شُهُوداً إِذ تُفِیضُونَ فِیهِ یعنی و نمی‌باشی تو در کاری و نمیخوانی از قرآن آیه‌ئی و مردم عمل نمیکنند هیچ کاری مگر اینکه ما شاهد بر آن هستیم وقتی که وارد آن کار میشوند.

از انوار نقل میکنند که گفته ضمیر (منه) راجع بشأن است زیرا که بزرگترین شأن رسول تلاوت قرآن است و (من) در (من قرآن) تبعیضی یا زائده است و برای تأکید است و یا ضمیر (منه) راجع بقرآن است و اضمار آن قبل از ذکر برای تفخیم یا راجع بخدا است.

وَ ما یَعزُبُ عَن رَبِّکَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذلِکَ وَ لا أَکبَرَ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ آیه کلام مستأنف است و توضیح و تقریر آیات بالا است که اینکه کافرین و مشرکین باید بدانند و آگاه باشند که هیچ چیزی و لو بقدر ذره‌ئی باشد از علم خدا پنهان نیست، مورچه‌های کوچک را ذره گویند و ذرّات هوا را نیز ذرّه

صفحه : ۱۷۸

گویند، ارشاد بر اینکه است که هیچ کوچک و بزرگی در عالم یافت نمیگردد مگر اینکه نزد حق تعالی ظاهر و شیئی بر او پوشیده نخواهد بود و خدای تعالی بر تمام افعال و اعمال و گفتار و کردار شما آگاهست دروغ بر خدا نبندید و بدلخواه خود سخن نگوئید و بدون دستور او که بتوسط رسول بر شما ابلاغ میشود عملی انجام ندهید.

صفحه : ۱۷۹

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۷۳]

اشاره

أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ (۶۲) الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ البُشرى فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ فِي الآخِرَةِ لا تَبدِيلَ لِكَلِماتِ اللّهِ ذلِكَ هُوَ الفَوزُ العَظِيمُ (۶۴) وَ لا يَحزُنكَ قَولُهُم إِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعاً هُوَ السَّمِيعُ العَلِيمُ (۶۵) أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِي السَّماواتِ وَ مَن فِي الأَرضِ وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَكاءَ إِن يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِن هُم إِلاّ يَخرُصُونَ (۶۶)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيلَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبصِراً إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَومٍ يَسمَعُونَ (۶۷) قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبحانَهُ هُوَ الغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرضِ إِن عِندَكُم مِن سُلطانٍ بِهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۶۸) قُل إِنَّ الَّذِينَ يَفتَرُونَ عَلَى اللّهِ الكَذِبَ لا يُفلِحُونَ (۶۹) مَتاعٌ فِي الدُّنيا ثُمَّ إِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ نُذِيقُهُمُ العَذابَ الشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكفُرُونَ (۷۰) وَ اتلُ عَلَيهِم نَبَأَ نُوحٍ إِذ قالَ لِقَومِهِ يا قَومِ إِن كانَ كَبُرَ عَلَيكُم مَقامِي وَ تَذكِيرِي بِآياتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلتُ فَأَجمِعُوا أَمرَكُم وَ شُرَكاءَكُم ثُمَّ لا يَكُن أَمرُكُم عَلَيكُم غُمَّةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنظِرُونِ (۷۱)

فَإِن تَوَلَّيتُم فَما سَأَلتُكُم مِن أَجرٍ إِن أَجرِيَ إِلاّ عَلَى اللّهِ وَ أُمِرتُ أَن أَكُونَ مِنَ المُسلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيناهُ وَ مَن مَعَهُ فِي الفُلكِ وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ وَ أَغرَقنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَانظُر كَيفَ كانَ عاقِبَةُ المُنذَرِينَ (۷۳)

صفحه : ۱۸۰

[ترجمه]

آگاه باش همانا نیست برای دوستان خدا نه ترسی و نیستند آنان محزون [۶۲]

آنها کسانی میباشند که ایمان آوردند و اهل تقوی و پرهیزکارند [۶۳]

مر آنها را از (خدا) بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت و تغییر و تبدیلی در کلمات الهی نیست و همین است رستگاری بزرگ (نسبت باهل ایمان) [۶۴]

و سخن (رکیک کافرین) تو را محزون نگرداند همانا عزت تماما مخصوص بخدا است و او است شنوا و دانا [۶۵]

آگاه باش که حقیقهٔ مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آن کسانیکه بغیر خدا تابع شرکائی گردیدند آنان تابع نگردیدند مگر گمان خود را و نمیباشند آنان مگر دروغگویان [۶۶]

خدا آنکسی است که برای شما شب را قرار داد تا اینکه در آن بیارامید و استراحت نمائید و روز را برای بینائی شما (مقرّر گردانید) و همانا در اینکه آیات نشانه‌هائی است برای جماعتی که گوش شنوا دارند [۶۷]

مشـركين گفتنـد خـدا اولاد گرفته خـدا منزه و مبراء است و او است بى‌نياز و غنى مطلق ملك او است آنچه در آسـمانها و آنچه در زمين است نزد شما بر اينكه ادعاء هيچ حجتى نيست آيا نسبت بخدا ميدهيد چيزى را كه علم بآن نداريد [۶۸]

اى محمّد [صلّى اللّه عليه و آله و سلّم] بگو همانا آنهائى كه بخدا افتراء ميزنند و دروغ مى‌بندند رستگار نخواهند گرديد [۶۹]

و تمتعى در دنيا ميبرند پس از آن بسوى ما است بازگشت آنها پس از آن عذاب سـخت بآنها ميچشانيم بسـبب اينكه كافر گرديدند [۷۰]

و بخوان بر قومت خبر نوح [ع] را و يـاد كن وقتى كه بقومش گفت اى قوم اگر قيام من بر شـما بزرگ گشـته و پنـد دادن من بشـما بعلامات روشن بر وحدانيّت خدا گران ميآيد

صفحه : ۱۸۱

من در رفع كيـد شـما بر خدا توكل نمودم پس شـما هم گرد آوريد كار خود را و بخوانيد شـركاء خود را و نباشد كار شـما بر شـما پوشيده پس در باره من هر انديشه باطلى كه داريد اجراء كنيد و مرا مهلت ندهيد [۷۱]

پس اگر اعراض كرديد من از شـما اجر و مزدى طلب نكردم نيست اجر من مگر بر خدا و مأمور گرديده‌ام اينكه بوده باشم از تسليم شدگان [۷۲]

پس از آنكه آن جماعت نوح را تكذيب نمودند ما او را و هر كس كه با او در كشتى بود نجات داديم و آنها را قرار داديم جانشين هلاك شوندگان و آنهائيكه بآيات ما تكذيب نمودند غرق گردانيديم پس نظر كن كه عاقبت انذار شدگان بكجا كشيد [۷۳]

.

صفحه : ۱۸۲

(توضيح آيات)

اشاره

أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَيهِم وَ لا هُم يَحزَنُونَ آگاه باش همانا بر دوسـتان خدا ترسى و خوفى نيست و آنها محزون نميباشند، اگر چه آيه اطلاق دارد و شامل دنيا و آخرت ميگردد لكن نظر ببعض آيات كه پيمبران در بعض موارد اظهار خوف ميكردنـد مثل قول زكريا ع كه گفت (إِنِّي خِفتُ المَوالِيَ مِن وَرائِي) و نيز آيه راجع بموسى ع (فَأَوجَسَ فِي نَفسِهِ خِيفَةً، فَفَرَرتُ مِنكُم لَمّا خِفتُكُم) بنا بر اينكه آيـات كه صـريح در اينكه است كه در پيمبران نيز در دنيـا خوف بوده بـايستى آيه را حمـل بقيـامت نمود كه اوليائنـد كه در قيامت هيـچ خوفى و ترسـى براى آنها نيست و در محلّ امن و امان قرار گرفته‌اند شـيخ طنطاوى در تفسـير جواهر در ذيل آيه (أَلا إِنَّ أَولِياءَ اللّهِ) بيان مفصل بسيار جالبى دارد و ما براى اختصار از تفصيل آن خوددارى مينمائيم و مختصرى از آنرا براى وضوح در اينجا ترجمه ميكنيم.

پس از بيـان طولانـى در آخر بيانـاتش گفته: بـدان كه اوليـاء و انبياء و علماء و اكابر و حكماء جميعا و تمامشان ميترسـند و محزونند لكن خوف و حزن نزد آنها جزئى است نه كلى زيرا كه آنها معتقدنـد كه نهايت هر چيزى او خـدا است كه او آفريننده است و امور را بسوى او تفويض ميكننـد، و ايضـا وقتى عبـد در عمـل جـد و جهـد نمود و هر چه بر او واجب بود بـآن عمل كرد پس آنچه بر او

تقدیر شده و واقع گردید حزن چنین کسی نسبت بحزن جهّال آنهائیکه نظرشان قاصر است اندک است.
اینکه چنین است حال عامه بطور اجمال، لکن حال خواص اینکه است که بنـده وقتی در معرفت خدای غرق گردید بطوریکه در آن لحظه بقلبش غیر از خـدا چیزی خطور ننماید پس در اینکه ساعت برای وی ولایت تامه حاصل گردیده و صاحب چنین ولایت نه از چیزی میترسد و نه بسبب چیزی محزون میگردد،

صفحه : ۱۸۳

چگونه در چنین حالی تعقل میکند در صورتی که خوف و حزن حاصل نمیگردد مگر پس از شعور بچیزی، و کسیکه در نور جلال اللّه غرق گردیـده در آنچه غیر خدا است غافل است پس محال است اینکه برای او خوف و حزنی باشد و اینکه است درجه عالیه، و مردم در هر وقـتی مشاهـده میکننـد کسـی را که در حـال اسـتغراق بمعشـوقش مـال و اولادش را فراموش میکنـد و نیز کسـی را که مستغرق الهم است در کاری و تماما حالشان همین طور است و چنین حالی مخصوص ببعضی اوقات است دائمی نیست و کلّ اینکه حالاـتی که گفـتیم در دنیـا است امّـا احوال مردم در آخرت اولیـاء و انبیـاء آنهـا کسـانی میباشـند که برای آنهـا خوفی نیست و آنها محزون نمیباشند.
از ابراهیم خواص نقل شـده که در بیابانی بود با یک نفر از مریـدان و اتفاقا در شبی برای وی یک قوه قوی و کشف تام ظهور نمود در جای خود نشسته بود و سـبعی نزدیک او آمد مرید از ترس جانش سر درخت رفت و شیخ هیچ از سبع نترسید وقتی صبح شد از اینکه حـالت برگشت و در شب دیگر یـک بعوضه بـدست او اذیت مینمود شـیخ از آن بعوضه اظهـار جزع نمود مریـد گفت چگونه توان اینکه حال را بحال شب گذشـته نسبت داد شـیخ گفت آن شبی که تحمل سـبع نمودم بقوت وارد غیبی بود و چون اینکه حال زائل گردید من ضـعیف‌ترین خلق خدایم، و اینکه حکایت خواه صـحیح باشد یا نباشد اینکه رمز است بحال تمام مردم که اگر وارد گردد بر آنها واردی و هم آنها را فرا گیرد و آن وارد او را مشـغول گردانـد و بسا میشود در جنگ دست مرد قطع میگردد و ادراک الم نمیکند و در اینجا در محبت خدا گاهی شعور محب زائل میشود و مشاهده جمال بر نفس غالب میگردد.
[بیـان طنطاوی بپایان رسـید] و اگر چه (ولی) بچنـد معنی آمـده لکن در اینجا بقرینه موقع مقصود از اولیاء که جمع ولی است بمعنی دوستان خدا است، و (الا) اشاره بعظمت آنها است و در اینکه آیه و آیات بعد آنها را بصفاتی معرفی مینماید که اولیاء خدا

صفحه : ۱۸۴

باین صفات شناخته شوند.
۱- (لا خَوفٌ عَلَیهِم) برای آنها خوف و ترسـی نیست زیرا که دوست داران خـدا که مطیع و منقاد امر اوینـد بجز از خـدا از هیچ چیز باک ندارنـد زیرا که خوف ناشـی از ورود امر مکروهست و اینها چون همه چیز را از خدا میدانند اینکه است که هر چه از او رسـید در نظر آنها مطلوب است نه مکروه و لو آنکه در نظر ناملایم آید.
۲- (وَ لا هُم یَحزَنُونَ) دوستان خدا همیشه بنعمتهای او و اشراق نور معرفت که در قلبشان طلوع نموده شادانند و بر مزخرفات دنیا دل نبسته‌اند تا اینکه از فقدان آن محزون باشند.
سعید بن جبیر از رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم نقل میکند که از حضـرتش پرسیدند اولیاء خدا کیانند گفت آنها چنینند که وقتی مردم آنها را ببیننـد خـدا را یاد کننـد و راوی خبر گفته از رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم شـنیدم که میگفت برای خدا بنـده گانی است که نه پیمبرنـد و نه امامنـد و در قیامت پیمبران و شـهیدان بر مقام اینها غبطه میخورند گفتند اینها کیانند و عمل آنها چیست بگو تا ما ایشان را دوست داریم فرمود آنان جماعتی میباشـند که برای خـدا با هم دوستی میکنند بدون اینکه بین آنها قرابتی

باشـد و اللّه رویهای آنها نورانی و بر منبرهای نور باشـند چون مردم ترسـند آنها نترسـند و چون مردم انـدوهگین باشـند آنها محزون نباشـند [ابو الفتوح] شیخ بهائی رحمهٔ اللّه علیه در اربعین خود بسند متصل الی الشیخ الصدوق ثقهٔ الاسلام محمّد بن بابویه القمی عن الحسین بن احمد بن ادریس عن ابیه عن احمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن علی الکوفی عن محمّد بن سنان عن عیسی الجریزی عن الامام جعفر بن محمّد الصادق عن ابیه محمّد الباقر عن ابیه زین العابدین عن ابیه سید الشهداء عن ابیه امیر المؤمنین علیهم السّلام حدیثی نقل میکند که ما در اینجا برای وضوح آنرا ترجمه میکنیم:

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود کسیکه خدا را شناخت و او را بزرگ دانست نگاه

صفحه : ۱۸۵

میـدارد دهنش را از کلاـم و شـکمش را از طعـام و نفسـش را بزحمت می‌انـدازد بروزه و نماز، اصـحاب گفتنـد یا رسول اللّه آباء و امهات ما فـدای تو آیا اینهاینـد اولیاء اللّه حضـرت فرمود اولیاء اللّه سـکوت میکنند و سـکوت آنها فکر است و تکلم میکنند و کلام آنها ذکر است و نظر میکنند و نظر آنها عبرت است و سـخن میگویند و سـخن آنها حکمت است و بین مردم راه میروند و مشی آنها بین مردم برکت است و آنان چنینند که اگر نبود مدتهائی که برای آنها نوشته شده ارواح آنها در اجسادشان قرار نمیگرفت خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب.

[پایان] از بحر الحقایق نقل میکننـد که گفته مراد از اولیاء کسانی میباشـند که دشـمن نفس خودند. و نیز از کشف الاسـرار است که در وصف اولیاء چنین گفته اولیاء عنوان شریعتند و برهان حقیقت ظاهرشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته.

مثنوی در وصف اولیاء اللّه گفته:

رخش ز میدان ازل تاخته گوی بچوگان ابد باخته

معتکفان حرم کبریاء شسته دل از صورت کبر و ریاء

راه نوردان شکسته قدم رازکشایان فرو بسته دم

سوم از صـفات اولیاء ایمان است و معلوم است که مقصود از ایمانیکه از صـفات اولیاء بشـمار آورده ایمان کامل است که در قلب و جان مؤمن نفوذ نموده و هر یک از اعضاء بدن را بکاریکه بر آن مأمور گردیده وامیدارد.

چهـارم از اوصـاف اولیـاء خـدا تقوی است و چنانچه در جای خود مبرهن گردیـده تقوی مراتب عدیـده دارد مرتبه آخر تقوی اینکه است که همیشه دل و جـان متقی بسوی حق تعـالی نگران باشـد و در هیـچ حـالی از ذکر او غافـل نگردد بروایتی از حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند ولی خدا کیست حضرت بر کتف علی ع دست گذاشت و فرمود

(هذا ولی اللّه)

دوست خدا اینکه است شما با او دوستی کنید و لو اینکه کشنده پدر و برادران شما باشد.

صفحه : ۱۸۶

لَهُمُ البُشری فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرَةِ لا تَبدِیلَ لِکَلِماتِ اللّهِ ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ از خصوصـیات و مقام بلنـد اولیاء که یکی از علامتهـای آنهـا بشـمار میرود اینکه است که در دنیـا و آخرت برای آنها مژده‌گانی و بشارتی است، و در اینکه مقصود از مژده‌گانی

در حیات دنیا برای آنها است چیست چند قول است.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- همان بشاراتی است که در قرآن در باره مؤمنین رسیده مثل قوله تعالی در سوره یونس آیه ۲ (وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُم قَدَمَ صِدقٍ عِندَ رَبِّهِم) و قوله تعالی (یُبَشِّرُهُم رَبُّهُم بِرَحمَةٍ مِنه).

[زجاج] ۲- رؤیای صادقه است که مؤمن خودش بیند یا برای او بینند و آنرا مبشرات گویند و روایتی از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بهمین معنی نقل میکنند.

۳- بشارت ملائکه است در وقت مردن که ملائکه بمحتضر گویند (أَلّا تَخافُوا وَ لا تَحزَنُوا وَ أَبشِرُوا بِالجَنَّةِ الَّتِی کُنتُم تُوعَدُونَ).

[قتاده و زهری و ضحاک و جبائی] و در تبیان گفته بشری آنست که مؤمن پیش از مرگ جای خود را در بهشت بیند.

[منهج] و ممکن است در توجیه آیه گفته شود اینکه اوصافیکه مفسرین گفته‌اند کم و بیشی برای هر مؤمن هست و از آیه میتوان چنین استظهار نمود که برای اولیاء مزیت زائدی است که برای غیر آنها نیست و آن اشراقات نوری و لوایحی است از نفحات رحمانی که در قلب آنها اشراق میگردد، بمفاد حدیث مشهور که فرموده

(ان فی ایام دهرکم نفحات الّا فتعرضوا لها)

و بسبب آن اشراقات بر ایمان و یقین آنها افزوده میشود و مژده‌ئی از اینکه بالاتر نمیشود که ولی و مؤمن کامل گاهی قلب و جانش بتابش نور معرفت روشن گردد (ذلِکَ هُوَ الفَوزُ العَظِیمُ)

صفحه : ۱۸۷

وَ لا یَحزُنکَ قَولُهُم إِنَّ العِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ ظاهرا آیه متعلق بآیه بالا است که برسولش خبر میدهد که تو از گفتار ناروای کافرین محزون و آزرده مباش و بدان که همانا تمام عزت و غلبه مخصوص بخدا است چنانچه در سوره فاطر آیه ۱۱ فرموده (مَن کانَ یُرِیدُ العِزَّةَ فَلِلّهِ العِزَّةُ جَمِیعاً) و در سوره منافقون آیه ۸ فرموده (وَ لِلّهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلمُؤمِنِینَ) عزت مخصوص بخدا است و برای رسول و مؤمنین از طرف حق تعالی عزت است از جهت ایمانشان بخدا.

أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِی السَّماواتِ وَ مَن فِی الأَرضِ وَ ما یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَکاءَ إِن یَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِن هُم إِلّا یَخرُصُونَ (من) موصوله عموم دارد و شامل میگردد عقلاء و غیر عقلاء را، آیه در مقام بیان مالکیت و سلطنت ذات متعال است مردم را متنبه میگرداند و بآنان خطاب میکند که بدانید و متذکر باشید آنچه در آسمانها است از اوضاع شمسی و کرات و ستارگان و ملائکه بتمام انواع و اقسام آنها و آنچه در زمین است از انواع موجودات جمادات و نباتات و حیوانات و غیر اینها همه ملک خدا و در تصرف او است و شریکی و وزیری و معاونی برای او نیست و آنهائی که از غیر خدا شرکائی قرار میدهند اینان تابع ظن و گمان بیهوده گردیده‌اند و اینان دروغگویانند.

هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِتَسکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبصِراً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَسمَعُونَ پس از آنکه بعض اوصاف اولیاء اللّه را در آیه بالا بیان فرموده تفضلاتی که نسبت بافراد بشر نموده را تذکر میدهد که خدای شما که مالک آسمانها و زمین است شب را برای استراحت شما قرار داده که از زحمت روزانه آسایش پیدا نمائید و روز را روشن قرار داد که مشغول کسب و عمل گردید.

صفحه : ۱۸۸

قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبحانَهُ هُوَ الغَنِيُّ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأرضِ الى قوله تعالى: لا يُفلِحُونَ مشركين گفتند خدا اولاد گرفته خدا منزه و مبراء است و غنى و بى‌نياز است مملكت آسمانها و آنچه در زمين است ملك او است و اينكه مشركين بر اينكه گفتار ناروا كه نسبت بذات احديت ميدهند هيچ دليل و حجتى ندارند، و باستفهام توبيخى خطاب بمشركين فرموده كه (أَ تَقُولُونَ الخ) يعنى آيا بزبان چيزى ميگوئيد كه علم بآن نداريد، و اى رسول اكرم [ص] باينها تذكر بده كه آنهائيكه بخدا افتراء ميزنند و نسبت ولد باو ميدهند رستگار نخواهند گرديد.

مَتاعٌ فِي الدُّنيا ثُمَّ إِلَينا مَرجِعُهُم ثُمَّ نُذِيقُهُمُ العَذابَ الشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكفُرُونَ اينها يعنى مشركين و كسانيكه نسبت ولد بخدا ميدهند يك تمتع اندكى از حيات دنيا ميبرند و بازگشت و مرجع آنها بسوى ما است كه در قيامت بازاء اعمالشان بآنها عذاب شديد جحيم را ميچشانيم زيرا كه كفر و شركشان چنين عذابى را براى آنها ايجاب نموده نه اينكه ما بخواهيم آنانرا بعذاب گرفتار نمائيم وَ اتلُ عَلَيهِم نَبَأَ نُوحٍ إِذ قالَ لِقَومِهِ يا قَومِ إِن كانَ كَبُرَ عَلَيكُم مَقامِي وَ تَذكِيرِي بِآياتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلتُ الخ داستان حضرت نوح ع در قرآن مكرر ذكر شده و تكرار آن از جهت اهميت آنست و بعض خصوصياتى كه در هر موردى در آن منطوى است و در اينجا پس از بيان قدرت و سرزنش بر كسانيكه براى خدا در امر خلقت شريك قرار دادند اجمالى از داستان نوح [ع] و اشاره بجنايتها و آزارى ه جماعت مشركين بحضرتش وارد نمودند بيان فرموده و نيز تذكر ميدهد بچگونگى پاداش آنها و اينكه همان عمل آنان بود كه طوفان را ايجاب نمود و همه را هلاك گردانيد اينكه است كه بيمبر گراميش صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خبر ميدهد كه اى رسول [ص] براى اينكه مردم تلاوت نما خبر با اهميت نوح [ع] را (تلاوت) بمعنى تتابع است كه در قرائت حروف را مرتبط بهم گردانند، و (نبأ) بمعنى خبر با اهميت است يعنى

صفحه : ۱۸۹

اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم براى اينكه مردم تلاوت نما و حكايت كن داستان نوح را كه پس از آنكه اذيت باو را بجائى رسانيدند كه آنطوريكه مفسرين گفته‌اند كمر قتل او را بستند بقومش گفت اى گروه اگر مقام يعنى مكث من و گفتار من از خواندن آيات خدا بر شما ناگوار است پس من بر خدا توكل كردم (فَأَجمِعُوا أَمرَكُم) يعنى عزم كنيد بر كار خودتان با شركاء خودتان و انفاق كنيد بر يك كار و آنچه اراده داريد در باره من از قتل و طرد و اذيت و آنچه ميتوانيد در باره من اجراء گردانيد و اينكه تهديد آنها است بصورت امر.

نص قرآن كريم خبر ميدهد كه نوح ع نهصد و پنجاه سال در تبليغ رسالت كوشش نمود و همين طورى كه در سوره نوح [ع] مقول قول او است كه در مقام مناجات عرض ميكند خدايا چقدر آنان را بحق ارشاد نمودم در شب و روز آهسته و بلند بهر طورى كه ممكن بود رسالت خود را تبليغ نمودم و اينها نپذيرفتند، در اينجا تذكر ميدهد كه وقتى كوشش او بمنتهى درجه رسيد فرموده اتكاء و توكل من بر خدا است آنچه خواهيد در باره من اجراء نمائيد.

فَإِن تَوَلَّيتُم فَما سَأَلتُكُم مِن أَجرٍ إِن أَجرِيَ إِلّا عَلَى اللّهِ وَ أُمِرتُ أَن أَكُونَ مِنَ المُسلِمِينَ باز نوح [ع] بآنها تذكر ميدهد كه گمان نكنيد كه من براى ارشاد و هدايتم از شما چيزى طلب ميكنم من رسول پروردگارم پاداش من بر او است و من از طرف او مأمور گرديده‌ام كه از حمله تسليم شدگان باشم.

فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيناهُ وَ مَن مَعَهُ فِي الفُلكِ وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ وَ أَغرَقنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وقتى از طرف حق تعالى بر مردم حجت تمام گرديد و آنها در مقام قتل حضرت نوح ع برآمدند و ديگر اميد بر هدايت آنها باقى نماند درياى غضب الهى بتلاطم آمده و آن طوفان عظيم پديدار گرديد (وَ جَعَلناهُم خَلائِفَ) آنهائيكه در كشتى بودند نجات يافتند و باقى اهل زمين تمام هلاك گرديدند.

صفحه : ۱۹۰

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که فرموده

(مثل اهل بیتی کسفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق)

و نیز در جواب سائل که گفت اهل بیت شما کیانند فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین علیهم السّلام میباشند و زنهای پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که در اینکه حدیث فرمود مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس داخل آن گردید نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک شد یعنی چنگ بولایت آنها نزند و تابع آنها نگردد در دریای خودسری و نفس پرستی هلاک خواهد گردید در اینکه حدیث داخل اهل بیت نمیباشند.

فَانظُر کَیفَ کانَ عاقِبَةُ المُنذَرِینَ ای پیمبر گرامی نظر کن یعنی بدیده عبرت ببین چگونه بود عاقبت منذرین یعنی قوم نوح که بهلاکت ابدی گرفتار گردیدند.

صفحه : ۱۹۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۴ تا ۸۶]

اشاره

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِ رُسُلًا إِلی قَومِهِم فَجاؤُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِن قَبلُ کَذلِکَ نَطبَعُ عَلی قُلُوبِ المُعتَدِینَ (۷۴) ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرعَونَ وَ مَلائِهِ بِآیاتِنا فَاستَکبَرُوا وَ کانُوا قَوماً مُجرِمِینَ (۷۵) فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحرٌ مُبِینٌ (۷۶) قالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلحَقِّ لَمّا جاءَکُم أَ سِحرٌ هذا وَ لا یُفلِحُ السّاحِرُونَ (۷۷) قالُوا أَ جِئتَنا لِتَلفِتَنا عَمّا وَجَدنا عَلَیهِ آباءَنا وَ تَکُونَ لَکُمَا الکِبرِیاءُ فِی الأَرضِ وَ ما نَحنُ لَکُما بِمُؤمِنِینَ (۷۸)

وَ قالَ فِرعَونُ ائتُونِی بِکُلِّ ساحِرٍ عَلِیمٍ (۷۹) فَلَمّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُم مُوسی أَلقُوا ما أَنتُم مُلقُونَ (۸۰) فَلَمّا أَلقَوا قالَ مُوسی ما جِئتُم بِهِ السِّحرُ إِنَّ اللّهَ سَیُبطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لا یُصلِحُ عَمَلَ المُفسِدِینَ (۸۱) وَ یُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ لَو کَرِهَ المُجرِمُونَ (۸۲) فَما آمَنَ لِمُوسی إِلاّ ذُرِّیَّةٌ مِن قَومِهِ عَلی خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلائِهِم أَن یَفتِنَهُم وَ إِنَّ فِرعَونَ لَعالٍ فِی الأَرضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ المُسرِفِینَ (۸۳)

وَ قالَ مُوسی یا قَومِ إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیهِ تَوَکَّلُوا إِن کُنتُم مُسلِمِینَ (۸۴) فَقالُوا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلنا رَبَّنا لا تَجعَلنا فِتنَةً لِلقَومِ الظّالِمِینَ (۸۵) وَ نَجِّنا بِرَحمَتِکَ مِنَ القَومِ الکافِرِینَ (۸۶)

صفحه : ۱۹۲

[ترجمه]

پس از نوح ما رسولانی بسوی قوم آنها مبعوث گردانیدیم و امتهای آن رسولان چنین نبودند که بآن پیمبران ایمان آورند زیرا که بسیاری از آنها پیشتر پیغمبران را تکذیب کرده بودند اینکه چنین ما بر قلبهای سرکشان مهر میزنیم [۷۴]

پس از آن موسی و هارون را بسوی فرعون و اشراف قومش مبعوث گردانیدیم با معجزاتی و آنها استکبار نمودند زیرا که آنان جماعت گنهکاران بودند [۷۵]

و چون سخن حق از نزد ما آمد گفتند همانا اینکه سحری است ظاهر [۷۶]

موسی بآنها گفت آیا سخن درست و معجزه که بر شما آمده سحر است آیا اینکه بر شما نمودم سحر است در صورتی که ساحر رستگار نخواهد گردید [۷۷]
قوم فرعون بموسی گفتند آیا تو آمده‌ئی که ما را بگردانی از آنچه پدران ما بر آن بودند و برای تو و هارون در زمین مصر ریاست و بزرگی باشد و ما تصدیق کننده شما نمیباشیم [۷۸]
فرعون گفت هر ساحر دانائی را نزد من بیاورید [۷۹]
وقتی ساحرها آمدند موسی بآنها گفت آنچه را از سحر اندازنده‌اید بیندازید [۸۰]
پس چون ساحرها طنابها را و عصاها را انداختند موسی بآنها گفت آنچه شما از سحر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند زیرا که خدا عمل مفسدین را اصلاح نمیگرداند [۸۱]
و خدا حق را بکلمات خودش محقق و ثابت میگرداند اگر چه گنهکاران راضی نباشند [۸۲]
و بموسی ایمان نیاوردند مگر جوانهائی از قوم خود موسی (یعنی بنی اسرائیل) آنهم با ترس آنها از فرعون و گروه خودشان از بنی اسرائیل که آنها را بفتنه و عذاب بیندازند، و همانا فرعون در زمین علوّ نمود و (درستکاری) اسراف مینمود [۸۳]
موسی گفت ای قوم اگر بخدا ایمان آورده‌اید بر او توکل کنید اگر بوده باشید تسلیم شدگان [۸۴]
مؤمنین گفتند بر خدا توکل نمودیم پس از آن گفتند ای پروردگار ما ما را دست خوش و فتنه جماعت ستمکاران قرار مده [۸۵]
و ما را بمهربانی و بخشایش خودت از گروه کافرین خلاصی ده [۸۶]
.

صفحه : ۱۹۳

(توضیح آیات)

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِ رُسُلًا إِلی قَومِهِم فَجاؤُهُم بِالبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِن قَبلُ خدای تعالی برسولش خبر میدهد که پس از نوح [ع] پیمبرانی فرستادیم بسوی قوم آنها هر پیمبری را برای جماعتی فرستادیم هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را باهل بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین، و هر یک از اینکه رسولان با معجزات و بیناتی واضح که مصدق مدعای آنها باشد آمدند بر قومشان و هیچ یک از اینکه امم بپیمبران ایمان نیاوردند بآنچه پیشینیان بآن تکذیب کرده بودند یعنی لاحقین مثل سابقین آنها کفر ورزیدند و ایمان نیاوردند.
کَذلِکَ نَطبَعُ عَلی قُلُوبِ المُعتَدِینَ اینکه چنین که ما مهر بر قلوب امم گذشته‌گان نهاده بودیم همین طور مهر بر دل بعدیهای آنان نیز میگذاریم، از اینکه آیه توهم نشود که ابتداء و در ازل خدای متعال بدل کافرین مهر زده و قلب آنها را بسته گردانیده اینکه است که نور ایمان در دل و جان آنها نفوذ نمیکند وقتی خدا در ازل دل آنها را بسته گردانیده چگونه توانند ایمان آورند پس تقصیر آنها چیست! شاید آیه اشاره باین باشد که چون خداوند در ازل میدانسته که اینها از روی اختیار و پس از فهمیدگی ایمان نمیآورند فرموده ما بر قلب آنها مهر میزنیم و دل آنها را پس از جحود و انکار حق بسته میگردانیم که انکار و عناد آنها با اهل حق و سفراء الهی چنین ایجاب نمود که ما دل آنها را از اشراق نور معرفت ببندیم چنانچه از آیه بعد اینکه مطلب واضح میشود که فرموده:

صفحه : ۱۹۴

ثُمَّ بَعَثنا مِن بَعدِهِم مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ بِآیاتِنا فَاستَکبَرُوا وَ کانُوا قَوماً مُجرِمِینَ پس از آن پیمبران موسی پسر عمران و

برادر او هـارون را بـا معجزات بسیار فرسـتادیم بسوی فرعون پسـر ولیـد بن مصـعب یا قابوس که پادشاه آن زمان بود و اشـراف قوم فرعون چون موسـی ع با معجزه‌های بسیار بر فرعون مبعوث گردید و آنها تکبر و گردن کشی کردند پس از آنکه حقانیّت موسی و هارون بر آنها ثابت گردیده بود انکار نمودند و آنها جماعت گنهکاران بودند.

فَلَمّا جاءَهُمُ الحَقُّ مِن عِندِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحرٌ مُبِينٌ پس چون بر جماعت فرعون و فرعونیان سخن حق آمد گفتند اینکه سحر آشکار است، اشـاره به اینکه که پس از آنکه بر آنهـا حقیقت و حقـانیّت موسـی معلـوم شـد که از جـانب حق تعـالی است و ثـابت و محقق گردید گفتند اینکه سـحری است هویدا قالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلحَقِّ لَمّا جاءَكُم أَ سِحرٌ هذا وَ لا يُفلِحُ السّاحِرُونَ همزه استفهام انکاری است و مقول قول موسـی است که بـآن جمـاعت فرعونیـان گفته آیا شـما پس از آنکه حق برایتان ثابت گردیـده میگوئیـد آیا اینکه سحر است و آنها را ارشاد بعقلشان نموده که شـما بعقلتان رجوع کنیـد و بدانید که هیچوقت ساحر رسـتگار نخواهد گردید زیرا که عمل سحر باطل است و باطل در مقابل حق عرض اندام نخواهد نمود.

قالُوا أَ جِئتَنا لِتَلفِتَنا عَمّا وَجَدنا عَلَيهِ آباءَنا وَ تَكُونَ لَكُمَا الكِبرِياءُ فِي الأَرضِ وَ ما نَحنُ لَكُما بِمُؤمِنِينَ الخ فرعونیان بموسی گفتند آیا تو آمده‌ئی که ما را از دین آباء و اجدادمان بیرون ببری و شـما دو نفر بر ما بزرگی و کبریائی و سیادت نمائید و ما بشما ایمان نخواهیم آورد.

شایـد جماعت فرعونیان چون فراعنه مصـر را میدیدنـد که مردم را بنـدگی میگرفتنـد و دعوی الوهیت مینمودند اینکه بود که گمان میکردند موسی و هارون نیز چنین ادعائی

صفحه : ۱۹۵

دارند و میخواهند بر آنها ریاست نمایند اینکه بود که گفتند ما بشـما ایمان نداریم و چون در آن زمان ساحرین زیاد بودند کار عصا و یـد بیضـاء را حمـل بسـحر نمودنـد و فرعون گفت در اطراف عـالم سـاحرین را جمع‌آوری نمائیـد وقتی سـاحرین آمدنـد در مقام معارضه موسـی ع بآنها گفت آنچه را که از سـحر آماده کرده‌ایـد بیندازیـد وقتی سـحره آن ریسـمانها و عصاها و آنچه را که بتخیل مردمیکه حاضـر بودند عجیب مینمود انداختند موسی بآنان گفت آنچه را که شما از روی سحر بنظر آورده‌اید همانا خدا بزودی آنرا باطل میگرداند.

إِنَّ اللّهَ لا يُصلِحُ عَمَلَ المُفسِدِينَ بـدرستیکه خداوند عمل تباهکاران را اصـلاح نمیگرداند معلوم است کسانی که از کثرت معاصـی خود را از قابلیت اصـلاح شـدن انداخته‌اند دیگر آنان هر چه بکنند رو بفساد میروند نه باصـلاح زیرا چنین کسانی قلب خود را کدر نموده و نفس بهیمی بر آنها غالب گردیده اینکه است که آنچه از آنها بروز مینماید فساد است نه اصلاح.

وَ يُحِقُّ اللّهُ الحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ لَو كَرِهَ المُجرِمُونَ (کلمات) خـدا اعم است از افعال و ایجاد ممکنات و خلقت آنها قوله تعالی (قُل لَو كانَ البَحرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبِّي) سوره کهف آیه ۱۰۹، و گفتار او که بطور وحی یا بطور دیگر از اوامر و نواهی و دستوراتی که بملائکه و رسولان خود ابلاغ فرموده و احکام و وعد و وعید که بتوسط آنها بمردم اعلام کرده از کلمات تدوینی و تشریعی زیرا که حق مقابل باطـل است و میتوان گفت که خداونـد جمع کرده بین نفی و اثبـات که اعمـال فسـاد کـاران باطـل است و گفتار حق تعالی محقق و ثـابت گویـا فرموده (لیحق اللّه الحق و یبطل الباطل) (و لو کره المبطلون) اگر چه برای تباهکاران چنین مطلبی ناگوار است که مایلند کلمات باطل خود را بجای حق بنشانند.

صفحه : ۱۹۶

فَما آمَنَ لِمُوسى إِلّا ذُرِّيَّةٌ مِن قَومِهِ عَلى خَوفٍ مِن فِرعَونَ وَ مَلَائِهِم الـخ در ابتداء دعوت موسـی ع ایمان نیاوردند باو مگر اولادانی از

اولادان قومش یعنی بنی اسرائیل با ترس از فرعون و ترس از پـدرانشان و خویشانشان و ترس آنها از اقتدار و استیلاء و کثرت قشون او بـود زیرا که در آنـوقت فرعـون در زمین علوّ و سرکشـی بسـیار کرده بود و آنهـا ذراری یعقوب ع بودنـد یعنی نبیره‌هـا و اولاـدان اولادان آنها که بنی اسرائیلشان مینامیدند و گویند بنی اسرائیلیان در آنوقت سیصد هزار نفر بودند که با اینکه از فرعون و فرعونیان میترسیدند که آنها را اذیت کننـد آنها بموسـی ایمان آوردند و گویند وقتی یعقوب [ع] با اولادان داخل مصـر گردیدند هفتاد و دو نفر بودنـد، و راجع به اینکه که مقصـود از ذریه چه کسـانی بودنـد از مفسـرین در اینکه مورد گفتـار دیگری نقـل شـده لکن اینکه معنائی که گفته شد ظاهرتر و متبادر بذهن است.

وَ قالَ مُوسـی یا قَومِ إِن کُنتُم آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیهِ تَوَکَّلُوا إِن کُنتُم مُسلِمِینَ-الـخ حاصل آنکه پس از اینکه بنی اسـرائیلیان ایمان آوردند با اینکه از فرعون و پدران خود میترسیدند موسی بآنها گفت ای جماعت اگر شما واقعا بخدا ایمان آورده‌اید (فعلیه توکلوا) علی را در مورد استیلاـء و علوّ می‌آورنـد، شایـد اشاره باین است که لازمه ایمان بخـدا ایمان بعلو و استیلاء و قاهریت او است وقتی شـما چنین دانستیـد که حق تعـالی غالب و قاهر است نبایـد از فرعون یا غیر او بترسـید بلکه بایستی اتکاء و اعتماد شـما بخـدا باشـد اگر شـما از تسـلیم شدگان باشـید، گویا فرموده بدانید که خدا شـما را یاری مینماید و دشمن شما را هلاک میگرداند پس از سخن موسی که بر خـدا توکل کنیـد بنی اسرائیلیان و مؤمنین آنهائیکه با او بودند گفتند ما توکل بخدا نمودیم پس دعاء کردند گفتند ای پروردگار ما ما را لگدکوب قوم ظالمین قرار مده، ما را برحمت خودت از گروه ناگرویدگان نجات بده.

اینکه آیات تذکر و اندرز است برای مؤمنین که بدانند اگر توکل و اتکاء

صفحه : ۱۹۷

و اعتمـاد آنهـا بخـدا باشـد و از سـر ایمان تسـلیم باوامر و نواهی حق تعالی گردنـد خـدای تعالی در همه حال آنها را یاری و کمک میکنـد و بر همه اهـل عـالم سـیادت و برتری پیـدا مینماینـد همان طوری که بما خبر داده (وَ أَنتُمُ الأَعلَونَ إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) سوره آل عمران آیه ۱۳۳، البته وعده خدا صدق است معلوم میشود زبونی ما و سیادت دیگران در اثر اینکه است که آن شرطی که در آیه قید نموده (إِن کُنتُم مُؤمِنِینَ) در ما فقط شاید اسمی باقی مانده و حقیقت ندارد.

صفحه : ۱۹۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۹۴]

اشاره

وَ أَوحَینا إِلی مُوسـی وَ أَخِیهِ أَن تَبَوَّءا لِقَومِکُما بِمِصرَ بُیُوتاً وَ اجعَلُوا بُیُوتَکُم قِبلَةً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِینَ (۸۷) وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیتَ فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَموالاً فِی الحَیاةِ الدُّنیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَن سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطمِس عَلی أَموالِهِم وَ اشدُد عَلی قُلُوبِهِم فَلا یُؤمِنُوا حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلِیمَ (۸۸) قالَ قَد أُجِیبَت دَعوَتُکُما فَاستَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعلَمُونَ (۸۹) وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ البَحرَ فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغیاً وَ عَدواً حَتّی إِذا أَدرَکَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَت بِهِ بَنُوا إِسرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ المُسلِمِینَ (۹۰) آلآنَ وَ قَد عَصَیتَ قَبلُ وَ کُنتَ مِنَ المُفسِدِینَ (۹۱)

فَالیَومَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَن خَلفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّاسِ عَن آیاتِنا لَغافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَد بَوَّأنا بَنِی إِسرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدقٍ وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّیِّباتِ فَمَا اختَلَفُوا حَتّی جاءَهُمُ العِلمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقضِی بَینَهُم یَومَ القِیامَةِ فِیما کانُوا فِیهِ یَختَلِفُونَ (۹۳) فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ

مِمّا أَنزَلنا إِلَيکَ فَسئَلِ الَّذِينَ يَقرَؤُنَ الكِتابَ مِن قَبلِکَ لَقَد جاءَکَ الحَقُّ مِن رَبِّکَ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِينَ (۹۴)

صفحه : ۱۹۹

[ترجمه]

ما بموسی و برادرش وحی نمودیم که شما برای پیروانتان بمصر منزل بگیرید و خانه‌های خود را مسجد قرار دهید و نماز را بپای دارید و بمؤمنین مژده دهید [۸۷]

و موسی گفت ای پروردگار ما همانا تو بفرعون و تابعین او در حیات دنیا مال و زینت عطاء نمودی تا اینکه مردم را از راه تو گمراه گردانند ای پروردگار ما اموال آنها را نابود گردان و دلهایشان را سخت نما پس ایمان نمیآورند تا اینکه عذاب دردناک را ببینند [۸۸]

خدای تعالی فرمود همانا دعای شما اجابت گردید پس شما (در ارشاد بحق) استقامت نمائید و البته پیروی ننمائید راه کسانی را که علم و دانش ندارند [۸۹]

و ما بنی اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و فرعون و سپاهیانش بظلم و تعدی در عقب بنی اسرائیل آمدند تا وقتی که فرعون خواست برود نیل غرق شود گفت ایمان آوردم که نیست خدائی مگر آنکسی که بنی اسرائیل باو ایمان آوردند و من از جمله تسلیم شدگانم [۹۰]

جبرئیل باو گفت الآن که موقع هلاکت رسیده ایمان میآوری در حالیکه تو پیش از اینکه نافرمانی کردی و از جمله گمراه کنندگان بودی [۹۱]

و امروز بدن تو را نجات میدهیم یعنی آنرا از آب بیرون میاندازیم تا اینکه برای کسانیکه پس از تو میآیند آیت و نشانه باشی و بتو عبرت گیرند و همانا بیشتر مردم از آیات و نشانه‌های قدرت ما غافلند [۹۲]

و ما بنی اسرائیل را بجای صدق و صفا مسکن دادیم و روزی آنها را از طیبات قرار دادیم و آنان در امر دین خدا و با آمدن رسول خاتم [ص] اختلاف نکردند تا وقتی که بر آنها علم تورات آمد بحقیقت پروردگار تو در روز قیامت بین آنها حکم میکند در آنچه در آن اختلاف نمودند [۹۳]

ای رسول اگر تو در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم در شک میباشی سؤال کن از آنکسانیکه کتاب پیشینیان را قرائت کرده‌اند محققا از طرف پروردگارت خبر راست و درست آمد که تو از شک کنندگان نبوده باشی [۹۴]

(اینکه خطاب ظاهرا بپیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است لکن مقصود امت میباشند).

صفحه : ۲۰۰

(توضیح آیات)

وَ أَوحَينا إِلي مُوسي وَ أَخِيهِ أَن تَبَوَّءا لِقَومِكُما بِمِصرَ بُيُوتاً وَ اجعَلُوا بُيُوتَكُم قِبلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ المُؤمِنِينَ خدای تعالی برای پیمبرش حکایت میکند که ما بموسی و برادرش هارون (علیهما السّلام) وحی کردیم که در مصر خانه بسازند برای قومشان (بوأت المنزل و بوأته) یعنی برای خود و قوم خود در مصر منزل بگیرند که بآنها امر میشود منزل بگیرند و منزلهای خودتان را مسجد قرار

دهيد، از بعضـى از مفسـرين نقل شده كه گفته‌اند چون بنى اسرائيل قبلا مأمور بودند كه فقط در مسجد نماز بخوانند وقتى فرعون بر آنها مسلط گرديد مسجدهاى آنها را خراب نمود اكنون رخصت يافتند كه در خانه‌هاى خود نماز بخوانند و در خانه‌ها مسجد قرار بدهند.

[اينكه قول إبن عباس است] و از بسيارى از مفسرين است كه مأمور شدند در خانه رو بكعبه نماز كنند.

و بعضـى از مفسـرين مثل سـعيد بن جبير و بسيار ديگر گفته‌اند (وَ اجعَلُوا بُيُوتَكُم قِبلَةً) يعنى خانه‌هاى خود را مقابل هم قرار دهيد و مواظب نماز خود باشيد (و بشر المؤمنين) ظاهرا امر بموسـى ع است كه بآنهائيكه ايمان آورده‌اند مژده بده و ميتوان گفت اينكه امر بپيمبر اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه اى رسول بمؤمنين مژده و بشارت بده.

از بعض عرفاء است كه گفته آيه اشاره باين است كه سالكين الى اللّه سزاوار نيست كه در عالم نفس سفليه منزل بگيرنـد بلكه بايد در مصر عـالم روحـانيه مقامات عالى براى خود مهيا نماينـد (و ليقيموا الصـلوة) يعنى در مقامات روحانيه در عالم بسوى نزديكيها و عالم موصـلات ربانيه منزل بگيرند زيرا كه سير ممكنات متناهى و ذوق آنها منقطع است، اما سير بسوى واجب و چشيدن لذات آن در دنيا و آخرت دائمى و لذت جان است و ذوق رجال بانواع كرامات مقابل نيست با محبّت اهل

صفحه : ۲۰۱

لقـاء عنـد اللّه و اگر تـألم باشـد آن الم نيست و اگر تـألم باشـد براى اهل ذوق آن است كه مى‌بيننـد مراتب اهل فناء را كه فوق آنها ميباشند و امّا كسيكه باقى باشد در وصل ديگر براى او تألم نيست.

[پايان] وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيتَ فِرعَونَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَموالًا فِي الحَياةِ الدُّنيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ الخ موسى در مقام مناجات عرض ميكنـد خـدايا تو بفرعون و گروهـان او بقـدرى زينت و اسـباب تجمل و مال و لباسـهاى فاخر و منزلهاى عالى عطاء نمودى تا اينكه از راه تو مردم را گمراه كردند، لام (ليضلوا) ميشود بمعنى غرض باشد و ميشود بمعنى غايت و در اينجا اگر بمعنى غرض باشد معنى آيه چنين ميشود كه زينت دنيـا باينها دادى براى اينكه گمراه گردنـد، و اينكه وجه اگر چه چنانچه اشاعره خواسـته‌اند باين آيه جبر را اثبـات نماينـد لكن در ردّ قول آنها ميتوان گفت وقتى آنها باختيار از روى كبر و عناد مخالفت رسول خـداى تعالى را كردند مجازاتـا زينت دنيا را براى آنان زياد ميكنـد تا اينكه در آخرت بـدترين عـذاب گرفتار گردنـد بنا بر اينكه معنى باز جبر نيست بلكه كبر آنها است كه باعث عذاب آنها ميگردد چنانچه نظائرش در كلام اللّه بسيار است.

لكن بهتر اينكه است كه همان طورى كه بسيارى از مفسـرين آيه را توجيه نموده‌اند گفته شود لام (ليضـلوا) لام غايت است چنانچه نظائر آن هم در قرآن و هم در گفتار عرفى بسيار است مثل اينكه گفته ميشود (جئتك لتكرمنى) آمدم نزد تو كه مرا گرامى دارى.

رَبَّنَا اطمِس عَلى أَموالِهِم وَ اشدُد عَلى قُلُوبِهِم فَلا يُؤمِنُوا حَتّى يَرَوُا العَذابَ الأَلِيمَ وقتى فرعونيان بموسـى و بنى اسـرائيل ظلم و اذيت را بمنتهى درجه رسانيدنـد موسـى ع در بـاره آنها نفرين نمود و گفت خـدايا (اطمس) طمن بردن اثر چيزى را گوينـد و كاريز آب كه انباشته شود آنرا (مطموس) نامند و در اينجا براى مبالغه گويد چنان مال و زينت را مسخ گردان كه ديگر اثرى بر آن مترتب نشود

صفحه : ۲۰۲

و قلب آنهـا را سـد و سـخت گردان و اينان ايمان نميآورنـد تا وقتى كه ببيننـد عـذاب اليم را و آن موقعى است كه در رود نيل غرق ميگردند.

قالَ قَد أُجِيبَت دَعوَتُكُما فَاستَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعلَمُونَ دعاى موسـى و هارون [ع] بهدف اجابت رسيد و بموسى خطاب شد اى موسـى دعاى تو و برادرت را اجابت نموديم و شما دو نفر ثابت باشيد بر آنچه مأموريد از دعوت مردم بايمان و پيروى نكنيد

طریقه آن کسانی را که ایمان ندارنـد و تعجیل در عـذاب آنها نکنید که هر کاری مرهون بوقت مقدر او است، و در حدیث است از حضـرت صادق ع که بعد از چهل سال نفرین اینکه دو پیغمبر مسـتجاب گردید وَ جاوَزنا بِبَنِی إِسرائِیلَ البَحرَ فَأَتبَعَهُم فِرعَونُ وَ جُنُودُهُ بَغیاً وَ عَدواً در اینکه آیه خدای تعالی خبر میدهد بچگونگی نجات موسـی و بنی اسرائیل و هلاک گردانیدن فرعون و تابعین که بنی اسـرائیل را از دریا بسلامت گذرانیدیم و چون آنها بسلامت گذر نمودند فرعون و قشون او بگمان اینکه میتوانند مثل بنی اسرائیل از دریا بگذرند آنها در عقب بنی اسرائیل وارد دریا گردیدند.

تاریخ نویسـان راجع بداستان قبطیـان و بنی اسـرائیلیان حکایـات مختلفی نقـل کرده‌انـد از جمله آنهـا اینکه گوینـد موسـی [ع] ببنی اسـرائیلیان گفت زر و زیور قبطیان را از آنان عاریه نمائید و پس از آنکه از آنها گرفتند در همان شب از شهر بیرون رفتند و خداوند آن شب را دراز گردانیـد و خواب را بر قبطیـان غـالب گردانیـد تـا موسـی بنی اسـرائیل را در همان شب بیرون برد و آنها ششـصد و بیست هزار مرد بودنـد و گوینـد هفتاد ساله و بیست ساله در عـدد آنها نبود، و نیز گفته‌اند هیچ خانه‌ئی از خانه‌های قبطیان نبود مگر اینکه یک بچه یا دو بچه از آنها مرده بود و آنها مشـغول به عزداری و دفن بچه‌ها شدند اینکه بود آنروزی که شـبش بنی اسـرائیلیان از شـهر بیرون رفتنـد قبطیان خبر دار نشدنـد روز بعـد فهمیدند موسـی و بنی اسـرائیلیان از شـهر رفته‌اند بفرعون خبر دادند فرعون در غضب شد همگی لشگر خود را جمع نمود و با سیصد و دو هزار لشگر در پی آنها روان

صفحه : ۲۰۳

شدند، از محمّد بن کعب نقل شده که شـعار فرعون اینکه بود که جامه سـیاه میپوشـید و لشگر او همه با جامه سیاه و اسبهای سیاه از عقب موسـی و بنی اسـرائیل روان شدند آنوقت موسـی [ع] با بنی اسـرائیل نزدیک دریای قلزم رسـیده بودند وقتی بنی اسرائیل لشگر فرعون را دیدند که هر یک بر اسب تازی نشسـته و کلاه خودی بر سـر نهاده و حربه‌ئی بدست دارند متوحش گردیدند و گفتند ای موسـی چه چـاره کنیم از جلـو دریـا و از عقب لشـگر بیشـمار اگر جلو رویم غرق خواهیم گردیـد و اگر از عقب برگردیم یـا توقف نمائیم کشـته خواهیم گردید موسـی [ع] گفت (کَلّا إِنَّ مَعِی رَبِّی سَیَهدِینِ) سوره شعراء آیه ۶۲، آنوقت خداوند بموسـی وحی نمود که عصا را بدریا بزن وقتی موسی عصا را بدریا زد دوازده راه خشک در دریا بعدد اسباط بنی اسرائیل پدید گردید هر سبطی براهی عبور نمودنـد وقتی میرفتند با خود گفتند خبر از عموزاده‌های خود نداریم خداوند فرمان داد تا آبهای دریا طاق طاق گردید که آنها یکدیگر را مشاهده بنمایند.

چون لشـگر فرعون بلب دریا رسیدند فرعون وقتی اینکه طور دید ترسید و فهمید که آن از آیات خدا است لشگر گفتند ما نیز بدریا رویم فرعون جرئت ننمود پیش برود چنین گفته‌انـد که جبرئیـل بر مادیـانی نشسـته در پیش اسب فرعون رانـد اسب فرعون سرکشـی کرد و هر قـدر فرعون جلو اسب را گرفت فائـده نبخشـید و در عقب مادیـان در دریـا رفت همه بیکبار در عقب او داخل دریا شـدند بحکم حق تعالی آبها سر بهم آورد و تمام غرق گردیدند.

و بعضـی از مفسـرین گفته‌انـد روزی جبرئیـل بصورت مردی بـدیوان مظـالم فرعون آمـد و گفت من از راه دور آمـده‌ام و مسـئله‌ئی خـواهم از تـو اسـتفتاء کنم و صـورت فتـوا را بفرعـون داد فرعون مطـالعه نمود مضـمون آن چنین بود که حکم امیر چیست در بـاره بنـده‌ئی که در میـان مـال و نعمت مولاـی خود نشو و نمـا نموده و از سـائر ممالیک ممتاز گردیـده پس از آن کفران نعمت نموده و ادعای سـلطنت و آقائی نماید و فرمان مولای خود را نبرد فرعون بدست خود زیر استفتاء نوشت که یقول ابو العباس ولید بن مصعب پاداش بنده‌ئی که بر سید خودش خروج

صفحه : ۲۰۴

كند و بنعمت او كفران ورزد اينكه است كه در دريا غرق گردد جبرئيل آن خط را گرفت و از منزل او بيرون رفت.

حَتّى إِذا أَدرَكَهُ الغَرَقُ قالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا الَّذِى آمَنَت بِهِ بَنُو إِسرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ المُسلِمِينَ، آلآنَ وَ قَد عَصَيتَ قَبلُ وَ كُنتَ مِنَ المُفسِدِينَ وقتى فرعون بدريا غرق گرديد و نزديك بهلاكت رسيد كلمه توحيد بر زبان جارى گردانيد و گفت ايمان آوردم بآنكسى كه بنى اسرائيل بوى ايمان آوردند خطاب سخط آميز رسيد الآن كه موقع هلاكت تو است ايمان ميآورى و قبلا نافرمان و از مفسدين و تباه‌كاران بودى.

على بن ابراهيم بن هاشم بسند خود از صادق آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين نقل ميكند كه گفته از حين غرق شدن فرعون هر وقت جبرئيل نزد رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم ميآمد اندوهگين و غمناك بود اينكه طور بود تا وقتى كه اينكه آيه را بر پيمبر آورد مسرور و خندان بود حضرت از سبب خوشحالى او پرسيد گفت وقتى فرعون غرق گرديد و گفت (آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا الَّذِى آمَنَت بِهِ بَنُو إِسرائِيلَ) من پاره گل سياه بدهن او زدم و گفتم (آلآنَ وَ قَد عَصَيتَ قَبلُ وَ كُنتَ مِنَ المُفسِدِينَ) و پس از آن خائف گرديدم كه مبادا مرضى الهى نبوده باشد و رحمت الهى او را دريافته باشد و پيوسته در اينكه اندوه بودم تا آنكه مأمور گرديدم كه برسانم بتو آنچه را كه بفرعون گفته بودم. [منهج] فَاليَومَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَن خَلفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَن آياتِنا لَغافِلُونَ ظاهرا خطاب بفرعون حين غرق شدنش ميرسد و گويا فرموده كه ايمان تو امروز و الان ديگر فائده بخش نيست زيرا كه روح تو فاسد گرديده ديگر ايمان در آن نفوذ نميكند موقع مجازات رسيده لكن بدن تو را نجات ميدهيم يعنى بدن تو را نگاه داريم تا اينكه براى ديگران درس عبرت باشى همانا بسيارى از مردم از آيات ما غافلند.

صفحه : ۲۰۵

وَ لَقَد بَوَّأنا بَنِي إِسرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدقٍ وَ رَزَقناهُم مِنَ الطَّيِّباتِ فَمَا اختَلَفُوا حَتّى جاءَهُمُ العِلمُ الخ مقصود از جاى صدق بيت المقدس و ساير ولايات شام و يا مصر و يا زمين اردن و فلسطين كه زمين بيت المقدس بود ميباشد.

در مقام امتنان بر بنى اسرائيل بپيمبرش خبر ميدهد كه پس از غرق گرديدن فرعون و تابعين او ما منزل و جائى كه لايق و شايسته راستى و صدق باشد نظر بوعده‌اى كه بآنها داده شده بود عطاء نموديم و اطعمه‌هاى پاكيزه بآنان روزى داديم و آنها با هم در امر دين اختلاف نداشتند تا وقتى كه بتورات عالم گرديدند و در تأويل و تفسير آن اختلاف كردند و احكام تورات را تحريف و تغيير دادند و شعبه شعبه شدند.

و بقول بعضى مقصود از (جاءَهُمُ العِلمُ) آنوقتى بود كه بصفات احمدى [ص] و اوصاف محمدى صلّى اللّه عليه و آله و سلّم واقف شدند و بتغيير و تحريف تورات مشغول گرديدند و بقول ديگر مقصود از علم علم قرآنست كه چون عالم بقرآن گرديدند بعضى مؤمن و بعضى كافر شدند و خداوند در روز قيامت بين آنها حكم مينمايد.

فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِمّا أَنزَلنا إِلَيكَ فَسئَلِ الَّذِينَ يَقرَؤُنَ الكِتابَ مِن قَبلِكَ لَقَد جاءَكَ الحَقُّ مِن رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ المُمتَرِينَ خطاب برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است و مقصود امت ميباشند كه هرگاه از آنچه از داستانها و حكايات پيمبران گذشته كه بر تو نازل كرده‌ايم در شك ميباشيد سؤال كنيد از كسانيكه كتاب را قرائت ميكنند و مطالعه مينمايند و مقصود از كتاب شايد تورات و انجيل و باقى كتب آسمانى باشد كه پيش از تو نازل گرديده، و شايد مقصود از كتاب كتب تواريخ و قصص انبياء و غير آنها باشد تا اينكه همانا دانسته شود كه آنچه را كه بر آنها ميخوانى آن از جانب پروردگار تو آمده و تماما صدق و حق است و خلافى در آن نيست.

صفحه : ۲۰۶

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۵ تا ۱۰۳]

اشاره

وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الخاسِرِینَ (۹۵) إِنَّ الَّذِینَ حَقَّت عَلَیهِم کَلِمَتُ رَبِّکَ لا یُؤمِنُونَ (۹۶) وَ لَو جاءَتهُم کُلُّ آیَةٍ حَتّی یَرَوُا العَذابَ الأَلِیمَ (۹۷) فَلَو لا کانَت قَریَةٌ آمَنَت فَنَفَعَها إِیمانُها إِلاّ قَومَ یُونُسَ لَمّا آمَنُوا کَشَفنا عَنهُم عَذابَ الخِزیِ فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ مَتَّعناهُم إِلی حِینٍ (۹۸) وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ (۹۹) وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ إِلاّ بِإِذنِ اللّهِ وَ یَجعَلُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ (۱۰۰) قُلِ انظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ (۱۰۱) فَهَل یَنتَظِرُونَ إِلاّ مِثلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِهِم قُل فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَینا نُنجِ المُؤمِنِینَ (۱۰۳)

صفحه : ۲۰۷

[ترجمه]

نبوده باش از آن کسانیکه بآیات خدا تکذیب میکردند پس بوده باشی از زیانکاران [۹۵]

همانا آنهائیکه قول پروردگار تو بر آنها محقق گردیده ایمان نمیآورند [۹۶]

اگر چه هر معجزه‌ئی بر آنها بیاید تا وقتی که عذاب دردناك را ببینند [۹۷]

چرا نبودند هر قریه‌ئی که پیش از نزول عذاب ایمان آوردند و ایمانشان بآنها نفع دهد مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب ذلت و خواری دنیا را از آنها برداشتیم و تا زمانی آنان را متمتع گردانیدیم [۹۸]

اگر پروردگار تو خواسته بود هر که در زمین است تمام آنها ایمان میآوردند آیا تو مردم را اکراه میکنی تا اینکه مؤمن گردند [۹۹]

و برای کسی نمیباشد اینکه ایمان آورد مگر باذن خدا و رجس و پلیدی را قرار میدهد بر آنکسانیکه تعقل نمیکنند [۱۰۰]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو نظر کنید در آسمانها و زمین که چه چیزها است از آثار قدرت خدا و دیدن آیات و انذار پیمبران عذاب خدا را دفع نمیگرداند از جماعتی که ایمان نمیآورند [۱۰۱]

آیا شما کفار منتظرید مگر مثل روزهای (عذابی) که بر پیشینیان گذشته بر شما برسد بگو شما منتظر چنین روزی باشید بحقیقت من هم با شما از منتظرین میباشم [۱۰۲]

پس ما نجات میدهیم پیغمبران و آنکسانی را که ایمان آوردند اینکه چنین نجات دادن مؤمنین بر ما حق است [۱۰۳]

.

صفحه : ۲۰۸

(توضیح آیات)

وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الخاسِرِینَ (وَ لا تَکُونَنَّ) عطف است به (فَلا تَکُونَنَّ مِنَ المُمتَرِینَ) در آیه قبل و اشاره باین است که بقدری حجیت قرآن ظاهر و هویدا است که اصلا در معرض شکّ و ریبی واقع نخواهد گردید و با اینکه خدا

میـدانست که رسولش هیچوقت تکـذیب آیات خـدا را نمیکنـد و نخواهـد کرد و محتاج باین نیست که آنچه بر او نازل گردیـده از علماء یهود و نصاری بپرسـید و ببیند که مطابق است با تورات و انجیل و باقی کتب آسـمانی و اینکه فرموده تو از ممترین نباش و در اینکه آیه بالا بنهی صـریح که مؤکـد گردانیـده بنون تأکیـد ثقیلـهٔ که تو از آنکسان که آیات ما را تکـذیب کردنـد نبوده باش برای تثبیت و تأکیـد و مؤکّـد گردانیـدن آیـات الهی است که برسولش خطـاب فرموده که مبـادا تو از آنکسـانی باشـی که آیات خـدا را تکذیب نمودند که اگر چنین باشی از زیانکاران و کسانی که عمر خود را بیهوده تلف نموده‌اند میباشی.

و ظـاهرا آیـات اگر چه خطـاب برسول است لکن مقصود امت میباشـند و از باب مثال معروف است که گوینـد (بـدر میزنم دیوار تو بشنو).

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّت عَلَيهِم كَلِمَتُ رَبِّكَ لا يُؤمِنُونَ ظـاهرا نـتیجه آیـات جلو است و علت نهی است و نظر بنظم آیه و سـیاق آیـات چنین میشود که ای رسول تو از جمله تکـذیب کننـده‌گان آیات الهی مباش زیرا که آنان ایمان نمیآورند و آنها از زیانکاران میباشـند زیرا که کلمه عذاب بر آنها محقق گردیده و هر آیه و معجزه‌ئی که بر آنها بیاید ایمان نخواهند آورد تا وقتی که عذاب را معاینه بینند.

صفحه : ۲۰۹

فَلَو لا كانَت قَريَةٌ آمَنَت فَنَفَعَها إِيمانُها إِلّا قَومَ يُونُسَ لَمّا آمَنُوا كَشَفنا عَنهُم عَذابَ الخِزيِ فِي الحَياةِ الدُّنيا وَ مَتَّعناهُم إِلى حِينٍ چرا اهل دهی از دههـا نبودنـد (که قبـل از نزول عـذاب) ایمـان آرنـد مگر قوم یونس که هنگام نزول عـذاب ایمان آوردنـد و از آنها عـذاب رسوائی را برداشتیم و در حیات دنیا آنها را متمتع گردانیدیم تا هنگام رسیدن اجل آنها.

داستان حضرت یونس ع آنطوریکه در تواریخ نوشته‌اند و مفسرین نقل کرده‌اند چنین است:

بعضـی از مفسـرین از سـعید بن جبیر و سدی و غیر اینها روایت کرده‌اند که حق تعالی یونس را باهل نینوا از زمین موصل فرسـتاد او آنـان را مـدتی بیکتا پرستی دعوت نمود تبلیغ او را نپذیرفتنـد و او را رنجانیدنـد و ایمان نیاوردنـد یونس شـکایت آنها را بخـدا کرد گفت الهی قـوم مرا تکـذیب کردنـد (فـانزل علیهم نقمتـک) بوی خطـاب رسـید بآنهـا خـبر بـده که اگر از امروز تـا سه روز دیگر و بروایتی تا چهل روز دیگر ایمان نیاوردید بر آنها عذاب میفرسـتم لکن قول اول صـحیح‌تر و مشـهورتر است یعنی وعده عذاب تا سه روز.

یـونس [ع] اینرا گفت و از بین مردم بیرون رفت و در شـکاف کوهی پنهـان گردیـد چون روز سوم که موقع عـذاب رسـیده بود حق تعالی بمالک دوزخ امر نمود که بمقـدار شـعیری از سـموم دوزخ باین جماعت بفرست آنوقت سـموم دوزخ بشـکل ابر سیاه یا دود غلیظ و شـراره آتش گرد شهر نینوا را گرفت چون قوم یونس بامداد برخواستند علامت عذاب را مشاهده کردند ترسیدند و لرزیدند و دانسـتند که یونس [ع] راست گفته روی بسلطان خود نمودند او مردی عاقل بود فرمود یونس را بطلبید اگر در میان ما است بدانید که اینکه عـذاب نیست و اگر بیرون رفته یقین دانیـد که عذاب است و جماعت هر چه تفحص کردند یونس را نیافتند سـلطان گفت اگر یونس رفته آنخدائی که شما را بسوی او دعوت مینمود باقی است و دانا و شنوا است و غرض ما اینکه بود که او را پیدا کنید

صفحه : ۲۱۰

و ایمان آرید اکنون که رفته بیائید تا همه بصـحرا رویم و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدر خانه او توجه کنیم شاید بر ما رحم کند سلطان پلاس پوشید و با سر و پای برهنه و رعایا بهمین صورت روی بصحرا نمودند.

علی بن ابراهیم بن هـاشم از پـدر خود از إبن ابی عمیر از جمیل روایت کرده که ابو عبـد اللّه [ع] فرمود چون قوم اطاعت نکردنـد و ایمان نیاوردند یونس خواست در باره آنها دعا کند مردی عابد در آنشهر بود بنام ملیخا گفت در حق آنها نفرین کن و عالمی که او

را روبیل میگفتند او را منع میکرد و گفت در باره آنها نفرین مکن زیرا که خدای تعالی هلاکت بنده‌گان را خوش ندارد.

خلاصه یونس [ع] نفرین کرد وقتی عذاب نازل شد روبیل گفت ای مردم همه روی بصحرا نهید کودکان را از مادران جدا کنید و چهارپایان را از بچه‌هایشان جدا کنید و بناله و گریه مشغول گردید آنوقت همه بیکدفعه با نیّت‌های خالص صدا بلند کردند و گفتند (نؤمن بما جاء به یونس) و از اول ذی الحجه تا دهم محرم مردم بهمین طور مینالیدند و در اینکه چهل روز دست از ناله و فنان برنداشتند و بزبان حال میگفتند:

چاره ما ساز که بی‌یاوریم گر تو برانی بکه رو آوریم

پیش تو گر بی‌سر و پا آمدیم هم بامید تو خدا آمدیم

پادشاه رو بخاک گذارد و گفت خدایا ما میخواستیم یونس را وسیله سازیم اکنون او بشآمت گناه از بین ما بیرون رفته ما بدرگاه تو گرویدیم خدایا برحمت واسعه خودت و بقدر و جاه یونس که بدرگاه تو دارد اینکه عذاب را از ما دفع کن جماعتی میگفتند پروردگارا یونس بما میگفت بنده‌گان را بخرید و آزاد کنید ما بندگان توئیم ما را بکرم عام خودت آزاد گردان، بعض دیگر میگفتند یونس ع بما میگفت هر کس بشما ستم نمود از آن درگذرید ما بگناه بسیار بر خود ستم نمودیم ما را عفو کن، بعض دیگر میگفتند پروردگارا تو گفته‌ئی سائل را رد نکنید و محروم نگردانید ما سائلان بی‌چیز رو بدر خانه تو آورده‌ایم ما را

صفحه : ۲۱۱

محروم مگردان.

ما تهی دستان برآوردیم دستی بر دعا نقد فیضی نه بر اینکه دست گنه‌کاران ما

از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که صدق نیّت و خلوص آنان را بر اینکه داشت که هر مظالمی و حقی که بر یکدیگر داشتند ردّ کردند تا آنکه مردی سنگی را که از مال غیر در خانه زیر بنای خود نهاده بود خانه را منهدم گردانید و آنرا کند و بصاحبش ردّ نمود.

از صالح روایت شده که از علماء پیر مردی بنام روبیل در میان آنها بود آنها را امر کرد که همه ایمان آورده و خدا را باین کلمات بخوانید (یا حی یا قیوم یا حی حین لا حی یا حی محیی الموتی و یا حی لا اله الّا انت) تا عذاب از شما دفع شود آنها خدا را باین کلمات خواندند عذاب برحمت تبدیل گردید و هرگاه کسانیکه عمر خود را صرف کفر کرده باشند باین کلمات بزرگوار دعا کنند بلا شبهه مستجاب گردد و حاجات او برآورده شود.

خلاصه روز چهلم که دهم محرم بود اثر مناجات دلسوز آنها ظهور نمود و برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت ابر مرتفع گردید ابر مرحمت بر سر ایشان گسترده گردیده، یونس ع از آن رخنه کوه که متواری گردیده رو بنینوا نمود میخواست که از حال قوم خود خبردار گردد وقتی نزدیک شهر گردید شبانی را دید از شهر بیرون میآمد پرسید که اهل شهر چگونه بودند گفت بسلامت بودند پس وقتی که از حکایت اهل شهر مطلع گردید متأثر و ناراحت گردید و با خود گفت من آنها را بنزول عذاب ترسانیدم و عذاب تبدیل برحمت گردید اگر من در شهر بروم مرا تکذیب میکنند رو بصحرا نهاد بکنار دریا رسید و در کشتی نشست کشتی در آنجا بسیار بود همه کشتی‌ها رفت و آن کشتی که یونس در آن بود نرفت گویند پیر مردی بود گفت بنده گریخته‌ئی در میان ما هست یونس [ع] گفت آن بنده گریخته منم اگر خواهید بسلامت بروید مرا بدریا اندازید گفتند در تو اثر بنده

گریخته نمی‌بینم تو سیمای صالحان داری

صفحه : ۲۱۲

چند دفعه قرعه زدند بنام یونس درآمد او را گرفتند که بدریا افکنند بماهی خطاب رسید که بنده مرا دریاب و چند روز شکم تو زندان او خواهد کرد او طعمه تو نیست، نون که نام ماهی است از ته دریا آمد دم کشتی و دهن باز نمود و یونس را فرو برد و یونس در شکم ماهی سه ماه محبوس گردید و خدای تعالی شکم آن ماهی را مثل بلور گردانید و آن ماهی او را در دریا گردانید و عجائب دریاها را مشاهده مینمود و تسبیح اهل دریا را شنید او نیز موافقت کرد و گفت (لا إِلهَ إِلّا أَنتَ سُبحانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظّالِمِینَ) و گفته‌اند او چهل شبانه روز در شکم ماهی ماند وقتی مدت حبس یونس تمام شد ماهی مأمور گردید او را بصحرا اندازد قوله تعالی (فَنَبَذناهُ بِالعَراءِ وَ هُوَ سَقِیمٌ) چون در بیابان بود بامر حق تعالی فورا درخت کدوئی روئیده شد و یونس در سایه آندرخت از تابش آفتاب محفوظ ماند و از شیر بز کوهی تغذیه مینمود الی آخر که داستان یونس مفصل است در جاهای دیگر باقی حکایت آن بیان شده.

وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَن فِی الأَرضِ کُلُّهُم جَمِیعاً أَ فَأَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤمِنِینَ پس از بیان داستان قوم یونس ع که آنها پس از ظهور عذاب ایمان آوردند و نجات یافتند و اگر خواست خدا و مشیت او تعلق گرفته بود تمام اهل زمین ایمان میآوردند، شاید اشاره باین باشد که چون اجبار در کار نیست و بسیاری از مردم باختیار خود را از قابلیت انداخته‌اند و خدا نخواسته که بجبر آنها را مؤمن گرداند پس آیا تو (خطاب برسول است) چنین قدرتی داری که آنها را مؤمن گردانی هرگز چنین قدرتی نداری.

وَ ما کانَ لِنَفسٍ أَن تُؤمِنَ إِلّا بِإِذنِ اللّهِ یعنی برای احدی نیست که ایمان بیاورد مگر باراده و تقدیر خدا، آیه اشاره به اینکه که و لو انسان در اعمال خود مختار است باختیار خود ایمان میآورد یا کفر میورزد لکن چون ایمان عمل قلبی است نه عمل جوارحی و هر قلبی قابل

صفحه : ۲۱۳

اشراق نور ایمان نیست باید نور ایمان از مبدء فیاض بقلب مؤمن افاضه گردد و قلب او را جذب نماید اینکه است که افاضه نور ایمان و جلب آن بدست خود انسان نیست.

آری چنانچه آیه ارشاد مینماید بقوله تعالی (وَ یَجعَلُ الرِّجسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعقِلُونَ) ما را آگاه میگرداند که ایمان آوردن باذن خدا است لکن مقدمه و مهیا گردیدن نفس بقبول ایمان منوط بتعقل و تدبر است که آن امر اختیاری است و آنکسانی که در نظام عالم و تدبیر امور فکر نمیکنند آنها از نعمت ایمان محروم میمانند و مشمول غضب الهی میگردند.

قُلِ انظُرُوا ما ذا فِی السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ اینکه آیه مربوط بآیه بالا است که هیچ نفسی ایمان نمیآورد مگر باذن خدا امر برسولش میکند که آنهائیکه برای کسب ایمان و یقین از تو آیات طلب میکنند بآنان بگو شما نظر در آسمانها کنید و بدایع قدرت را بنگرید تا شما را راهنمائی کند بر کمال صنع و حکمت پروردگار عالم، و آیه ارشاد باین است که اگر حکمتی که در آسمانها و زمین و نظام عالم هست شما را بر وجود قادر متعال ارشاد ننمود و از نظام عالم پی بمدبر آن نبردید آیات و معجزات پیمبران نیز شما را بی‌نیاز نمیگرداند یعنی شما باید عقل و فکر خود را بکار بیندازید تا اینکه ایمان و یقین در قلب شما نفوذ نماید و گر نه معجزات بتنهائی مکفی نخواهد بود چنانچه معجزات پیمبران تأثیر در قلوب مرده بشر نمی‌نمود.

فَهَل یَنتَظِرُونَ إِلّا مِثلَ أَیّامِ الَّذِینَ خَلَوا مِن قَبلِهِم قُل فَانتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ یعنی آیا اینکه مشرکین منتظرند مگر مثل روزهای عذاب آنکسانیکه پیش از اینکه گذشته‌اند مشرکین مثل قوم عاد و ثمود و غیره ای محمّد بگو صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

که انتظار بکشید عذاب را که بر شما نازل خواهد شد بدرستیکه من هم

صفحه : ۲۱۴

با شما از منتظرین هستم.

اینکه آیه متفرع بر آیه بالا است قوله تعالی (وَ ما تُغنِی الآیاتُ وَ النُّذُرُ عَن قَومٍ لا یُؤمِنُونَ) اشاره به اینکه که وقتی آیات الهی و انـذار رسولان بکافرین تأثیر ننمود و آنان را بی‌نیاز نگردانید و بهمان انکار و جهود خود ماندند ای رسول بآنها بگو منتظر عذاب گردید و من هم با شما از منتظرین میباشم.

ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذلِکَ حَقًّا عَلَینا نُنجِ المُؤمِنِینَ بعضـی آیه را اینکه طور توجیه کرده‌اند که پس از آنکه در اثر انکار و استکبار کـافرین عـذاب استیصـالی آنـان را فرا گرفت مـا پیمبران خودمـان و مؤمنینی را که با او بودنـد نجات دادیم و کفار هلاک گردیدند اینکه چنین بر ما محقق و ثابت است که مؤمنین را از عذاب نجات دهیم.

حقا مفعول مطلق است که بجای فعل محـذوف قرار گرفته، الف و لام (المؤمنین) شایـد عهـد باشـد و (کذلک) اشاره باشد به اینکه که همینطوریکه امتهای پیشین در اثر مخالفت هلاک گردیدند و مؤمنین را نجات دادیم همین طور مؤمنین اینکه امّت را نیز با تو ای رسول [ص] نجات میدهیم و کافرین هلاک میگردند.

صفحه : ۲۱۵

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹]

اشاره

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ إِن کُنتُم فِی شَکٍّ مِن دِینِی فَلا أَعبُدُ الَّذِینَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن أَعبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ (۱۰۴) وَ أَن أَقِم وَجهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ (۱۰۵) وَ لا تَدعُ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّالِمِینَ (۱۰۶) وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلاّ هُوَ وَ إِن یُرِدکَ بِخَیرٍ فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ (۱۰۷) قُل یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِوَکِیلٍ (۱۰۸)

وَ اتَّبِع ما یُوحی إِلَیکَ وَ اصبِر حَتّی یَحکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ (۱۰۹)

صفحه : ۲۱۶

[ترجمه]

(ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) بگو ای مردم (اهل مکه) اگر شما در صحت دین من در شکید من پرستش نمیکنم آنچه را که شـما بغیر خدا عبادت میکنید و لکن پرسـتش میکنم آن کسـی را که شما را میمیراند و مأمور شده‌ام که از گروندگان بوده باشم [۱۰۴]

و بمن امر شده (اقم وجهک) یعنی استقامت نمایم و رو کنم بدین حنیف و اینکه نبوده باشم البته از شرک آورنده‌گان [۱۰۵]

و نیز بمن امر شده که عبادت نکنم چیزی را که نه عبادت آن نفع می‌بخشد و نه ترک آن ضرر میرساند (ای رسول) اگر چنین کردی همانا میباشی از ستمکاران [۱۰۶]

اگر خدا بتو دردی یا شدتی برساند هیچ برطرف کننده‌ئی نیست مگر خدا و اگر خدا بخواهد برای تو صحت و غناء هیچ ردّ کننده از فضل او نخواهد بود فضل خود را بهر کس از بنده‌گانش بخواهد میرساند و او است آمرزنده و مهربان [۱۰۷]

ای محمّد [ص] بگو ای مردم حقیقهٔ بشما آمد حق (یعنی قرآن یا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از جانب پروردگار شما همانا کسیکه هدایت یافت نفع آن عاید خودش میگردد و کسیکه گمراه گردید جز اینکه نیست که ضررش بر خود او است و من نیستم نگهبان شما [۱۰۸]

ای رسول پیروی کن آنچه را که بتو وحی کرده شده و بر ایذاء مشرکین صبر نما تا اینکه خدا حکم کند و او بهترین حکم کننده‌گان است [۱۰۹]

.

صفحه : ۲۱۷

(توضیح آیات)

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ إِن کُنتُم فِی شَکٍّ مِن دِینِی فَلا أَعبُدُ الَّذِینَ تَعبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَ لکِن أَعبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفّاکُم وَ أُمِرتُ أَن أَکُونَ مِنَ المُؤمِنِینَ خطاب بنبی خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نموده که بگو ای اهل مکه اگر شما در دین من شک دارید و غرض شما اینکه است که من دست از معبودم بردارم و تابع شما گردم هرگز من چنین عملی نخواهم نمود و عبادت نمیکنم آنچه را که شما بغیر خدا پرستش مینمائید، شاید مقصود قطع طمع مشرکین باشد که گمان نکنید که در پرستش بتها با شما شرکت نمایم و دست از معبود خود بردارم.

دین قانون الهی و سنت و طریقی است که برای رسیدن بسعادت بشر و کسب فضائل انسانیّت و طریق عبودیت و طاعت باید بین مردم استوار گردد در اینکه آیه برسول دستور میرسد که بگو طریق و عمل من همان سنت الهی است که مأمور گردیده‌ام خودم عبادت نکنم آنچه را که شما از غیر خدا عبادت میکنید و بشما هم تذکر دهم که دین حق همین است و من پرستش میکنم خدائی را که شما را میمیراند و نیز مأمور گردیده‌ام که بوده باشم از گروندگان.

وَ أَن أَقِم وَجهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ المُشرِکِینَ (واو) «و ان اقم» آیه را عطف داده بر موضع (و امرت) یعنی مأمور گردیده‌ام که از مؤمنین باشم و نیز بپای دارم یعنی استقامت نمایم و رو آورم بدین در حالیکه مایل باشم باو، و شاید مقصود از دین حنیف دین اسلام باشد یا ملّت ابراهیم خلیل ع و هرگز نبوده باشم از کسانیکه برای خدا شریک قرار دادند.

وَ لا تَدعُ مِن دُونِ اللّهِ ما لا یَنفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظّالِمِینَ (و لا تدع) نهی است و بعد از نهی در آیه قبل که (و لا تکونن) در مقام بیان علت نهی اول است که در آیه بالا نهی نموده که از مشرکین مباش

صفحه : ۲۱۸

و در اینکه آیه ارشاد باین است که اگر پرستش کنی چیزی را که نه عبادت آن بتو نفع می‌بخشد و نه ترک آن بتو ضرر میرساند همانا تو از ستمکاران میگردی وَ إِن یَمسَسکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلّا هُوَ وَ إِن یُرِدکَ بِخَیرٍ فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ جمله حالیه و در مقام بیان آیات بالا است که پرستش مکن و نخوان چیزی را از آنچه مشرکین غیر از خدا میخوانند و از آن طلب حاجت میکنند که نه از

پرستش آن نفعی است و نه از ترکش ضرری است در حالیکه اگر برساند خدا بتو سختی کاشفی برای آن نیست که قدرت بر دفع آن داشته باشد مگر خود خدای تعالی و هرگاه اراده کند نفعی عاید تو گردد کسی را چنین قدرتی نیست که جلو فضل و کرم او را بگیرد فضل و کرمش بهر کس از بندگانش که مشیتش اقتضاء نماید میرسد و همانا او است آمرزنده و مهربان.

قُل یا أَیُّهَا النّاسُ قَد جاءَکُمُ الحَقُّ مِن رَبِّکُم فَمَنِ اهتَدی فَإِنَّما یَهتَدِی لِنَفسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیها وَ ما أَنَا عَلَیکُم بِوَکِیلٍ خطاب برسولش نموده که بگو ای مردمان آمد شما را حق از پروردگارتان مقصود از (حق) قرآن و دین اسلام است یا خود پیغمبر خاتم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و معجزات آنحضرت کسیکه از شما دعوت حقانی را پذیرفت و راه هدایت را پیدا نمود و در آن رهسپار گردید همانا بحقیقت نفعش عاید خودش خواهد گردید و کسیکه دعوت حقه را نپذیرفت و گمراه گردید ضرر گمراهی بر خود او است و ای رسول بآنان بگو که من و کیل شما نیستم یعنی فقط وظیفه من تبلیغ رسالت است و نگهبان شما از ضرر هلاکتتان نمیباشم.

وَ اتَّبِع ما یُوحی إِلَیکَ وَ اصبِر حَتّی یَحکُمَ اللّهُ وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ در اینکه آیه حضرتش مأمور بدو امر میگردد: یکی اینکه تابع وحی باش آنچه بتو وحی میرسد بآن عمل نما، و دیگر (و اصبر) بر جفاء و ایذاء کفار و مشرکین و آن نسبتهای ناروا که بتو میدهند صبر کن تا وقتی که حکم کند خدا در باره آنها و او بهترین حکم کنندگان است.

صفحه : ۲۱۹

سورهٔ هود ع

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و ثلاث و عشرون آیهٔ

[سوره هود (۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

الر کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَکِیمٍ خَبِیرٍ (۱) أَلّا تَعبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ (۲) وَ أَنِ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ یُمَتِّعکُم مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی وَ یُؤتِ کُلَّ ذِی فَضلٍ فَضلَهُ وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ کَبِیرٍ (۳) إِلَی اللّهِ مَرجِعُکُم وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (۴)

أَلا إِنَّهُم یَثنُونَ صُدُورَهُم لِیَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِینَ یَستَغشُونَ ثِیابَهُم یَعلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۵)

صفحه : ۲۲۰

اینکه سوره در مکه نازل گردیده، و قتاده گفته (اقم الصلوهٔ طرفی النهار) در مدینه نازل شده و صد و بیست و دو آیه است بعدد مدنیان و صد و بیست و سه آیه بعدد کوفیان و صد و بیست یک بعدد بصریان و هزار و نهصد و پانزده کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است.

از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت شده که فرموده

(شیّبتنی سورة هود)

سوره هود مرا پیر نمود.

[ترجمه]

بنام ایزد هستی بخش صاحب رحمت عام و خاص

اینکه کتابی است که آیات آن محکم و متقن گردیده پس آیات یا سوره‌های آن از هم جدا شده و از جانب حکیم آگاه (آمده) [۱]

اینکه پرستش ننمائید مگر خدا را و همانا من بیم دهنده از عذاب و مژده دهنده شمایم (بر ثواب) [۲]

و اینکه از پروردگار خودتان طلب آمرزش کنید و بسوی او بازگردید تا اینکه شما را متمتع و بهره‌مند گرداند بمتاع نیکو تا مدت معین و تا عطاء کند خدا هر صاحب فضلی را جزای فضلش را و اگر اعراض کنید و برگردید من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ (قیامت) [۳]

بسوی خدا است بازگشت شما و او بر هر چیزی توانا است [۴]

آگاه باش که (کافرین) سینه‌های خود را (بر عداوت جمع میگیرند تا اینکه از رسول) مخفی دارند آگاه باشید وقتی که جامه‌های خود را بسر درکشند خدا میداند آنچه را پنهان گردانیده‌اید و آنچه را آشکار کنند همانا او دانا است بآنچه در سینه‌ها است [۵]

.

صفحه : ۲۲۱

(توضیح آیات)

[سخنان مفسرین در توجیه الر]

بقولی حروف مقطعه سرّ اللّه است و تکلم در او نباید نمود و بعضی گفته‌اند (الر) یعنی (انا اللّه اری) منم خدائی که طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را می‌بینم و هر کسی را مطابق عمل آن جزاء خواهم داد، بنا بر اینکه کلمه مشتمل بر وعد و وعید است و بقول دیگر حروف مقطعه اسم سوره است، و بقول دیگر نام قرآن است و در معنی چنین است که اینکه کتابی است که آیات آن محکم و ثابت گردیده، و از إبن عباس روایت شده یعنی آیات آن منسوخ نگردد.

کِتابٌ أُحکِمَت آیاتُه ثُمَّ فُصِّلَت مِن لَدُن حَکِیمٍ خَبِیرٍ کتاب خبر مبتداء محذوف است و (احکمت) صفت آنست یعنی اینکه قرآن کتابی است که آیات آن محکم و استوار گردیده بحجتهای روشن که هیچ اختلافی نه در نظم و نه در اسلوب و نه در الفاظ و نه در معانی آن پدید نگردیده و بهیچ وجه خلل و نقصی در آن راه ندارد.

و ممکن است مشتق از حکم بضم باشد بمعنی صار حکیما یعنی محکم است و احکام آن ثابت و نسخ بردار نیست و تا قیامت باقی خواهد ماند و آیاتیکه راجع باحکام و دستور العمل مؤمنین است جدا جدا هر یک در مورد خاصی که محتاج بآن بودند از جانب حکیم خبیر فرود آمده حکیم و خبیر صفت بعد از صفت است یعنی اینکه کتابیکه آیات آن محکم و ثابت و پایدار است از جانب آنکسی فرود آمده که هم حکیم علی الاطلاق است و هم خبیر و دانا است بآنچه صلاح خلق و نظام موجودات منوط بآن است.

أَلّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِنهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ (أَلّا تَعْبُدُوا) در موضع نصب است و در تقدیر (فصلت آیاته لان لا تعبدوا) بیان و علت انزال قرآن و تفصیل آن است یعنی اینکه کتابی که آیات

صفحه : ۲۲۲

آن محکم و متقن و از نزد خدای حکیم خبیر نازل گردیده برای اینکه است که شما افراد بشر پرستش نکنید مگر خدای واحد احد را و در عبادت کسی را با او شریک نگردانید و همانا من که رسول و فرستاده شده از جانب اویم برای نفع شما آمده‌ام که میترسانم و بیم دهنده‌ام بعقوبت شرک و طغیان و مژده دهنده‌ام بپاداش آن و نعمتهای بهشت برای کسیکه خدای یکتا را عبادت کند و رو باو آورد وَ أَنِ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ (واو) «و ان» جمله را بجمله بالاـ عطف داد، یعنی و نیز انزال و احکام قرآن برای اینکه است که از پروردگار خود آمرزش طلبید تا از گناهان گذشته‌تان پاک گردید سپس (توبوا الی الله) رجوع کنید بسوی او بعمل نمودن بطاعات.

و اعتراض به اینکه که (استغفروا و توبوا) یک معنی دارد و بدلیل ثمّ که حرف عطف است باید دو معنی مراد باشد مدفوع است به اینکه که شاید مقصود از استغفار آمرزش طلبیدن از گناهان گذشته است و مقصود از (توبوا) که آن نیز طلب عفو است، رجوع نمودن بسوی حق تعالی بقبول توبه است و از او توفیق طلبیدن بر عزم بر اطاعت در آینده زیرا که (توبوا) بر اینکه معنی نیز آمده و جوابهای دیگری نیز برای جمع آن داده شده.

یُمَتِّعکُم مَتاعاً حَسَناً إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی (یُمَتِّعکُم) چون جواب امر (توبوا) است اینکه است که مجزوم گردیده و معنی چنین میشود که شما استغفار کنید و بسوی پروردگارتان بازگشت نمائید تا اینکه خدا شما را بهره‌مند گرداند و متمتع شوید ببهره نیکو و تا آن مدتی که برای شما در تقدیر الهی تعیین گردیده کامیاب باشید.

در اینکه مقصود از اینکه تمتع و بهره برداری نیکو از عمر چیست بقولی یعنی اگر شما توبه و استغفار کنید عمر شما دراز میگردد و مردم از شما نفع میبرند، بقول دیگر همیشه از امنیّت و صحت و وسعت روزی بهره‌مند میگردید

صفحه : ۲۲۳

تا مدت اجل حتمی، و بقول دیگر مقصود از (اجل مسمی) یعنی بعذاب استیصالی که بر امم پیشینیان وارد گشته گرفتار نمیشوید.

و بعضی از دانشمندان گفته‌اند (متاع نیکو) رضا است بر آنچه از نعمت در دست او است و صبر بر آنچه از محنت بوی روی نماید، و از لطائف قشیری نقل میکنند که گفته مقصود از (متاع نیکو) اینکه است که حاجت مردم بدست او گذارده میشود.

و بهتر همان توجیهی است که از دانشمندان نقل شده زیرا اگر مقصود از متاع نیکو که خدای جلیل بتوبه کنندگان وعده داده که تا آخر عمرشان از آن بهره‌مند میگردند جهات طبیعی از صحت و مال و باقی جهات طبیعی مثل شهرت و امثال آن باشد معلوم است که بطور کلی نسبت بمؤمنین با تقوی صادق نیست زیرا بعیان می‌بینیم که بسیاری از اشخاص مؤمن با تقوی گرفتار فقر بلکه مرض هستند و در شکنجه ظالمین گرفتارند پس از اینجا معلوم میشود که شاید مقصود از بهره نیکو که بتوبه کنندگان عنایت میگردد بهره روحانی است نه جسمانی زیرا در حدیث فرموده

(الدنیا سجن المؤمن و جنهٔ الکافر)

آری کسی از عمر و حیات متمتع و بهره‌مند میگردد که در اثر تزکیه نفس و رجوع بحق تعالی دارای قلب مصفی گردیده و از غش و غل طبیعت راحت شده و یکجهته و یکدله رو بحقیقت آورده و از گناهان و خطاهای خود شرمنده و در دل و زبان از او پوزش می‌طلبد البته چنین کسی کاملا از حیات دنیوی خود بهره‌مند است و علی الدوام در مورد نفحات رحمانی واقع گردیده و دل و جان

او از الطاف او بهره ميگيرد و بلاها و مصيبات دنيا كمتر او را فشار ميدهند زيرا چنين كسى بمرتبه رضا رسيده و همش متاع و حظوظات دنيوى نيست كه از اقبالش خورسند و از ادبارش دلتنگ گردد.

وَ يُؤتِ كُلَّ ذِى فَضلٍ فَضلَهُ چون خداى تعالى (دائم الفضل و كثير الاحسان) است هر كس رو باو آورد و بتوبه و انابه خود را در معرض رحمت و مغفرت الهى قرار دهد چنين

صفحه : ۲۲۴

كسى بقدر استعدادش از فيض رحمت خدا كامياب ميگردد زيرا كه بخل در مبدء فياض نيست.

وَ إِن تَوَلَّوا فَإِنِّى أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ كَبِيرٍ خطاب (تولوا) بكفار و مشركين است كه اگر از حق تعالى اعراض كنيد و از كفر و شركتان طلب آمرزش نكنيد و رو باو نياوريد پس ميترسم بر شما از عذاب يوم كبير.

بقول بعضى از مفسرين مقصود از عذاب روز كبير جنگ بدر است و بقول ديگر قحطى است لكن شايد مقصود بقرينه (يوم كبير) كه روز عذاب را متصف بكبير نموده عذاب قيامت باشد زيرا كه تمام عذابهاى دنيوى نسبت بعذاب اخروى كوچك مينمايد.

إِلَى اللّهِ مَرجِعُكُم وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ بازگشت شما بسوى او است (اليه الرجعى و اليه المنتهى) سر انجام امور و پاداش اعمال نيكوكاران و كيفر و عذاب بدكاران همه بدست قدرت او انجام ميگيرد كه هر ذى فضلى را بحسب استعدادش بوى تفضل مينمايد و گنهكار ناسپاس را بكيفر اعمالش ميرساند زيرا كه او بر هر چيزى توانا است.

أَلا إِنَّهُم يَثنُونَ صُدُورَهُم لِيَستَخفُوا مِنهُ أَلا حِينَ يَستَغشُونَ ثِيابَهُم يَعلَمُ ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ آيه خطاب برسولش نموده و باو از حال مشركين خبر ميدهد كه اينان جنينند كه مؤكدا دلهاى خود را بر عداوت تو جمع ميگيرند زيرا كسيكه بر چيزى اقبال كند بقلبش اقبال ميكند و كسيكه اعراض كند آن نيز بقلبش اعراض كرده و كفار چون از حق تعالى اعراض كردهاند سينههاى خود را بر عداوت رسولش جمع ميگيرند چنين ميكنند تا اينكه عداوت خود را بپوشانند آگاه باشيد كه آنان خود را بلباس ميپوشانند چنانچه گفتهاند وقتى رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلّم آيهئى ميخوانده مشركين لباس بسر خود ميكشيدند كه صداى حضرتش را

صفحه : ۲۲۵

نشنوند لكن بايد اينها آگاه باشند كه در حينى كه لباس بخود مىپيچند خدا عالم است بآنچه پنهان ميدارند و آنچه را كه ظاهر ميكنند زيرا كه او عالم است بآنچه در سينهها است از ايمان و كفر و صلاح و فساد كه مخفى گردانيدهاند.

صفحه : ۲۲۶

[سوره هود (۱۱): آيات ۶ تا ۱۴]

اشاره

وَ ما مِن دَابَّةٍ فِى الأَرضِ إِلاّ عَلَى اللّهِ رِزقُها وَ يَعلَمُ مُستَقَرَّها وَ مُستَودَعَها كُلٌّ فِى كِتابٍ مُبِينٍ (۶) وَ هُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِى سِتَّةِ أَيّامٍ وَ كانَ عَرشُهُ عَلَى الماءِ لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلاً وَ لَئِن قُلتَ إِنَّكُم مَبعُوثُونَ مِن بَعدِ المَوتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هذا إِلاّ سِحرٌ مُبِينٌ (۷) وَ لَئِن أَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحبِسُهُ أَلا يَومَ يَأتِيهِم لَيسَ مَصرُوفاً عَنهُم وَ حاقَ بِهِم ما كانُوا

بِهِ يَستَهزِؤُنَ (٨) وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسانَ مِنّا رَحمَةً ثُمَّ نَزَعناها مِنهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ (٩) وَ لَئِن أَذَقناهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (١٠)

إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ كَبِيرٌ (١١) فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعضَ ما يُوحى إِلَيكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدرُكَ أَن يَقُولُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ كَنزٌ أَو جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّما أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ وَكِيلٌ (١٢) أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَياتٍ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ (١٣) فَإِلَّم يَستَجِيبُوا لَكُم فَاعلَمُوا أَنَّما أُنزِلَ بِعِلمِ اللّهِ وَ أَن لا إِلهَ إِلاّ هُوَ فَهَل أَنتُم مُسلِمُونَ (١۴)

صفحه : ۲۲۷

[ترجمه]

جنبده‌ئی در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است و میداند قرارگاه و جایگاهش را همه در کتاب روشن (لوح محفوظ) ثبت گردیده [۶]

خدا آنکسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفریده در حالیکه عرش او بر آب بود تا بیازماید که کدام یک از شما عملش نیکوتر است و اگر باین (کافرین) بگوئی که شما پس از مرگ مبعوث میگردید آنهائیکه کافر شدند گویند همانا نیست (اینکه قرآن) مگر سحری ظاهر [۷]

و اگر عذاب را از آنها عقب اندازیم تا وقت معین آنها البته میگویند چه چیز موجب تأخیر عذاب گردید آگاه باشید روز که عذاب بر آنها بیاید بازداشته شده از آنها نیست و آنها را فرا میگیرد آنچه را که بآن استهزاء مینمودند [۸]

و اگر ما بانسان رحمتی بچشانیم پس از آن آنرا از او بگیریم همانا او مأیوس و ناسپاس میگردد [۹]

و هرگاه باو نعمتهائی بچشانیم پس از سختیها که باو رسیده بود البته میگوید که بدیها از من برفت و همانا او مسرور گشته و مباهات میکند [۱۰]

مگر کسانیکه صبر کردند و اعمال نیکو نمودند برای چنین اشخاص است آمرزش و اجر بزرگ [۱۱]

(ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) مبادا تو ترک کنی بعضی از آنچه را که بسوی تو وحی میکنیم و سینه تو تنگ شود از آنچه (کافرین) میگویند که چرا بر او گنجی نازل نشد یا با او ملکی نیامد همانا تو بیم دهنده (و تهدید کننده‌ئی) و خدا بر هر چیزی نگهبان است [۱۲]

آیا (کافرین) میگویند (اینکه قرآن را بر خدا) افتراء زده‌ئی و از جانب او نیست باینان بگو شما ده سوره بهم ببافید و بغیر خدا بقدری که استطاعت دارید کمک و استعانت بجوئید اگر شما راست میگوئید [۱۳]

و اگر کافرین (بشما مؤمنین) جواب ندادند پس بدانید که اینکه قرآن بعلم خدا فرود آمده و خدائی نیست مگر او پس از اینکه آیا شما تسلیم میگردید [۱۴]

.

صفحه : ۲۲۸

(توضیح آیات)

اشاره

وَ ما مِن دَابَّةٍ فِي الأَرضِ إِلّا عَلَى اللّهِ رِزقُها وَ يَعلَمُ مُستَقَرَّها وَ مُستَودَعَها دابّه زنده‌ئی است که شأنیّت حرکت دارد یعنی هر جنبنده‌ئی که در روی زمین حرکت میکند آنرا (دابة) میگویند (دب‌و درج اذا مشی مشیا خفیفا) و در لغت عرب مخصوص بفرس یعنی اسب است.

آیه اشاره بعموم قدرت و احاطه فیض رحمت رحمانی خود نموده که جنبنده‌ئی در زمین نیست مگر اینکه بر خدا است روزی او، و اگر (علی) بمعنی خودش باشد چنین میشود که روزی هر مخلوقی بعهده خالق و آفریننده او است و چون خدا خالق تمام جنبنده‌ها است البته روزی آنها بر او است، و بعضی گفته‌اند (علی) بمعنی (من) است یعنی از خدا است روزی او، و نیز خدای تعالی میداند مأوی و جایگاه او را و نیز میداند (مستودعها) بقول مجاهد مقصود از (مستودعها) اصلاب آباء و ارحام امهات است که گویا حیوانات در اینکه منزل بودیعه گذاشته شده‌اند، و بقول إبن عباس و ربیع (مستقر) منزل و قرارگاه حیوانات است در ایام حیات و (مستودع) قبر است که میت در آنجا بودیعه گذاشته میشود تا قیامت.

كُلٌّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ مقدار روزی هر جنبنده‌ئی از اول آفرینش او تا وقت هلاکت و انتهای عمر او هر یک بقدر صلاح دید ازلی و اراده سرمدی در کتاب که شاید مقصود کتاب تکوینی و دفتر آفرینش باشد یا لوح محفوظ ثبت گردیده، و شاید اشاره بعلم حضوری و احاطه علمیه او تعالی باشد که علم او بوجود آنها و قرارگاهشان و اندازه معاششان و تمام لوازم حیاتشان احاطه دارد و چیزی از احاطه علمیه او خارج نیست.

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرضَ فِي سِتَّةِ أَيّامٍ آیه اخبار است که خدای جلیل از ترتیب آفرینش عالم مادیات خبر میدهد

صفحه : ۲۲۹

که آسمانها و زمین را در مدت شش روز آفریدم چون پیش از خلقت آسمانها و زمین شب و روزی نبود که شش روز تعبیر گردد، شاید مقصود اینکه است که انشاء آنها بمقدار شش روز از روزهای دنیا بوده، و شاید مقصود از یوم روزهای ربوبی باشد که بمقدار هزار سال از ایام دنیا بشمار آورده (وَ إِنَّ يَوماً عِندَ رَبِّكَ كَأَلفِ سَنَةٍ مِمّا تَعُدُّونَ) سوره حج آیه ۴۶، و اگر چه حق تعالی بقدرت تامه خود توانا بود که تمام عالم را بیک چشم بهم زدن بلکه اسرع از آن ابداع و انشاء نماید لکن حکمت و علم بصلاح چنین ایجاب نموده که عالم مادیات و طبیعیات را بتدریج بیافریند چنانچه امور طبیعیات نیز بتدریج واقع میگردد.

وَ كانَ عَرشُهُ عَلَى الماءِ در مجمع گفته اینکه آیه دلیل بر اینکه است که عرش و آب قبل از خلقت آسمانها موجود بودند و آب بدون موضع و قرارگاه بقدرت خدا قائم بوده بلکه خدا بکمال قدرت آنرا نگاه میداشته و اینکه از بزرگترین دلیل است برای اهل انکار. [پایان] لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا ظاهرا لام (ليبلوكم) لام علت است که ما چنین کردیم تا شما افراد بشر را بیازمائیم که کدام یک از شما در عمل نیکوتر است.

اینکه آیه نظیر آیه دوم سوره ملک است (خَلَقَ المَوتَ وَ الحَياةَ لِيَبلُوَكُم أَيُّكُم أَحسَنُ عَمَلًا) و چنانچه معلوم است موت و حیات و زندگانی هر موجود طبیعی منوط بموجودات جسمانی از آسمانها و زمین و آب و باقی عناصر است.

و در اینجا نکته‌ئی بنظر میرسد که ممکن است گفته شود از لام (لیبلوکم) که مفید علت است معلوم میشود که آفرینش آسمانها و زمین برای وجود انسان و آزمایش او است چنانچه راجع بزمین فرموده (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم ما فِي الأَرضِ جَمِيعاً) سوره بقره آیه ۲۷، همین طوری که اینکه آیه صریح در اینکه است که خلقت زمین و آنچه در آنست برای نفع بشر است گفته آفرینش آسمانها و آنچه در او است

صفحه : ۲۳۰

براى انتفاع بشر است، و ميتوان گفت كه لام (ليبلوكم) لام علت نباشد بلكه لام غايت باشد كه نتيجه آسمانها و زمين اينكه است كه شما آزمايش شويد، و از آيه چنين استفاده نمود كه غرض اصلى از ايجاد بشر اشخاصى است كه پس از آزمايش از بوته امتحان خالص بيرون آيند و باقى افراد بطفيل وجود آنها آفريده شده‌اند وَ لَئِن قُلتَ إِنَّكُم مَبعُوثُونَ مِن بَعدِ المَوتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هذا إِلّا سِحرٌ مُبِينٌ خطاب برسول اكرم است كه اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم اگر تو باين كافرين بگوئى شما پس از موت مبعوث خواهيد گرديد يعنى در عالم آخرت ثانيا زنده خواهيد شد و بپاداش اعمالتان خواهيد رسيد ميگويند نيست اينكه قول مگر سحرى ظاهر سحر بمعنى تمويه است يعنى ميخواهى باين سخنان ما را فريب بدهى و بترسانى و بتو ايمان آوريم.

وَ لَئِن أَخَّرنا عَنهُمُ العَذابَ إِلى أُمَّةٍ مَعدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ ما يَحبِسُهُ أَلا يَومَ يَأتِيهِم لَيسَ مَصرُوفاً عَنهُم

[سخنان مفسرين در توجيه «امة معدودة» مأخوذ از مجمع البيان]

۱- اگر ما از اينكه جماعت عذاب استيصال را (عذابى كه امم پيشينيان را ميگرفته) عقب اندازيم تا وقت معين و اجل مسمى، و امة بمعنى حين است قوله تعالى (وَ ادَّكَرَ بَعدَ أُمَّةٍ). [إبن عباس و مجاهد] ۲- بقولى امة يعنى بسوى جماعتيكه متعاقب يكديگرند و در كفر اصرار ميكنند و در زمين آنها مؤمن يافت نشود چنانچه قوم نوح ع چنين بودند.

[على بن عيسى] ۳- بقول ديگر (الى امة) يعنى بعد از جماعتى كه بآنها تكليف ميكنيم و نافرمانى ميكنند پس حكمت اقتضاء مينمايد كه آنها را هلاك كنيم و قيامت را برانگيزيم. [جبائى] ۴- و بقولى مقصود از امة معدودة اصحاب حضرت مهدى عجل اللّه تعالى فرجه

صفحه : ۲۳۱

ميباشند كه در آخر الزمان است و آنها سيصد و سيزده مردند مثل عدّه اصحاب بدر كه اينها در يك ساعت جمع ميگردند. [ابى جعفر و ابى عبد اللّه عليهما السّلام] [پايان] قوله تعالى اگر عذاب كفار را عقب اندازيم تا آن مدت معلوم همانا بطور استهزاء و سخريه ميگويند چه چيز بازداشت نزول و وقوع عذاب را آگاه باش روز كه عذاب آنها را بگيرد دافعى از آن نيست و نازل ميشود بر آنها آنچه كه بآن استهزاء ميكردند.

وَ لَئِن أَذَقنَا الإِنسانَ مِنّا رَحمَةً ثُمَّ نَزَعناها مِنهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ آيه اشاره بناسپاسى انسان نموده كه انسان (ظلوم كفور) حال و سجيه او چنين است كه وقتى بعضى از رحمت و نعمتهائى كه بوى كرامت نموده بوديم و پس از آن بمقتضاى حكمت از وى گرفته ميشود گويا تمام نعمتهائيكه در دست رس او هست فراموش كرده و مأيوس ميگردد و انسان بسيار ناسپاس است و كفران نعمت مينمايد يعنى صفت آدمى چنين است.

(كفور) در اينجا ميشود بمعنى كفران نعمت و ناسپاسى از باقى نعمتهائى باشد كه در دست رس او گذارده شده و ميشود كه بقرينه (يؤوس) بمعنى كفر اصطلاحى باشد چنانكه در سوره يوسف آيه ۸۷ فرموده (إِنَّهُ لا يَيأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الكافِرُونَ).

وَ لَئِن أَذَقناهُ نَعماءَ بَعدَ ضَرّاءَ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و هرگاه بانسان بچشانيم نعمتهائى از صحت پس از مرض و سختى كه بوى اصابت نموده بود همانا مغرور ميگردد و بجاى آنكه شكر نعمت نمايد ميگويد سختيهاى من رفت و ناراحتيهاى من بپايان رسيد و در آن بسيار شادمانست و مباهات و فخر ميكند بطوريكه از شكر منعم باز ميگردد.

از بعض مفسرین است که لفظ اذاقه و مسّ در آیه تنبیه بر اینکه است که

صفحه : ۲۳۲

آنچه آدمی از نعم و نقم مییابد مثال آنچیزی است که در قیامت خواهد یافت و مشعر بر اینکه است که او باندك چیزی در کفر و بطر واقع میگردد زیرا که ذوق: ادراك طعم است، و مس: مبدء وصول. خلاصه انسان بمحض اینکه غمی بوی برسد کفران میکند و بمجرد اینکه نعمتی بیابد فخر و مباهات مینماید.

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِكَ لَهُم مَغفِرَةٌ وَ أَجرٌ كَبِيرٌ ظاهرا استثناء در (إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا) استثناء متصل است زیرا که (الانسان) در آیه بالا- جنس است و محلی بالف و لام گردیده و مفید استغراق است یعنی جنس انسان اینکه طور است که وقتی نعمتی از وی گرفته میشود مأیوس میگردد و کفران نعمت مینماید مگر (مؤمن با تقوی) و آنها کسانی میباشند که در هنگام بلاء شکیبائی نموده و شکرگزاری میکنند و اعمال شایسته مینمایند و برای چنین مردمان صالحی مغفرت و آمرزش و پاداش بزرگی است.

و بعضی (إِلَّا الَّذِينَ) را استثناء منقطع گرفته‌اند از آیه بالاتر یعنی (لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) و بنا بر اینکه معنی آیه در مقام اینکه است که صفات مؤمنین بر خلاف کافرین است و آنها چنینند که هرگاه نعمتی بآنها رسد شکرگزاری میکنند و وقتی نعمت از آنها گرفته شود صبر و شکیبائی مینمایند و کفار بر خلاف ایند وقتی نعمتی بآنها رسید خود را مستحق آن میدانند و وقتی گرفته میشود مأیوس گردیده و کفران مینمایند.

فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعضَ ما يُوحى إِلَيكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدرُكَ أَن يَقُولُوا لَو لا أُنزِلَ عَلَيهِ كَنزٌ أَو جاءَ مَعَهُ مَلَكٌ در شأن نزول آیه مفسرین گفته‌اند مشرکین عرب از روی عناد و تعصب بحضرت طعنه میزدند و بآیات قرآن استهزاء مینمودند و میگفتند تو اگر پیمبری چرا خدای تعالی بتو گنجی عطا ننموده و یا با تو ملکی نفرستاده تا شاهد گفتار تو باشد رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از گفتار رکیك آنها دلتنگ میگردید اینکه بود که

صفحه : ۲۳۳

برای تسلی دل مبارکش اینکه آیه نازل گردید که شاید تو از گفتار اینکه کافرین که گویند چرا خدا با تو گنجی یا ملکی نفرستاده دل تنگ گردی و بعضی از آنچه بتو وحی رسیده ترك نمائی و بمردم نرسانی.

إِنَّما أَنتَ نَذِيرٌ وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيءٍ وَكِيلٌ اشاره به اینکه که ای رسول تو برای انذار و تهدید افراد بشر فرستاده شده‌ئی وقتی وظیفه تبلیغ خود را انجام دادی و از عهده تکلیف برآمدی بر تو باکی نیست از گفتار رکیك کفار و مشرکین آزرده مشو. شعر:

در شب مهتاب مه را بر سماك از سگان و وع وع ایشان چه باك

و آنچه بتو وحی میرسد بمردم برسان وظیفه تو همین است اگر نرسانی رسالت خود را بدرستی انجام نداده‌ئی و خدا بر هر چیزی وکیل و نگهبان است تو اعتنائی بسخنان ناروای آنها نکن کار خود بخدا واگذار و در امر رسالت پافشاری نما که در همه حال تو را یاری میکند.

أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل فَأتُوا بِعَشرِ سُوَرٍ مِثلِهِ مُفتَرَياتٍ وَ ادعُوا مَنِ استَطَعتُم مِن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُم صادِقِينَ مرجع ضمیر (یقولون) کفار میباشند و ام منقطعه است و بمعنی (بل) آمده یعنی بلکه کفار و مشرکین عرب میگویند که اینکه قرآن ساخته شده و بهم بافته‌گی خود رسول است و بخدا افتراء میزند و باو نسبت میدهد ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باینها بگو اگر چنین گمان میکنید که

نسبت بخدا دروغ می‌بندم شما هم مثل من عرب هستید بلکه از فصحاء و ادباء میباشید و اطلاعتان بر حکایات گذشته‌گان زیادتر از من است ده سوره مثل اینکه قرآن در فصاحت و بلاغت بهم ببافید و از غیر خدا هر کس را خواهید کمک بگیرید اگر راست میگوئید که من اینکه قرآن را از پیش خود گفته‌ام و در سوره بقره و سوره یونس که گویند پیش از سوره هود نازل گردیده فرموده اگر گوئید که قرآن از جانب خدا نیست مثل یک سوره آنرا بیاورید در اینجا فرموده مثل ده سوره آنرا بیاورید و نتوانستند بیاورند

صفحه : ۲۳۴

و اینکه از بالاترین معجزه بشمار میرود که با اینکه قرآن از جنس کلام و عربی است و منکرین در مرتبه اول اعراب و اهل لسان بودند و از فصحاء آن زمان بشمار میرفتند و با آن ضدّیت و دشمنی که با رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم داشتند اگر قدرت داشتند بهر قیمتیکه تمام میشد معارضه با قرآن میکردند و اگر کرده بودند خبرش فاش میگردید بلکه بجهانیان اعلام مینمودند و حجیت قرآن را باطل میگردانیدند و اینکه برهان و دلیلی است واضح برای اثبات حقانیّت قرآن چنانچه آیه بهمین مطلب اشاره دارد. فَإِلَّم یَستَجِیبُوا لَکُم فَاعلَمُوا أَنَّما أُنزِلَ بِعِلمِ اللّهِ وَ أَن لا إِلهَ إِلّا هُوَ اگر اینکه منکرین اجابت شما را نمودند ضمیر جمع در (لکم) خطاب برسول است و اشاره بعظمت شأن آن بزرگوار، و شاید چنانچه بعضی گفته‌اند مقصود رسول و مؤمنین باشد که آنها نیز برای یاری دین بقرآن تحدی مینمودند فاء (فاعلموا) تفریع است یعنی پس از آنکه نتوانستند مثل ده سوره آنرا بیاورند بدانید که نزول اینکه آیات بعلم خدا است، از اینکه نسبت آیات را بعلم خدا داده میتوان استفاده نمود که مقصود اینست که گمان نشود قرآن از ملائکه و روحانیین یا بشر بر حضرتش فرود آمده بلکه از حاق حقیقت علم ازلی الهی در اینکه عالم نزول نموده و منطوی است بر آنچه صلاح بشر است در حیات دنیای آنها و برای آخرتشان سودمند است و باید بدانید که اله و کسیکه مستحق پرستش باشد نیست مگر او فَهَل أَنتُم مُسلِمُونَ (انتم) شاید خطاب بمشرکین باشد که پس از آنکه شما با جدیتی که در خاموش کردن چراغ هدایت (قرآن) دارید و عاجز ماندید که حتّی ده سوره مثل آنرا بیاورید آیا در اینکه صورت تسلیم میگردید و بحقانیّت قرآن اعتراف مینمائید یا باز دست از لجاجت و انکار برنمیدارید.

صفحه : ۲۳۵

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۵ تا ۲۲]

اشاره

مَن کانَ یُرِیدُ الحَیاةَ الدُّنیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیهِم أَعمالَهُم فِیها وَ هُم فِیها لا یُبخَسُونَ (۱۵) أُولئِکَ الَّذِینَ لَیسَ لَهُم فِی الآخِرَةِ إِلاَّ النّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعمَلُونَ (۱۶) أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ یَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ وَ مِن قَبلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحمَةً أُولئِکَ یُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن یَکفُر بِهِ مِنَ الأَحزابِ فَالنّارُ مَوعِدُهُ فَلا تَکُ فِی مِریَةٍ مِنهُ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّکَ وَ لکِنَّ أَکثَرَ النّاسِ لا یُؤمِنُونَ (۱۷) وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعرَضُونَ عَلی رَبِّهِم وَ یَقُولُ الأَشهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ (۱۸) الَّذِینَ یَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَ یَبغُونَها عِوَجاً وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم کافِرُونَ (۱۹)

أُولئِکَ لَم یَکُونُوا مُعجِزِینَ فِی الأَرضِ وَ ما کانَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ یُضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ ما کانُوا یَستَطِیعُونَ السَّمعَ وَ ما کانُوا یُبصِرُونَ (۲۰) أُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم ما کانُوا یَفتَرُونَ (۲۱) لا جَرَمَ أَنَّهُم فِی الآخِرَةِ هُمُ الأَخسَرُونَ (۲۲)

صفحه : ۲۳۶

[ترجمه]

هر کس مراد و مطلب او حیات دنیا و زینت آن باشد پاداش سعی و کوشش اعمال او را در همین دنیا (که مرادش بوده) میدهیم و در اینکه دنیا چیزی از مزد عملشان کم نخواهد شد [۱۵]

و آن جماعت کسانی خواهند بود که در آخرت بهره‌ئی برای آنها نیست مگر آتش جهنّم و آنچه را که در دنیا کرده‌اند حبط میگردد و آنچه عمل کرده‌اند باطل میشود [۱۶]

آیا هر که را باشد از پروردگار خود برهانی و از پی برهان او گواهی از خدا درآید (یعنی قرآن) و پیش از آن کتاب موسی (یعنی تورات) در حالیکه آن تورات پیشوا و رحمت بود، آن گروه که بر بینه بودند از پروردگارشان بقرآن میگروند، و هر کس از ملتهای مختلفه که بقرآن کافر گردد پس آتش دوزخ وعده‌گاه او است و تو از اینکه موعدها در شک مباش و از اینکه قرآن از جانب پروردگار تو است و آن حق است و لکن بیشتر مردم ایمان نمیآورند [۱۷]

و کی است رستگارتر از کسی که بر خدا دروغ بندد آنان کسانی میباشند که بر پروردگارشان عرضه میگردند و گواهان میگویند اینها کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند [۱۸]

آنان که مردمان را از راه خدا بازمیدارند و آنرا براه کج توصیف میکنند و آنها بآخرت کافرند [۱۹]

آنها عاجز کنندگان خدا در زمین نمیباشند و از غیر خدا برای آنان دوستانی نیست و عذاب آنها دو چندان است و اینها قدرت بر شنیدن آیات خدا ندارند و نتوانند که ببینند [۲۰]

آنان کسانی میباشند که در حق خود زیان برده‌اند و از آنها گم شد آنچه را که بودند افتراء میزدند [۲۱]

شکی نیست که اینها در آخرت نیز از زیانکارانند [۲۲]

.

صفحه : ۲۳۷

(توضیح آیات)

اشاره

مَن کانَ یُرِیدُ الحَیاةَ الدُّنیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیهِم أَعمالَهُم فِیها وَ هُم فِیها لا یُبخَسُونَ ظاهرا (من) موصوله عموم دارد چنانچه از زاد المسیر نقل شده و شامل میگردد هر کسی را که عمل خیری بنماید و مرادش حظوظات و زینتها و تجملات دنیوی باشد خواه مؤمن باشد یا کافر یا منافق و عملش خالص برای خدا و آخرت نباشد یا از روی ریاء و سمعه یا برای منافع دنیوی و بدست آوردن مشتهیات نفسانی و ارضاء قوای شهوی یا غضبی یا غیر اینها عمل نیکی مثل عبادات که از روی ریاء و خود نمائی انجام دهد یا انفاق مال یا وعظ و موعظه یا غیر اینها که غرض او شهرت باشد یا منافع دنیوی نه رضای الهی آنچه باشد در اینکه آیه و آیات دیگر مثل قوله تعالی در سوره شوری آیه ۱۹ (مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الآخِرَةِ نَزِد لَهُ فِی حَرثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرثَ الدُّنیا نُؤتِهِ مِنها وَ ما لَهُ فِی الآخِرَةِ مِن نَصِیبٍ) گوش‌زد بشر مینماید که هر عمل نیکی که خلوص در آن نباشد و غرض منافع دنیا باشد از همین دنیا که مراد و

مقصودش بوده تمام و کمال عوض باو عطاء مینمائیم و از طالبین حظوظ دنیا چیزی کم نمیکنیم.

و بسیاری از مفسرین گفته‌اند مقصود از (من کان) کافرین یا منافقینند که بریاء عمل خوبی را انجام میدهند مثل اینکه منافقین در نماز جماعت حاضر میگردند که بنمایند ما داخل در مؤمنینیم و در واقع ایمان ندارند یا کافر که کار نیکی مثل کمک بفقراء و انفاق مال یا دست‌گیری بضعفاء یا غیر اینها میکند لکن چون شرط قبول شدن اعمال نیک ایمان و خلوص است و اینها ایمان ندارند و خداوند وعده فرموده که عمل هیچ عمل کننده‌ئی را خواه زن باشد یا مرد ضایع نگرداند اینکه است که نتیجه و فائده عمل نیکشان در همین دنیا که مراد و مطلبشان بوده عایدشان خواهد گردید.

صفحه : ۲۳۸

و نیز گفته‌اند اگر در اینکه عالم بفائده عمل نیکشان نرسند در آخرت اگر کافر یا منافق باشند بقدر عمل نیکشان در عذاب آنها تخفیف میدهند.

و معنی اول اگر چه بدو جهت نزدیک‌تر بواقع مینماید یکی از جهت لفظ که (من) موصوله عموم دارد و شامل میگردد هر کسی را که چنین باشد یعنی مقصودش از عمل فائده دنیا و تزیین آن باشد و تخصیص بکافر یا منافق یا ریاء کار ندارد و دیگر نظر بمناط حکم که بمقتضای حکمت الهی بایستی هر کسی را بنتیجه کارش و فائده‌ئی که در عمل در نظر داشته برساند تا آنکه نعمت را بر او تمام کرده باشد حتّی مؤمنی که برای فائده دنیوی کار نیکی انجام دهد لطف الهی مقتضی اینکه است که او را بآن فائده‌ئی که مرادش بوده برساند، لکن نظر بآیه بعد که فرموده:

أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النّٰارُ وَ حَبِطَ مٰا صَنَعُوا فِيهٰا وَ بٰاطِلٌ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ اکثر مفسرین عموم (من) موصوله را تخصیص داده‌اند بکفار و منافقین زیرا که ظاهرا (اولئک) اشاره بجماعتی است که مراد و مقصدشان فقط حیات دنیا است و عقیده بآخرت ندارند و آنها کفار و منافقیند و آنهایند که در آخرت برای آنها نیست مگر آتش جهنّم و اعمالشان باطل و بی‌اثر میگردد و مؤمنین چنین نیستند، و اللّه العالم.

أَ فَمَنْ كٰانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شٰاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتٰابُ مُوسىٰ إِمٰاماً وَ رَحْمَةً استفهام (افمن) تقریری است که آیا آنکسیکه بر بینه و برهانی باشد از پروردگارش که مثبت مدعای او باشد و با شاهدی است از حق تعالی که تالی او است، شاید مقصود از شاهد قرآن باشد و تلو او که گواه او است و بصحت آن گواهی میدهد مثل کسی ماند که زینت دنیا طلبد و عملش بر وجه خلوص نباشد و بعضی گفته‌اند صاحب بیّنه مؤمنین اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص

صفحه : ۲۳۹

و شاهد پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است، و بقولی صاحب بیّنه پیغمبر [ص] است و گواه او جبرئیل یا ملکی که حافظ او بوده یا علی مرتضی ع یا صورت آن حضرت که هر کس بدیده انصاف در او نگریستی انوار حق تعالی و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده

مینمود (ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا آن حسن چه حسن است تبارک و تعالی)

و بعضی گفته‌اند بیّنه قرآن است (و یتلوه) بمعنی (یقرؤه) میباشد و شاهد جبرئیل است.

و در زاد المسیر گفته انجیل تابع قرآن است بتصدیق و بشارت اگر چه قبل از او نازل شده است (و من قبله) یعنی پیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده و کتاب موسی یعنی تورات زیرا که همانا او در تصدیق نبیّ امی و بشارت بوجود او تابع است یعنی موافق قرآن

است (اماما) در حاليکه تورات اهل دين را پيشوا بوده. (کاشفی) بروايت متواتر از مخالف و موافق رسيده که مقصود از بينه رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است و شاهد امير المؤمنين ع، و ثعلبی که پيشوای اصحاب حديث است در تفسيرش بسند خود از کلبی از عبد اللّه بن عباس و نيز حبيب بن ياسر از زاذان روايت کرده که امير المؤمنين ع فرمود بحق آنخدائيکه در زير زمين دانه را بشکافد و در رحم صورت نگارد که اگر برای من وساده يعنی بالشی نهند و مرا بر آن نشانند حکم ميکنم ميان اهل تورات بتورات و ميان اهل انجيل بانجيل و ميان اهل زبور بزبور و ميان اهل قرآن بقرآن و هيچ فردی از قريش نيست الّا اينکه ميدانم آيه‌ئی را که در باره او نازل شده که دلالت دارد بر اينکه او بهشتی است يا دوزخی، مردی برخواست و گفت آيه کدام است يا امير المؤمنين فرمود آيه (أَ فَمَن كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّهِ وَ يَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ) بيّنه از پروردگار رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است که او بر حجتی است روشن که از نزد خدا است (و شاهد منه) منم که از اويم و تابع او، و غير اينها از روايات بسيار که مقصود از (يَتلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ) علی ع است.

[ابو الفتوح رازی و منهج الصادقين]

صفحه : ۲۴۰

أُولئِكَ يُؤمِنُونَ بِهِ وَ مَن يَكفُر بِهِ مِنَ الأَحزابِ فَالنّارُ مَوعِدُهُ (اولئک) اشاره است به (أَ فَمَن كانَ عَلى بَيِّنَةٍ) يعنی آيا کسيکه بر بيّنه و بصيرت باشد از پروردگار خودش و تلو آن شاهدی از خود او باشد که بر صدق او گواهی دهد مثل کسی ماند که بدون بصيرت و دانش و بدون بينه باشد و کسيکه شاهد بر گفتارش نباشد يعنی اينکه دو مساوی نيستند.

و بقولی در معنی آيا کسيکه بر بينه و بصيرت باشد از پروردگارش مثل کسی ماند که مرادش حيات دنيا و زينت آن باشد و ايمان نياورده باشد و کسيکه بمحمد صلّی اللّه عليه و آله و سلّم و قرآن از مشرکين عرب و فرق کفار مثل يهود و نصاری و غيره کافر گردد مسير و مستقر و وعده‌گاه او آتش است.

[مجمع البيان] فَلا تَكُ فِي مِريَةٍ مِنهُ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّكَ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يُؤمِنُونَ اگر چه خطاب (فلا تک) برسول است لکن مقصود مؤمنين ميباشند که مبادا از گفتار کافرين و ايرادات آنها شکّی عارضتان گردد زيرا که شأن رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم اجل از اينکه است که شک عارض او گردد، و بقولی در معنی (ايها الانسان يا ايها السامع) در شک نباش از آنچه نازل ميگردد زيرا که آن حق است و از طرف پروردگار تو است لکن بيشتر مردم نميدانند، و شايد مقصود اينکه باشد که بيشتر مردم چنين فهم و علمی ندارند که حق و باطل را از هم جدا کنند.

وَ مَن أَظلَمُ مِمَّنِ افتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً أُولئِكَ يُعرَضُونَ عَلى رَبِّهِم وَ يَقُولُ الأَشهادُ هؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلى رَبِّهِم شايد آيه در مقام تهديد و سرزنش کسانی ميباشد که آيات قرآن و رسالت رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم را انکار نمودند يا آنکسانی که بخدا دروغ بسته باشند مثل اينکه نسبت فرزند بخدا بدهند که چنين افرادی ستمکارترين مردمند که هم بخود ستم نموده‌اند که خود را از رحمت الهی دور گردانيده‌اند و هم بانبياء و اينان کسانی ميباشند که نزد پروردگارشان در موقع حساب در معرض سؤال واقع ميگردند و شهود آنها از ملائکه و کرام الکاتبين يا انبياء بقولی يا شهداء هر زمان از

صفحه : ۲۴۱

امامها [ع] يا اعضاء و جوارح بدن او که اينها بر عليه او شهادت ميدهند و گويند اينها کسانی ميباشند که در دنيا بخدا افتراء بستند و حجتهای خدا را انکار نمودند أَلا لَعنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمِينَ ظاهرا (الا) خطاب بخود رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است که تو از کفر و انکار منکرين و ايرادات بی‌مورد آنان آزرده خاطر مشو و آگاه باش که ستمکاران و آنهائيکه بخدا افتراء ميزنند از رحمت

خدا دورند.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَ يَبغُونَها عِوَجاً وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم كافِرُونَ آيه ظالمينى كه از رحمت خدا دورند معرفى مينمايد كه آنها كسانى ميباشند كه راه خدا را مى‌بندند و مردم را در بيراهه براه كج سوق ميدهند (و هم) واو، حاليه است يعنى اينها مردم را از راه راست و راه حقيقت كه سر انجام آن قرب جوار رب العالمين است بيراهه ميكشانند در حالى كه بقيامت كافرند يعنى عالم آخرت را انكار مينمايند و ميگويند بعث و حشر و سؤال و جوابى نيست أُولئِكَ لَم يَكُونُوا مُعجِزِينَ فِى الأَرضِ وَ ما كانَ لَهُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِياءَ (اولئك) اشاره است به (الَّذِينَ يَصُدُّونَ) يعنى آن گروه كافرين نيستند عاجز كنندگان خدا از عذابشان و اينان چنين قدرتى ندارند كه خدا را در زمين عاجز نمايند و دوستى ندارند كه عذاب خدا را از آنها دفع نمايد.

شايد (فى الارض) اشاره باين باشد كه اگر خدا بخواهد اينها را در همين زمين دنيا عذاب نمايد اينها قدرتى ندارند كه بتوانند جلو عذاب را بگيرند.

يُضاعَفُ لَهُمُ العَذابُ ما كانُوا يَستَطِيعُونَ السَّمعَ وَ ما كانُوا يُبصِرُونَ (يضاعف) استيضاف است يعنى عذاب مشركين دو برابر است.

[سخنان مفسرين در توجيه آيه]

۱- عذاب آنها منحصر بكفرشان نيست بلكه بر كفر و سائر معصيتها عذاب ميشوند چنانچه در آيه ديگر فرموده (زِدناهُم عَذاباً فَوقَ العَذابِ بِما كانُوا يُفسِدُونَ) ۲- يعنى هر وقت يك قسم عذاب تمام شد قسم ديگرى بآنها دائما عذاب ميكنند

صفحه : ۲۴۲

و هميشه بقدر استحقاقشان آنها عذاب ميشوند.

۳- عذاب بر رؤساء آنها مضاعف ميگردد براى كفرشان و ظلمشان بخودشان و براى دعوت كردن تابعين خود را بگمراهى و اينكه عذاب بدو جهت است يكى گمراهى خودشان و ديگر مانع گرديدن اتباعشان را از دين. [مجمع البيان] و شايد مقصود اينكه باشد كه عذاب اينها در آخرت شديدتر از باقى كفار است كه بخدا افتراء نميزدند و همين كفرشان بانكار الوهيت يا رسالت يا غير اينها است سبب عذاب آنها است و از اوصاف آنهائيكه بخدا افتراء ميزنند اينكه است كه نميتوانند كلام حقانى را بشنوند و نه اينكه آيات حق را ببينند.

أُولئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُم وَ ضَلَّ عَنهُم ما كانُوا يَفتَرُونَ اينكه جماعت كسانى ميباشند كه بنفسهاى خود زيان رسانيدند و آن چيزى از بت‌ها كه شريك الوهيت ميدانستند يا آنچه كه نسبت اولاد بودن آنرا بخدا ميدادند از نظرشان مفقود گرديد و جز خسران و عذاب مضاعف براى آنها چيزى باقى نماند.

لا جَرَمَ أَنَّهُم فِى الآخِرَةِ هُمُ الأَخسَرُونَ شكى نيست كه چنين جماعتى در منتهى درجه خسران و زيان‌كارترين زيان‌كاران خواهند بود كه نفس شريف خود را ببهاى بيمقدار دنيا و خيالات فاسد بى‌مغز فروختند و در عوض نگرفتند مگر عذاب جحيم و دورى از رحمت رحمانى را

صفحه : ۲۴۳

[سوره هود (۱۱): آيات ۲۳ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخبَتُوا إِلي رَبِّهِم أُولئِكَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِيها خالِدُونَ (۲۳) مَثَلُ الفَرِيقَينِ كَالأَعمي وَ الأَصَمِّ وَ البَصِيرِ وَ السَّمِيعِ هَل يَستَوِيانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۲۴) وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلي قَومِهِ إِنِّي لَكُم نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲۵) أَن لا تَعبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنِّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ أَلِيمٍ (۲۶) فَقالَ المَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَومِهِ ما نَراكَ إِلاّ بَشَراً مِثلَنا وَ ما نَراكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُم أَراذِلُنا بادِيَ الرَّأيِ وَ ما نَري لَكُم عَلَينا مِن فَضلٍ بَل نَظُنُّكُم كاذِبِينَ (۲۷)
قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلي بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتانِي رَحمَةً مِن عِندِهِ فَعُمِّيَت عَلَيكُم أَ نُلزِمُكُمُوها وَ أَنتُم لَها كارِهُونَ (۲۸) وَ يا قَومِ لا أَسئَلُكُم عَلَيهِ مالاً إِن أَجرِيَ إِلاّ عَلَي اللّهِ وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ لكِنِّي أَراكُم قَوماً تَجهَلُونَ (۲۹) وَ يا قَومِ مَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُهُم أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (۳۰) وَ لا أَقُولُ لَكُم عِندِي خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعلَمُ الغَيبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزدَرِي أَعيُنُكُم لَن يُؤتِيَهُمُ اللّهُ خَيراً اللّهُ أَعلَمُ بِما فِي أَنفُسِهِم إِنِّي إِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ (۳۱)

صفحه : ۲۴۴

[ترجمه]

همانا آن کسانیکه ایمان آوردند و عمل شایسته نمودند و بدرگاه خدای خود خاضع و خاشع گردیدند آنها اهل بهشتند و در بهشت جاویدانند [۲۳]
مثل اینکه دو فرقه (کافر و مؤمن) بآدم کور و کر و بینا و شنوا ماند آیا اینکه دو فرقه با هم مساوی میباشند و مثل یکدیگرند آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۲۴]
همانا ما نوح را بسوی قومش فرستادیم (و بقومش) گفت بحقیقت من برای شما بیم‌دهنده ظاهری میباشم [۲۵]
گویم پرستش نکنید مگر خدا را من بر شما از عذاب روز دردناك میترسم [۲۶]
آن جماعتی از قومش که کافر بودند گفتند ما تو را نمی‌بینیم مگر بشری مثل ما و تابعین تو را نمی‌بینیم مگر مردمان پست کم فهم و برای شما بر ما افزونی نمی‌بینیم بلکه گمان میکنیم شما از دروغگویانید [۲۷]
(نوح گفت) ای جماعت خبر دهید مرا اگر من بر حجتی از پروردگارم باشم و از نزد خودش بمن رحمتی داده باشد و بر شما پوشیده گردیده آیا من شما را ملزم میگردانم در حالیکه شما کراهت داشته باشید [۲۸]
ای جماعت من از شما مالی و اجرتی سؤال نمیکنم اجر من نیست مگر بر خدا و من کسانیکه ایمان آورده‌اند از خود طرد کننده نمیباشم زیرا که آنها ملاقات کننده جزای پروردگار خودشانند لکن من شما را می‌بینم جماعتی جاهل و نادان [۲۹]
ای قوم کی است که مرا یاری کند از عذاب خدا اگر آنها را طرد کنم آیا چرا شما متذکر نمیگردید [۳۰]
نوح گفت بشما نمیگویم خزینه‌های خدا نزد من است و نمیگویم عالم بغیبم و نمیگویم مر آنها را که چشمهای شما آنها را بخواری مینگرد خدا بآنها خیری نخواهد داد خدا داناتر است از آنچه در قلبهای آنها است اگر من حکم باسلام آنها نکنم همانا که از ستمکاران باشم [۳۱]
.

صفحه : ۲۴۵

(توضیح آیات)

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ أَخبَتُوا إِلی رَبِّهِم أُولئِکَ أَصحابُ الجَنَّةِ هُم فِیها خالِدُونَ پس از توبیخ و تهدید کافرین و مشرکین و آنهائیکه بخدا افتراء میزننـد و نسبت اولاد بمقام کبریائی احدی میدهند که عذاب آنها مضاعف است و در قیامت زیان کارترین زیان کارانند.

در اینکه آیه در مقابل آنها بکسانیکه ایمان آورده‌اند و بر طبق ایمانشان اعمال شایسته نموده‌اند (و اخبتوا) اخبات بمعنی خضوع و خشوع است و بالام استعمال شده مثل اینکه گفته میشود (اخبت للّه) برای خدا خاضع گردید و در آیه با الی آمده (وَ أَخبَتُوا إِلی رَبِّهِم) و آن متضمن اطمینان است یعنی بذکر پروردگارشان آرام گرفتند، و بقولی برای او تواضع نمودند، و بقول دیگر از ما سوی اللّه منقطع گردیدند و خود را باو بستند و از غیر بریدند (اولئک) اشاره بچنین مؤمنینی است که دارای چنین اوصافی باشند، ایمان کامل که با عمل شایسته که لایق پیشگاه مقام احدیت باشد و آن عملی است که با خضوع و آرامش و اطمینان قلبی بذکر پروردگار توأم گردیده اینهایند یاران بهشت و در آن جاویدانند گویا بهشت که دار کرامت الهی است نام زد آنها گردیده.

مَثَلُ الفَرِیقَینِ کَالأَعمی وَ الأَصَمِّ وَ البَصِیرِ وَ السَّمِیعِ هَل یَستَوِیانِ مَثَلًا مثل اینکه فرقه کافر ملحد که بخدای تعالی افتراء میزنند و آن مؤمن صالحی که بذکر و یاد پروردگارش قلبش آرام گرفته مثل دو نفر ماند که یکی کور و کر باشد و دیگری بینا و شنوا آیا اینکه دو نفر با هم مساوی و مثل هم مانند هرگز چنین نخواهد بود.

أَ فَلا تَذَکَّرُونَ استفهام برای تقریع و توبیخ است که آیا چگونه متذکر نمیگردید

صفحه : ۲۴۶

و فکر نمیکنید که کسیکه چشم دلش روشن گردیده و آیات تکوینی و تشریعی را مینگرد و نیز گوش قلبش باز گردیده و بگوش باطن آیات قرآن را استماع مینماید مثل کسی نخواهد بود که مثل مردگان نه چیزی ببیند و نه چیزی بشنود از بحر الحقایق نقل میکنند که گفته اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند، و اصم کسی است که باطل را حق و حق را باطل شنود و بآن عمل کند، و بصیر کسی است که دیده بصیرتش بکحل (بی یبصر) جلا یافته و سمیع کسی است که گوش همتش بگشواره (بی یسمع) آراسته گشته هر که بخدا بیند جز از خدا نبیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نشنود. [پایان] اشاره بآن حدیث قدسی مشهور است که فرموده:

(ما تقرب الی عبدی بشیئی احب الیّ مما افترضته علیه و لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتّی احبّه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته)

«۱».

وَ لَقَد أَرسَلنا نُوحاً إِلی قَومِهِ إِنِّی لَکُم نَذِیرٌ مُبِینٌ پس از وعده بمؤمنین بدرجات بهشتی و وعید بکافرین بدرکات جهنمی برسولش خبر میدهد که ما نوح [ع] را (که از پیمبران اولو العزم بود) برسالت بسوی قومش فرستادیم، و گویند در اینجا کلامی حذف گردیده در تقدیر است (قال لهم إِنِّی لَکُم نَذِیرٌ مُبِینٌ) نوح ع گفت ای جماعت من برای نفع و هدایت

---

(۱) بنده من نزدیک نمیگردد بمن بچیزی که دوست‌تر باشد بسوی من از آنچه بر او واجب گردانیده‌ام و عبد همیشه بسبب نوافل نزدیکی میجوید بسوی من تا اینکه او را دوست میدارم پس وقتی که او را دوست داشتم من میگردم گوش او گوشیکه باو میشنود و میگردم چشم او چشمیکه باو می‌بیند و میگردم زبان او زبانی که بآن سخن میگوید و میگردم دست او آن دستی که بآن میگیرد اگر

مرا خواند او را اجابت مینمایم و اگر از من سؤال کرد باو عطا مینمایم.

صفحه : ۲۴۷

شما فرستاده شده‌ام و بیم دهنده ظاهری هستم که شما را از غضب و سخط خدا و عذاب آخرت بترسانم.

أَن لا تَعبُدُوا إِلَّا اللّهَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ أَلِیمٍ اول کلام نوح اینکه بود که گفت ای قوم پرستش نکنید مگر خدا را اگر غیر او را پرستش نمائید من بر شما میترسم از عذاب روز سخت یعنی قیامت که عذاب آن دردناک است.

چنانچه از آیات بسیار که در شرح حال پیمبران حکایت مینماید معلوم میشود که تمام انبیاء و مرسلین اول سخن آنها با مردم همین بوده که خدای واحد احد را بپرستید و در عبادت خدا غیر را شریک نگردانید و در ثانی از قیامت و عذاب روز رستاخیز آنها را میترسانیدند.

و شاید تکرار آن در قرآن برای اینکه باشد که دانسته شود تمام پیمبران راجع بمبدء و عبادت معبود واحد و صفات جلال و جمال او و نیز راجع بمعاد و زنده شدن در قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب متفق الکلمه بوده‌اند احدی از آنها بر خلاف دیگری سخن نگفته زیرا که تمام آنها از سر چشمه علم ازلی تراوش نموده و روح قدسی آن بزرگواران مرتبط بعالم (ما فوق الطبیعه) گردیده.

فَقالَ المَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَومِهِ ما نَراکَ إِلّا بَشَراً مِثلَنا وقتی نوح [ع] گفت من از جانب خدا برسالت آمده‌ام برای اینکه پرستش ننمائید مگر خدا را و آنان را از عذاب قیامت تهدید نمود جماعت کافرین و اشراف و بزرگان از قومش گفتند ما تو را نمی‌بینیم مگر یک بشری مانند ما تو چه امتیازی بر ما داری که ما پیرو تو گردیم.

آری آنان جسمی میدیدند مثل خودشان غذا میخورد، خواب میرود، ازدواج میکند و در تمام اوصاف بشریت با آنها مساوی است اینکه بود که میگفتند تو چه امتیازی بر ما داری که بر ما حکومت نمائی و ما مطیع تو گردیم آنان جسمی میدیدند و از درک حقیقت آنها غافل و بی‌خبر بودند.

صفحه : ۲۴۸

مثنوی مولوی چه خوب گفته:

همسری با انبیاء برداشتند اولیاء را همچو خود پنداشتند

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور

اینکه ندانستند ایشان از عما در میان فرقی بود بی‌منتها

هر دو کان زنبور خوردند از محل زین یکی شد زهر و زان دیگر عسل

هر دو کان آهو گیا خوردند و آب زان یکی شد خون و دیگر مشک ناب

آن دوتی خوردند از یک آب خور آن یکی خالی و آن دیگر شکر

صد هزاران همچنین اشیاء بین فرقشان هفتاد ساله راه بین
وَ ما نَراکَ اتَّبَعَکَ إِلَّا الَّذِینَ هُم أَراذِلُنا بادِیَ الرَّأیِ وَ ما نَری لَکُم عَلَینا مِن فَضلٍ بَل نَظُنُّکُم کاذِبِینَ چون اشراف قوم گمان میکردند که باید رسول خدا ملک باشد تا اینکه بشود بر انسان حکومت نماید اینکه بود که بنوح ع میگفتند تو لایق رسالت بر ما نیستی و نمی‌بینیم که کسی جز اراذل پیروی تو کرده باشد.

(اراذل) جمع ارذل است مثل (اکبر) و بغلبه استعمال مانند اسم شده یعنی خسیس و فرومایه (و بادی الرأی) که بدون فکر و رویه تابع تو گردیده‌اند لکن ما که صاحب فضل و رأی صحیح میباشیم و می‌بینیم که تو بر ما فضیلتی نداری که لایق اینکه باشی که ما مطیع تو گردیم بلکه ما گمان میکنیم که شماها از دروغگویان هستید.

قالَ یا قَومِ أَ رَأَیتُم إِن کُنتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِن رَبِّی وَ آتانِی رَحمَةً مِن عِندِهِ فَعُمِّیَت عَلَیکُم نوح در پاسخ گفت ای گروه خبر دهید مرا اگر من بر حجتی هویدا باشم که شاهد مدعای من باشد و خدا بمن از جانب خودش رحمتی و بخشایشی که نبوت است عنایت کرده باشد پس بر شما آن حجت پوشیده بماند، حفص (فعمیت) بضم عین و تشدید میم خوانده یعنی آن حجت بر شما پوشیده شده و شما آنرا نشناسید

صفحه : ۲۴۹

أَ نُلزِمُکُمُوها وَ أَنتُم لَها کارِهُونَ واو (و انتم) حالیه است یعنی آیا روا است که ما شما را ملزم گردانیم بر قبول حالیکه شما کاره باشید و ملزم گردانیدن بر قبول منافی با تکلیف است.

و بوجه دیگر آیا جایز است که ما شما را ملزم گردانیم بر قبول یا اینکه توانیم شما را مظطر گردانیم لکن بر ما بیشتر از استدلال و ایضاح چیزی نیست ما پیمبران نتوانیم کسی را باضطرار بقبول ملزم گردانیم اینکه کار خدا است و بر هر دو معنی استفهام (ا نلزمکموها) تقریری است و بمعنی جحد و انکار است یعنی چنین نیست که ما در شما قبول بگنجانیم زیرا که وظیفه ما فقط تبلیغ است و وظیفه شما قبول.

وَ یا قَومِ لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ مالًا إِن أَجرِیَ إِلّا عَلَی اللّهِ اکثر پیمبرانیکه از آنها در آیات حکایت میکند برای اینستکه مردم گمان نکنند که غرض آن بزرگواران بدست آوردن مال است که میخواهند باسم پیمبری مردم را بفریبند و مال و ثروتی بدست آورند میگفتند ای مردم ما از شما برای رسالتمان مالی طلب نمیکنم پاداش ما نیست مگر بر خدا یعنی ما فرستاده او هستیم و کفایت کار ما بر او است.

وَ ما أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم وَ لکِنِّی أَراکُم قَوماً تَجهَلُونَ گویا کفار برای بهانه‌جوئی بحضرت نوح ع میگفتند اینکه مردمان اراذل و اوباشی که دور تو را گرفته‌اند و ما را عار میآید که با اینها بنشینیم اینان را از خود دور کن تا ما بتو ایمان آوریم، نوح ع در جواب آنها گفته من نیستم طرد کننده آن کسانیکه ایمان آورده‌اند بدرستی که آنها ملاقات کننده رحمت خدا میباشند و شما که مؤمنین را از اراذل و مردمان بی‌خرد میدانید جماعتی میباشید جاهل و نادان که همین صورت می‌بینید و از باطن و حقیقت بی‌خبر هستید.

صفحه : ۲۵۰

وَ یا قَومِ مَن یَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُهُم أَ فَلا تَذَکَّرُونَ نوح [ع] بقوم خود گفت اگر من مؤمنین را از خود دور کنم و مورد

خصومت الهى و غضب او گردم كى است كه بتواند مرا يارى كند و از عذاب رهائى بدهد آيا چرا شما جهّال متذكر نميگرديد كه مؤمنين در مورد رحمت خدا ميباشند وَ لا أَقُولُ لَكُم عِندِى خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعلَمُ الغَيبَ وَ لا أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ الخ باز نوح در موقع تبليغ فرموده من ادعائى ندارم نميگويم خزينه‌هاى خدا نزد من است و نميگويم من عالم بغيب ميباشم و نميگويم من فرشته‌ام تا اينكه شما بگوئيد تو نيز بشرى هستى مثل ما و نميگويم آنهائيكه بنظر شما از اراذل و اوباش ميباشند هرگز خدا بآنها خيرى عطاء نميكند خدا عالم‌تر است بآنچه در نفسهاى آنها است و اگر من چنين نسبتى بمؤمنين بدهم از جمله ستمكاران خواهم بود.

صفحه : ۲۵۱

[سوره هود (۱۱): آيات ۳۲ تا ۴۳]

اشاره

قالُوا يا نُوحُ قَد جادَلتَنا فَأَكثَرتَ جِدالَنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن كُنتَ مِنَ الصّادِقِينَ (۳۲) قالَ إِنَّما يَأتِيكُم بِهِ اللّهُ إِن شاءَ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِينَ (۳۳) وَ لا يَنفَعُكُم نُصحِى إِن أَرَدتُ أَن أَنصَحَ لَكُم إِن كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغوِيَكُم هُوَ رَبُّكُم وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ (۳۴) أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَيتُهُ فَعَلَيَّ إِجرامِى وَ أَنَا بَرِىءٌ مِمّا تُجرِمُونَ (۳۵) وَ أُوحِيَ إِلى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤمِنَ مِن قَومِكَ إِلاّ مَن قَد آمَنَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَفعَلُونَ (۳۶)

وَ اصنَعِ الفُلكَ بِأَعيُنِنا وَ وَحيِنا وَ لا تُخاطِبنِى فِى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ (۳۷) وَ يَصنَعُ الفُلكَ وَ كُلَّما مَرَّ عَلَيهِ مَلَأٌ مِن قَومِهِ سَخِرُوا مِنهُ قالَ إِن تَسخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسخَرُ مِنكُم كَما تَسخَرُونَ (۳۸) فَسَوفَ تَعلَمُونَ مَن يَأتِيهِ عَذابٌ يُخزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيهِ عَذابٌ مُقِيمٌ (۳۹) حَتّى إِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلنَا احمِل فِيها مِن كُلٍّ زَوجَينِ اثنَينِ وَ أَهلَكَ إِلاّ مَن سَبَقَ عَلَيهِ القَولُ وَ مَن آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلاّ قَلِيلٌ (۴۰) وَ قالَ اركَبُوا فِيها بِسمِ اللّهِ مَجراها وَ مُرساها إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۴۱)

وَ هِيَ تَجرِى بِهِم فِى مَوجٍ كَالجِبالِ وَ نادى نُوحٌ ابنَهُ وَ كانَ فِى مَعزِلٍ يا بُنَيَّ اركَب مَعَنا وَ لا تَكُن مَعَ الكافِرِينَ (۴۲) قالَ سَآوِى إِلى جَبَلٍ يَعصِمُنِى مِنَ الماءِ قالَ لا عاصِمَ اليَومَ مِن أَمرِ اللّهِ إِلاّ مَن رَحِمَ وَ حالَ بَينَهُمَا المَوجُ فَكانَ مِنَ المُغرَقِينَ (۴۳)

صفحه : ۲۵۲

[ترجمه]

جماعت كافرين گفتند اى نوح همانا با ما جدال و نزاع كردى و مجادله را از حد گذرانيدى و آنچه از عذاب بما وعده داده‌ئى بياور اگر راست گويانى [۳۲]

نوح گفت وعده‌ايكه بشما داده‌ام اگر خدا خواهد البته بشما خواهد رسيد شما عاجز كننده‌گان خدا از ارسال عذاب نميباشيد [۳۳]

و نصيحت من وقتى اراده كنم نصح شما را نفع نميبخشد وقتى خدا بخواهد شما را عذاب كند خدا پروردگار شما است و بسوى او بازگشت ميكنيد [۳۴]

بلكه ميگويند نوح از پيش خود وحى را بر من مى‌بندد، اى نوح بگو اگر من بر خدا دروغ بستم بر ضرر من است جرم من و از گناه شما كه نسبت بمن افتراء ميدهيد برىء ميباشم [۳۵]

و بسوى نوح وحى گرديد كه هرگز از قوم تو ايمان نمى‌آورند مگر آنهائى كه ايمان آورده‌اند و تو بر آنچه اينها ميكنند محزون

مباش [۳۶]

و بنگاه داشته ما و وحی ما کشتی بساز و از ما نسبت بآنهائیکه ستم نموده‌اند درخواست مکن همانا آنان غرق شدگانند [۳۷]

و نوح کشتی میساخت و هر وقت جماعتی از قومش بر او گذر میکردند او را مسخره مینمودند نوح گفت اگر شما ما را مسخره میکنید ما نیز شما را مسخره میکنیم همان طوری که شما ما را مسخره مینمائید [۳۸]

و بزودی خواهید دانست آن کسی را که باو عذابی بیاید که وی را رسوا گرداند و باو در آخرت عذاب دائمی فرود آید [۳۹]

و بزودی خواهید دانست آنوقتیکه امر ما بعذاب آنها آمد و آب از تنور بجوشید ما بنوح گفتیم که از هر جنسی از حیوانات دو تا یکی نر و یکی ماده سوار کن و نیز کسان خود را هم در کشتی سوار کن مگر کسی را که تقدیر ما بر هلاکت آن پیشی گرفته است

صفحه : ۲۵۳

(مقصود پسر و زن نوح است که از اهل نوح استثناء فرموده) و نیز در کشتی سوار کن آنهائی را که ایمان آورده‌اند، و باو ایمان نیاورده بودند مگر اندکی از مردمان [۴۰]

و نوح بمردم گفت در کشتی سوار شوید رفتن و ایستادن کشتی بنام خدا است بحقیقت که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، و کشتی آنها را می‌برد در موجهائی که از بزرگی مثل کوهها مینمود [۴۱]

در آن حال نوح پسرش را نداء داد در حالیکه از کشتی دور بود و گفت ای پسر من بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش (۴۲)

پسرش گفت من بالای کوه میروم که مرا از غرق شدن نجات دهد نوح گفت ای پسر امروز از امر خدا نگاه دارنده‌ئی نیست مگر کسی را که خدا رحم کند در اینکه حال موج بین نوح و پسرش حائل گردید (و پسر نوح) از غرق شدگان گردید [۴۳]

.

صفحه : ۲۵۴

(توضیح آیات)

قالُوا یا نُوحُ قَد جادَلتَنا فَأَکثَرتَ جِدالَنا فَأتِنا بِما تَعِدُنا إِن کُنتَ مِنَ الصّادِقِینَ چنانچه در سوره نوح فرموده نوح بخدا از قومش شکایت میکند که چقدر در امر تبلیغ جدیت و پا فشاری نموده‌ام شب گفتم، روز گفتم، آهسته و پنهان، ظاهر و آشکارا آنها را دعوت نمودم و سخن من بآنان سود نبخشید و اینکه آیه اشاره بهمانست که از بس نوح (ع) با آنها مجادله مینمود که شاید آن کافرین ملحد ایمان بیاورند ایمان نیاوردند و در مقام اعتراض برآمدند که ای نوح تو با ما زیاد جدال و اعتراض مینمائی و گفتار خود را از حد گذرانیدی ما ایمان نخواهیم آورد آن عذابی را که بما وعده داده‌ئی بیاور اگر از راستگویان میباشی.

قالَ إِنَّما یَأتِیکُم بِهِ اللّهُ إِن شاءَ وَ ما أَنتُم بِمُعجِزِینَ نوح ع در پاسخ اعتراض کافرین گفت همانا آن عذابی که بشما وعده داده‌ام هر وقت خدا بخواهد و اراده‌اش بوقوع آن تعلق گیرد میآورد بدست من نیست گویا فرموده اعمال شما عذاب ایجاب مینماید و عذاب بشما خواهد رسید لکن وقت آن بسته بمشیت الهی است و من میخواهم بشما از روی خیر خواهی تذکر دهم که دست از لجاجت بردارید و ایمان بیاورید و گر نه زود یا دیر مورد عذاب خواهید گردید و شما چنین قدرتی ندارید که جلو عذاب خدا را بگیرید و او را عاجز گردانید و عذاب بشما اصابت ننماید.

وَ لا يَنفَعُكُم نُصحِي إِن أَرَدتُ أَن أَنصَحَ لَكُم إِن كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغوِيَكُم هُوَ رَبُّكُم وَ إِلَيهِ تُرجَعُونَ باز نوح ميگويد اگر من اراده كنم شما را نصيحت كنم نصيحت من در شما سودمند نيست اگر خدا اراده كند شما را اغواء گرداند او است پروردگار شما و بازگشت شما بسوى او است.

صفحه : ۲۵۵

[سؤال] اولا اگر نصيحت پيمبران سودمند نيست فائده بعثت آنها چيست كه اولياء خدا بيايند بين مردمان فاسق ستمكار و اينكه قدر از آنها ستم بكشند و نصيحتشان سودى ندهد و اصلا اينكه كار لغو است و كار لغو از ساحت قدس الهى خارج است و اصلا تكليف نمودن بآنهائيكه در علم ازلى حق تعالى گذشته كه اينها قابل هدايت نميباشند بيهوده و عقلائى نيست.
و ثانيا اگر اغواء گرديدن و هدايت شدن بسته بمشيت الهى است چنانچه در اينكه آيه و در جاهاى ديگر گفته (يُضِلُّ مَن يَشاءُ وَ يَهدِي مَن يَشاءُ) تقصير بنده ضعيف ناتوان كه نميتواند جلو خواست خدا را بگيرد چيست و وقتى چنين باشد عذاب بنده عاصى ظلم است زيرا كه خدا خواسته او را اغواء بنمايد گمراه گرديدن يا هدايت يافتن بدست خود بنده نيست.
[پاسخ سؤالات] ۱- فائده بعثت پيمبران و غرض اصلى آن كسانى خواهند بود كه قابل ارشاد و هدايت ميباشند و نسبت بديگران اتمام حجت است و همين طور از آيه استفاده ميتوان نمود زيرا كه نوح فرموده نصيحت من در شما كه تمام دل شما كفر پوشانيده فائده بخش نخواهد بود و غرض او همان جماعت كافرين از قوم او بودند.
۲- قوله تعالى (إِن كانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغوِيَكُم) وقتى كه خدا دانست كه كافر بقدرى بر كفر اصرار دارد و از روى لجاجت پس از آنكه حق برايش ثابت و معلوم گرديده ايمان نمى‌آورد اينكه است كه راهش را باز ميكند و او را مجبور بر ايمان نميگرداند زيرا كه مجبور گردانيدن بر عمل منافى با اختيار است و چون در اينكه مورد او را هدايت ننموده همانا او اغواء خواهد گرديد لكن اگر باختيار در راه هدايت وارد گردد او را ارشاد مينمايد و چون در عالم بدون اراده حق تعالى چيزى ممكن نيست واقع گردد اينكه است كه نسبت اغواء و هدايت را بخودش ميدهد ۳- عذاب بر عاصى از اقسام ظلم بشمار نمى‌آيد زيرا خودش باختيار عذاب

صفحه : ۲۵۶

را براى خود فراهم نموده و عذاب دنيا و آتش جهنّم را بدست خود افروخته چنانچه فرموده (ذلِكَ بِما قَدَّمَت أَيدِيكُم وَ أَنَّ اللّهَ لَيسَ بِظَلّامٍ لِلعَبِيدِ) سوره آل عمران آيه ۱۷۸ أَم يَقُولُونَ افتَراهُ قُل إِنِ افتَرَيتُهُ فَعَلَيَّ إِجرامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تُجرِمُونَ بلكه ميگويند تو افتراء زده‌ئى بر خدا و دروغ مى‌بندى، در اينكه مقصود از گوينده اينكه قول كى است و افتراء زدن نسبت بكى است از إبن عباس نقل شده كه آنها همان گروه قوم نوح بودند كه ميگفتند سخنان نوح نوعى از دروغ و افتراء است كه بخدا نسبت ميدهد.
و مقاتل گفته گوينده‌گان قريش بودند كه برسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم چنين نسبت ميدادند و ميگفتند اينكه آيات را خود ساخته و نسبت بخدا ميدهد و آيه دستور ميدهد كه وقتى كافرين چنين گفتند تو در پاسخ آنها بگو اگر من دروغ بر خدا بسته‌ام جرم آن بر خود من است و من از آنچه ميگوئيد بيزارم و بنا بر اينكه قول اينكه جمله معترضه ميشود.
وَ أُوحِيَ إِلى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤمِنَ مِن قَومِكَ إِلّا مَن قَد آمَنَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَفعَلُونَ خداى تعالى بنوح وحى ميكند و او را متذكر ميگرداند كه اى نوح بدان همانا كه اينكه كافرين چنان قلبشان فاسد گشته كه هرگز ايمان نخواهند آورد مگر آنهائيكه ايمان آورده‌اند (فلا تبتئس) از باب افتعال است و از بؤس مأخوذ گرديده يعنى بر تكذيب آنها اندوهگين مباش.
وَ اصنَعِ الفُلكَ بِأَعيُنِنا وَ وَحيِنا وَ لا تُخاطِبنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُم مُغرَقُونَ وقتى نوح از هدايت قوم نااميد گرديد و فرمان الهى بر عذاب آنها صادر گرديد خطاب ميرسد بنوح كه بنگاه داشت ما و وحى ما كشتى بساز و درخواست مكن از من در باره آنكه ظلم

کردند بدرستیکه آنها محکوم بغرق شدن هستند.
و شاید مقصود اینکه باشد که از ستمکاران شفاعت کسی را نکن که از غرق نجات یابد زیرا که اینها از غرق شدگانند.

صفحه : ۲۵۷

وَ یَصنَعُ الفُلکَ وَ کُلَّما مَرَّ عَلَیهِ مَلَأٌ مِن قَومِهِ سَخِرُوا مِنهُ قالَ إِن تَسخَرُوا مِنّا فَإِنّا نَسخَرُ مِنکُم کَما تَسخَرُونَ نوح پس از آنکه بساختن کشتی مأمور گردید و مشغول کار شد از قوم هر کسی که بر او گذر مینمود طوری او را مسخره مینمود و نوح در پاسخ آنها میگفت اگر شما ما را مسخره مینمائید همانا ما نیز شما را مسخره میکنیم.
فَسَوفَ تَعلَمُونَ مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ وَ یَحِلُّ عَلَیهِ عَذابٌ مُقِیمٌ بزودی میدانید کسی را که عذابی بر او بیاید که وی را در دنیا بغرق شدن و در آخرت بعذاب دائمی رسوا گرداند.
داستان طوفان نوح را اکثر مفسرین با کمی اختلاف نقل نموده‌اند چنانچه قرآن خبر میدهد نوح در بین قومش نهصد و پنجاه سال زندگانی نمود و مردم را بیکتا پرستی دعوت میکرد وقتی مردم دعوت او را نپذیرفتند و از هدایت یافتن آنان مأیوس گردید در باره آنها نفرین نمود.
مفسرین گفته‌اند که خدای تعالی بنوح امر نمود که درختی غرس نماید و گویند آن درخت ساج بود وقتی آندرخت بزرگ شود و سطیر گردید آنرا قطع کن و از آن کشتی بساز و گویند از وقتی که درخت ساج را غرس نمود تا موقع قطع آن بیست سال طول کشید پس از آنکه نوح از چوب ساج بامر خدا مشغول کار کشتی ساختن گردید هر کس بر او گذر میکرد باو استهزاء مینمود یکی میگفت نوح برای زمستانش خانه میسازد، دیگری میگفت ببینید چگونه اینکه مرد دیوانه است در زمین خشکگ که دریائی نیست کشتی میسازد، دیگری میگفت ای نوح پس از آنکه پیمبر بودی نجار شدی از اینکه نوع مزخرفات باو میگفتند تا وقتی که ساخت کشتی بپایان رسید.
از عبد اللّه إبن عباس نقل میکنند که گفت در عرض دو سال ساخت کشتی طول کشید و طول آن سیصد ذرع و عرضش پنجاه ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود و از چوب ساج ساخت و دارای سه طبقه بود زیرین جای وحوش و سباع و هوام و در

صفحه : ۲۵۸

طبقه میان جای دواب و چهارپایان و بهائم و در طبقه بالاـ خودش و مؤمنین منزل داشتند و با آنها مقداری از غذای خوردنی و آشامیدنی بود.
گویند وقتی طوفان پدید آمد و آب عالم را بگرفت مردم سر بکوهها نهادند آب بالا آمد تا سر کوهها رسید زنی بچه‌ئی داشت که او را خیلی دوست میداشت کودک را گرفت و بالای کوه رفت وقتی آب بسینه او رسید طفل را بسر خود گذارد آب از سر او گذشت و خود با بچه‌اش غرق گردیدند رسول فرموده اگر میشد بکسی رحم نمود باید بآن زن و بچه رحم نمود.
از إبن عباس روایت شده که روزی حواریین بعیسی ع گفتند ما کسی را میخواهیم که سفینه نوح را دیده و بما خبر بدهد عیسی آنان را در پشته خاکی برد و قبضه‌ئی از خاک گرفت و گفت اینکه قبر کعب بن حام بن نوح است پس از آن عصا بر آن زد و گفت (قم باذن اللّه) مردی از آنجا برخاست و از سرش خاک میریخت و موی سر او سفید بود عیسی گفت مگر تو جوان نبودی گفت آری لکن چون صدای تو بگوش من رسید که گفتی (قم باذن اللّه) گمان کردم قیامت بر پا شده از هول پیر شدم و اینکه است قوله تعالی (یَوماً یَجعَلُ الوِلدانَ شِیباً) عیسی گفت داستان سفینه نوح را برای ما بگو گفت طولش هزار و دویست گز و عرضش ششصد گز و سه طبقه داشت و در یک طبقه جای دواب و وحوش بود در یک طبقه طیور منزل داشتند و در یک طبقه آدمیان را

جای داد و چون سرگین چهارپایان زیاد شد و آدمیان متأذی گردیدند خداوند تعالی از پیل یک جفت خوک آفرید تمام سرگین‌ها را بلعیدند و چون مردم از موش رنج میکشیدند خدای تعالی فرمود بینی شیر را بمال از آن دو گربه بیرون آمد و موشها را خوردند پس از آن حواریین گفتند باو بگو با ما در شهر بیاید عیسی گفت چگونه در شهر بیاید کسیکه در زمین دیگر روزی ندارد پس از آن گفت (عد باذن اللّه) یعنی باذن خدا بحالت اول برگردد.

صفحه : ۲۵۹

حَتّی إِذا جاءَ أَمرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ قُلنَا احمِل فِیها مِن کُلٍّ زَوجَینِ اثنَینِ آیه اخبار است که وقتی امر الهی بر طوفان جاری گردید و از تنور آب بیرون آمد از هر نوعی از انواع یک جفت نر و ماده با خود در کشتی ببر.

[سخنان مفسرین در توجیه (و فار النور)] ۱- وقتی از روی زمین آب بالا آمد و عرب روی زمین را تنور گفته.

[إبن عباس] ۳- جماعتی مثل عکرمه و زهری و إبن عیینه از حضرت علی بن ابی طالب ع روایت کرده‌اند که فرموده

(التنور ای طلع الفجر)

یعنی وقتی که صبح برآمد و تنور عبارت از صبح است.

۳- حسن بصری و دیگران گفته‌اند مقصود تنور نان پزی است و آن تنور حواء بود و از سنگ ساخته شده بمیراث بنوح رسیده و خدای تعالی بنوح فرمود هر وقت دیدی آب از تنور جوشید تو و قومت در کشتی بنشینید وقتی زن نوح دید آب از تنور برآمد بنوح خبر داد.

[مجاهد] د در جای تنور نیز اختلاف است: مجاهد گفته در سواد کوفه بود، مقاتل گفته تنور آدم بود در شام بجائیکه آنرا عین الور نامند، عبد اللّه عباس گفته آن تنور در زمین هند بود.

[ابو الفتوح رازی] وَ أَهلَکَ إِلّا مَن سَبَقَ عَلَیهِ القَولُ وَ مَن آمَنَ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلّا قَلِیلٌ (الا) استثناء از اهل است یعنی خودت و اهلت داخل کشتی بشو مگر کسیکه حکم عذاب بر او سبقت گرفته و گویند مقصود زن نوح بنام واعله و پسر او بنام کنعان بودند که اگر چه بظاهر آنها اهل بودند لکن در باطل نا اهل و از کافرین بشمار میرفتند (و ما آمن) عطف است بر جمله (و من آمن) و در محل نصب است یعنی خودت و اهل خودت و آنهائیکه ایمان آورده‌اند و ایمان نیاورده بودند با او مگر قلیلی.

صفحه : ۲۶۰

[سخنان مفسرین در تعداد مؤمنینی که با نوح در کشتی نشستند] ۱- اکثر مفسرین گفته‌اند آنها هشتاد نفر بودند.

۲- هفتاد و دو نفر مرد با زنهایشان و پسرهایشان و بقولی آنها هفتاد و هشت نفر بودند و جسد آدم ع را حمل نمودند.

[مقاتل] ۳- إبن اسحاق گفته آنها ده نفر بودند و بقولی هشت نفر [إبن جریح و قتاده] و اینکه قول از ابی عبد اللّه [ع] نقل شده، و بقول اعمش آنها هفت نفر بودند.

و سه نفر پسران او: سام و حام و یافث، و از بعض مفسرین است که گفته نوح خودش و پسرانش و مؤمنین داخل کشی شدند نوح گفت با زنهایتان نزدیکی نکنید حام مخالفت کرد نوح در باره او نفرین نمود و گفت (اللهم غیّر نطفته) خدا نطفه او را در رحم زنش سیاه گردانید فرزندی که از او بوجود آمد سیاه بود از اینکه جهت او را ابو السودان گفتند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم اولاد سام پسر دیگر نوحند و ترک و چین و صقالبه و یأجوج و مأجوج اولادان یافث پسر دیگر نوحند.

و از إبن عباس نقل میکنند که گفته اول چیزیکه با نوح در کشتی آمد مورچه خورد بود و آخر آنها خر بود وقتی که دراز گوش خواست در کشتی رود ابلیس دنبال او آویخت هر قدر خواستند او را در کشتی برند امتناع نمود وقتی نوح نگاه کرد دید شیطان باو

آویخته گفت بیرون رو (یا عدوّ اللّه) شیطان جزع و زاری نمود نوح او را در پشت کشتی نشانید.

و نیز روایت کرده‌اند که مار و کژدم آمدند که ما را در کشتی ببر نوح گفت شما بمردم ضرر میزنید گفتند ما با تو عهد کردیم که هر کس نام تو را ببرد باو ضرر نرسانیم اینکه است که هر کس از مار و کژدم بترسد و اینکه آیه را بخواند (سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی العالَمِینَ إِنّا کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُؤمِنِینَ) ضرر باو نرسانند.

صفحه : ۲۶۱

وَ قالَ ارکَبُوا فِیها بِسمِ اللّهِ مَجراها وَ مُرساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیمٌ وقتی آب از زمین جوشیدن گرفت و از آسمان فرود آمدن آغاز کرد بنوح خطاب رسید که با اهل خود و مؤمنین و از هر نوعی از حیوانات یک جفت در کشتی سوار شوید.

وقتی نوح آنها را نزد کشتی آورد و گویند سرپوشی که ترتیب داده بر بالای کشتی کشید و نیز گفته‌اند که چهل شبانه روز آب از زمین جوشیدن داشت و از آسمان باران میریخت نوح گفت در کشتی سوار شوید در حالیکه بگوئید (بسم اللّه) یعنی در وقت راندن کشتی و هنگام نگاهداشتن نام خدا ببرید و از او طلب یاری و استعانت بجوئید و بروایتی وقتی میخواستند کشتی برود میگفتند (بسم اللّه) و وقتی میخواستند بایستد باز (بسم اللّه) میگفتند نوح بآنها اینکه طور تعلیم نمود و گفت همانا پروردگار من پذیرنده توبه و مهربانست.

وَ هِیَ تَجرِی بِهِم فِی مَوجٍ کَالجِبالِ وَ نادی نُوحٌ ابنَهُ وَ کانَ فِی مَعزِلٍ یا بُنَیَّ ارکَب مَعَنا وَ لا تَکُن مَعَ الکافِرِینَ کشتی سیر میکرد و آنها را در موجها میبرد و آب روی هم میرخت و از عظمت و کثرت مانند کوهی متراکم نمودار میگردید در آن حال نوح پسر خود کنعان را دید در حالی که دور از کشتی ایستاده بود از شدت محبّت پدری و چنانچه گویند اظهار ایمان کرده بود لکن منافق بود نوح او را نداء کرد که ای پسر بیا با ما در کشتی سوار شو و با کافرین مباش که غرق خواهی گردید پسر ناخلف گفت:

قالَ سَآوِی إِلی جَبَلٍ یَعصِمُنِی مِنَ الماءِ قالَ لا عاصِمَ الیَومَ مِن أَمرِ اللّهِ إِلّا مَن رَحِمَ پسرش گفت میروم بر سر کوه تا آب بمن اصابت ننماید نوح گفت ای پسر امروز نگاهدارنده‌ئی نیست که بتواند جلو امر خدا یعنی غضب خدا را بگیرد مگر کسی را که خودش رحم کند.

صفحه : ۲۶۲

وَ حالَ بَینَهُمَا المَوجُ فَکانَ مِنَ المُغرَقِینَ در اینکه گفتگو بودند که آب بین پدر و پسر موج زد و کنعان پسر نوح غرق گردید، معلوم است که وقتی آب تمام روی زمین را فرا گرفت جان داری در زمین باقی نماند و همه هلاک گردیدند مگر آنهائیکه در کشتی نوح بودند.

مثنوی مولوی در اینکه موضوع اشعاری سروده:

همچو کنعان کاشنا میکرد او که نخواهم کشتی نوح عدو

هی بیا در کشتی بابا نشین تا نگردی غرق طوفان ای مهین

گفت نی من آشنا آموختم من بجز شمع تو شمع افروختم

هین مکن کین موج طوفان بلاست دست و پای آشنا امروز لا است

باد قهرست و بلای شمع کش جز که شمع حق نمی‌یابد خمش

گفت می‌رفتم بر آن کوه بلند عاصمست آن که مرا از هر گزند

هین مکن که کوه کاهست اینکه زمان جز حبیب خویش را ندهد امان

گفت من کی پند تو بشنوده‌ام که طمع کردی که من زین دوده‌ام

خوش نیامد گفت تو هرگز مرا من بری‌ام از تو در هر دو سرا

اینکه دم سرد تو در گوشم نرفت خاصه اکنون که شدم دانا و زفت

گفت بابا چه زیان دارد اگر بشنوی یکبار تو پند پدر

همچنین میگفت او پند لطیف همچنان میگفت او دفع عنیف

نی پدر از نصح کنعان سیر شد نی دمی در گوش آن ادبیر شد

اندرین گفتن بدند و موج نیز بر سر کنعان زد او شد ریز ریز
از خسرو دهلوی است که در اینکه موضوع گفته:

ز دریای شهادت چون نهنگ لا برآرد سر تیمم فرض گردد نوح را در وقت طوفانش
در تفسیر روح البیان در توجیه آیه از صاحب نصوص چنین نقل میکند که گفته: مقصود از (دریای شهادت) قول مؤمنین است که گویند (اشهد)

صفحه : ۲۶۳

و (چون نهنگ لا-برآرد سر) آن ارتفاع (لا) است، و مقصود از تیمم دو ضربت است یکی (الّا) و دیگر ضربت (اللّه) و مقصود از (نوح) زبانست و از (فم) کشتی و طوفان که تلفظ میکند (بان لا اله الّا اللّه) و وقتی مؤمن گفت (اشهد ان لا اله الّا اللّه) (لا) سرش را از دریای شهادت بلند میکند و بر زبان طوفان واقع میگردد پس بر او واجب میگردد دو ضربت و وقتی اینکه دو ضربت یعنی (الّا اللّه) واقع کردید نجات یابد لکن اگر دو ضربت را نزد و کافر شد و ساعتی توقف نمود در بحر طوفان غرق خواهد گردید.
[پایان]

صفحه : ۲۶۴

[سوره هود (۱۱): آيات ۴۴ تا ۴۹]

اشاره

وَ قِيلَ يا أَرضُ ابلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقلِعِي وَ غِيضَ الماءُ وَ قُضِيَ الأَمرُ وَ استَوَت عَلَى الجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعداً لِلقَومِ الظّالِمِينَ (۴۴) وَ نادى نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابنِي مِن أَهلِي وَ إِنَّ وَعدَكَ الحَقُّ وَ أَنتَ أَحكَمُ الحاكِمِينَ (۴۵) قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيسَ مِن أَهلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيرُ صالِحٍ فَلا تَسئَلنِ ما لَيسَ لَكَ بِهِ عِلمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الجاهِلِينَ (۴۶) قالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَن أَسئَلَكَ ما لَيسَ لِي بِهِ عِلمٌ وَ إِلاّ تَغفِر لِي وَ تَرحَمنِي أَكُن مِنَ الخاسِرِينَ (۴۷) قِيلَ يا نُوحُ اهبِط بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَكاتٍ عَلَيكَ وَ عَلى أُمَمٍ مِمَّن مَعَكَ وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُم ثُمَّ يَمَسُّهُم مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ (۴۸)

تِلكَ مِن أَنباءِ الغَيبِ نُوحِيها إِلَيكَ ما كُنتَ تَعلَمُها أَنتَ وَ لا قَومُكَ مِن قَبلِ هذا فَاصبِر إِنَّ العاقِبَةَ لِلمُتَّقِينَ (۴۹)

صفحه : ۲۶۵

[ترجمه]

و گفته شد ای زمین آب خود را فرو بر ای آسمان آبی را که فرو گذارده‌ئی بازگیر و شدت آب فرو نشست و حکم قهر الهی انجام یافت و کشتی (نوح) بر کوه جودی قرار گرفت و گفته شد هلاکت باد بر جماعت ستمکاران [۴۴]

و نوح پروردگـار خود را خوانـد و گفت ای پروردگار من پسـرم از اهل من است و همانا وعـده تو حق است و تو حکم کننـده‌ترین حکم کنندگانی [۴۵]

خـدا (در پاسخ نوح) فرمود ای نوح پسـر تو از اهل تو نبود زیرا که او دارای عمل ناشایسـته بود و از من مپرس چیزی را که بآن علم نداری و همانا من تو را موعظه میکنم (و منع میکنم) از اینکه از جاهلین بوده باشی [۴۶]

نـوح گفت پروردگـار من بتـو پنـاه میگیرم از اینکه از تـو چیزی سـؤال کنم که بـآن علم نـدارم اگر تو مرا نیـامرزی و رحم نکنی از زیانکاران میباشم [۴۷]

خطاب شد ای نوح بسلامتی از ما فرود آی و برکات بر تو و جماعتیکه با تو میباشند و امتهائیکه بزودی آنها را از حیات دنیا متمتع و بهره‌مند میگردانیم سپس از جانب ما بآنها عذاب دردناک برسد [۴۸]

اینکه حکـایت از خبرهـای غیب است که از طریـق وحی بتو رسانیـدیم و قبلا نه تو و نه قوم تو نبودنـد که آنرا بدانیـد (ای رسول بر اذیت و ستمکاری کفار) صبر نما و بدان که عاقبت نیکو مخصوص بپرهیزکاران است [۴۹]

.

صفحه : ۲۶۶

(توضيح آيات)

وَ قِیلَ یا أَرضُ ابلَعِی ماءَکِ وَ یا سَماءُ أَقلِعِی وَ غِیضَ الماءُ پس از آنکه آب تمام روی زمین را گرفت از مصدر جلال احدیت بزمین خطاب میرسد ای زمین (ابلعی) آب خود را فرو بر و ای آسمان (اقلعی) نگاه دار باران خود را.

و آیه اخبار است از نداء کردن بزمین و آسمان مثل نداء کردن بعقلاء و اینکه طور بیان دلالت دارد بر کمال اقتدار و عزّت و کمال انقیاد و مطیع بودن اینکه اجرام ثقیله در امر تکوینی بدون امتناع مثل اینکه گویا اینها عقلاء میباشند صاحب تمیز و گویا میشناسند جلال و عظمت الهی را و منقاد و مطیع گردیده و بفوریت امتثال امر مینمایند (بلع) عبارت از نشف و (اقلاع) بمعنی امساک و نگاه داشتن (و غیض الماء) و باین نداء آب از زمین کم گردید.

(وَ قُضِیَ الأَمرُ) مقصود آنکسیکه در ازل حکم کرد بر هلاکت کافرین و اشرار و تقدیر نمود در عالم قضاء بغرق گردیدن آنها همانا واقع گردید، اشاره به اینکه که آنچه خدای تعالی در ازل در عالم قضاء تقدیر کرده بطور حتم و یقین واقع خواهد شد (لا رادّ لقضائه و لا مانع من نفوذ حکمه) چون وعده الهی در هلاکت کافرین منجز گردید.

وَ استَوَت عَلَی الجُودِیِّ وَ قِیلَ بُعداً لِلقَومِ الظّالِمِینَ کشتی بر کوه جودی مستقر گردید و آن کوهی است در موصل یا شام و (بعدا) نصب بعدا بر مصدریت است گفته میشود بعدا (اذا بعد بعیدا) بطوری که امید برگشتن نباشد، و اشاره ببعد بسیار دور است که هلاکت و اضمحلال ظالمین است یعنی گفته شد بقوم نوح دور گردید از رحمت و مغفرت ای جماعت ستمکاران.

صفحه : ۲۶۷

در مجمع گفته اینکه آیه از حیث فصاحت و عجائب بلاغت بدرجه و بقدری از کلام بشر دور است که کلام بشر نه مقارن او است و نه نزدیک بآن و در وجه دوری آن چند وجه است ۱- فرموده بعض از کلماتش (خرج مخرج الامر) یعنی مثل کسی ماند که امر کند بشخص عاقل و اینکه طور امر نمودن ادل دلیل است بر افتقار موجودات و مطیع بودن آنها.

۲- بعضی از خصوصیات آن حسن تقابل معنی و ترکیب الفاظ و مجسم نمودن حال واقعه. ۳- دیگر حسن بیان در ترکیب کردن الفاظ. ۴- دیگر ایجاز یعنی اختصار بدون اخلال در بیان الی غیر ذلک از وجوه اعجاز که متدبرین و آنهائیکه عارف بکلام عرب میباشند میدانند.

بروایتی کفار قریش خواستند با قرآن معارضه کنند چهل روز از خوردن نان و گوشت و خمر خودداری نمودند که باین وسیله بتوانند آیه‌ئی مثل قرآن بیاورند وقتی خواستند بر عمل اقدام نمایند باین آیه رسیدند (یا أَرضُ ابلَعِی تا آخر) آنگاه بعضی ببعض دیگر گفتند اینکه بکلام بشر شباهت ندارد و آنچه کرده بودند واگذاشتند و متفرق گردیدند.

[پایان] وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابنِی مِن أَهلِی وَ إِنَّ وَعدَکَ الحَقُّ وَ أَنتَ أَحکَمُ الحاکِمِینَ پس از آنکه کار طوفان بپایان رسید و کفار و اشقیاء همه غرق گردیدند که از جمله آنها کنعان پسر نوح بود که از جمله هلاکشدگان گردید و چون قبلا خدای تعالی باو وعده داده بود که خودش و اهلش و مؤمنین را نجات دهد وقتی نوح دید پسر صلبیش غرق گردید در مقام پرسش برآمد نه اینکه خواسته باشد بخدا اعتراض نماید شاید میخواسته حکمت آنرا بداند اینکه بود که در مقام مناجات با پروردگارش گفت ای پروردگار من پسر من از اهل من بود و وعده تو حق است که بمن وعده دادی که اهلم را نجات دهی پس چه حکمت جلوگیر شد که پسر من هلاک گردید تو حکم کننده‌ترین تمام حکم کنندگانی.

صفحه : ۲۶۸

قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیسَ مِن أَهلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیرُ صالِحٍ نوح پس از مناجات و سؤال از حکمت غرق گردیدن کنعان با امید نجات او نظر بوعده‌ئی که قبلا باو داده شده بود که اهلش نجات می‌یابند گویا از مصدر جلال احدی جواب سخط آمیز بنوح میرسد که او از آن

اهلیکه من وعده نجات آنها را بتو دادم نبود او بر غیر دین و ملّت تو بود زیرا که عملش غیر صالح بود تعلیل در آیه که او از اهل تو نبود زیرا چون عملش غیر صالح بود از اهل تو بشمار نمیرفت، ارشاد بر اینکه است که قرابت و اهل بودن واقعی در دین است نه در نسب و دلیل بر اینکه در دین با تو نبود اینکه است که فرموده عمل او غیر صالح بود زیرا که دین از عمل صالح جدا نمیگردد.

فَلا تَسئَلنِ ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الجاهِلِینَ (فلا تسئلن) بکسر نون و با (یا) متکلم هر دو قرائت شده یعنی از من سؤال مکن آنچه را که بآن علم نداری و کنه آنرا نمیدانی یعنی حکمت آنرا نمیدانی و ذکر سؤال دلیل بر اینکه است که نداء نوح پیش از غرق شدن کنعان بوده و خدای تعالی چنین اظهار مینماید که سؤال از چیزی که کنه و حقیقت آنرا نمیدانی جهل است پس از آن نوح را موعظه فرموده که دیگر چنین سؤال و امثال آنرا نکن زیرا که آن از عمل مردمان نادان است.

[طبرسی] قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَن أَسئَلَکَ ما لَیسَ لِی بِهِ عِلمٌ وَ إِلّا تَغفِر لِی وَ تَرحَمنِی أَکُن مِنَ الخاسِرِینَ وقتی نوح دید مورد خطاب و عتاب گردید بنای استغاثه گذاشت و بطور خضوع و تذلل طلب عفو میکند و اظهار مینماید که از روی ندانسته‌گی از تو سؤال نمودم و اگر مرا نیامرزی و ترحم ننمانی از زیان کاران میگردم.

قِیلَ یا نُوحُ اهبِط بِسَلامٍ مِنّا وَ بَرَکاتٍ عَلَیکَ وَ عَلی أُمَمٍ مِمَّن مَعَکَ پس از آنکه کار طوفان بپایان رسید بنوح گفته شد، گوینده که بود بقولی ملک بود که از جانب خدا بنوح تحیت گفت که از شر کفار و ایذاء آنها خلاص

صفحه : ۲۶۹

گردیدی و خودت و اهلت و مؤمنین از غرق نجات یافتید و بسلامت بخشکی هبوط نمودی، و بقولی اینکه سلام که اشاره بسلامتی است و تحیت از خود حق تعالی بود و بقرینه آیات بالا ـ و سؤال و جوابیکه بین نوح و پروردگارش حکایت شده میتوان گفت قول دوم بواقع نزدیک‌تر است که از مصدر جلال احدیت بنوح چنین تحیت شده باشد.

خلاصه بنوح خطاب میرسد از دریا و طوفان از کشتی بخشکی خودت و جماعتی از مؤمنین که با تو هستند بسلامت و برکاتیکه بر تو و امت تو است فرود آی و (من) در (ممن معک) تبیین است و برکات جمع برکت است یعنی خیر بر تو و امّت تو ثابت است.

وَ أُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُم ثُمَّ یَمَسُّهُم مِنّا عَذابٌ أَلِیمٌ و نیز خیر و برکت بر گروهی از فرزندانی که از پس اینها میآیند که ما آنها را در دنیا متمتع و برخوردار میگردانیم پس از آن بآنها میچشانیم عذاب الیم را بواسطه نافرمانی آنها.

مفسرین گفته‌اند اینکه سلام و تحیت شامل کسانی است که در کشتی با نوح بودند و فرزندان آنها از مؤمنین تا قیامت که همه مؤمنین مشمول سلام و تحیت میباشند و نیز عذاب شامل میگردد کافرین را و اولادان آنها را که کافرند تا روز قیامت.

تِلکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیها إِلَیکَ ما کُنتَ تَعلَمُها أَنتَ وَ لا قَومُکَ مِن قَبلِ هذا تلک از اسماء اشاره و ظاهرا اشاره بهمین قصص و داستان و آیاتی است که در حکایت طوفان نوح بیان شده و اینها مطالبی بود که بطور وحی بسوی تو فرستادیم و اینکه اخبار را نمیدانستی تو و نمیدانستند قوم تو تا اینکه تو را مطلع گردانیدیم.

فَاصبِر إِنَّ العاقِبَةَ لِلمُتَّقِینَ شاید تنبیه باین باشد که خدای تعالی خواسته تو را بداستان انبیاء و مردمان زمان پیش آگاه گرداند که ببینی در هر زمانی چه مردمان اشراری بوده‌اند

صفحه : ۲۷۰

و پیمبران را چقدر اذیت مینمودند و آن بزرگواران جفاهائی را که بآنها وارد مینمودند تحمل میکردند تو نیز ای رسول بر آزار آن کفار صبر و بردباری نما و بدان که عاقبت نیکو برای متقین و پرهیزکاران است همچنانیکه خوبی برای حضرت نوح و مؤمنین شد.

صفحه : ۲۷۱

[سوره هود (۱۱): آیات ۵۰ تا ۶۰]

اشاره

وَ إِلى عـادٍ أَخـاهُم هُوداً قالَ یا قَومِ اعبُـدُوا اللّه ما لَکُم مِن إِله غَیرُه إِن أَنتُم إِلّا مُفتَرُونَ (۵۰) یا قَوم لا أَسئَلُکُم عَلَیهِ أَجراً إِن أَجرِیَ إِلّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعقِلُونَ (۵۱) وَ یـا قَوم استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ یُرسِلِ السَّماءَ عَلَیکُم مِدراراً وَ یَزِدکُم قُوَّةً إِلی قُوَّتِکُم وَ لا تَتَوَلَّوا مُجرِمِینَ (۵۲) قـالُوا یـا هُودُ ما جِئتَنا بِبَیِّنَةٍ وَ ما نَحنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَن قَولِکَ وَ ما نَحنُ لَکَ بِمُؤمِنِینَ (۵۳) إِن نَقُولُ إِلَّا اعتَراکَ بَعضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّی أُشهِدُ اللّه وَ اشهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشرِکُونَ (۵۴)

مِن دُونِهِ فَکِیـدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنظِرُونِ (۵۵) إِنِّی تَوَکَّلتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُم ما مِن دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (۵۶) فَإِن تَوَلَّوا فَقَد أَبلَغتُکُم ما أُرسِلتُ بِهِ إِلَیکُم وَ یَستَخلِفُ رَبِّی قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیئاً إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظٌ (۵۷) وَ لَمّـا جـاءَ أَمرُنـا نَجَّینا هُوداً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ نَجَّیناهُم مِن عَذابٍ غَلِیظٍ (۵۸) وَ تِلکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ عَصَوا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنِیدٍ (۵۹)

وَ أُتبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً وَ یَومَ القِیامَةِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِعادٍ قَومِ هُودٍ (۶۰)

صفحه : ۲۷۲

[ترجمه]

و بسوی جماعت عاد هود برادر آنها را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را عبادت کنید برای شما غیر از او خدائی نیست و شما (در عبادت بتها) نیستید مگر دروغ گویان [۵۰]

ای جماعت من از شما اجر و مزدی نمیطلبم نیست پاداش من مگر بر آنکسیکه مرا آفریده آیا چرا تعقل نمیکنید [۵۱]

ای قوم من از پروردگارتـان طلب آمرزش نمائیـد و بسوی او بازگشت کنیـد تا از آسـمان بر زراعت شـما باران پیوسـته بفرسـتد و بر قوّت شما بیفزاید و اعراض نکنید در حالیکه گنهکار باشید [۵۲]

گفتند ای هود تو برای ما معجزه‌ئی نیاوردی و ما از قول تو الهان خودمان را ترک نمیکنیم و ما بتو ایمان نداریم [۵۳]

و مـا نمیگوئیم در بـاره تو مگر اینکه بعضـی از خـدایان ما تو را آسـیب رسانیده‌انـد هود گفت من خـدا را شاهـد میگیرم و شـما هم شهادت دهید که همانا من بریء میباشم از آنچه را که شما (برای خدا) بغیر او شریک میآورید [۵۴]

و آنچه کید دارید بدون مهلت در باره من تمام کنید [۵۵]

زیرا که توکل و اعتماد من بر خدا است که پروردگار من و پروردگار شـما است جنبنده‌ئی نیست مگر اینکه موی پیشانی او بدسـت قدرت او است همانا پروردگار من براه راست خواهد بود [۵۶]

پس اگر شـما از حق رو بگردانید من بر آنچه فرسـتاده شده‌ام شـما را تبلیغ نمودم و پروردگار من بجای شـما جماعتی را غیر از شما قرار میدهد و هیچگونه بخدا ضرری نمیرساند زیرا که پروردگار من بر هر چیزی نگهبانست [۵۷]

و چون امر ما (بر عذاب) آمد هود و آنهائیکه با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و آنان را از عذاب سخت رهانیدیم [۵۸]

و قبیله عاد بآیات پروردگارشان جحود و انکار کردند و رسولان را مخالفت نمودند و تابع گردیدند هر جبّار سرکشی را [۵۹]

و آنها در اينكه دنيا و در روز قيامت گرفتار لعنت گرديدند آگاه باش كه قبيله عاد كافر شدند پروردگارشان را آگاه باش كه قبيله عاد قوم هود از رحمت خدا دورند [۶۰]

صفحه : ۲۷۳

(توضيح آيات)

وَ إِلى عادٍ أَخاهُم هُوداً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ إِن أَنتُم إِلّا مُفتَرُونَ قوله تعالى (وَ إِلى عادٍ) در تقدير (و ارسلنا الى عاد) و عطف است بر (ارسلنا الى نوح) و (الى) متعلق بفعل محذوف است و هود اسم است و منصوب بفعل محذوف و هود ع از قبيله عاد بود مثل اينكه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از قبيله قريش بشمار ميرفت، و از (اخاهم) برادر نسبى قوم مقصود است نه برادر دينى.

هود (ع) وقتى بپيمبرى مبعوث گرديد همين طورى كه دأب و روش تمام پيمبران بوده اول مردم را بيكتا پرستى دعوت مينمودند و گوش‌زد بشر ميكردند كه اله و خالق و پرورش دهنده شما همان خداى واحد احد است و اينكه شما بتها و غير آنها را اله و مؤثر در عالم ميدانيد جز افتراء و دروغ بستن بر آنها چيز ديگرى نيست.

خداى تعالى هود را برسالت بعاديان فرستاد و مسكن آنها ميان شام و يمن جائى بود كه آنرا احقاف ميناميدند و اهل آنجا داراى باغ و بستان و زراعت و اشجار فراوان بودند و چون آنها با هود ع مخالفت نمودند آنچه داشتند بباد فناء رفت.

يا قَومِ لا أَسئَلُكُم عَلَيهِ أَجراً إِن أَجرِيَ إِلّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي خداى تعالى در اينكه آيه نقل قول هود را مينمايد كه بقومش گفت اى جماعت من بر رسالتم از شما مزدى و اجرى طلب نمى‌نمايم پاداش من نيست مگر بر آنكسى كه مرا آفريده (فطر) بمعنى شكافتن است قوله تعالى (إِذَا السَّماءُ انفَطَرَت) و نيز قوله تعالى (هَل تَرى مِن فُطُورٍ) يعنى آسمان شكافته گرديد و بيان آن در سوره (انفطار) گذشت كه گويا خداى تعالى عدم را ميشكافد و از عدم موجودات

صفحه : ۲۷۴

را بيرون ميآورد.

خلاصه هود براى اينكه عاديان توهّم نكنند كه هود ببهانه رسالت و پيمبرى ميخواهد از طرف آنها ثروت و مالى بدست آرد اينكه بود كه مثل بعضى از پيمبران ديگر كه اول براى رفع چنين گمانى ميگفتند ما از شما اجر و مزدى نميخواهيم پاداش ما بر آنكسى است كه ما را آفريده و مأمور گرديده‌ايم كه شما را از كجروى بطريق راست خدا پرستى تبليغ نمائيم.

أَ فَلا تَعقِلُونَ چرا شما عقل خدا داده خود را بكار نمى‌اندازيد و فكر كنيد و تعقل نمائيد تا اينكه بارشاد عقلتان بفهميد كه اينكه بتهائيكه شما پرستش ميكنيد آنها لايق پرستش نميباشند.

چنانچه دانشمندان گفته‌اند قوّه عقل و فكر بزرگترين فيض سبحانى و منبع قدرتهاى بيكران خدائى است و آن منشأ الهامات و مصدر فيوضات ربّانى است و اولياء از راه عقل و تفكر داخل عوالم علوى شده‌اند و تفكر عميق و مديد در تشكلات و تظاهرات عالم آفاقى و انفسى نموده‌اند و امور را بعقل زيرك خود زير و رو كرده تا اينكه آغاز و انجام موجودات را بقدر طاقت بشريت بوجدان پاك خود شناخته و على الدوام رو بكمال انسانيّت بالا ميروند، اينكه است كه گفته‌اند (تفكر ساعة خير من عبادة ستين سنة).

وَ يا قَومِ استَغفِرُوا رَبَّكُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ يُرسِلِ السَّماءَ عَلَيكُم مِدراراً وَ يَزِدكُم قُوَّةً إِلى قُوَّتِكُم وَ لا تَتَوَلَّوا مُجرِمِينَ (يرسل) در محلّ جزم است در جواب امر (توبوا) و كسره او براى التقاء ساكنين است (مدرارا) بر وزن مفعال مأخوذ از درّ است.

ظاهرا چون آن جماعت دارای اشجار و زراعت و قوی هیکل بودند هود خواسته آنها را تشویق نماید بتوبه و استغفار و ایمان اینکه است که گفته ای جماعت از پروردگارتان طلب آمرزش نمائید و از شرک بوحدت باز آئید و خدای یکتا را

صفحه : ۲۷۵

بپرستید که اگر چنین کردید آسمان برای شما پی در پی میبارد و حاصل شما زیاد میگردد و مقصود از آسمان ابر است زیرا که عرب طرف بالا را سماء میگوید و نیز اگر توبه کنید و بازگشت بخدا نمائید بر قوّتتان افزوده میگردد و از حق تعالی اعراض نکنید در حالیکه گناهکار باشید.

شاید هود میخواهد بعادیان بفهماند و آنان را متذکر گرداند که تمام موجودات قشون حق تعالی و زیر فرمان اویند با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمنند و منتظر فرمانند اگر شما رو بخدا آرید و از گناهان گذشته توبه کنید همه موجودات دوست شما میگردند پس منافع و سعه مال و قوّت جسمانی شما افزوده خواهد گردید، قوله تعالی در سوره اعراف آیه ۹۴ (وَ لَو أَنَّ أَهلَ القُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحنا عَلَیهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الأَرضِ وَ لکِن کَذَّبُوا فَأَخَذناهُم بِما کانُوا یَکسِبُونَ).

قالُوا یا هُودُ ما جِئتَنا بِبَیِّنَةٍ وَ ما نَحنُ بِتارِکِی آلِهَتِنا عَن قَولِکَ وَ ما نَحنُ لَکَ بِمُؤمِنِینَ اینکه آیه مقول قول عادیان است که در پاسخ هود ع که آنان را نصیحت مینمود که خدای یکتا را پرستش نمائید تا بر قوت شما بیفزاید گفتند ای هود ما پیرو تو نمیگردیم بدو جهت یکی برای اثبات پیمبری خودت بینه یعنی معجزه و دلیل نیاوردهئی و نیستیم ما ترک کنندگان عبادت خدایان خود و نیستیم ما گرویدگان بآنچه تو میگوئی، شاید میخواستند بگویند سخن تو اینکه قدر نزد ما اهمیت ندارد که بحرف تو ما خدایان خود را واگذاریم و تابع تو گردیم.

إِن نَقُولُ إِلَّا اعتَراکَ بَعضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّی أُشهِدُ اللّهَ وَ اشهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمّا تُشرِکُونَ مِن دُونِهِ (ان) نافیه است یعنی قوم هود ع باو گفتند ما در باره تو نمیگوئیم مگر اینکه تو بخدایان ما بد گفتهئی بعضی از خدایان ما بتو ضرر رسانیدهاند یعنی تو را دیوانه نمودهاند.

صفحه : ۲۷۶

شاید مقصود آنها اینکه بوده اینکه تو ادعاء پیمبری میکنی از روی جنون و دیوانگی است و در اثر نسبت بدی که بخدایان ما دادهئی عقلت زائل گردیده هود ع در پاسخ آنها گفت من خدا را گواه میگیرم و نیز شما را شاهد میآورم که من از آنچه شما برای خدا شریک قرار میدهید بیزارم.

فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنظِرُونِ هود گویا بجماعت عادیان میگوید آنچه میخواهید در باره من کید و مکر خود را بکار بیندازید و مرا مهلت ندهید و همه دست بدست هم بدهید و در ضرر و ایذاء بمن هیچ فرو گذار نکنید اگر چه بظاهر امر است لکن در معنی نهی و تهدید است مثل قوله تعالی (اعمَلُوا ما شِئتُم) و انظار در (لا تنظرون) بمعنی امهال است یعنی مرا مهلت ندهید و هر چه از دستتان بر میآید در باره من اجراء کنید إِنِّی تَوَکَّلتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُم ما مِن دَابَّةٍ إِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها (ناصیة) موی پیشانی است، همانا اتکاء و امید من بر خدا است که او پروردگار من و پروردگار شما است که جنبندهئی نیست مگر اینکه خدا موی پیشانی او را گرفته.

اشاره بقاهریت و قدرت و استیلاء او است بر تمام اشیاء و حیوانات یعنی هر ذی حیاتی مقهور قهر او و تحت فرمان او است (هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ) اینکه آیه جواب مقاله فاسد کافرین است که هود خدا را بر صدق گفتار خود گواه میگیرد.

از بعض مفسرین نقل شده که گفته اینکه هود یک تنه در مقابل جباران و اهل بطش و سطوت و شوکت و قوّت که بخون او تشنه

بودنـد اینکه همه مبالغه نموده که جمع شویـد و در هلاکت من اتفاق کنیـد و مرا مهلت ندهید در صورتی که عادهٔ هر طور ضـرری که میخواسـتند در باره او اجراء کننـد میتوانسـتند و با اینحال انـدک صـدمه و ضـرری نتوانسـتند باو بزننـد اینکه از جمله معجزات او بشمار میآید [منهج]

صفحه : ۲۷۷

إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ (صِراطٍ مُستَقِیمٍ) چون راه مستقیم نزدیکترین راه است بسوی مقصود اینکه است که هود بقوم خود خبر میدهد که پروردگار من بر راه مستقیم است و ظاهرا مقصود هود چنین بوده که هر کس خواهد نزدیک بجوار قرب الهی گردد بـایستی از راه توحیـد و آن راهی که بارشاد رسولان و پیمبران راه نمائی میکننـد پیش برود تا بقرب الهی نائل گردد نه از طریق بت پرستی و شرک که بعد و دوری میافزاید.

از بحر الحقایق نقل میکننـد که گفته (صـراط مسـتقیم) آن راهی است که بحق تعالی منتهی گردد نه بغیر او چنانچه گفته (وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهی).

فَإِن تَوَلَّوا فَقَد أَبلَغتُکُم ما أُرسِلتُ بِهِ إِلَیکُم هود ع پس از آنکه در تبلیغ رسـالت وظیفه خود را بـدرستی انجام داد بجماعت عادیان گفت همانا من بر آنچه مأمور گردیدم و بر آن فرستاده شده بودم بدرستی بشما رسانیدم.

وَ یَستَخلِفُ رَبِّی قَوماً غَیرَکُم وَ لا تَضُرُّونَهُ شَیئاً إِنَّ رَبِّی عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظٌ از انوار نقل کرده‌اند که گفته جمله (یستخلف) استیناف است بوعیـد که حق تعالی شـما را هلاک میگردانـد و جماعت دیگری بجای شـما میگـذارد و شـما هرگز باو نتوانید ضـرر برسانید، شاید مقصود هود اینکه بوده که قدرت ندارید بمن یا بدین خدا ضرری رسانید اعمال بدتان بخودتان بازگشت خواهد نمود زیرا که پروردگار من بر همه چیز نگهبان است افعال و اعمال همه را بخوبی میداند و مطابق آن مجازات مینماید.

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّینا هُوداً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ نَجَّیناهُم مِن عَذابٍ غَلِیظٍ اینکه آیه خبر میدهـد که هنگامیکه حکم عذاب برای عادیان صادر گردید هود [ع] و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و آنها را از عذاب

صفحه : ۲۷۸

سخت رهائی دادیم.

و طبرسی گفته (عذاب غلیظ) آن سمومی بود که در بینی آنها وارد میشد و از دبر آنان خارج میگردید و عضوهای آنها را پاره پاره مینمود، و بقولی مقصود از (نجینای) دوم نجات هود و مؤمنین است از عذاب آخرت.

[پایان] وَ تِلکَ عادٌ جَحَدُوا بِآیاتِ رَبِّهِم وَ عَصَوا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمرَ کُلِّ جَبّارٍ عَنِیدٍ (تلک) اشاره بآثار آنها و قبور آنها است پس از آن کلام را استینـاف نمود و در وصف عـاد فرموده آنهـا جحود و انکـار نمودنـد آیـات پروردگارشان را و با رسولان مخالفت نمودند (رسل) جمع رسول است و مخالفت کردن یک رسول مخالفت نمودن با تمام رسولان است و تابع گردیدند امر جبّار عنیدی را یعنی تابع امر رؤساء گردیدند که آنها را بمخالفت و تکذیب نمودن پیمبران وادار میکردند وَ أُتبِعُوا فِی هذِهِ الدُّنیا لَعنَةً وَ یَومَ القِیامَةِ أَلا إِنَّ عاداً کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِعادٍ قَومِ هُودٍ (و اتبعوا) عطف بآیه بالا (و تلک عاد) در مقام مـذمّت آنها است و اشاره به اینکه که عمل خودشان که با پیمبران مخالفت نمودنـد و تابع اشـرار و رؤسای خود گردیدنـد لعنت در دنیا و آخرت برای خود ایجاب نمودند، ای رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم آگـاه بـاش که عادیـان چون بپروردگـار خود کـافر گردیدنـد خود را در منتهـای دوری از رحمت خـدا و عـذاب دائمی واقع گردانیده‌انـد، و در تقـدیر (بربهم) است و حرف جرّ حـذف گردیده و تکرار (الا) اشاره بشدت و منتهـای دوری آنها است از رحمت و گوینـد اینکه دعاء بر ضـرر است و هلاکت آنها دلیل بر اینکه است که آنها مسـتوجب عـذابی

بودند كه بآنها وارد گرديد و قطع گرديدن امر آنها و حث بر ديگران كه بدانند مخالفت با رسولان چه سوء خاتمه‌ئى در بر دارد.

صفحه : ۲۷۹

[سوره هود (۱۱): آيات ۶۱ تا ۶۸]

اشاره

وَ إِلى ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِنَ الأَرضِ وَ استَعمَرَكُم فِيها فَاستَغفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ (۶۱) قالُوا يا صالِحُ قَد كُنتَ فِينا مَرجُوًّا قَبلَ هذا أَ تَنهانا أَن نَعبُدَ ما يَعبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِي شَكٍّ مِمّا تَدعُونا إِلَيهِ مُرِيبٍ (۶۲) قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتانِي مِنهُ رَحمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن عَصَيتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيرَ تَخسِيرٍ (۶۳) وَ يا قَومِ هذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُم آيَةً فَذَرُوها تَأكُل فِي أَرضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأخُذَكُم عَذابٌ قَرِيبٌ (۶۴) فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُم ثَلاثَةَ أَيّامٍ ذلِكَ وَعدٌ غَيرُ مَكذُوبٍ (۶۵)
فَلَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ مِن خِزيِ يَومِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ القَوِيُّ العَزِيزُ (۶۶) وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ (۶۷) كَأَن لَم يَغنَوا فِيها أَلا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِثَمُودَ (۶۸)

صفحه : ۲۸۰

[ترجمه]

و بسوى قبيله ثمود برادر آنها صالح را فرستاديم گفت اى قوم خدا را عبادت كنيد شما را الهى غير او نيست او شما را از زمين پديد آورده و در زمين زندگانى داده پس از او طلب آمرزش كنيد و بسوى او بازگشت نمائيد همانا پروردگار من نزديك است و اجابت كننده دعوات [۶۱]

گفتند اى صالح تو قبلا در ما سبب اميدوارى ما بودى آيا ما را نهى ميكنى از آنچه پدران ما پرستش مينمودند براستى ما از آنچه تو ما را بسوى او ميخوانى در شك و ريب (و تهمت) ميباشيم [۶۲]

صالح گفت اگر من با حجتى از طرف پروردگارم باشم و بمن رحمتى عطاء كرده باشد (يعنى رسالت) و من نافرمانى كنم پس زياد نميكنيد شما بر من مگر زيان كارى [۶۳]

اى جماعت اينكه شتر خدا است كه براى شما آيت و معجزه است بگذاريد در زمين خدا چرا كند و باو ضررى نرسانيد (كه اگر باو ضرر رسانيديد) بزودى عذاب شما را فرا ميگيرد [۶۴]

شتر را پى كردند و كشتند صالح گفت تا سه روز ديگر شما در خانه‌هاى خود تمتع ببريد اينكه وعده‌ئى است كه دروغ نيست [۶۵]

چون امر ما آمد صالح و مؤمنانى كه با او بودند برحمت خودمان از خوارى آنروز نجات داديم همانا پروردگار تو توانا و غالب است [۶۶]

و آنها را كه ستم كردند صيحه آسمانى آنها را فرا گرفت و در خانه‌هاى خود صبح كردند در حاليكه مردگان بودند [۶۷]

گويا در آن خانه‌ها نبودند آگاه باش قوم ثمود بپروردگارشان كافر شدند آگاه باش كه از رحمت خدا دورى است براى قوم ثمود [۶۸]

.

صفحه : ۲۸۱

(توضیح آیات)

وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُم صالِحاً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّه ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ هُوَ أَنشَأَکُم مِنَ الأَرضِ پس از حکایت هود ع و جماعت عاد و هلاکت آنها در اثر کفرشان شروع مینماید بداستان صالح [ع] و قوم ثمود.

یعنی ما بسوی ثمود برادر آنها صالح [ع] را فرستادیم برادر نسبی نه برادر دینی و صالح [ع] از اهل همان ثمودیان بود همان طوری که هود نیز از اهل عادیان بود و همان طوری که پیمبران در اول بعثت مردم را بیکتا پرستی دعوت مینمودند و از شرک آنان را منع میکردند صالح ع نیز گفت ای قوم من خدا را عبادت و پرستش نمائید برای شما اله و خالقی غیر از او نیست او است که شما را از زمین آفریده گفت از زمین آفریده برای اینکه آدم ابو البشر [ع] از خاک سرشته شده بود یا نظر به اینکه که عنصر غالب انسان خاک است.

وَ استَعمَرَکُم فِیها فَاستَغفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُجِیبٌ [سخنان مفسرین در توجیه آیه] ۱- بقولی (استَعمَرَکُم) من العمر، مثل اینکه گفته شود (عمر الرجل یعمر عمرا) بفتح عین و سکون میم یعنی زندگی کرد زمان طولانی، و مثل اینکه گفته میشود (و استعمره اللّه) یعنی ابقاه اللّه، خدا عمر آنها را طولانی گردانید و چون باب استفعال برای تعدیه است معنی آیه چنین میشود که خدا شما را در زمین عمر زیاد و بقاء طولانی داد که گویند عمر هر یک از ثمودیان سیصد سال تا هزار سال میکشیده.

۲- بقول دیگر شاید مقصود از (استعمرکم) عمارت باشد یعنی آباد کردن که بعضی گفته‌اند (استعمرکم) دلالت دارد بر وجوب عمارت کردن در زمین یعنی امر کرد شما را بر عمارت کردن در زمین اینکه است که کاشفی در معنی (استعمرکم)

صفحه : ۲۸۲

گفته شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منزلهای مجلل منزّه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید.

[پایان] چون اینکه قدر پروردگار شما در باره شما احسان کرده شما از گناهان خود پشیمان گردید و طلب عفو و بخشش از مقام کبریائی او بنمائید یعنی ایمان بیاورید تا گناهان شما بخشوده شود و رو باو آرید تا از کرمش شما را بپذیرد زیرا که او نزدیک است و دعای خوانندگان را میشنود و هر جا مطابق مصلحت باشد اجابت مینماید گویند شهر ثمود در وادی قرای میان مدینه و شام بوده و شهر عاد در یمن و هود در یمن آنها را دعوت مینمود.

قالُوا یا صالِحُ قَد کُنتَ فِینا مَرجُوًّا قَبلَ هذا أَ تَنهانا أَن نَعبُدَ ما یَعبُدُ آباؤُنا وَ إِنَّنا لَفِی شَکٍّ مِمّا تَدعُونا إِلَیهِ مُرِیبٍ گویند چون صالح در میان قوم ثمود بود و او را بدرستی و پاک دامنی و صداقت بین خود میشناختند چنانچه هر پیمبری از بین جماعتیکه او را بخوبی میشناختند و او را دانا و خیر خواه و امین میدانستند انتخاب میشد برای اینکه او را بخوبی بشناسند و نسبت بوی گمان بد نبرند با اینحال چون دعوت پیمبران بر خلاف عادت و رویه قومشان بود زیر بار نمیرفتند و نسبت ناروا بآن بزرگواران میدادند.

آیه (یا صالِحُ الخ) مقول قول ثمودیان است که پس از آنکه صالح آنها را بیکتا پرستی دعوت مینماید گفتند ای صالح [ع] ما قبلا بتو امیدوار بودیم که کارهای مشکل ما را اصلاح نمائی (أ تنهینا) بهمزه استفهام که در موقع تعجب آرند گفتند آیا تو ما را نهی مینمائی از پرستش آنچه را که آباء ما پرستش مینمودند و همانا ما در شک هستیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن شکّی در تهمت افکنده.

قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ آتانِي مِنهُ رَحمَةً فَمَن يَنصُرُنِي مِنَ اللّهِ إِن عَصَيتُهُ فَما تَزِيدُونَنِي غَيرَ تَخسِيرٍ صالح [ع] در پاسخ ثموديان گفت اى قوم من خبر دهيد مرا كه اگر بوده

صفحه : ۲۸۳

باشم من از طرف پروردگارم بر بينه و حجت و معجزه‌ئى و خدا مرا از نزد خود پيمبرى داده باشد.
يعنى اگر من با مقام نبوّت و معجزه‌ئى كه بدست من داده امر خدا را در وظيفه‌ئى كه بايد انجام دهم و شما را براه حق هدايت نمايم عصيان بنمايم و مخالفت كنم كى است كه بتواند مرا يارى كند و از عذاب خدا نجات بدهد و بر من نميافزائيد شما مگر خسران و زيان كارى، بقولى مقصود صالح اينكه بوده كه اگر بوظيفه‌ئى كه از طرف پروردگارم دارم عمل نكنم و عذر شما را بپذيرم كه بدين آبائتان باشيد من مانند كسى ميگردم كه يكباره زيان كند پس از آن زيانش بر زيانش بيفزايد بطور مبالغه و يا اينكه شما زياد نميكنيد مرا غير از بينائى بزيان كارى خودتان.
وَ يا قَومِ هـذِهِ ناقَةُ اللّهِ لَكُم آيَةً فَذَرُوها تَأكُل فِي أَرضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوءٍ فَيَأخُذَكُم عَذابٌ قَرِيبٌ پس از آنكه قوم ثمود از صالح ع معجزه خواستند و گفتند بايستى از اينكه كوه ناقه‌ئى يعنى شتر ماده آبستنى با اينكه خصوصيات و با چنين شكلى بيرون بياورى و بدعاى صالح [ع] ناقه‌ئى آبستن همان طورى كه خواسته بودند از كوه بيرون آمد و وضع حمل نمود و بچه‌ئى آورد تفصيل آن در سوره اعراف است صالح گفت اى قوم من اينكه ناقه خدا است، و اينكه نسبت ناقه را بخدا ميدهد با اينكه تمام شترها و تمام موجودات مال خدا و در تحت قيوميت و اقتدار اويند براى اينكه است كه آن شترى بود كه بدون اسباب عادى از كوه بيرون آمد و معجزه صالح [ع] بود.
خلاصه صالح در مقام اندرز و خيرخواهى گفت اى قوم من اينكه ناقه خدا است بگذاريد در زمين خدا بخورد و چرا كند و باو سوء و ضررى نرسانيد كه اگر چنين كرديد بزودى عذاب شما را فرا ميگيرد.

صفحه : ۲۸۴

فَعَقَرُوها فَقالَ تَمَتَّعُوا فِي دارِكُم ثَلاثَةَ أَيّامٍ ذلِكَ وَعدٌ غَيرُ مَكذُوبٍ با اينكه صالح بقوم ثمود گفته بود كه بناقه اذيت نرسانيد كه مبتلا بعذاب خواهيد گرديد ناقه را پى كردند (فعقروها) گويند عقر بمعنى قطع برگ است گفته‌اند اهل ثمود آبى داشتند براى معاششان صالح ع امر نمود كه چشمه آب روزى براى ناقه باشد و در عوض شير بدهد و روزى براى اهل قريه و بيان آن در سوره اعراف و سوره قمر شده است، آنها ناقه را كشتند گفته‌اند وقتى ناقه را كشتند بچه او بالاى كوه رفت و سه نعره كشيد وقتى خبر بصالح رسيد بآنها گفت شما تا سه روز ديگر در منزلهاى خود متمتع ميگرديد يعنى زندگى ميكنيد و از حيات بهره ميبريد يعنى بيش از سه روز بيشتر زنده نميمانيد، بعضى گفته‌اند كه مقصود از دار محلّ سكونت آنها است و بقولى دار حيات دنيا مراد است و اينكه وعده‌ئى است كه دروغ نيست يعنى اينكه قضاء حتمى و محقق الوقوع است.
فَلَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا صالِحاً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ مِن خِزيِ يَومِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ القَوِيُّ العَزِيزُ (يومئذ) دو طور قرائت شده جماعتى (يومئذ) بفتح ميم خواندند و باقى قراء بكسر ميم قرائت نموده‌اند.
خداى تعالى برسولش خبر ميدهد كه چون امر ما آمد صالح و مؤمنينى كه با او بودند برحمت خود از عذاب و رسوائى نجات داديم اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم همانا پروردگار تو قوى و غالب است.
وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ اهل ثمود پس از سه روز بصيحه آسمانى هلاك گرديدند.
كاشفى از زاد المسير در داستان صيحه چنين نقل كرده كه در آن سه روز كه وعده حيات داشتند در خانه‌هاى خود ساكن شده

قبرها کندنـد و منتظر عـذاب بودنـد چون روز چهارم آفتاب طالع شـد و عـذاب نیامـد از منازل بیرون آمـده یکدیگر را میخواندند و استهزاء میکردند که ناگاه جبرئیل بصورت اصلی خویش پایش

صفحه : ۲۸۵

نمودار شـدن جبرئیـل برای ثمودیان و صـیحه آسـمانی بر زمین و سـر بر آسـمان پرهای خود را از مشـرق تا مغرب پاهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سـفید و برّاق پیشانی با جلا و نورانی و رخساری برافروخته و موی سـر وی سـرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشـید و قوم ثمود آن حال را مشاهـده نمودنـد و روی بمساکن نموده بقبرها درآمدند جبرئیل نعره زد که (موتوا علیکم لعنهٔ اللّه) بیکبار همه بمردند و زلزله در خانه‌ها افتاده سقف‌ها بر ایشان فرود آمد.

کَأَن لَم یَغنَوا فِیها أَلا إِنَّ ثَمُودَ کَفَرُوا رَبَّهُم أَلا بُعداً لِثَمُودَ ثمودیان چنان با خاك یکسان گشـتند که گویا هرگز نبوده‌انـد، و ظاهرا خطـاب برسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است که آگـاه باش که اهل ثمود بپروردگارشان کافر گردیدنـد آگاه باشـید که بعـد و دوری است از رحمت خدا برای ثمود (الّا) دوم شاید تأکید اول باشد و شاید اول خطاب برسول صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم است و دوم بمؤمنین یـا اول اشـاره بکفر آنهـا است که عـذاب آنها را ایجاب نموده و دوم خبر از دوری و محرومیت آنها است در قیامت از رحمت و مغفرت الهی.

صفحه : ۲۸۶

[سوره هود (۱۱): آیات ۶۹ تا ۸۰]

اشاره

وَ لَقَد جاءَت رُسُلُنا إِبراهِیمَ بِالبُشری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَن جاءَ بِعِجلٍ حَنِیذٍ (۶۹) فَلَمّا رَأی أَیدِیَهُم لا تَصِلُ إِلَیهِ نَکِرَهُم وَ أَوجَسَ مِنهُم خِیفَهً قالُوا لا تَخَف إِنّا أُرسِلنا إِلی قَومِ لُوطٍ (۷۰) وَ امرَأَتُهُ قائِمَهٌ فَضَحِکَت فَبَشَّرناها بِإِسحاقَ وَ مِن وَراءِ إِسحاقَ یَعقُوبَ (۷۱) قالَت یا وَیلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعلِی شَیخاً إِنَّ هذا لَشَیءٌ عَجِیبٌ (۷۲) قالُوا أَ تَعجَبِینَ مِن أَمرِ اللّهِ رَحمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ (۷۳)

فَلَمّا ذَهَبَ عَن إِبراهِیمَ الرَّوعُ وَ جاءَتهُ البُشری یُجادِلُنا فِی قَومِ لُوطٍ (۷۴) إِنَّ إِبراهِیمَ لَحَلِیمٌ أَوّاهٌ مُنِیبٌ (۷۵) یا إِبراهِیمُ أَعرِض عَن هذا إِنَّهُ قَد جاءَ أَمرُ رَبِّکَ وَ إِنَّهُم آتِیهِم عَذابٌ غَیرُ مَردُودٍ (۷۶) وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لُوطاً سِیءَ بِهِم وَ ضاقَ بِهِم ذَرعاً وَ قالَ هذا یَومٌ عَصِیبٌ (۷۷) وَ جاءَهُ قَومُهُ یُهرَعُونَ إِلَیهِ وَ مِن قَبلُ کانُوا یَعمَلُونَ السَّیِّئاتِ قالَ یا قَومِ هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطهَرُ لَکُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخزُونِ فِی ضَیفِی أَ لَیسَ مِنکُم رَجُلٌ رَشِیدٌ (۷۸)

قالُوا لَقَد عَلِمتَ ما لَنا فِی بَناتِکَ مِن حَقٍّ وَ إِنَّکَ لَتَعلَمُ ما نُرِیدُ (۷۹) قالَ لَو أَنَّ لِی بِکُم قُوَّهً أَو آوِی إِلی رُکنٍ شَدِیدٍ (۸۰)

صفحه : ۲۸۷

[ترجمه]

چون فرشـتگان برای مژده بسوی ابراهیم آمدنـد گفتند بر تو سـلام و سـلامتی است، ابراهیم در پاسخ گفت سـلام بر شـما است پس

ابراهيم بدون درنگ گوساله‌ئى كباب كرده نزد آنها آورد [۶۹]

وقتى ديد دست بسوى آن دراز ننمودند متوحش گرديد و در نفس خود از آنها ترسيد ملائكه گفتند نترس ما بسوى قوم لوط فرستاده شده‌ايم [۷۰]

و زن ابراهيم ايستاده بود پس بخنديد رسولان او را باسحاق مژده دادند و بعد از اسحق بيعقوب [۷۱]

ساره زن ابراهيم گفت اى عجبا من اولاد ميآورم در حاليكه پيره زنم و شوهرم شيخ و پير است و همانا اينكه امر عجيبى است [۷۲]

ملائكه گفتند آيا از امر خدا تعجب ميكنى در صورتى كه رحمت خدا و بركات او بر شما اهل بيت است حقيقةً او ستوده و بزرگوار است [۷۳]

وقتى از دل ابراهيم ترس زائل گرديد و بشارت فرزند را شنيد راجع بقوم لوط و در نجات آنها با فرشتگان گفتگو كرد [۷۴]

زيرا كه ابراهيم بسيار بردبار و آه كشنده و رجوع كننده بخدا بود [۷۵]

ملائكه گفتند اى ابراهيم از اينكه درخواست بگذر زيرا كه امر پروردگار تو بر عذاب آنها آمده و محققا بر آنها عذابى ميآيد كه ردّ شدنى نيست [۷۶]

و چون رسولان ما نزد لوط آمدند لوط بآمدنشان دل تنگ و اندوهگين گرديد و گفت بر من اينكه روز سختى است [۷۷]

و جماعت بشتاب بسوى لوط هجوم آوردند، و آنان كسانى بودند كه قبلا آن اعمال قبيح را ميكردند، لوط گفت اى گروه من اينها دختران منند و آنها براى شما از مردها پاكيزه‌ترند و از خدا بترسيد و مرا نزد مهمانهايم رسوا نكنيد يا شرمنده نسازيد آيا بين شما مرد رشيدى نيست [۷۸]

قوم او گفتند همانا تو ميدانى كه ما را در دختران تو حقى نيست و تو ميدانى ما چه ميخواهيم و چه اراده داريم [۷۹]

لوط گفت اى كاش مرا بر منع شما اقتدارى بود يا از شرّ شما بسوى ركن محكمى پناه ميبردم [۸۰]

.

صفحه : ۲۸۸

(توضيح آيات)

وَ لَقَد جاءَت رُسُلُنا إِبراهِيمَ بِالبُشرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَن جاءَ بِعِجلٍ حَنِيذٍ واو (و لقد) آيه را عطف بآيه پيش داده، و لام تأكيد (لقد) براى نزديك گردانيدن ماضى است بحال يعنى پس از هلاكت قوم هود [ع] و قوم صالح [ع] در زمان ابراهيم رسولان ما با بشارت نزد ابراهيم [ع] آمدند (رسل) جمع رسول است، بعضى گفته‌اند آنها جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل بودند، بقول ديگر جبرئيل با دو فرشته ديگر براى مژده دادن ابراهيم [ع] بفرزند از ساره آمده بودند و چون ابراهيم ع از ساره فرزند نداشت و ساره عقيم و نازا بود و كنيزى داشت بنام هاجر او را بابراهيم بخشوده بود ابراهيم [ع] با او خلوت كرد هاجر باسماعيل حامله شد و اسماعيل از او متولد گرديد ساره وقتى چنين ديد ناراحت شد ابراهيم مأمور گرديد كه هاجر را با اسماعيل ببرد در زمين مكه و آنوقت زمين مكه بيابان لم يزرع و بى آب و گياه بود وقتى ابراهيم برگشت شايد بپاداش احسانيكه ساره در باره ابراهيم [ع] كرده بود كه كنيزش را باو بخشوده خداوند بحكم اينكه (هَل جَزاءُ الإِحسانِ إِلَّا الإِحسانُ) در پيرى و فرسودگى خواست باو اولادى كرامت نمايد و دل او خوش گردد اينكه بود كه فرشتگان براى مژده دادن ساره را باسحاق و عذاب قوم لوط بصورت مردان خوش صورت نزد ابراهيم آمدند و بر ابراهيم سلام كردند كه دلالت بر سلامتى دارد و ابراهيم ع گفت سلام بر شما باد و چون اول نشناخت آنها را كه ملائكه‌اند و چنانچه عادت و سجيّه ابراهيم [ع] مهمان نوازى بود فورا گوساله‌ئى بريان كرده نزد آنها آورد فَلَمّا

رَأی أَیدِیَهُم لا تَصِلُ إِلَیهِ نَکِرَهُم وَ أَوجَسَ مِنهُم خِیفَةً قالُوا لا تَخَف إِنّا أَرسَلنا إِلی قَومِ لُوطٍ وقتی ابراهیم [ع] دید فرشتگان که بصورت مردانی نمودارند دست دراز

صفحه : ۲۸۹

نمیکنند که غذا بخورند بنا بر قولی فهمید که اینها بشر نیستند و چون مأموریت آنان را نمیدانست اینکه بود که ترسید وقتی فرشتگان فهمیدند ابراهیم از آنها ترسید خود را معرفی نمودند و گفتند ای ابراهیم [ع] نترس ما برای عذاب قوم لوط فرستاده شده‌ایم.

وَ امرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَت فَبَشَّرناها بِإِسحاقَ وَ مِن وَراءِ إِسحاقَ یَعقُوبَ وقتی فرشتگان خود را بابراهیم شناساندند ساره ایستاده بود پس خندید در اینکه خنده ساره برای چه بوده چند قول از مفسرین نقل شده.

۱- خنده او از روی فرح بود چون دید ترس ابراهیم (ع) از فرشتگان برطرف گردید.

۲- از هلاکت اهل فساد و طغیان که ملائکه گفتند ما برای عذاب قوم لوط گماشته شده‌ایم مسرور گردید و خندید.

۳- خنده او از روی تعجب بود که چگونه ابراهیم با آن قوت و مرتبه رسالت از چند نفر ناشناس ترسید و با اینکه خدم و حشم بسیار داشت.

۴- از عکرمه نقل میکنند که گفته (ضحکت) بمعنی حاضت است و از او است (ضحکت الشجر اذا سال صمغها) یعنی در آنحال ساره فورا حائض گردید (پایان) و همین معنی چهارم بحقیقت نزدیک‌تر است زیرا که زن پیر عقیم نازا حیض ببیند از تعجب خنده‌آور است.

خلاصه ملائکه ساره را بشارت میدهند باسحاق و از پشت او یعقوب، مفسرین گفته‌اند تخصیص دادن مژده فرزند را بساره برای اینکه بوده که زنها علاقه‌شان باولاد زیادتر است خصوصا پس از آنکه ابراهیم [ع] از هاجر که کنیز خود ساره بود پسری آورده مثل اسماعیل [ع] و آن رقابت طبیعی او بهیجان آمده در اینکه موقع جای داشت که بساره مژده اولاد داده شود.

صفحه : ۲۹۰

قالَت یا وَیلَتی أَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هذا بَعلِی شَیخاً إِنَّ هذا لَشَیءٌ عَجِیبٌ گفته‌اند الف در (یا ویلتی) بدل از یاء اضافه است یعنی ای وای بر من مثل یا عجبا و یا لهفا، و شیخا منصوب و حال است و عامل در آن معنی اشاره است مقول قول ساره زن ابراهیم ع است که وقتی که فرستادگان مژده فرزند بوی دادند گفت ای وای بر من چگونه زایش میکنم که پیر زن عقیم میباشم و اینکه شوهر من ابراهیم ع پیر مرد است و چنین کاری بسیار عجیب مینماید.

گویند در آنوقت ساره نود یا نود یا نود و نه سال از عمرش گذشته بود و ابراهیم ع صد و بیست یا صد و دوازده سال از عمر شریفش گذشته، و بقول دیگر ساره در آنوقت هفتاد و هشت سال داشت و ابراهیم صد سال و تعجب ساره برای اینکه بود که بر خلاف عادت است که زن عقیم هشتاد ساله یا نود ساله اولاد آورد نه اینکه از قدرت خدا تعجب کرده باشد.

قالُوا أَ تَعجَبِینَ مِن أَمرِ اللّهِ رَحمَتُ اللّهِ وَ بَرَکاتُهُ عَلَیکُم أَهلَ البَیتِ پس از اینکه ساره اظهار تعجب کرد ملائکه بهمزه تعجب که برای جحد و انکار آورند تعجب ساره را ردّ کردند و گفتند آیا از امر خدا و حکم او تعجب میکنی در حالیکه رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت است ساره علاوه بر اینکه زوجه ابراهیم بود دختر عمّ او نیز بوده و از قرائن آیات میتوان استفاده نمود که از زنهای فاضله آن زمان بشمار میرفته و از اینجا معلوم میشود که آن رحمت و برکاتیکه شامل او گردید و از اهل بیت ابراهیم شمرده شده نه فقط برای اینکه بود که زن ابراهیم بود بلکه برای قومیت و فضیلت او است که مورد رحمت و برکات حق تعالی گردید.

إِنَّه حَمِيدٌ مَجِيدٌ دو اسم از اسماء الحسنى است (حميد) بر وزن فعيل بمعنى مفعول است بعضى گفته‌اند بمعنى فاعل است يعنى حمد گرديده شده و (مجيد) يعنى كريم.

[ابو الفتوح]

صفحه : ۲۹۱

فَلَمّا ذَهَبَ عَن إِبراهِيمَ الرَّوعُ وَ جاءَتهُ البُشرى يُجادِلُنا فِي قَومِ لُوطٍ گفته‌اند (يجادلنا) يا جواب (لمّا) است كه براى حكايت حال مضارع واقع شده يا در سياق جواب بمعنى ماضى است مثل جواب (لو) و يا دليل جواب محذوفست مثل (اجترء على خطابنا) (اى شرع فى جدالنا) و يا متعلق است بجواب و قائم مقام او مثل (اخذ و اقبل يُجادِلُنا فِي قَومِ لُوطٍ) [منهج] پس از آنكه ترس از فرشتگان از ابراهيم برطرف گرديد و مژده فرزند اسحق نام و از پس او يعقوب بوى داده شد راجع بعذاب قوم لوط با فرشتگان مجادله نمود، ظاهرا مقصود از مجادله در اينجا نزاع و انكار نيست زيرا كه شأن پيمبرى اولو العزم مثل ابراهيم خليل الرحمان نيست كه در حكم خدا جدال و انكار نمايد بلكه با ملائكه مباحثه مينمود و مقصود سؤال از خود لوط و كسانش و مؤمنينى بود كه با او بودند كه حال آنها در موقع فرود عذاب چگونه ميشود زيرا كه آنها در ميان قومند اگر عذاب آيد البته آنها را فرا ميگيرد ملائكه گفتند ما آنها را از بين جماعت بيرون خواهيم آورد و شايد غرض ابراهيم ع تبين و توضيح حال قوم لوط بوده كه آيا عذاب آنها قضاى حتمى است تبديل برحمت نخواهد گرديد يا تبديل برحمت ميشود.

إِنَّ إِبراهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوّاهٌ مُنِيبٌ از جمله محسنات ابراهيم ع چنين بود كه بسيار حليم و بردبار و مهمان نواز بود و بحال فقراء و بينوايان مهربان و بسوء حال و بدبختى عاصيان متأسف و بسيار براى حرمان و ابتلاء آنان بعذاب از سوز دل آه ميكشيد، از اينجا معلوم ميشود كه مجادله او با ملائكه از روى شفقت ببندگان خدا بوده باميد اينكه شايد تيز مثل قوم يونس توبه كنند و عذابشان بخشوده شود.

يا إِبراهِيمُ أَعرِض عَن هذا إِنَّهُ قَد جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ إِنَّهُم آتِيهِم عَذابٌ غَيرُ مَردُودٍ مقول قول فرشتگانست كه اى ابراهيم از اينكه سؤال خوددارى نما همانا

صفحه : ۲۹۲

امر پروردگارت بر عذاب آنان صادر گرديده و محققا عذاب آنها را ميگيرد و ردّ شدنى نخواهد بود.

وَ لَمّا جاءَت رُسُلُنا لُوطاً سِيءَ بِهِم وَ ضاقَ بِهِم ذَرعاً وَ قالَ هذا يَومٌ عَصِيبٌ (ذرع) بمعنى صدر يعنى سينه است و نصبش براى تميز است و كنايه است از شدت انقباض لوط وقتى كه فرشتگان آمدند و چون آنها بصورت بشر و با روهاى خوش و جوانهاى زيبا با لباسهاى عالى بخانه او آمدند و اول لوط نفهميد ملكند از بى‌باكى قوم انديشه نمود كه مبادا متعرض آنها گردند و گويند جماعت با او شرط نموده بودند كه اشخاص غريب بخانه خود نبرد اينكه بود كه گفت (هذا يوم عصيب) اينكه روز بر من سخت است.

وَ جاءَهُ قَومُهُ يُهرَعُونَ إِلَيهِ وَ مِن قَبلُ كانُوا يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ جماعت فجار وقتى ملائكه را كه براى عذاب آنها آمده بودند بصورت جوانان وجيه ديدند گمان كردند بشرند و بخانه لوط هجوم آوردند زيرا كه آنها عملهاى بد از لواط و كبوتر بازى و صفير زدن و امثال چنين عملهاى ناشايسته مينمودند اينكه بود كه بلوط گفتند مهمانهاى را از خانه خود بيرون كن بگمان اينكه با آنها لواط كنند و گويند لوط آنها را بپنهانى بخانه خود برد لكن زنش بقوم خبر داد كه چنين جوانهاى امردى بخانه ما آمده‌اند.

قالَ يا قَومِ هؤُلاءِ بَناتِي هُنَّ أَطهَرُ لَكُم فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخزُونِ فِي ضَيفِي لوط از روى ناچارى كه مبادا متعرض مهمانهاى او گردند گفت اى قوم من اينها دختران منند و اينها طاهر و پاكيزه‌اند براى شما از خدا بترسيد و مرا نزد مهمانهايم رسوا و شرمنده نكنيد لوط

دو دختر بيش نداشت يكى بنام (زعورا) و ديگرى بنام (رثيا) و چون ديد قوم بخانه او هجوم آوردند براى اينكه نزد مهمانها شرمنده نگردد راضى شد كه دو دختر خود را بدو نفر بزرگ و مهتر آنها تزويج كند در صورتى كه قبلا دختران او را ميخواستند بگيرند و چون فاسق بودند قبول نكرده بود.

صفحه : ۲۹۳

و بعضى از مفسرين گفته‌اند مقصود لوط از (بناتى) دخترهاى مؤمنين امتش بودند كه چون هر پيمبرى بمنزله پدر امّت است دخترهاى امّت را نسبت بخود داده أ لَيسَ مِنكُم رَجُلٌ رَشِيدٌ آيا بين شما جماعت (بى‌حميت) مرد رشيد با تعصب و غيرت‌مند يافت نميگردد كه شما را از چنين اعمال ناشايسته منع نمايد.

قالُوا لَقَد عَلِمتَ ما لَنا فِي بَناتِكَ مِن حَقٍّ وَ إِنَّكَ لَتَعلَمُ ما نُرِيدُ جماعت فجار گفتند اى لوط تو بخوبى ميدانى كه ما حاجتى بدخترهاى تو نداريم و همانا البته ميدانى كه ما چه اراده‌ئى داريم يعنى مقصود ما آن مردان و جوانان خوش صورتى ميباشد كه در خانه تو آمده‌اند و ميخواهيم آنها را بدست ماها بدهى كه آن عمل قبيح را بآنها انجام دهيم.

قالَ لَو أَنَّ لِي بِكُم قُوَّةً أَو آوِي إِلى رُكنٍ شَدِيدٍ لوط مستأصل شد و گفت كاشكى بر دفع شما قوتى داشتم و گفته‌اند جواب لو محذوف است يعنى اگر مرا در نفس خود قوتى بود همانا شرّ شما را دفع ميكردم يا پناه ميگرفتم بركن محكم يعنى عشيره و قبيله‌ئى كه مرا از شرّ شما محفوظ دارند.

گويند لوط درب خانه را محكم بسته بود فسّاق ديوار را شكافتند و خواستند وارد خانه او گردند اينكه بود كه مضطرب گرديد وقتى ملائكه اضطراب او را ديدند گفتند نترس ما رسولان پروردگاريم و براى عذاب اينكه قوم مأمور گرديده‌ايم.

در منهج از احاديث صحيح نقل ميكند كه حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرموده

(رحم اللّه اخى لوطا كان يأوى الى ركن شديد)

يعنى لوط بخدا پناه گرفت و خدا او را يارى كرد زيرا كه ملجأ درماندگان و پناه عاجزان جز درگاه او نيست [پايان]

صفحه : ۲۹۴

[سوره هود (۱۱): آيات ۸۱ تا ۹۰]

اشاره

قالُوا يا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيكَ فَأَسرِ بِأَهلِكَ بِقِطعٍ مِنَ اللَّيلِ وَ لا يَلتَفِت مِنكُم أَحَدٌ إِلاَّ امرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُها ما أَصابَهُم إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ أَ لَيسَ الصُّبحُ بِقَرِيبٍ (۸۱) فَلَمّا جاءَ أَمرُنا جَعَلنا عالِيَها سافِلَها وَ أَمطَرنا عَلَيها حِجارَةً مِن سِجِّيلٍ مَنضُودٍ (۸۲) مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (۸۳) وَ إِلى مَديَنَ أَخاهُم شُعَيباً قالَ يا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَكُم مِن إِلهٍ غَيرُهُ وَ لا تَنقُصُوا المِكيالَ وَ المِيزانَ إِنِّي أَراكُم بِخَيرٍ وَ إِنِّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ مُحِيطٍ (۸۴) وَ يا قَومِ أَوفُوا المِكيالَ وَ المِيزانَ بِالقِسطِ وَ لا تَبخَسُوا النّاسَ أَشياءَهُم وَ لا تَعثَوا فِي الأَرضِ مُفسِدِينَ (۸۵)

بَقِيَّتُ اللّهِ خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيكُم بِحَفِيظٍ (۸۶) قالُوا يا شُعَيبُ أَ صَلاتُكَ تَأمُرُكَ أَن نَترُكَ ما يَعبُدُ آباؤُنا أَو أَن نَفعَلَ فِي أَموالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنتَ الحَلِيمُ الرَّشِيدُ (۸۷) قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلى بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنهُ رِزقاً حَسَناً وَ ما أُرِيدُ أَن أُخالِفَكُم إِلى ما أَنهاكُم عَنهُ إِن أُرِيدُ إِلاَّ الإِصلاحَ مَا استَطَعتُ وَ ما تَوفِيقِي إِلاّ بِاللّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ (۸۸) وَ يا قَومِ لا يَجرِمَنَّكُم

شِقاقِی أَن یُصِیبَکُم مِثلُ ما أَصابَ قَومَ نُوحٍ أَو قَومَ هُودٍ أَو قَومَ صالِحٍ وَ ما قَومُ لُوطٍ مِنکُم بِبَعِیدٍ (۸۹) وَ استَغفِرُوا رَبَّکُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَیهِ إِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ (۹۰)

صفحه : ۲۹۵

[ترجمه]

ملائکه گفتند ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم اینکه کفار نخواهند بتو رسید در پاره‌ئی از شب کسان خود را بیرون ببر و احدی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر زن تو که میرسد باو آنچه بآنها (از عذاب) رسید و وعده عذاب صبح است آیا صبح نزدیک نیست [۸۱]

چون امر قهر ما بعذاب آمد بالای شهر را از پی ویران گردانیدیم (یعنی شهر را سرنگون و وارونه کردیم) و بر شهر آنها سنگهائی از گل پخته شده در پی بارانیدیم [۸۲]

نزد پروردگارت نشان دار بود و چنین عذابی از ستمکاران دور نیست [۸۳]

و بسوی مدین برادر آنها شعیب را فرستادیم گفت ای گروه من خدا را عبادت کنید برای شما خدائی جز او نیست و از کیل و میزان کم نکنید من شما را توانگر می‌بینم (یعنی محتاج نیستید) و بر شما میترسم از روزی که عذاب بشما احاطه نماید و شما را فرا گیرد [۸۴]

ای قوم من در کیل و وزن مراعات عدل نمائید و اجناس مردم را تباه نکنید و در زمین حرکت نکنید در حالیکه فساد کننده باشید [۸۵]

نفعیکه از راه حلال خدا بشما میرساند بهتر است اگر قول مرا باور دارید و من بر شما نگهبان نیستم [۸۶]

گفتند ای شعیب آیا نماز تو بتو امر نموده که ما آنچه را که پدران ما پرستش مینمودند ترک کنیم یا آنکه در مالهای خود آنچه میخواهیم عمل نکنیم همانا تو بردبار و رشیدی [۸۷]

شعیب گفت ای جماعت مرا خبر دهید اگر از طرف پروردگارم حجتی باشد و مرا از نزد خود روزی نیکو (یعنی نبوّت یا مال حلال بی‌خیانت) داده باشد روا باشد که مخالفت امر او را نمایم و نمیخواهم با شما مخالفت کنم بر آنچه شما را بآن نهی میکنم و مراد من نیست مگر اصلاح شما

صفحه : ۲۹۶

آن اندازه‌ئی که توانائی دارم و مرا توفیقی نیست مگر بخدا و بر او است اتکاء و امید من و بسوی او بازگشت میکنم [۸۸]

ای قوم من ستیزه کاری من شما را بر اینکه ندارد که بشما برسد مثل آنچه را که بقوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و زمان قوم لوط از شما دور نیست (یعنی در زمان و مکان بشما نزدیکند) [۸۹]

و از پروردگار خود طلب آمرزش کنید و بسوی او بازگشت نمائید همانا پروردگار من بخشنده و دوست توبه کننده‌گان است [۹۰]
.

صفحه : ۲۹۷

(توضیح آیات)

قالُوا یا لُوطُ إِنّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُوا إِلَیکَ فَأَسرِ بِأَهلِکَ بِقِطعٍ مِنَ اللَّیلِ ملائکه وقتی اضطراب لوط را مشاهده نمودند و با اینکه بصورت مردان امردی بر او نمودار شده بودند گفتند ای لوط نترس ما بشر نیستیم ما فرشته و رسولان پروردگار تو میباشیم و برای عذاب کردن اینکه جماعت آمده‌ایم هرگز دست آنها بتو نمیرسد وقتی لوط فهمید که آنها ملائکه‌اند درب خانه را باز نمود اشقیاء آمدند در خانه لوط و خواستند ملائکه را بگیرند گویند جبرئیل پر خود را بصورت آنها زد کور شدند و بیرون رفتند و بدیگران گفتند که مهمانهای لوط ساحرند ما را سحر کردند حذر کنید.

پس از آن فرشتگان بلوط گفتند خودت با اهل خود در پاره‌ئی از شب بیرون روید (فَأَسرِ بِأَهلِکَ) دو طور قرائت شده (بهمزه قطع و بهمزه وصل) یعنی ببر اهل خودت را (بقطع) در یک قسمت از شب یعنی نصف شب.

وَ لا یَلتَفِت مِنکُم أَحَدٌ یعنی باید که واپس نگردد از شما احدی.

إِلَّا امرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِیبُها ما أَصابَهُم إِنَّ مَوعِدَهُمُ الصُّبحُ (إِلَّا امرَأَتَکَ) دو طور قرائت شده برفع (تا) و بنصب آن یعنی ببر اهل خودت را مگر زنت را که نبر بدرستیکه میرسد باو آنچه میرسد بقومت یعنی هلاک میشود با آنها چون کافره است، و روایت شده که لوط سؤال کرد که موقع هلاکت قوم چه وقت است ملائکه گفتند صبح لوط چون از آنها بسیار دل تنگ بود گفت میخواهم زود از آنها نجات یابم ملائکه گفتند (أَ لَیسَ الصُّبحُ بِقَرِیبٍ) آیا صبح نزدیک نیست.

صفحه : ۲۹۸

فَلَمّا جاءَ أَمرُنا جَعَلنا عالِیَها سافِلَها وَ أَمطَرنا عَلَیها حِجارَةً مِن سِجِّیلٍ مَنضُودٍ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَ ما هِیَ مِنَ الظّالِمِینَ بِبَعِیدٍ حق تعالی خبر میدهد وقتی امر بعذاب قوم لوط صادر گردید قرار دادیم بالای آنرا زیر و زیر آنرا بالا، گویند جبرئیل جناح خود را زیر زمین کرد و بلند نمود بطوریکه صدای مرغان را اهل آسمان می‌شنیدند و بطوری بالا برد که نزدیک بآسمان رسید و برگردانید و باضافه سنگهائی از گل پخته نشان کرده شده بر شهر آنان ریزش کرد و آن سنگهای عذاب دور از ستمکاران نیست یعنی هر ظالمی بالاخره مبتلا بعذاب خواهد گردید و اینکه تهدید و وعید است برای کفار.

[طبرسی] وَ إِلی مَدیَنَ أَخاهُم شُعَیباً قالَ یا قَومِ اعبُدُوا اللّهَ ما لَکُم مِن إِلهٍ غَیرُهُ وَ لا تَنقُصُوا المِکیالَ وَ المِیزانَ (وَ إِلی مَدیَنَ) عطف بآیه بالا است در معنی (و لقد ارسلنا الی مدین) گفته‌اند مدین نام قبیله‌ئی است و بقولی مدین إبن ابراهیم برادر آنها بود در نسب و شعیب إبن یرون إبن نوبت إبن مدین إبن ابراهیم است.

پس از داستان چند نفر از پیمبران یعنی نوح و هود و صالح و لوط علیهم السّلام در مقام بیان شرح کیفیت تبلیغ شعیب ع برآمده و در شرح حال او فرموده شعیب (ع) برادر آنها ظاهرا برادر نسبی قوم بوده نه برادر دینی آنها که او نیز مثل باقی پیمبران اول بعثت در مدین مردم را بیکتا پرستی دعوت نمود و گفت خدا را عبادت کنید و برای شما الهی جز او نیست و در کیل و وزن کم نکنید.

إِنِّی أَراکُم بِخَیرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیکُم عَذابَ یَومٍ مُحِیطٍ الخ شعیب در مقام خیرخواهی بقوم خود میگوید من می‌بینم شما صاحب مال و ثروتید هیچ محتاج نیستید که بخواهید بکم فروشی و خیانت بمردم مالی بدست آرید ای قوم کم فروشی نکنید کیل و وزن را تمام بدهید و من بر شما میترسم

صفحه : ۲۹۹

از عذاب روز محیط یعنی روز که بر شما احاطه پیدا میکند عذاب و شما هیچ راه مفر و گریزگاهی ندارید یا روز که همه با هم

جمعید یعنی روز قیامت.

بَقِيَّتُ اللّهِ خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيكُم بِحَفِيظٍ یعنی اگر شما کم فروشی نکنید و بهمان اندازه‌ئی که از معامله حلال بدست شما میآید قناعت نمائید بهتر است برای شما تا اینکه بکم فروشی منافع شما زیادتر گردد اگر ایمان دارید یعنی اگر خدا را رازق میدانید آنچه از حلال برای شما میماند آن نافع‌تر خواهد بود و من نگهبان شما نیستم که بتوانم شما را از عذاب حفظ نمایم.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند که شعیب مأمور بجهاد نبود اینکه بود که گفت همین قدر موظفم که شما را بآنچه خیر شما است تبلیغ نمایم و من نگهبان شما نیستم.

قالُوا يا شُعَيبُ أَ صَلاتُكَ تَأمُرُكَ أَن نَترُكَ ما يَعبُدُ آباؤُنا أَو أَن نَفعَلَ فِي أَموالِنا ما نَشؤُا إِنَّكَ لَأَنتَ الحَلِيمُ الرَّشِيدُ از کمال الدین از حضرت باقر ع نقل کرده‌اند که فرموده اول کلامی که حضرت قائم [ع] وقت ظهور ناطق بآن میگردد همین آیه است (بَقِيَّتُ اللّهِ خَيرٌ لَكُم إِن كُنتُم مُؤمِنِينَ) بعد میفرماید

(انا بقیة اللّه و حجته و خلیفته علیکم)

و بر آن حضرت سلام نمیکند سلام کننده‌ئی مگر اینکه میگوید

(السّلام علیک یا بقیة اللّه فی ارضه)

آن جماعت در پاسخ نصایح شعیب (ع) بطور استهزاء و سخریه گفتند ای شعیب آیا نماز تو بتو امر کرده که ما باید آنچه پدران ما پرستش مینمودند آنرا واگذاریم و پرستش ننمائیم (او ان) عطف است بر (ما) موصوفه در (ما یعبد) یا اینکه نمازت تو را امر نموده که ما آنچه میخواهیم در مالهای خود تصرف ننمائیم همانا تو شخصی هستی حلیم یعنی بردبار و رشید و بگمان خود طریق هدایت را یافته‌ئی شاید از روی سخریه بشعیب چنین نسبت میدادند یعنی تو بگمان خود طریق رشد را پیدا نموده‌ئی در صورتی که چنین نیست و ما تو را شخص بردبار

صفحه : ۳۰۰

رشیدی نمی‌بینیم.

قالَ يا قَومِ أَ رَأَيتُم إِن كُنتُ عَلي بَيِّنَةٍ مِن رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنهُ رِزقاً حَسَناً مقول قول شعیب است در پاسخ گفتار آن جماعت و انکار آنها بر ترک بت پرستی و کم‌فروشی بهمزه استفهام انکاری گفته ای جماعت من خبر دهید مرا که اگر من از طرف پروردگارم شاهد و بینه و حجتی بر صدق گفتارم داشته باشم و روزی نیکو و کرامتی از نبوّت و رسالت و مال و جاه و حکمت و علم بمن عطاء نموده روا باشد که امر خدا را اطاعت نکنم، و بقول خود آنها که گفتند تو (حلیم و رشیدی) معلوم میشود شعیب ع از کرامتهای جسمانی باضافه از آن مراتب باطنی صاحب قوّت و قدرت و استیلاء و جاه و جلال نیز بوده، و ظاهرا حضرتش همین نعمتها را بینه و حجت بر آنها برای اثبات نبوتش بشمار میآورد و گفته آیا با اینکه همه نعمتهائیکه بمن عطاء شده آیا روا است که من در وحی او خیانت کنم.

وَ ما أُرِيدُ أَن أُخالِفَكُم إِلي ما أَنهاكُم عَنهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الإِصلاحَ مَا استَطَعتُ وَ ما تَوفِيقِي إِلّا بِاللّهِ و من اراده ندارم که شما را نهی کنم از چیزی و خودم مرتکب آن گردم مقصود و مراد من نیست مگر اصلاح و ارشاد بسوی سعادت و فضیلت شما یعنی من موظفم که آنچه صلاح و رستگاری شما در آن است آنرا بقدریکه استطاعت دارم بشما بگویم و شما را ارشاد نمایم و من در مراعات حقوق و انجام دادن وظیفه نبوت و ارشاد یافتن شما بشایسته گی موفق نمیگردم مگر بلطف و یاری حق تعالی.

از بعض مفسرین است که در آنجا شعیب ع در جواب کفار سه مطلب را خواسته بآنها تذکر دهد که در امر بمعروف و نهی از منکر سه مطلب را باید مراعات نمود اهم و اعلای آن (حق اللّه) است که نعمتهای خدا را تذکر میدهد دوم حق نفس خود که واعظ غیر

متعظ نباشد آنچه امر میکند بدیگران اول خودش انجام دهد بعد بدیگران امر کند سوم (حقوق النّاس) است که از روی دانستگی و فهمیده‌گی بدیگران امر کند یا نهی نماید.

صفحه : ۳۰۱

عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ إِلَيهِ أُنِيبُ شعیب [ع] پس از ارشاد و نصایح جماعت گفته اتکاء و اعتماد من بر پروردگار من است و بازگشت من بسوی او است یعنی مبدء و پیدایش من از او است و نیز بازگشت من بسوی او است و میخواهد بآنها تذکر بدهد که شما باید چنین باشید که اولا اتکاء و امید شما بپروردگارتان باشد و روی امیدتان نیز بسوی او باشد و تصدیق بمعاد بنمائید که اگر چنین باشید دیگر پیرامون شهوات نمیگردید و پرستش را مخصوص بپروردگار عالم میگردانید و به کم فروشی بنوع خود ظلم و تعدی روا نمیدارید.

وَ يا قَومِ لا يَجرِمَنَّكُم شِقاقِي أَن يُصِيبَكُم مِثلُ ما أَصابَ قَومَ نُوحٍ أَو قَومَ هُودٍ أَو قَومَ صالِحٍ وَ ما قَومُ لُوطٍ مِنكُم بِبَعِيدٍ شعیب در مقام تهدید و انذار قوم خود برآمده که ستیزگی من با شما وادارتان نکند که مخالفت نمائید و برسد بشما مثل آنچه از عذاب بقوم نوح و قوم هود و قوم صالح رسید و داستان لوط و عذاب قوم او از شما دور نیست یا مقصود اینکه است که زمان او از شما دور نیست.

وَ استَغفِرُوا رَبَّكُم ثُمَّ تُوبُوا إِلَيهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ باز شعیب در مقام نصیحت و اندرز میگوید ای جماعت از پروردگار خود طلب آمرزش کنید و بازگشت باو نمائید همانا پروردگار من مهربان و دوست بندگان خودش میباشد.

صفحه : ۳۰۲

[سوره هود (۱۱): آيات ۹۱ تا ۱۰۵]

اشاره

قالُوا يا شُعَيبُ ما نَفقَهُ كَثِيراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراكَ فِينا ضَعِيفاً وَ لَو لا رَهطُكَ لَرَجَمناكَ وَ ما أَنتَ عَلَينا بِعَزِيزٍ (۹۱) قالَ يا قَومِ أَ رَهطِي أَعَزُّ عَلَيكُم مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذتُمُوهُ وَراءَكُم ظِهرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِما تَعمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲) وَ يا قَومِ اعمَلُوا عَلى مَكانَتِكُم إِنِّي عامِلٌ سَوفَ تَعلَمُونَ مَن يَأتِيهِ عَذابٌ يُخزِيهِ وَ مَن هُوَ كاذِبٌ وَ ارتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُم رَقِيبٌ (۹۳) وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّينا شُعَيباً وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيارِهِم جاثِمِينَ (۹۴) كَأَن لَم يَغنَوا فِيها أَلا بُعداً لِمَديَنَ كَما بَعِدَت ثَمُودُ (۹۵)

وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسى بِآياتِنا وَ سُلطانٍ مُبِينٍ (۹۶) إِلى فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمرَ فِرعَونَ وَ ما أَمرُ فِرعَونَ بِرَشِيدٍ (۹۷) يَقدُمُ قَومَهُ يَومَ القِيامَةِ فَأَورَدَهُمُ النّارَ وَ بِئسَ الوِردُ المَورُودُ (۹۸) وَ أُتبِعُوا فِي هذِهِ لَعنَةً وَ يَومَ القِيامَةِ بِئسَ الرِّفدُ المَرفُودُ (۹۹) ذلِكَ مِن أَنباءِ القُرى نَقُصُّهُ عَلَيكَ مِنها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ (۱۰۰)

وَ ما ظَلَمناهُم وَ لكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَما أَغنَت عَنهُم آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَيءٍ لَمّا جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُم غَيرَ تَتبِيبٍ (۱۰۱) وَ كَذلِكَ أَخذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ القُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ (۱۰۲) إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَن خافَ عَذابَ الآخِرَةِ ذلِكَ يَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِكَ يَومٌ مَشهُودٌ (۱۰۳) وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلّا لِأَجَلٍ مَعدُودٍ (۱۰۴) يَومَ يَأتِ لا تَكَلَّمُ نَفسٌ إِلّا بِإِذنِهِ فَمِنهُم شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ (۱۰۵)

صفحه : ۳۰۳

[ترجمه]

قوم او گفتند ای شعیب ما بسیاری از آنچه را که تو میگوئی نمی‌فهمیم و بدرستیکه ما تو را در بین خود ضعیف می‌بینیم و اگر بملاحظه طائفه تو نبود سنگسارت میکردیم و تو نزد ما ارجمند نمیباشی [۹۱]
شعیب گفت ای قوم من آیا طائفه من نزد شما عزیزترند از خدا که او را پشت سر انداختید همانا پروردگار من بآنچه میکنید احاطه دارد [۹۲]
ای قوم من بکنید هر کاریکه میخواهید و من نیز عمل کننده‌ام بزودی خواهید دانست کی است که وی را عذابی میآید که او را خوار و رسوا گرداند و بزودی میفهمید دروغگو کیست و منتظر باشید بدرستیکه من هم با شما در انتظارم [۹۳]
و چون عذاب ما آمد شعیب و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان نجات دادیم و صیحه آسمانی کسانی را که ستم نمودند گرفت پس گشتند همه در مکانهای خود مرده‌گان [۹۴]
آنان چنان هلاک گردیدند که گویا هرگز نبوده‌اند آگاه باش که اهل مدین (از رحمت خدا) دور شدند همان طوری که اهل ثمود دور شدند [۹۵]
و بتحقیق که موسی را با آیات و نشانه‌های قدرت خودمان و معجزات ظاهر فرستادیم [۹۶]
بسوی فرعون و اشراف قوم او پس پیروی کردند فرمان فرعون را و در امر فرعون هیچ رشد و هدایتی نبود [۹۷]
فرعون در قیامت تابعین خود را بآتش میکشاند و بد ورودگاهی است که وارد میگردند [۹۸]
و فرعونیان در اینکه دنیا لعنتی بر خود باقی گذاشتند و بد عطائی است که در قیامت برای آنان آماده شده [۹۹]
و اینهائیکه گفته شد

صفحه : ۳۰۴

از خبرهای دهها و شهرهائی است که بر تو حکایت کردیم که بعضی از آن شهرها هنوز باقی میباشد و بعضی تباه گردیده [۱۰۰]
و ما بآنها ستم ننمودیم بلکه آنها خودشان بنفس خود ستم نمودند و آن آلهه‌ئیکه بغیر خدا میخواندند کفایت عذاب از آنها ننمودند وقتی که امر پروردگار تو آمد و بر آنان زیاد ننمود مگر هلاکت را [۱۰۱]
اینکه چنین است گرفتن پروردگار تو وقتی که اهل قریه‌ها را بگیرد در حالیکه آنها ستمکار باشند همانا گرفتن پروردگار دشوار و دردآور است [۱۰۲]
و در اینهائیکه گفته شد هر آینه آیت و نشانه است برای کسیکه از عذاب آخرت بترسد روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع کرده میشوند (و جزای اعمال خود را) مشاهده مینمایند [۱۰۳]
و ما آنروز مشهود را عقب نمیاندازیم مگر برای مدت شمرده شده [۱۰۴]
روز که بیاید قیامت کسی تکلم نمیکند مگر باذن خدا و بعضی از اهل محشر شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند [۱۰۵]
.

صفحه : ۳۰۵

(توضیح آیات)

قالُوا یا شُعَیبُ ما نَفقَهُ کَثِیراً مِمّا تَقُولُ وَ إِنّا لَنَراکَ فِینا ضَعِیفاً وَ لَو لا رَهطُکَ لَرَجَمناکَ وَ ما أَنتَ عَلَینا بِعَزِیزٍ پس از آنکه شعیب در تبلیغ و اندرز آن جماعت مبالغه نمود آنها یا از روی عناد و ضدّیت یا برای اینکه گوش بسخنان شعیب نمیدادند که بفهمند چه میگوید یا واقعا اینکه قدر از فطرت اصلیه‌شان که بر توحید است دور افتاده بودند و در لجن‌زار طبیعت و موهوم پرستی فرو رفته بودند که سخنان شعیب را که با آنها در مقام نصیحت میگفت خدای یکتا را بپرستید ادراک نمی‌نمودند با اینکه پیغمبر ما صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده که شعیب خطیب انبیاء بوده، اینکه بود که میگفتند ما بسیاری از گفتار تو را نمیفهمیم و همانا ما در باره تو بد بین میباشیم و تو در نظر ما ضعیف و بی‌مقداری اگر برای قوم و عشیره تو نبود هر آینه تو را سنگسار مینمودیم زیرا که تو در نظر ما عزت و شرافتی نداری.

مراعات نمودن عشیره و قومیت او میشود برای اینکه بوده که آنها مردمان متمول و شاید از رؤساء و زور داران بوده‌اند که از آنها میترسیدند اذیتی بشعیب وارد نمایند یا برای اینکه بوده که در دین و بت پرستی و اعمال ناشایسته از کم فروشی و غیر آن موافق آنها بوده‌اند.

قالَ یا قَومِ أَ رَهطِی أَعَزُّ عَلَیکُم مِنَ اللّهِ وَ اتَّخَذتُمُوهُ وَراءَکُم ظِهرِیًّا إِنَّ رَبِّی بِما تَعمَلُونَ مُحِیطٌ شعیب بهمزه استفهام که در مورد تعجب میآورند در پاسخ آنها میگوید ای قوم من آیا عشیره من نزد شما عزیزترند از خدا میخواهد بآنان تذکر دهد که خدا آنکسی است که حیات و ممات و روزی و جان شما بید قدرت او است چگونه شما از روی نفهمی عشیره و کسان مرا از خدا عزیزتر میدانید.

اشاره به اینکه که نسبت من بخدا و پروردگار جهانیان زیادتر از عشیره و قوم

صفحه : ۳۰۶

من است زیرا که من رسول و فرستاده او میباشم برای اینکه شما را هدایت نمایم عشیره مرا مورد نظر خود گرفتید و امر خدا را پشت سر انداختید و همانا باید بدانید که پروردگار من بر تمام اعمال و اقوال و گفتار و کردار شما محیط است یعنی شما و اعمال شما تحت احاطه و قیومیت او است (وَ ما یَعزُبُ عَن رَبِّکَ مِن مِثقالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرضِ وَ لا فِی السَّماءِ) سوره یونس آیه ۶۲، و در سوره سبأ آیه ۳ نظیر اینکه آیه هست.

وَ یا قَومِ اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم إِنِّی عامِلٌ سَوفَ تَعلَمُونَ مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ مقول قول شعیب [ع] است که پس از آنکه وظیفه خود را انجام داد و کلام او در گوش سنگین اهل مدین فرو نرفت و بنای اذیت و انکار نسبت باو گذاشتند در مقام تهدید و اعراض از آنها برآمده و گفت ای جماعت من شما بر حالت و هیئت خود آنچه خواهید از اعمال زشت عمل کنید همانا من نیز بوظیفه خود عمل میکنم بزودی میدانید (مَن یَأتِیهِ عَذابٌ یُخزِیهِ) من موصوله یعنی کیست که بر او عذابی میآید که او را رسوا و هلاک میگرداند (وَ مَن هُوَ کاذِبٌ) (من) دوم عطف بر (من) اول است یعنی وقتی عذاب آمد آنوقت شما رسوا میگردید و میفهمید چه کسی دروغگو بود (وَ ارتَقِبُوا إِنِّی مَعَکُم رَقِیبٌ) انتظار بکشید تا موقع عذاب شما بیاید من هم با شما منتظرم.

(رقیب) بر وزن فعیل بمعنی راقب است چون رحیم، یا بمعنی مراقب چون عشیر یا بمعنی مرتقب چون رفیع، از امام رضا ع روایت شده

(ما احسن الصبر و انتظار الفرج اما سمعت قول العبد الصالح (و ارتقبوا انی معکم رقیب)

. [منهج الصادقین].

وَ لَمّا جاءَ أَمرُنا نَجَّینا شُعَیباً وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحمَةٍ مِنّا وَ أَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیحَةُ فَأَصبَحُوا فِی دِیارِهِم جاثِمِینَ وقتی امر ما بر عذاب آنها وارد گردید شعیب ع و مؤمنینی که با او بودند برحمت خودمان از عذاب نجات دادیم یعنی آنهائیکه بتوفیق و کرم ما سعادت

صفحه : ۳۰۷

ایمان یافته بودنـد نجات یافتنـد و آنهائیکه بنفس خود سـتم نموده بودند و مطیع رسول حق تعالی نگردیدند آنان را صـیحه آسـمانی گرفت و در منزلهـای خود همگی مردنـد (کَأَن لَم یَغنَوا فِیها) چنـان آنـان نابود و مضـمحل گردیدنـد که گویا هرگز اقامت ننموده بودند.

أَلا بُعداً لِمَدیَنَ کَما بَعِدَت ثَمُودُ آگاه باشید که دوری از رحمت خدا برای اهل مدین است همان طوری که برای ثمود دوری بود از رحمت خـدا، و شایـد چون اهل ثمود و مـدین هر دو بصـیحه هلاک گردیدنـد از اینکه جهت بین آنها در بعـد از رحمت خدا جمع نموده.

و بایـد دانست که اعمـال و انکـار خود کفـار و مشـرکین چنین عـذابها و هلاـکت و دوری از رحمت خـدا را ایجاب نموده نه اینکه خـدای رحمـن که از روی رحمت و کرم انسـان را آفریـده و اینکه همه نعمتهـا در دست رس او گذاشـته خواسـته باشـد بمخلوقـات ضعیف خود عذاب نماید اینها باختیار خود را در مورد عذاب دنیوی و اخروی قرار دادند.

وَ لَقَد أَرسَلنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلطانٍ مُبِینٍ در بسـیاری از آیات داسـتان حضـرت موسـی ع و فرعون و کرده‌های او آمده لکن در هر جائی خصوصـیات و مزایائی در آن تضـمین شده در اینجا چون حکایات و داستان چند نفر از انبیاء برده شده و زمان حضرت موسی ع پس از آنها بوده اینکه است که از آن نیز یادآور شده و با خصوصیات دیگری که در او است.

حق تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که ما موسی [ع] را با آیات که گویند (با) در اینجا بمعنی (مع) است یعنی موسی را مع آیات و معجزات و سلطنت و استیلائی که بسیار معجزات او ظاهر و هویدا بود فرستادیم، از زجاج نقل میکنند که گفته سلطان مشتق از سلیط است و سلیط بمعنی روغن زیت است که از آن چراغ می‌افروزند و چون مردم بروشنائی حجت خدا هدایت یافتند از اینکه جهت او را

صفحه : ۳۰۸

سلطان نامیده.

إِلی فِرعَونَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمرَ فِرعَونَ وَ ما أَمرُ فِرعَونَ بِرَشِیدٍ موسـی را بسوی فرعون و گروه اشـراف قوم او فرسـتادیم و آنها تابع امر فرعون گردیدنـد (امر) را دو طور تفسـیر کرده‌اند میشود مقصود از امر فرعون قول و کلام او باشد که بجماعت امر مینمود با موسـی مخـالفت نمائیـد، و بقول دیگر در اینجا (امر) بمعنی فعل است که آنها تابع اعمال سوء فرعون گردیدنـد زیرا که در نظر آنها فرعون شخص با اقتـداری مینمود و گمان میکردنـد فرعون چنین قدرتی دارد که بتواند آنها را از عذاب نجات بدهد دیگر ندانسـتند که در متابعت فرعون رشد و سعادتی برای آنها تأمین نخواهد گردید.

یقـدم قومه یوم القیمـهٔ فـاوردهم النـار و بئس الورد المورود همین طوری که فرعونیـان در دنیا تابع او گردیدنـد در قیامت نیز فرعون پیش قـدم آنها است و آنها را در جهنّم وارد میگرداند و بد ورود و فرودگاهی است برای آنها (فاوردهم) را بصـیغه ماضـی آورده با اینکه هنوز قیـامت واقع نگردیـده چنانچه بسـیاری از آیات که راجع بعـذاب کفار و جهنّم و نعمتهای بهشتی که بمؤمنین وعـده داده همین طور است که بصـیغه ماضی که دلالت بر گذشته دارد آورده و مفسرین گفته‌اند چون امر قیامت محقق الوقوع است گویا واقع است و اهل عربیت هر محقق الوقوعی را بلفظ ماضی استعمال میکنند.

آری همیـن طـوری کـه در بعضـی از آیـات تصـریح فرمـوده جهنّم و بهشت الاـن واقع است مثـل قـوله تعـالی (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالکـافِرِینَ) و نیز از آیـات دیگر معلـوم میشـود که آنچه واقع شـده و میشود تمامـا در علم حضوری حق تعـالی و عـالم قضـاء و لوح

محفوظ ثابت است اگر ثابت نبود چگونه پيمبران خبر ميدادنـد مخصوصا از حكايت معراج رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم كه در اخبار رسيده كه امّت من در قيامت چنين و چنانند معلوم ميشود كه در معراج عالم قيامت را كه در جاى خودش ثابت است بحضرتش ارائه دادند.

صفحه : ۳۰۹

وَ أُتبِعُوا فِي هـذِهِ لَعنَةً وَ يَومَ القِيامَةِ بِئسَ الرِّفدُ المَرفُودُ آيه اشاره ببدبختي و خذلان آنها دارد كه گروهان فرعون كه تابع او گرديدند بد عطيهئى است كه براى خود اندوخته گردانيدند، و از إبن عباس نقل ميكنند كه گفته (الرِّفدُ المَرفُودُ) آن لعنت پس از لعنت است يعنى فرعونيان لعنت دنيا و پس از آن لعنت آخرت را براى خود مهيا گردانيدند.

ذلِكَ مِن أَنباءِ القُرى نَقُصُّهُ عَلَيكَ مِنها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ (ذلك) از اسـماء اشاره است يعنى اينكه خبر از اخبار قريههاى هلاك شـده است قصه آنرا بر تـو ميخـوانيم بعضـى از آن قريههـا بر پـا است و برخى از آن مفقـود است مثـل زراعت درو كرده شـده يعنى اينكه داسـتانهائى كه بعضـى از آنها را در اينكه آيات بر تو اى رسول اكرم صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قصه خوانى نموديم و عذابهائى كه بر امم پيشينيان در اثر مخالفت دامن گير آنها گرديد و ويران گرديدن منزلهاى آنان بعضى آثار خرابى آنها بر پا است و بعضى ديگر مفقود گرديده و اثرى از آنها پديدار نيست.

وَ ما ظَلَمناهُم وَ لكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُم فَما أَغنَت عَنهُم آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَيءٍ لَمّا جاءَ أَمرُ رَبِّكَ وَ ما زادُوهُم غَيرَ تَتبِيبٍ خداى جليل پس از داستان پيمبران و عذابهائى كه بر قوم و عشيره آنها وارد گرديده بپيمبرش اظهار مينمايد كه بايد خودت و امتت بدانيـد كه مـا بر آنها سـتم ننموديم لكن خودشان بر خود ظلم نمودنـد زيرا همان طورى كه گفته شـد عمل آنها و تكـذيبشان عـذاب را ايجاب نمود يعنى خود بـدست خود عـذاب بر خود مهيا نمودنـد و خدايان آنها كه آنها را ميخواندند بغير از خدا و چشم اميـد بآنها داشـتند موقعيكه عذاب آنان را فرا گرفت آنان را بىنياز ننمودند يعنى وقتى كه حكم عذاب آنها صادر گرديد الهان آنها قدرت نداشتند عذاب را از آنها دفع نمايند و بر آنها زياد نكردند مگر هلاكت را.

وَ كَذلِكَ أَخذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ القُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ چنين بود گرفتن پروردگار تو وقتى كه عذاب فرا گرفت اهل دهها و قريهها

صفحه : ۳۱۰

را، واو (و هى) حاليه است يعنى مشـمول عـذاب گرديدن آنان در حال و موقعى واقع گرديد كه آنها سـتمكار بودند كه در آن حال عـذاب آنهـا را فرا گرفت و همانا گرفتن پروردگار تو دردناك و شديـد است، البته معلوم است عـذابى كه از روى سـخط و غضـب پروردگار بروز نمايد بسيار سخت و ناگوار خواهد بود (نعوذ باللّه من سخط الجبار).

إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَن خافَ عَذابَ الآخِرَةِ ذلِكَ يَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ وَ ذلِكَ يَومٌ مَشهُودٌ (ذلك) اشاره بعذاب دنيوى است، آيت بمعنى نشانه و علامت است يعنى همانا در اينكه عـذابهائى كه بپاداش اعمال كفار آنان را فرا گرفت نشانه و علامت و نمونه است از عذاب قيامت براى كسانيكه از عذاب آخرت ترسناكند.

آيه دو صـفت آخرت را در اينجـا معرفى مينمايـد: اول (يـوم مجمـوع) مجمـوع اسم مفعـول است يعنى آخرت روزى است كه مردم جمع گرديده ميشوند اكثر مفسرين گفتهاند آخرت روزى است كه تمام افراد بشر را با هم در صعيد واحد جمع ميگردانند.

و از ظـاهر بيـان بعضـى از مفسـرين چنين برميآيـد كه مقصود از (مجموع) مجموع اعمـال و افعـال مردمـان و مخلوط بودن و ممزوج گرديـدن اول بـا آخر و آخر بـا اول و مخلوط بودن كـل ببعض و بعض بكـل و آن حساب اعمال آنها است از جهت ايمان و كفر و

طاعت و معصیت و بالجمله از حیث سعادت و شقاوت.

و همانا واضح است که یک عمل از یک انسان ارتضاع میشود از کلّ اعمال سابق آن و مرتبط بحالات باطنه او است، و نیز جمیع اعمال آینده او مرتبط بحالات قلبیه او است و نیز عمل یک نفر نسبت بکسانیکه با اویند از افراد نوع او از حیث تأثیر و تأثر مدخلیت دارد، و همچنین اعمال اولین نسبت بآخرین و آخرین نسبت باولین همه جمع میشود.

[پایان] بوجه دیگر ممکن است گفته شود مجموع چنانچه از ظاهرش چنین

صفحه : ۳۱۱

مینماید صفت روز است و شاید مقصود اینکه باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی تمام روزهای عمر انسانی است که انسان در آن روز آنچه خالق متعال در او بالقوه گذارده بود بالفعل گردیده زیرا وقتی انسان مراتب سیر خود را باتمام رسانید و جامع مراتب وجود لائق بخودش گردید بایستی عالم او نیز عالم تام و تمام باشد یعنی فعلیات و کمالات تمام عوالم ما دون که از او گذشته و فعلیاتی که از هر یک از آنها بدست آورده در وی مندرج گردد اینکه است که آنچه دیده و شنیده و در خود اندوخته نموده تماما نزد او حاضر میگردد آنوقت است که میگوید ای وای بر من اینکه چه کتابی است که (لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلّا أَحصاها) خلاصه بدلیل قوله تعالی که در سوره تغابن آیه ۹ در وصف روز قیامت فرموده (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ) یعنی آن روزی که شما را جمع میکند برای روز جمع که جمع را صفت یوم قرار داده.

و میتوان گفت عالم قیامت بمناسبت جامعیت انسان عالم تام و تمامی است و جامع عوالمی است که روحانیّت بر جسمانیّت آن غلبه دارد اینکه است که در کلام مجید فرموده (وَ إِنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ لَو کانُوا یَعلَمُونَ) و بمناسبت اینکه آخر مرتبه کمال انسانی است آنرا آخرت نامیده.

و اینکه مشهودش خوانده (وَ ذلِکَ یَومٌ مَشهُودٌ) شاید بمناسبت اینکه باشد که در آنروز تمامی پرده‌ها و حجاب‌ها برداشته میشود و هر فردی را تمام خلایق مشاهده مینمایند و باطنها ظاهر میگردد اینکه است که در وصف آنروز فرموده (وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ) دیگر پرده و حجابی نیست هر کسی در آنروز هم شاهد است که همه چیز بر او مکشوف میگردد و هم مشهود خلق میگردد.

در کتاب معاد و آخرین سیر بشر راجع باین موضوع اندازه‌ئی توضیح داده شد بآن جا رجوع داده شود.

وَ ما نُؤَخِّرُهُ إِلّا لِأَجَلٍ مَعدُودٍ یَومَ یَأتِ لا تَکَلَّمُ نَفسٌ إِلّا بِإِذنِهِ فَمِنهُم شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ یعنی ما آنروز را از روی حکمت و مصلحت عقب می‌اندازیم تا وقت شمرده

صفحه : ۳۱۲

شده که محدود و معین است، و نیز در وصف روز آخرت است که آنروز بروز جمع و روز مشهود معرفی فرموده روزی که بیاید آنروز که هیچ نفسی یعنی نفری تکلم نمیکند مگر باذن حق تعالی، اینکه آیه نظیر آنجا است که گفته (هذا یَومُ لا یَنطِقُونَ وَ لا یُؤذَنُ لَهُم فَیَعتَذِرُونَ) و بعضی از مردم در آن روز شقی و گنهکارند و بعضی سعید و سعادتمندند.

خلاصه در آیه سه طور میتوان توجیه نمود.

۱- آنطوریکه اکثر مفسرین تفسیر نموده‌اند مقصود از قوله تعالی (یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ) روزی است که خداوند تمام افراد بشر را در صعید واحد با هم جمع میگرداند و میتوان اینکه قول را تأیید گردانید بقوله تعالی در سوره واقعه در آیه ۴۹ فرموده (قُل إِنَّ الأَوَّلِینَ وَ الآخِرِینَ لَمَجمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَومٍ مَعلُومٍ) که دلالت صریح دارد بر اینکه تمام افراد بشر در آن روز معین با هم جمعند

۲- مقصود از (یَومٌ مَجمُوعٌ لَهُ النّاسُ) آنطوریکه از بعضی از مفسرین نقل شده مجموع اعمال و افعال و حالات افراد بشر باشد نسبت

بخودشان از حالات جسمانی آنها و آنچه مربوط بروحیه آنها است و آنچه نسبت بدیگران دارند که در روز قیامت همه با هم جمع میگردد و کلمه (مجموع) که اسم مفعول است و ظاهرا صفت یوم است مشعر بر اینکه معنی است.

۳- شاید مقصود از (یوم مجموع) که ظاهرا مجموع صفت روز است اشاره باین باشد که روز آخرت روزی است که جامع و حاوی و نتیجه تمام ایام حیات انسانی است یعنی روز قیامت روزی است که آنچه خدای متعال در ابتداء خلقت در انسان بالقوه نهاده در آن روز بفعلیت و نتیجه میرسد و مؤید اینکه توجیه قوله تعالی است که در وصف آن روز در سوره تغابن آیه ۹ فرموده (یَومَ یَجمَعُکُم لِیَومِ الجَمعِ) یعنی روز که خدا مردم را جمع میگرداند برای روز جمع که نام آن روز را یوم جمع گذارده، و نیز در سوره المعارج آیه ۴ (تَعرُجُ المَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَیهِ فِی یَومٍ کانَ مِقدارُهُ خَمسِینَ أَلفَ سَنَةٍ) چنانچه یکی از توجیهاتی که مفسرین گفته‌اند

صفحه : ۳۱۳

مقصود اینکه است که از اول پیدایش دنیا تا قیامت پنجاه هزار سال است و بنا بر اینکه معنی اینکه طور میشود که روز قیامت مجموعه‌ایست از تمام حیات دنیوی انسانی (و اللّه العالم باسرار کلامه).

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]

اشاره

فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُم فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ (۱۰۶) خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ (۱۰۷) وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الجَنَّةِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلاّ ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیرَ مَجذُوذٍ (۱۰۸) فَلا تَکُ فِی مِریَةٍ مِمّا یَعبُدُ هؤُلاءِ ما یَعبُدُونَ إِلاّ کَما یَعبُدُ آباؤُهُم مِن قَبلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُم نَصِیبَهُم غَیرَ مَنقُوصٍ (۱۰۹) وَ لَقَد آتَینا مُوسَی الکِتابَ فَاختُلِفَ فِیهِ وَ لَو لا کَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّکَ لَقُضِیَ بَینَهُم وَ إِنَّهُم لَفِی شَکٍّ مِنهُ مُرِیبٍ (۱۱۰)

وَ إِنَّ کُلاًّ لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم رَبُّکَ أَعمالَهُم إِنَّهُ بِما یَعمَلُونَ خَبِیرٌ (۱۱۱) فَاستَقِم کَما أُمِرتَ وَ مَن تابَ مَعَکَ وَ لا تَطغَوا إِنَّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱۲) وَ لا تَرکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ ثُمَّ لا تُنصَرُونَ (۱۱۳)

صفحه : ۳۱۴

[ترجمه]

آنانکه بدبخت شدند در آتش دوزخند فریاد سخت و ناله زار میزنند [۱۰۶]

در حالیکه مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در جهنّم جاویدانند مگر آنچه خدای تو خواهد از زیاد کردن عذاب آنها یا تبدیل گردانیدن بعذاب دیگر حقیقهٔ پروردگار کننده هر عملی است که بخواهد [۱۰۷]

اما کسانیکه سعادتمند گردیدند مادامیکه آسمان و زمین بر پا است در بهشت جاویدند مگر آنچه را پروردگار تو خواهد از زیاد کردن نعمت یا تبدیل آن که عطایش غیر محدود و غیر منقطع است [۱۰۸]

پس ای رسول تو در آنچه اینکه مشرکین پرستش میکنند در شک مباش که گمراهی است و اینها پرستش نمیکنند مگر آنچه را که از پیش پدران آنها پرستش مینمودند و همانا ما آنچه سهم آنان از عذاب است کاسته نمیگردانیم (یعنی حق آنها را بالتمام میدهیم) [۱۰۹]

و ما بموسى كتاب عطا نموديم (بنى اسرائيل) در آن اختلاف كردند و اگر نبود كلمه‌ئى كه از طرف پروردگار تو پيشى گرفته بود همانا بين آنها حكم كرده شده بود و آنها (از نبوّت تو يا از قرآن) در شكند و تهمت ميزنند [۱۱۰]

و بدرستى كه پروردگار تو البته جزاى اعمال اختلاف كننده‌گان را بطور وافى خواهد داد و خدا بآنچه ميكنند دانا است [۱۱۱]

اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم بر آنچه مأمورى استقامت نما و بايد استقامت نمايند آنهائيكه از كفر برگشته و با تو ايمان آورده‌اند و از فرمان خدا سركشى ننمايند همانا او بآنچه ميكنيد بينا است [۱۱۲]

و بايد مؤمنين اندك ميلى نكنند بسوى كسانى كه بخود و غير خودشان ستم كردند پس بشما آتش جهنّم اصابت نمايد و براى شما بغير خدا دوستانى نيست كه عذاب را از شما باز دارد پس شما يارى گرديده نميشويد [۱۱۳]

.

صفحه : ۳۱۵

(توضيح آيات)

اشاره

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النّارِ لَهُم فِيها زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ پس از بيان اجتماع مردم در روز جمع در مقام بيان حال و گذارش آنها است كه بعضى از آنها شقى و بدبخت و مبتلا بعذاب جحيم‌اند و بعضى سعادت‌مند و نيكبخت ميباشند، اشقياء در آتش فرياد ميكشند (زفير) مأخوذ از زفر و بمعنى شدت است و گويند شهيق صدائى است كه از اندرون بيرون ميآيد با كشش نفس و صداى جهنميان را تشبيه نموده بصداى حمار كه در وصف آن است كه (إِنَّ أَنكَرَ الأَصواتِ لَصَوتُ الحَمِيرِ) بعضى گفته‌اند (زفير) تشبيه بصداى اول خر است و شهيق بآخر صداى او است.

كاشفى از حقايق سلمى و او از شقيق بلخى نقل نموده كه گفته علامت سعادت پنج چيز است: ۱- نرمى دل ۲- بسيارى گريه ۳- نفرت از دنيا ۴- كوتاهى امل ۵- شرمناكى. و نشانه شقاوت هم پنج است: ۱- سختى دل ۲- خشكى چشم ۳- رغبت بدنيا ۴- طول امل ۵- بى‌حيائى. شيخ ابو سعيد خراز گفته حق سبحانه و تعالى در اينكه سوره دو كار عظيم بيان كرده: يكى سياست جبارى و سطوت قهّارى كه دمار از روزگار كفار برآورده، و ديگر حكم ازلى كه بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ يافته، و حضرت رسالت پناه از هيبت آن خبر و سطوت اينكه حكم فرموده

(شيّبتنى سورة هود)

.

آن يكى را از ازل لوح سعادت بركنار وين يكى را تا ابد داغ شقاوت بر جبين

عدل او ميراند او را سوى اصحاب الشمال فضل او ميخواند اينكه را سوى اصحاب يمين

[پايان] خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ اشقياء در جهنّم جاويدانند ماداميكه آسمان و زمين برپا است مگر آنچه خداى تو خواهد از تبديل عذاب آتش بعذاب زمهرير.

صفحه : ۳۱۶

اگر گفته شود در صورتی که در قیامت آسمان و زمین تبدیل گردیده چگونه خلود اهل جهنّم و اهل بهشت را ببقاء آسمان و زمین منوط گردانیده.

[سخنان مفسرین در توجیه آیه]

۱- اینکه تمثیل و مثلی است بین اعراب که وقتی دوام چیزی را خواستند بیان کنند میگویند تا آسمان و زمین بر پا است، و نیز در عرف در مورد مبالغه بر دوام گویند مادامیکه آسمان و زمین برپا است اینکه طور است.

راغب در مفردات گفته [الخلود تبرّی الشیئی من اعتراض الفساد و بقائه علی الحالهٔ التی هو علیها و کلّ ما یتباطأ عنه التغییر و الفساد تصفه العرب بالخلود کقولهم للاثاقی خوالد و ذلک لطول مکثها لا لدوام بقائها یقال خلد یخلد خلودا قال تعالی (لَعَلَّکُم تَخلُدُونَ)«۱».

[پایان] ۲- در آخرت نیز زمین و آسمان میباشد زیرا هر چه بالای تو است آسمان تو است و آنچه تحت تو است زمین تو است.

۳- عالم آخرت نیز زمین و آسمان دارد بدلیل قوله تعالی (یَومَ تُبَدَّلُ الأَرضُ غَیرَ الأَرضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ) سوره ابراهیم ۴۸، که همین زمین و آسمان دنیا تبدیل میگردد بزمین و آسمان آخرت و همین طوری که انسان در آخرت فانی نمیگردد عالم او نیز فناء پذیر نمیباشد.

و نیز قوله تعالی در مقول قول بهشتیان (وَ قالُوا الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعدَهُ وَ أَورَثَنَا الأَرضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الجَنَّةِ حَیثُ نَشاءُ فَنِعمَ أَجرُ العامِلِینَ) سوره زمر آیه ۷۴

---

(۱) خلود بمعنی مبرّا بودن چیزی است از عارض شدن فساد بر او و باقی ماندن او بر همان حالیکه برای او بوده و هر چیزیکه دور است از او تغییر و فساد توصیف میکند عرب آنرا بخلود مثل قول آنها که سه پایه‌ها را خوالد گویند (الاثاقی) جمع ثقیه است بضم همزه و آن سنگی است که دیگ را بر آن میگذارند و سنگ و دیگ را اثقیان نامند، و اینکه خالد گفته‌اند برای اینکه است که مکث آن طولانی است نه برای او است قوله تعالی (شاید شما مخلّد گردید) زمر آیه ۷۴

صفحه : ۳۱۷

إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعّالٌ لِما یُرِیدُ طبرسی در اینجا بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا ترجمه مینمائیم گفته (الا) ظاهرا استثناء از خلود از عذاب نار و از خلود در نعیم بهشت است برای اینکه اهل آتش فقط بآتش معذب نمیگردند بلکه بانواع عذاب معذب میگردند بلکه بعضی از عذابهای آنها غلیظتر است و آن سخط خدا و اهانت بآنها است و همچنین برای اهل بهشت غیر از نعمتهای بهشتی انواع نعمتها است و بعضی از نعمتها بزرگتر است و آن (رضوان اللّه) و اکرام او است و اینکه است مقصود از استثناء.

و بقولی مقصود از استثناء خلود اشقیاء بجهت آنستکه از اشقیاء کسانی میباشند که اهل توحید و ایمانند و برای ایصال ثواب که مستحق آن بودند از جهنّم داخل بهشت میگرداند، و (ما) بمعنی (من) است یعنی هر کس را که خدا بخواهد، و نیز مقصود از استثناء از (سعداء) عدم خلود آنها است در بهشت و معنی (خالِدِینَ فِیها إِلّا ما شاءَ رَبُّکَ) آن وقتی است که آنها را داخل جهنّم میکنند

پيش از آنكه آنها را داخل بهشت گرداند قوله تعالى (لابِثِينَ فِيها أَحقاباً) و قتاده گفته پروردگار براى ما بيان نموده كه مردم براى گناهشان قسمتى از آتش بآنها ميرسد پس از آن بتفضل الهى داخل بهشت ميگردند و آنها كسانى ميباشند كه وعيد آتش در آنان نفوذ ميكند و بشفاعت شافعين از جحيم خارج ميگردند.
[پايان] و از مفسرين توجيهات ديگرى در آيه (إِلّا ما شاءَ رَبُّكَ) نقل شده لكن همان طورى كه ذات متعال در باره خودش برسولش خبر ميدهد كه (إِنَّ رَبَّكَ فَعّالٌ لِما يُرِيدُ) همانا پروردگار تو آنچه اراده كند كننده است (لا راد لقضائه و لا تبديل لحكمه) آنچه مشيتش بر آن تعلق گرفته خواهد نمود چه مانعى دارد كه گفته شود اگر چه قسم ياد نموده كه كفار در جهنّم جاويدانند لكن مسلما عذاب همه يكطور نيست شايد راجع بدرجات عذاب آنها و نيز نعمتهاى سعداء تفاوت

صفحه : ۳۱۸

بسيار است و استثناء راجع بمراتب و درجات سعداء و دركات اشقياء است.
و شايد معنى آيه چنين باشد كه اشقياء در جهنّم مدت بسيارى معذبند مگر اينكه خدا بخواهد عذاب را از آنها كم كند يا بردارد كه استثناء از خلود در جهنّم نباشد بلكه از عذاب بعضى از آنها باشد نه همه آنها زيرا كه بين آنها تفاوت بسيار است و نيز نسبت بسعداء كه در بهشت جاويدانند لكن آن اندازه‌ئى كه خواهد نسبت بدرجات آنها نعمت ميدهد اينكه است كه فرموده:
وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَفِي الجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الأَرضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيرَ مَجذُوذٍ و امّا خوشبختان پس در بهشتند در حاليكه جاويدانند مگر آنچه بخواهد پروردگار تو چه (عَطاءً غَيرَ مَجذُوذٍ) يعنى عطاء آنها بقدريكه خدا بخواهد غير منقطع است لكن كم و زياد آن بسته بمشيت الهى است بهر كس خواهد هر چه خواهد ميدهد.
خلاصه دو طور ميتوان آيه را توجيه نمود: اول گفته شود كه استثناء راجع بخلود باشد چنانچه متبادر بذهن ميشود و اشقياء را تعميم دهيم كه هم شامل كفار و مشركين بشود و هم مؤمنينى كه اهل توحيدند از عصات كه تمام اينها در جهنّم معذبند الّا اينكه اهل توحيد در جهنّم و عذاب مخلّد نيستند چنانچه در احاديث بسيار است كه گنهكاران در جهنّم ميروند لكن نجات ميابند و نسبت بنعمتهاى بهشتى نيز راجع بدرجات آنها است كه درجات هر يك بسته بمشيت الهى است بر هر كس بخواهد زياد ميكند.
دوم- استثناء از نار باشد و مقصود چنين باشد كه كفار و مشركين در جهنّم مخلدند مگر اينكه عذاب آنها بسته بمشيت الهى است كه اگر بخواهد نسبت ببعضى عذاب را برميدارد يا تخفيف ميدهد، و اللّه العالم باسرار كلامه.

صفحه : ۳۱۹

فَلا تَكُ فِي مِريَةٍ مِمّا يَعبُدُ هؤُلاءِ ما يَعبُدُونَ إِلّا كَما يَعبُدُ آباؤُهُم مِن قَبلُ وَ إِنّا لَمُوَفُّوهُم نَصِيبَهُم غَيرَ مَنقُوصٍ پس از آنكه در آيه بالا بيان حال اشقياء و سعداء را نمود خطاب برسول است و مقصود امّت او مى‌باشند كه در شك مباش از آنچه مشركين پرستش مينمايند اينها از روى جهالت و بيخردى تابع آباء خود گرديده‌اند و اينها عبادت نميكنند مگر بآنوجهى كه آباء آنها عبادت ميكردند بدون اينكه در پرستش مأخذ ديگرى داشته باشند كور كورانه تابع پيشينيان خود گرديده‌اند و تو متأسف مباش ما آنچه نصيب آنها است از عذاب بتمام و كمال بآنها ميدهيم و چيزى از آن كم نميكنيم وَ لَقَد آتَينا مُوسَى الكِتابَ فَاختُلِفَ فِيهِ شايد براى تشفى دل رسولش باشد كه پس از بيان حال و اعمال كفار و مشركين و اينكه آنها بهمان رويه آباء خود باقى ميباشند و وعد و وعيد تو در دل سنگين آنان تأثير نميكند از اينكه جهت غمگين و متأسف مباش در همه زمانها مردم همين طور بوده‌اند و با اينكه ما بموسى كتاب تورات عطاء نموديم (با آن همه معجزات) آنها در كتاب اختلاف كردند.
وَ لَو لا كَلِمَةٌ سَبَقَت مِن رَبِّكَ لَقُضِيَ بَينَهُم و اگر نبود آن كلمه يعنى آن حكمى كه از پروردگار تو سبقت گرفته بر مهلت كفار و

آزمایش آنها که عذاب و مجازات آنها را عقب اندازیم همانا در همین عالم نیز کلمه عذاب بر آنها جاری میگردید (وَ إِنَّهُم لَفِی شَکٍّ مِنهُ مُرِیبٍ) یعنی کفار همیشه در شک و گمانند گمانی در تهمت انداز.

از بعض مفسرین است که در توجیه آیه گفته (الارابهٔ) القاء شک است در قلب و اینکه شک را بمریب توصیف نموده از قبیل قول او است (ظِلًّا ظَلِیلًا) و (حِجاباً مَستُوراً) (وَ حِجراً مَحجُوراً) و فائده آن تأکید معنی شک است.

وَ إِنَّ کُلًّا لَمّا لَیُوَفِّیَنَّهُم رَبُّکَ أَعمالَهُم إِنَّهُ بِما یَعمَلُونَ خَبِیرٌ (ان) مخففه از مثقله است، و حفص که یکی از قراء است مثقله (انّ)

صفحه : ۳۲۰

خوانده (و لمّا) گویند در اصل لمن ما بوده در هم ادغام شده و نون قلب بمیم گردیده، و ما بمعنی (الّذین) است و کسائی (لما) را مخففه خوانده و لام آن برای قسم است و تنوین (کلّا) عوض مضاف الیه است و (ما) زائده است و آیه در تقدیر چنین میشود (و ان کلهم و اللّه لیوفینهم) یعنی بحقیقت از اینهائی که اختلاف کردند یا غیراینها قسم بخدا که تمام آنها را پاداش اعمالشان را بالتمام پروردگار تو میدهد (ان خیرا فخیر و ان شرا فشر) زیرا که او بآنچه میکنند آگاهست.

فَاستَقِم کَما أُمِرتَ وَ مَن تابَ مَعَکَ وَ لا تَطغَوا إِنَّهُ بِما تَعمَلُونَ بَصِیرٌ پس از بیان اینکه امت موسی در تورات اختلاف کردند و آنها بر قوانین و دستورات تورات عمل ننمودند و در شک افتادند بپیمبر اکرمش امر میفرماید که (فاستقم) تو باید بآنچه مأمور میگردی استقامت و پایداری نمائی (و من) عطف است به (فاستقم) یعنی تو بر آنچه مأموری استقامت نما و نیز کسانیکه با تو توبه کرده‌اند یعنی آنهائیکه ایمان آورده‌اند و از کفر و شرک بازگشت بایمان نموده‌اند آنها نیز باید در دین استقامت نمایند و طغیان نکنید همانا خدای تعالی بآنچه عمل میکنید بینا است.

از رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم روایت میکنند که فرموده

(شیّبتنی سورهٔ هود)

وقتی از حضرتش سؤال میشود ذکر انبیاء و عذابهائی که بر قومش وارد شده تو را اینکه قدر ناراحت گردانید فرمود نه بلکه آیه (فَاستَقِم کَما أُمِرتَ).

بعضی گفته‌اند که حقیقهٔ استقامت وفاء نمودن بتمام حقوق است و ملازم بودن بر صراط مستقیم یعنی در تمام حرکات و سکنات و گفتار افکار و غیر اینها مشی و حرکات بطور اعتدال و حد وسط واقع گردد.

در تفسیر روح البیان از بحر العلوم نقل میکند که استقامت بر تمام حدود خدا بآن طوری که امر نموده بر آن استقامت نمائید گویا از عهده بشر خارج است اینکه است که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(شیبتنی سورهٔ هود)

و هرگز بر اینکه استقامت

صفحه : ۳۲۱

طاقت نمیآورد مگر کسیکه مؤیّد گردیده بمشاهدات نوریه قویّه و آثار صادقه و ثابت گردیدن بر آن.

تا آنجا که گفته شیخ شهیر مالهدائی در نفائس المجالس گفته استقامت میسر نمیگردد مگر بایفاء حق هر مرتبه‌ئی از شریعت، و طریقت و حقیقت، رعایت حق شریعت عدالت در احکام است و استقامت در مرتبه طبیعت برعایت شریعت است، در هر مرتبه نفس برعایت طریقت است، و در مرتبه روح برعایت معرفت است، و در مرتبه سرّ برعایت معرفت و حقیقت است و مراعات اینکه امور در غایت صعوبت است اینکه است که رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(شیّبتنی سورهٔ هود)
و کمال انسانی بتکمیل اینکه مراتب است نه باظهار خوارق، و حکایت شده که بشیخ ابی سعید گفتند فلانی روی آب راه میرود گفت ماهی و ضفدع نیز روی آب راه میروند و باو گفتند فلانی در هوا پرواز میکند گفت طیور نیز همین طورند گفتند فلانی در آن واحد بشرق و غرب عالم میرود گفت شیطان هم چنین است باو گفتند کمال نزد تو چیست گفت اینکه است که در ظاهر با خلق باشد و در باطن با حق، و بدان که جبلی نفوس اعوجاج از طریق استقامت است مگر کسیکه اختصاص یابد بعنایت ازلی و جذبه الهیه، جامی گفته:

سالکان بی‌کشش دوست بجائی نرسند سالها گر چه در اینکه راه تک و پوی کنند
[پایان] وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النّارُ وَ ما لَکُم مِن دُونِ اللّهِ مِن أَولِیاءَ ثُمَّ لا تُنصَرُونَ پس از امر باستقامت و پایداری رسول بر آنچه مأمور گردیده و نیز مؤمنین که بدست او توبه نموده‌اند که آنها نیز بایستی باوامر الهی و نواهی عمل نمایند و بر قوانین شرع مطهر بطور شایستگی پای داری و استقامت نمایند بمؤمنین نهی فرموده که بر آنکسانی که ظالم و ستمکارند اعتماد ننمائید تا آنکه آتش بشما مس نماید شاید (فَتَمَسَّکُمُ النّارُ) اشاره باین باشد که شما وقتی با آنها تماس نمائید تماس گرفتن با آنان تماس با آتش را ایجاب مینماید و وقتی آتش بشما اصابت نمود غیر از خدا کسی نیست شما را یاری کند و از آتش نجات یابید.

صفحه : ۳۲۲

[سوره هود (۱۱): آیات ۱۱۴ تا ۱۲۳]

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکری لِلذّاکِرِینَ (۱۱۴) وَ اصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۱۱۵) فَلَو لا کانَ مِنَ القُرُونِ مِن قَبلِکُم أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنهَونَ عَنِ الفَسادِ فِی الأَرضِ إِلاّ قَلِیلاً مِمَّن أَنجَینا مِنهُم وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا ما أُترِفُوا فِیهِ وَ کانُوا مُجرِمِینَ (۱۱۶) وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهلِکَ القُری بِظُلمٍ وَ أَهلُها مُصلِحُونَ (۱۱۷) وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُختَلِفِینَ (۱۱۸)
إِلاّ مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم وَ تَمَّت کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ (۱۱۹) وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أَنباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الحَقُّ وَ مَوعِظَةٌ وَ ذِکری لِلمُؤمِنِینَ (۱۲۰) وَ قُل لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم إِنّا عامِلُونَ (۱۲۱) وَ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ (۱۲۲) وَ لِلّهِ غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَیهِ یُرجَعُ الأَمرُ کُلُّهُ فَاعبُدهُ وَ تَوَکَّل عَلَیهِ وَ ما رَبُّکَ بِغافِلٍ عَمّا تَعمَلُونَ (۱۲۳)

صفحه : ۳۲۳

[ترجمه]

(ای رسول) در دو طرف روز نماز را بپای دار و در اول شب همانا نیکوئیها بدیها را میبرد و اینکه تذکر و اندرزی است برای پند گیرندگان [۱۱۴]

و صبر کن بحقیقت خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگرداند [۱۱۵]
پس چرا در قرنهای پیشین از شما کسانی نبودند که صاحب خرد باشند که از فساد نمودن در زمین نهی نمایند (که ما آنها را هلاک ننمائیم) مگر کمی از آنها را که نجات دادیم و آنهائیکه ستمکار بودند پیروی کردند چیزی را که بآن متنعم بودند و آنان جماعت گنهکاران (و کافر بپروردگار بودند) [۱۱۶]
و پروردگار تو چنین نبود که بظلم و ستم اهل دهی یا شهری را هلاک گرداند در حالیکه اهلش صالح باشند [۱۱۷]
و اگر پروردگار تو میخواست مردم را بر یک ملّت قرار میداد، و آنها همیشه در اختلافند [۱۱۸]
مگر کسی را که پروردگار تو رحم کرده و برای همین تمکین و اختیار آنها را آفریده و کلمه پروردگارت تمام شد که البته جهنّم را از جن و انس همه آنها را پر میگردانیم [۱۱۹]
و هر چه از خبر رسولان بر تو میخوانیم آنچیزی است که بآن قلب تو را ثابت میگردانیم و در اینکه سوره بتو حق آمده یعنی آنچه راست و درست است و برای مؤمنین پندی و یادبودی است [۱۲۰]
ای رسول (ص) بآنهائیکه ایمان نیاورده‌اند بگو بر حالتی که بر آن متمکن هستید عمل کنید همانا ما نیز عمل کنندگانیم [۱۲۱]
و انتظار کشید ما هم منتظریم [۱۲۲]
و ملک خدا و مخصوص بخدا است آنچه در آسمانها و زمین غائب است و بازگشت تمام امور و کلّ آن بسوی او است پس او را عبادت و پرستش کن و باو توکل نما (یعنی باو اعتماد و اتکاء کن) و پروردگار تو غافل و ساهی و بی‌خبر نیست از آنچه عمل میکنند (یعنی او عالم باعمال و رفتار و کردار آنها است [۱۲۳]

.

صفحه : ۳۲۴

(توضیح آیات)

وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ طبرسی در اینجا بیانی دارد برای توضیح مختصری از آنرا ترجمه مینمایم:
و (زلف) گفته شده که اول ساعات شب است (طرفی النهار) نماز صبح و مغرب است (و زلفا من اللیل) نماز عشاء است و آن ساعاتی است که نزدیک بآخر روز است (من ازلفه) (و صلاهٔ الغدوهٔ) نماز صبح است (و صلاهٔ العشیهٔ) نماز مغرب است (و صلاهٔ الزلف) نماز عشاء، و اینکه بیان ظهر و عصر نشده برای اینکه است که (طرفی النهار) شامل ظهر و عصر میگردد زیرا که آن دو طرف اخیر نهار و پس از زوال است قوله تعالی (أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمسِ إِلی غَسَقِ اللَّیلِ) و دلوک زوال ظهر است، و بعضی (زلفا) بدو ضمه قرائت نموده‌اند إِنَّ الحَسَناتِ یُذهِبنَ السَّیِّئاتِ بقولی نمازهای پنجگانه حسناتی است که سیئات را میبرد یعنی پاک میگرداند و از علی ع روایت میکنند که نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده امیدوارترین آیه‌ئی که در قرآن است همین آیه است (ذلِکَ ذِکری لِلذّاکِرِینَ) (ذلک) یا اشاره است بامر باستقامت و بپا داشتن نماز یا اشاره باین قسمت آخر است که حسنات سیئات را میبرد، و در اینها موعظه است برای آنهائیکه میپذیرند (وَ اصبِر) امر است که صبر کن بر امتثال آنچه مأمور گردیده‌ئی و بازدار خود را از آنچه بآن نهی شده‌ای (فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ) اینکه آیات مشتمل است بر استقامت و بپای داشتن نماز و خودداری نمودن از آنچه نهی شده و رکون و اعتماد بظلمه ننمودن و غیر اینها از طاعات.
[پایان] فَلَو لا کانَ مِنَ القُرُونِ مِن قَبلِکُم أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنهَونَ عَنِ الفَسادِ فِی الأَرضِ الخ (لولا) بمعنی (هلا) و در مقام توبیخ و سرزنش است یعنی چرا در قرنها و زمانهای پیشین از شما مثل زمان هود و لوط و صالح و غیر اینها از آنهائیکه بعذاب

صفحه : ۳۲۵

هلاک گردیدند صاحبان عقل و تدبیر نبودند که مردم را از فساد در زمین و طغیان نهی کنند (الّا قلیلا) استثناء از نفی است یعنی از اینکه کسان نبودند مگر کمی مثل انبیاء و عده اندکی از مؤمنین از آنکسانیکه آنها را از اهل فساد یا از عذاب نجات دادیم و ستمکاران پیروی کردند آنچیزی را که متنعم بودند در آن یعنی متابعت دلخواه خود کرده بودند.

وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهلِکَ القُری بِظُلمٍ وَ أَهلُها مُصلِحُونَ یعنی دأب و سنّت پروردگار تو ای رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر اینکه جاری نشده که اهل شهرها و جماعتی را هلاک گرداند و عذاب استیصالی بر آنها فرود آورد در حالیکه اهل آن مصلح و خیّر باشند، اشاره به اینکه که چگونه ممکن است خدای عادل مهربان بر اشخاص بی گناه عذاب بفرستد زیرا که آن ظلم است و ستم نمودن منافی با عدل است و ساحت قدس الهی منزه و مبراء از اینکه نسبتها است.

وَ لَو شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یَزالُونَ مُختَلِفِینَ، إِلّا مَن رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم یعنی اگر مشیت و خواست الهی تعلق گرفته بود که تمام افراد بشر امت واحده باشند و همه متفق بر یک دین و ملّت گردند البته قدرت داشت که آنها را باجبار با هم متفق بدین حق گرداند لکن چون اجبار منافی با تکلیف است تکلیف باید از روی اختیار انجام گیرد تا اینکه بر اطاعت مستحق ثواب و بر مخالفت مستوجب عقاب گردند اینکه است که هر فردی برویه خود دینی و آئینی برای خود اختیار میکند و همیشه با هم اختلاف دارند بعضی بر حق و بعضی بر باطلند مگر کسیرا که پروردگار تو باو رحم کرده باشد و او را ارشاد بحق نماید.

و چون نسبت لطف حق از جهت آفرینش بهمه موجودات و افراد بشر یکسانست و ترجیح بلا مرجح قبیح است اینکه است که آنکسانیکه مورد ترحم الهی واقع میگردند باید برای خصوصیتی باشد که از باقی امتیاز پیدا نموده‌اند و شاید مقصود کسانی باشند که عقل خدا داده خود را بکار انداخته‌اند و عمل

صفحه : ۳۲۶

و رویه آنها با تدبیر و از روی نظر و فکر انجام گرفته که چنین کسانی در مورد رحمت الهی واقع میگردند و خدای تعالی آنها را موفق میگرداند و بطریق صحیح بسوی حق هدایتشان مینماید (وَ لِذلِکَ خَلَقَهُم) یعنی از روی حکمت و نظام آفرینش آنها اینکه طور آفریده شده‌اند یعنی باختلاف خلقت شده‌اند هر کسی را رأیی و سلیقه‌ئی و روش و عملی است (ذلک) اشاره بهمان کلام اول است یعنی برای اینکه اختیار و تمکن داشته باشند آنها را امّت واحده قرار ندادیم تا اینکه محق از مبطل امتیاز پیدا نماید.

چنانچه بعیان می‌بینیم دو نفر پیدا نمیشوند که در رأی و سلیقه و طرز عمل در گفتار و کردار و رفتار مثل هم باشند، و شاید یکی از اسرار اختلاف افراد بشر از جهت اختلاف طبایع باشد و راجع بشالوده خلقت آنها که در نظام احسن اینکه طور مقرّر گردیده و منشأ آن تضادی است که بین عناصر واقع است هر مزاجی که باعتدال عناصر که مواد بدن انسان بآن تشکیل میابد نزدیک‌تر باشد برای قبول روح مصفّا آماده‌تر است اینکه است که گفته‌اند روح سالم در بدن سالم است.

لکن گمان نشود که طرز ساختمان بدن، انسان را از اختیار بیرون برد که گفته شود آنکسیکه شالوده خلقتش معتدل نباشد اینکه البته مفسد میگردد و صاحب رأی صحیح و سلیقه نیکو نمیگردد و اینکه منافی با اختیار است.

اینکه طور نیست درست است کسیکه دارای مزاج معتدل نباشد مایل بفساد میگردد لکن چنین نیست که اختیار از دست انسان بیرون رود چون آدم مفسد باختیار فساد میکند اینست که در مورد مجازات واقع میگردد و اصلا مناط تکلیف همین است و استحقاق از روی همین مبنا است اگر قبول حق برای همه آسان بود و همه افراد بشر با میل و رغبت ترک هواهای نفسانی میکردند و قبول حق مینمودند لایق اینکه همه کرامات نمیگردیدند، ببین ملائکه چقدر عبادت میکنند و سر سوزنی مخالفت نمینمایند و بر

عبادتشان پاداشی معلوم نیست امّا انسان

صفحه : ۳۲۷

وقتی با خود مجاهده نمود و بر خلاف میول نفسانی مطیع امر مولی گردید بانـدک عمل نیکی چه پاداشهای بزرگی برای وی مهیا گردیده.

وَ تَمَّت کَلِمَهُ رَبِّکَ لَأَملَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الجِنَّهِ وَ النّاسِ أَجمَعِینَ یعنی تمام شـد کلمـهٔ پروردگار تو، گویند در (لام) (لأملأن) قسم مأخوذ است یعنی قسم بپروردگار تو که همانا جهنّم را از جنّ و انس پر میگردانم.

وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیکَ مِن أَنباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الحَقُّ وَ مَوعِظَهٌ وَ ذِکری لِلمُؤمِنِینَ یعنی تمـام خبرهـای پیغمبران که بر تو خواندیم بجههٔ آنستکه ثابت گردانیم بآن قلب تو را و در اینکه سوره بر تو حق و راست آمده (وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیکَ) (کلّما) بر معنی مفعول است یعنی و تمـام قصـص که بر تو حکـایت نموده‌ایم و مـا همه داسـتان پیمبران را بر تو میخوانیم، و (من) در (من انباء) تبیین است و برای بیان است (ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ) بیان (کلا) است یا بـدل آن یعنی حکایت آنها را بر تو خواندیم تا اینکه قلب تو را مطمئن و ثابت گردانیم بحجت و دلالت یا اینکه قلب تو آرام گردد و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثابت قدم باشـی و آنچه بر تو در اینکه سوره از قصـص پیمبران و حال اشقیاء و عذاب آنها و فیروزمندی سعداء و نیکی حالشان بر تو خوانده شد تماما حق و ثـابت و محقق است خلافی در آنهـا نیست و نیز قصـص انبیاء و آنچه در اینکه سوره است موعظه و پنـد است برای مؤمنین و تسلی است برای تو که بروش آنها از چگونگی تبلیغ و سلوک با کفار و صبر بر ایذاء آنها پیروی نمائی، و نیز برای اینکه یاد بودی باشد برای مؤمنین که بدانند کسانیکه با پیمبران مخالفت نمودند چگونه بعذاب عظیم گرفتار گردیدند.

وَ قُل لِلَّذِینَ لا یُؤمِنُونَ اعمَلُوا عَلی مَکانَتِکُم إِنّا عامِلُونَ آیه در مقـام تهدیـد کفـار برسولش خطـاب نموده که بآنکسـانیکه ایمـان نیاورده‌انـد بگو که عمـل کنیـد بر حـالتی که بر آن متمکن هستیـد مـا نیز عمـل کننـده‌گانیم بر همـان حـالی که داریم (وَ انتَظِرُوا إِنّا مُنتَظِرُونَ) و انتظار ببرید

صفحه : ۳۲۸

ما نیز انتظار میبریم تا اینکه موقع پاداش عمل شـما برسد، گویا اینکه خطاب در موقعی صادر گردیده که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ایمان آوردن کفار تقریبا مأیوس شده بود.

وَ لِلّهِ غَیبُ السَّماواتِ وَ الأَرضِ وَ إِلَیهِ یُرجَعُ الأَمرُ کُلُّهُ الـخ مخصوص بخـدا است علم بآنچه در آسـمانها و زمین از شـما غائب اسـت یعنی حقایق و آنچه در عالم واقع میگردد علم آن نزد خدا است و بازگشت تمام امور نیز بسوی او است و ای رسول (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) تو خدا را عبادت کن و بر او توکل و اعتماد نما و پروردگار تو از آنچه میکنید غافل نیست.

صفحه : ۳۲۹

سورهٔ یوسف ع

اشاره

مکیهٔ و هی مائهٔ و احدی عشرهٔ آیهٔ بالاجماع

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِيمِ
الر تِلكَ آياتُ الكِتابِ المُبِينِ (۱) إِنّا أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ (۲) نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ أَحسَنَ القَصَصِ بِما أَوحَينا إِلَيكَ هذَا القُرآنَ وَ إِن كُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِينَ (۳) إِذ قالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يا أَبَتِ إِنِّي رَأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوكَباً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ رَأَيتُهُم لِي ساجِدِينَ (۴)
قالَ يا بُنَيَّ لا تَقصُص رُؤياكَ عَلى إِخوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيداً إِنَّ الشَّيطانَ لِلإِنسانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵) وَ كَذلِكَ يَجتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِن تَأوِيلِ الأَحادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعمَتَهُ عَلَيكَ وَ عَلى آلِ يَعقُوبَ كَما أَتَمَّها عَلى أَبَوَيكَ مِن قَبلُ إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶)
لَقَد كانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخوَتِهِ آياتٌ لِلسّائِلِينَ (۷) إِذ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنّا وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ (۸)
اقتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطرَحُوهُ أَرضاً يَخلُ لَكُم وَجهُ أَبِيكُم وَ تَكُونُوا مِن بَعدِهِ قَوماً صالِحِينَ (۹)

صفحه : ۳۳۰

سوره يوسف ع مکّی است در مكه فرود آمده و عدد آيات او يكصد و يازده آيه است و هزار و هفتصد و سى و شش كلمه و هفت هزار و صد و شصت و شش حرف است.

[ترجمه]

بنام ايزد هستى بخش صاحب رحمت عام و خاص
اينكه آيات كتابى است واضح و هويدا [۱]
همانا ما قرآن را بعربى فصيح فرستاديم كه شايد شما تعقل نمائيد [۲]
ما بسبب آنچه وحى كرديم بسوى تو در اينكه قرآن بهترين قصص را بر تو حكايت ميكنيم و اگر چه تو پيش از اينكه از غافلان بآن (حكايت) بودى [۳]
ياد كن وقتى را كه يوسف بپدرش گفت اى پدر همانا من ديدم يازده ستاره و خورشيد و ماه بمن سجده ميكردند [۴]
پدرش گفت اى پسرک من خوابت را براى برادرانت حكايت منما كه با تو مكر كنند و حيله‌ئى نمايند بدرستيكه شيطان براى انسان دشمنى است آشكارا [۵]
و اينكه چنين پروردگارت تو را بر گزيند و بتو علم تعبير خوابها بياموزد و نعمت خود را بر تو و بر آل يعقوب تمام كند همان طورى كه قبلا نعمت خود را بر پدران تو ابراهيم و اسحق تمام كرد زيرا كه پروردگار تو دانا و حكيم است [۶]
بتحقيق كه در يوسف و برادرانش نشانه‌هائى بود براى سؤال كنندگان [۷]
وقتى كه برادرانش گفتند يوسف و برادرش نزد پدر ما دوست‌ترند از ما در صورتى كه ما توانا ميباشيم همانا پدر ما در گمراهى هويدائى ميباشد [۸]
يوسف را بكشيد و بيندازيدش در زمينى تا اينكه روى پدر شما از غير شما خالى باشد و پس از آن شما از جماعت شايستگان بوده باشيد [۹]

.

صفحه : ۳۳۱

(توضیح آیات)

الر تِلکَ آیاتُ الکِتابِ المُبِینِ چنانچه در جاهای دیگر گفته شده حروف مقطعات رمز است بین خدای تعالی و رسولش و از متشابهات قرآن بشمار میرود و علم او نزد خدا است اینکه است که محوّل گردانیدن علم آنرا بخدا و راسخین فی العلم که گویند (کلٌ من عند اللّه) و در آن تصرف ننمودن اولی بنظر میآید.

و بعضی از مفسرین گفته‌اند (الف) دلالت بر اللّه دارد، و (لام) بر لطیف و (راء) بر رءوف.

(تلک) یعنی اینکه آیات بزرگوار آیات کتاب روشن است، شاید مقصود از کتاب مبین لوح محفوظ یا دفتر آفرینش و عالم قضاء باشد که امرش ظاهر است یا اینکه امرش در اعجاز پدید است که از نزد خدای تعالی فرود آمده نه از گفته‌های غیر در شأن نزول سوره گفته‌اند علماء یهود ببعضی از اعراب گفتند از محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بوده اینکه سوره نازل گردید إِنّا أَنزَلناهُ قُرآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُم تَعقِلُونَ (قرآنا عربیا) حال است برای ضمیر (انزلناه) یعنی اگر قرآن عجمی بود و بلغت عرب فرود نیامده بود امر بر شما عربها مشتبه میگردید، شاید گمان میکردید که داستان یوسف ع را بشری باو آموخته و چنین کردیم که شاید شما عربها بخوانید و در حکایت عجیب آن تعقل و تدبر نمائید.

نَحنُ نَقُصُّ عَلَیکَ أَحسَنَ القَصَصِ بِما أَوحَینا إِلَیکَ هذَا القُرآنَ وَ إِن کُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغافِلِینَ قصص مصدر و بمعنی مقصوص است و بر وزن نقص و حسب است و بنا بر اینکه معنی آیه چنین میشود که ای رسول ما تو را بسبب وحی اختصاص دادیم بانزال نمودن اینکه سوره بر تو که مشتمل بر بدیع‌ترین اسلوب و نیکوترین بیان

صفحه : ۳۳۲

و عجیب‌ترین حکایات است زیرا که متضمن نکات بسیار و حکمتهای فراوان است اگر چه تو قبلا متوجه بآن نبودی، اشاره به اینکه که داستان یوسف ع از راه وحی بتو رسیده و بآن دانا شده‌ئی نه اینکه از جای دیگر پیدا نموده ناشی از بعض مفسرین است که گفته اینکه داستان یوسف را (احسن القصص) نامیده برای اینست که جامع مطالب بسیار و منطوی بر اسرار و نکاتی است که در باقی سوره‌ها ذکر نشده از ذکر انبیاء و صلحاء و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام و طیور و سیر و سلوك و آداب ممالیك و طریق تجار و ذکر عقلاء و سفهاء و اختلاف حالات آدمی و مکر زنان و حیاء آنان و توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و حسن معاشرت و تدبیر معاش و چون جامع چنین صفات نیکو است اینکه است که آنرا بنیکوتر حکایات معرفی نموده.

[پایان] و شاید داستان یوسف را اضافه بر فضیلتهائی که گفته شد چون تمام سرگذشت یوسف [ع] را از کودکی او تا آخر مقام سلطنتش بیان کرده و آن مقام گذشت و لطفش را نسبت ببرادرها که او را از پدر و برادرش جدا نمودند و در چاه انداختند و آنرا ببهای اندك فروختند و اضافه بر اینکه از جرم آنها چشم میپوشد بآنها فرمود (لا تثریب علیکم الیوم) و چقدر در باره آنها انعام نموده و در منزل خود جای داده و نیز اعجاز او از علم تعبیر رؤیا و عصمت و عفت او که زندانی شدن سالها را ایجاب نموده و باقی فضائل و محسنات اخلاقی و جسمانی آن بزرگوار تماما را بطور ترتیب و وضوح در اینکه مبارك سوره بیان فرموده اینکه است که جای دارد که اینکه داستان را (باحسن القصص) توصیف نماید.

إِذ قالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوکَباً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ رَأَیتُهُم لِی ساجِدِینَ (إِذ قالَ یُوسُفُ) بدل (احسن القصص)

است بدل اشتمال (یا ابت) تاء تأنیث است و بکسر تاء و فتح آن هر دو قرائت شده و کسره عوض از مضاف الیه است

صفحه : ۳۳۳

و کسیکه فتحه داده الف را از ابتا حذف نموده.

از إبن عباس نقل شده که یوسف در شب قدر دید یازده ستاره و شمس و قمر از آسمان فرود آمدند و باو سجده نمودند شمس و قمر پدر و مادر او بودند و یازده ستاره برادرهای او، و بقولی شمس پدر او و قمر خاله او بود زیرا که مادر او راحیل فوت شده بود. رؤیا از مبشراتی است که خدای تعالی اولیاء و انبیاء را پیش از القاء وحی ببعض وقایع مطلع میگردانید تا توطئه بر مهیّا گردیدن و فرا گرفتن وحی در آینده باشد اینکه است که گفته‌اند اول مبادی وحی نسبت باهل عنایت رؤیای صادقه است و در بعض روایات است که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم اول چیزیکه از مبادی وحی بر او ظاهر گردید رؤیای صادقه بود که در مدت شش ماه از جهت رؤیا بعضی از حقایق بر حضرتش مکشوف میگردید اینکه است که گفته‌اند رؤیای صادقه یک جزء از چهل و شش جزء نبوّت است و برای مؤمنین بعضی از اینکه قبیل رؤیاها هست و آنرا مبشرات گفته‌اند قوله تعالی (أَلا إِنَّ أَولِیاءَ اللّهِ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لا هُم یَحزَنُونَ لَهُمُ البُشری فِی الحَیاةِ الدُّنیا وَ فِی الآخِرَةِ) و در حدیث فرموده (رؤیای صادقه یک جزء از اجزاء نبوّت است.

و چنانچه دانشمندان گفته‌اند رؤیا دو قسم است: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه شیخ طنطاوی در تفسیرش نقلا از فارابی رؤیاء را دو قسم نموده: رؤیای صادقه و رؤیای کاذبه، و رؤیای کاذبه را هفت قسم شماره نموده و چون بیانش طولانی است اگر بخواهیم بتفصیل گفتار او را ترجمه نمائیم سخن طولانی میگردد و بنای ما بر اختصار است لکن برای وضوح مختصری از آنرا در اینجا بیان مینمائیم چنین گفته بدان رؤیاء اقسامی دارد: اول خوابی است که از غلبه خون ناشی میگردد و آن از غذاهای گرم مرطوبی و غذاهای چرب و حلوا که مهیج طبیعت است پدید میگردد و از آن بخارات حارّه رطب در دماغ تولید میشود و مرض صداع عظیم و فترت حواس را ایجاب مینماید و گاهی زیاد میگردد و در

صفحه : ۳۳۴

چشم قرمزی پدید میشود و همچنین آثار دیگری از آن نمودار میگردد و نیز وجع حلق و مرض ذات الجنب و ورم کبد و طحال تولید میگردد و خوابهای او از قبیل خون دماغ و حجامت و لعاب و امثال اینها است.

قسم دوم از خوابهای کاذبه ناشی از غلبه صفراء است که نتیجه غذاهای خشک است مثل عسل و گوشت کبش هرگاه در آن زیاد روی شود صفراء تولید میگردد و حرارت بر طبیعت غلبه میکند و بخارات صفراوی از جوف بدماغ صعود مینماید و صداع یعنی درد سر و شقیقه و کم خوابی و حرارت لمس و زردی رنگ صورت و چشم و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل آتش و شمس محرقه و صاعقه و جنگ و امثال اینها است.

قسم سوم رؤیائی است که ناشی از بلغم است از زیادتی غذای بارد و مرطوبی پدید میگردد و بخار رطب از آن تولید میشود و فترت در چشم و سستی مفاصل و زیادتی آب دهن و لزوجت آن و بی‌اشتهائی در اول روز و قلّت عطش و ضعف معده و سفیدی بول و کسالت و فراموشی را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل باران و برف و نهر و بیابان و امثال اینها است.

قسم چهارم رؤیائی که نتیجه غلبه سودا است که آن از زیادتی غذاهای سوداوی مثل عدس، دخن، گوشت گاو، بادنجان و مرض سوداوی از اینها پدید میگردد از قبیل سستی بدن و شدت عطش و کم خوابی و گاهی مرض سوداوی غلبه پیدا میکند و جذام و جرب و خارش و فلج و سکته و خون دماغ و درد سر و مالیخولیا و امثال اینها را ایجاب مینماید و خوابهای او از قبیل چیزهای مهول و ترسناک و خیالات و ظلمت و چیزهای سیاه و سوزنده است و از هر چیزی فرار میکند و اموات را می‌بینند.

قسم پنجم قوه متخیله در دماغ مشغول میگردد بآنچه از راه حواس در ذهن او وارد شده و صور آنها مخزون گردیده و از خصوصیات اینکه قوه عجیب اینکه است که آن صور را ترکیب و تحلیل مینماید و بشکل مناسب آنها بتخیل میآورد

صفحه : ۳۳۵

مثل اینکه بتخیل او انسان بی‌سری را زنده میبیند.

قسم ششم از عمل قوه متخیله اینکه است که آنچه بر نفس از میول شهوانی غالب گردد مثل شهوت طعام و ازدواج اینکه قوه چیزهای عجیب از میول شهوانی در خواب اختراع مینماید و نزد نائم خوراکی و آشامیدنی و یاران و آنچه را خواهان بوده نزد او مینمایاند و حکایت میکند و تخیل میکند.

قسم هفتم هر گاه قوه غضبیه بر نفس غالب گردید متخیله آلات قتال و جنگ از قبیل شمشیر و تیر و نیزه بوی مینمایاند که دشمن را دفع نماید.

قسم هشتم رؤیائی است که در حال سلامتی بدن و سالم و ساکت بودن قوی و اعتدال بین اخلاط مثل خون و بلغم و سوداء و اینکه نه شهوت بهیمیه و نه غضبیه هیچ یک غالب نباشد و نیز معده از طعام پر نباشد در چنین موقعی بسا میشود که بر وی از عالم عقل وارداتی وارد میگردد و غالبا اینکه معانی در نفس مرتسم میگردد و معقول را بصورت محسوس مینمایاند.

تا آنجا که گفته (ایها الزکی) اینکه خلاصه آن چیزی است که فارابی در علم نفس و علم طب راجع باین موضوع (خواب) آورده. [پایان] آری موضوع رؤیای صادقه بما میفهماند که تمام امور از گذشته و آینده و حال همه در عالم مافوق الطبیعه و در لوح محفوظ و دفتر آفرینش و در احاطه علم حضوری حق تعالی قبل از ظهورش در عالم طبیعت باعیانها و اشخاصها بدون کم و زیاد موجودند اگر موجود نبودند چگونه انسان ولو ندرتا ببعض آنها در رؤیاء مطلع میگردید چنانچه در اینکه سوره خواب یوسف (ع) و خواب پادشاه مصر بما اینکه مطلب را کاملا میفهماند زیرا که اینها آنچه واقع و موجود بوده بصورت مناسب دیدند و لو اینکه در مدتهای بعد اثرش ظاهر گردید و با اینکه خدای تعالی انسان را جامع و حاوی و نماینده عالم وجود گردانیده با اینکه حال درهای شناسائی غیب را بروی بشر بسته و اینکه نیست مگر لطفی و رحمتی از طرف او زیرا اگر انسان آنچه در ازل برای او مقرّر شده از سعه یا ضیق مال

صفحه : ۳۳۶

و نیز از سعادت و فضیلت یا خسران و زیان یا بموقع مرگ خود و عزیزان خود مطلع میگردید ببین چه حالی داشت دیگر نه دنبال کار و عمل میرفت و نه در مقام تحصیل کمال و جاه بود و نه فضیلت و سعادتی برای خود تحصیل مینمود واقعا اگر انسان خبر از تقدیرات و واقعات داشت امور عالم طبیعت بلکه عالم انسانی فلج میگردید.

قالَ یا بُنَیَّ لا تَقصُص رُؤیاکَ عَلی إِخوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیداً إِنَّ الشَّیطانَ لِلإِنسانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ معلوم میشود حضرت یعقوب (ع) یا بفراست یا بعلم نبوّت تمام وقایع و آنچه پیش آمدنی است بر یوسف از اینکه خواب پیش بینی نمود و دانست آنچه را که در قضاء الهی بر او نوشته شده از ستم برادرها و شاید زندانی شدن یوسف و بالاخره رسیدنش بمقام کرامت و نبوّت و سلطنت و تفوق و استیلاء او بر برادرها و خاضع گردیدن آنان نزد او و معجزه او در تعبیر رؤیاء اینکه بود که از روی شفقت و آن شدت مهر و محبتی که نسبت بیوسف داشت گوید ای پسرک من خوابت را برای برادرهایت مگو که با تو حسد میورزند و کید میکنند زیرا که شیطان برای انسان دشمنی است آشکارا.

وَ کَذلِکَ یَجتَبِیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعمَتَهُ عَلَیکَ وَ عَلی آلِ یَعقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیکَ مِن قَبلُ إِبراهِیمَ

وَ إِسحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ و اینکه چنین پروردگارت بر می گزینـد تو را و تو را بتعبیر خوابها مطلع میگرداند و نعمت خود را بر تو و آل یعقوب تمام میکنـد چنانچه بر آباء تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده زیرا که عالم و دانا است بمصالح و در تمام امور و آنچه تقدیر نموده از روی درستی و حکمت تعیین گردانیده.

در اینجا شاید سؤالی پیش آید که اولا چنانچه از اینکه آیات میتوان استفاده نمود یعقوب (ع) و لو اجمالا میدانست که پسرانش از روی حسد در مقام ایذاء

صفحه : ۳۳۷

یوسفند و بالاخره او را از پدر جدا میکنند و مثل اینکه خودش بآنها آموخت که بگویند (اکله الذئب) او را گرگ خورده و ظاهرا عاقبت کار او و جلالت قدرش را نیز میدانست و با اینحال اینکه قدر جزع و فزع و گریه بحدّی که چشمانت سفید گردد یعنی چه.

و ثانیا نه اینکه پیمبران بلکه هر انسان کامل بایستی چنان محبّت حق تعالی در قلبش رسوخ نمایـد که دیگر محلّی برای محبّت غیر باقی نمانـد حضرت یعقوب ع با اینکه یازده پسر رشید که هر یک قویّ و نیرومنـد بودنـد نزد خود داشت برای یک پسر در مدت متمادی اینکه طور خود باخته گردد تا بالاخره در مقام مناجات با خـدا گوید (انما اشکو بثی و حزنی الی اللّه) حزن و غم خود را با خدا شکایت میکنم ظاهرا اینها منافی با مقام نبوّت است.

[در پاسخ گوئیم] آری مقام نبوّت و ولایت بالاتر از اینکه است که دل نبی بغیر خدا تعلق داشته باشد لکن اولا احدی مطلع بر اسرار انبیاء نیست زیرا که نبی صاحب ولایت مطلقه است و ولایت کلی او را از هر خطاء و اشتباهی باز میدارد.

و ثانیا آن انـدازه‌ئی که بتوانیم مقام آن بزرگواران را بشناسیم اینکه است که معرفت حق تعالی چنان در اعماق قلبشان فرو رفته که محلی برای غیر باقی نگـذارده هر چه بیننـد آنرا بحق بیننـد بحق گوینـد بحق شنوند و بحق عمل کنند و چون موجودات هر یک در مرتبه خود مظهر و نماینـده اوصاف الهی میباشـند اینکه است که گوئیم شاید محبّت مفرط یعقوب نسبت بیوسف نه از جهت جمال صوری او و نه از جهت فرزنـدی او و نه از جهت کمالات نفسانی و طبیعی او بوده بلکه میتوان گفت چون یوسف مظهر و نماینـده بعضـی از اوصاف جمال و جلال الهی از حسن معنوی و جمال حقیقی که یعقوب در جمال و کمال یوسف مشاهـده مینمود و در او آینه مانند بعض از اوصاف الهی را مینگریست اینکه بود که شیفته

صفحه : ۳۳۸

او شده و بی او آرام نداشت«۱» اگر فقط جمال صوری یوسف یا محبّت طبیعی او را اینکه طور شیفته گردانیده برادرها نیز هم جمال او را میدیدنـد و هم چون برادر بودنـد تا انـدازه‌ئی محبّت طبیعی بینشان بوده چطور اینکه طور بی‌رحمانه با او عمل نمودند اگر آنها نیز بچشم یعقوب او را میدیدند او را از جانشان بیشتر دوست میداشتند و هرگز اینکه طور ظلم و اذیت نسبت باو روا نمیداشتند.

لَقَد کانَ فِی یُوسُفَ وَ إِخوَتِهِ آیاتٌ لِلسّائِلِینَ آیـه ارشاد بر اینکـه است که داستان یوسـف و برادران او و مشـتمل بر آیـات الهیه و تفضـلات او و اینکه او است که هر یـک از بنـدگان خود را که لایـق باشـند او را بمقـام عزّت میرسانـد و او را بر اریکه جلال باوج جمال عروج میدهد.

مفسرین در شأن نزول آیه گفته‌اند یهودیها از حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از حکایت یوسف ع سؤال کردند اینکه آیه نازل شد و حضرت داستان یوسف را همان طوری که در تورات بود برای آنها بیان فرمود آنها تعجب نمودند.

و بقول دیگر اینها آیاتی است برای کسیکه سؤال بکند و کسیکه سؤال نکند، و از جمله آیات یوسف [ع] حسن و جمال او بود که خدای تعالی او را از حسن و جمال بهره داد و او را باین فضیلت تخصیص داده و بهره‌مند گردانیده حتّی اینکه گفته‌اند خدای تعالی

ميان آدميان حسن را سه قسمت نموده دو ثلث آنرا بيوسف داده و يك ثلث بهمه جهانيان.

بروايت ابو سعيد خدرى از حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است كه فرموده در شب

----

(۱) شاهد بر اينكه مطلب آنستكه حديثى رسيده كه مضمونش اينكه است: يكى از سبطين [ع] در حال كودكى آمد نزد جدّش پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم و عرض كرد يا رسول اللّه مرا دوست داريد، پدرم را دوست داريد، مادرم را دوست داريد، برادرم را دوست داريد! پيغمبر [ص] در جواب هر يك فرمودند بلى، سپس عرض كرد شما فرموديد دو دوستى در يك دل نميگنجد اينها كه چند دوستى شد، پيغمبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود (بنىّ حبّكم يرجع الى حب‌اللّه) .

صفحه : ۳۳۹

معراج چون مرا بآسمان بردند يوسف را ديدم بجبرئيل گفتم اينكه كيست گفت يوسف است گفتند يا رسول اللّه او را چگونه ديدى فرمود مثل ماه شب چهارده و گفته‌اند يوسف را بقدرى نور بود كه در شب تاريك نورش تابش مينمود و نيز در اوصاف جمال و تناسب اعضاء گفته‌اند كه سفيد رنگ، نيكو رو، جعد مو، فراخ چشم، سطبر شانه و صاعد، ميان باريك و تيز بين و خرد دندان، بر طرف راست روى او خال سياه داشت، و در ميان دو چشم او علامت سفيدى بود كه پنداشتى ماه تابان است وقتى ميخنديد نور از دندانهايش ميتابيد.

[ابو الفتوح] إِذ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبِينا مِنّا عامل در (اذ) فعل مضمر است مثل اذكر، و شايد عامل (اذ) (كان) در آيه بالا (لقد كان يوسف) باشد بنا بر اينكه كان تامه باشد و بمعنى (حصل) مراد باشد، لام (ليوسف) لام ابتداء است.

يعنى اى محمّد ياد كن دقتى را كه برادران يوسف گفتند همانا يوسف و برادرش إبن يامين نزد پدر ما دوست‌ترند از ما، و شايد در اينجا قسم در تقدير باشد كه گفته باشند قسم بخدا كه پدر ما يوسف و برادرش را از ما بيشتر دوست ميدارد وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ در حاليكه ما جماعت توانا و نيرومند ميباشيم و پدر ما در خطاء رفته كه يوسف و برادرش كه كودك و ضعيف ميباشند بر ما اقوياء ترجيح داده.

آرى آنها خورد سالى و ناتوانائى يوسف را ميديدند و قوت جسمانى خود را مينگريستند و خبر از گوهر ذات و روح الهى نداشتند كه بفهمند پدرشان حقيقت او را مينگرد و در صورت او نور خدا را مشاهده مينمايد اينكه است كه دل باخته او گرديده.

برادران يوسف يازده نفر بودند يكى إبن يامين كه برادر ابوينى او بود و ده نفر ديگر برادر پدرى او و شش نفر از آنها كه پسران خاله او نيز بودند

صفحه : ۳۴۰

و مادر آنها لياى دختر ليان دختر خاله يعقوب بود و آنها بنام يهودا، روبيل، شمعون، لاوى. ريالون، يسجر. و چهار پسر ديگر از دو سر به نام يكى زلقه و ديگرى بلهه و ذان و جادوانشر. وقتى لياى فوت شد يعقوب با خواهر او راجيل ازدواج نمود و يوسف و إبن يامين از او متولد گرديدند.

اقتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطرَحُوهُ أَرضاً يَخلُ لَكُم وَجهُ أَبِيكُم وَ تَكُونُوا مِن بَعدِهِ قَوماً صالِحِينَ بالاخره برادرها بر خواب يوسف مطلع گرديدند و بر او حسد بردند و شايد گمان كردند كه ممكن است يوسف بر ما استيلاء و تسلط يابد و بايد او را بكشيد يا در بيابانى او را طرح كنيد كه روى پدر شما براى شما خالى گردد و پس از آنكه چنين كرديد توبه كنيد و از جماعت شايسته گان گرديد.

صفحه : ۳۴۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰ تا ۲۰]

اشاره

قالَ قائِلٌ مِنهُم لا تَقتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلقُوهُ فِي غَيابَتِ الجُبِّ يَلتَقِطهُ بَعضُ السَّيّارَةِ إِن كُنتُم فاعِلِينَ (۱۰) قالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأمَنّا عَلى يُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ (۱۱) أَرسِلهُ مَعَنا غَداً يَرتَع وَ يَلعَب وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۱۲) قالَ إِنِّي لَيَحزُنُنِي أَن تَذهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَن يَأكُلَهُ الذِّئبُ وَ أَنتُم عَنهُ غافِلُونَ (۱۳) قالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّئبُ وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ (۱۴)
فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجمَعُوا أَن يَجعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الجُبِّ وَ أَوحَينا إِلَيهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمرِهِم هذا وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۱۵) وَ جاؤُ أَباهُم عِشاءً يَبكُونَ (۱۶) قالُوا يا أَبانا إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَ تَرَكنا يُوسُفَ عِندَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئبُ وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَو كُنّا صادِقِينَ (۱۷) وَ جاؤُ عَلى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قالَ بَل سَوَّلَت لَكُم أَنفُسُكُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِيلٌ وَ اللّهُ المُستَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ (۱۸) وَ جاءَت سَيّارَةٌ فَأَرسَلُوا وارِدَهُم فَأَدلى دَلوَهُ قالَ يا بُشرى هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِما يَعمَلُونَ (۱۹)
وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ دَراهِمَ مَعدُودَةٍ وَ كانُوا فِيهِ مِنَ الزّاهِدِينَ (۲۰)

صفحه : ۳۴۲

[ترجمه]

گوینده‌ئی از برادران گفت یوسف را نکشید اگر خواهید کاری کنید او را (بر سر راه کاروانان) در چاهی اندازید که بعضی از کاروانان او را بیابد و ببرد [۱۰]
گفتند ای پدر ما چیست تو را که ما را بر یوسف امین نمیدانی در صورتی که ما برادران بر او ناصح و مهربان میباشیم [۱۱]
فردا او را با ما بفرست که (در صحرا) بگردد و بازی کند و البته ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۱۲]
یعقوب [ع] گفت من محزون میشوم که او را ببرید و میترسم (از او غافل گردید) و او را گرگ بخورد [۱۳]
برادرها گفتند چگونه ممکن است او را گرگ بخورد در حالیکه ما مردمان شجاع و نیرومند میباشیم (و اگر گرگ او را بخورد) ما از زیانکاران خواهیم بود [۱۴]
چون برادرها یوسف را بردند و تصمیم گرفتند که او را در ته چاه بیندازند ما بسوی یوسف وحی نمودیم که همانا وقتی میآید که تو آنها را بکار بدشان خبردار مینمائی در حالیکه آنان مشعر بآن نمیباشند [۱۵]
برادرها هنگام شام گریه کنان برگشتند [۱۶]
و گفتند ای پدر ما چون ما برای مسابقه رفتیم (و یوسف را) بر سر متاع خود گذاردیم او را گرگ خورد و تو تصدیق گفتار ما را نمیکنی اگر چه ما راستگویانیم [۱۷]
و پیراهن یوسف را بخون دروغ آلوده نمودند (و نزد پدر آوردند) یعقوب گفت بلکه اینکه عمل زشت را نفس شما در نظرتان جلوه داده (و من) صبر میکنم صبر نیکو و از خدا طلب یاری میجویم بر آنچه شما وصف میکنید [۱۸]
و کاروان آمد و کسی را فرستادند و دلو را در چاه کردند (و آنکه دلو را در چاه کرده) گفت بشما مژده میدهم که در اینجا پسری است و او را پنهان گردانیدند که سرمایه خود قرار دهند و خدا بآنچه عمل میکنند آگاهست [۱۹]

و برادرهاى يوسف او را ببهاء اندك بى‌مقدار فروختند و نسبت بيوسف اظهار بى‌رغبتى نمودند [۲۰]

.

صفحه : ۳۴۳

(توضيح آيات)

قالَ قائِلٌ مِنهُم لا تَقتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلقُوهُ فِي غَيابَتِ الجُبِّ يَلتَقِطهُ بَعضُ السَّيّارَةِ إِن كُنتُم فاعِلِينَ پس از آنكه برادرهاى يوسف تصميم گرفتند كه او را يا بكشند يا بجائى روانه كنند يكى از آنها كه گويند يهودا بود كه از همه در سن و در جودت فهم بهتر بوده، و بقولى روبيل و بروايت على بن ابراهيم لاوى بوده گفت يوسف را نكشيد و او را در قعر چاهى بيفكنيد كه بعضى از گذرندگان او را بيابند و او را بمحلّ ديگر ببرند و بالاخره رأى همه آنها بر همين قرار گرفت.

و در اينكه آن چه چاهى بوده بقول قتاده آن چاه در بيت المقدس بوده و بروايت وهب در زمين اردن و بروايت كعب ميان مدين و مصر و برأى مقاتل بر سر سه فرسخى از منزل يعقوب ع واقع گرديده.

ابو حمزه ثمالى از امام زين العابدين ع چنين روايت كرده كه عادت يعقوب اينكه بود كه هر روز گوسفندى ميكشت و بفقراء تصدق مينمود و خود و عيال خود نيز ميخوردند اتفاقا شب جمعه سائل مؤمن روزه دارى از در خانه او گذر نمود و طعامى خواست اهل يعقوب با اينكه طعام نزد آنها بود باو ندادند آن فقير چون مأيوس برگشت و از شدت گرسنگى گريه كرد و صبر نمود و حمد الهى بجاى آورد و روز ديگر روزه گرفت از اينكه جهت خداى تعالى او را بفراق يوسف مبتلا گردانيد.

[منهج] قالُوا يا أَبانا ما لَكَ لا تَأمَنّا عَلى يُوسُفَ وَ إِنّا لَهُ لَناصِحُونَ أَرسِلهُ مَعَنا غَداً يَرتَع وَ يَلعَب وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ پس از آنكه رأى برادرها بر اينكه استوار گرديد كه يوسف را ببرند و در چاهى بيندازند و با هم مشورت نمودند كه چگونه بپدرشان بگويند و يوسف عزيزش را از وى بگيرند و چون ميدانستند پدرشان بآنها اطمينان ندارد اينكه بود

صفحه : ۳۴۴

كه آمدند نزد او و از روى شفقت بولدى گفتند اى پدر چه سبب دارد كه نسبت بيوسف بما اطمينان ندارى در صورتى كه ما خيرخواه و ناصح او ميباشيم او را فردا با ما بفرست كه تفريح و گردش كند گويا مقصودشان اينكه بوده كه اگر از ما برادرها ميترسى ما ناصح و خيرخواه او ميباشيم و اگر از آفت ديگرى ميترسى (و انّا له لحافظون) بنون ثقيله و لام تأكيد و جمله اسميه كلام خود را مؤكّد گردانيده‌اند كه ما چون اقويا هستيم او را حفظ مينمائيم.

قالَ إِنِّي لَيَحزُنُنِي أَن تَذهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَن يَأكُلَهُ الذِّئبُ وَ أَنتُم عَنهُ غافِلُونَ از اينكه آيه چنين برميآيد كه حضرت يعقوب كيد برادرها را نسبت بيوسف ميدانسته و نخواسته بروى خود بياورد و صريحا بگويد مطمئن بر شما نيستم اينكه بود كه باشاره بآنها ميفهماند كه از بردن شما يوسف را من محزون ميگردم زيرا كه بشما مطمئن نيستم و ميترسم گرگ او را بخورد و شما مواظبت او را ننمائيد براى اينكه باو علاقه نداريد.

قالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّئبُ وَ نَحنُ عُصبَةٌ إِنّا إِذاً لَخاسِرُونَ گويا آنها خسران و زيانكارى خود را بزبان خود اظهار مينمايند كه اگر ما او را رها كنيم و مراقب او نباشيم كه مبادا گرگ او را بخورد و گرگ او را بخورد همانا ما از جماعت زيانكاران ميباشيم چگونه ممكن است چنين امرى واقع گردد با اينكه ما ده نفر از اقوياء و نيرومندانيم، پسران يعقوب باين طور مكر و تدليس نمودند تا اينكه خواهى نخواهى پدرشان را براى بردن يوسف ع حاضر گردانيدند.

فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجمَعُوا أن يَجعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الجُبِّ جواب (لمّا) از آیه محذوف است یعنی (فعلوا به ما فعلوا) کردند باو آنچه کردند، قال الراغب (و اجمعت کذا اکثر ما یقال فیما یکون جمیعا یتوصل الیه بالفکرهٔ نحو فاجمعوا امرکم و شرکائکم الی ان قال و یقال اجمع المسلمون علی کذا اجتمعت آراؤهم علیه.

[پایان]

صفحه : ۳۴۵

و در مجمع البیان گفته اجمعوا یعنی تمامشان تصمیم گرفتند که یوسف را در قعر چاه بیندازند زیرا کسیکه بخواند یک خواننده‌ئی را بسوی چیزی گفته نمیشود انّه اجمع علیه پس گویا (اجمعوا) از اجتماع دواعی اخذ گردیده [پایان] آیه از حکایت کیفیت بردن یوسف را برای اینکه او را در چاه بیندازند و زجری که در بین راه و هنگام القاء در چاه بر او وارد نمودند ساکت است ظاهرا بوضوح آن گذارده یا از بس مطلب دل خراش و تعجب‌آور است که بی‌رحمانه یک طفل معصوم بی‌گناه پیمبرزاده را بدون جهت و فائده‌ئی که از آن عاید برادرها بشود او را از پدر بگیرند و ببرند و در چاه اندازند بسیار عجیب است.

خلاصه داستان بردن یوسف و بچاه انداختن او را آن طوری که مفسرین با کم و بیشی که در بیان آنها هست چنین گفته‌اند پس از آنکه بهر ترتیبی بود یعقوب را پسرانش برای بردن یوسف حاضر گردانیدند یعقوب [ع] همان شب از مفارقت یوسف ناله‌ها نمود و خوابش نبرد صبح حاضر برفتن شدند سر یوسف را شانه نمود، بآن عطر زد، لباسهای خوب باو پوشانید و پیراهن جدّش ابراهیم را تعویذ او نموده بگردن او بست و در زنبیلی برای او دو قرص نان و قدری زیتون و مقداری شیر و آب نهاده بشمعون سپرد و گفت ممکن است یوسف در بین راه گرسنه و تشنه شود بر تشنگی و گرسنگی طاقت ندارد یوسف خیلی شاد و مسرور شده پدرش را وداع نمود، یعقوب یوسف را در سینه خود فشرده گریه نمود و بفرزندان خود گفت مرا مذمّت نکنید من در اینکه پسر آثار جدم ابراهیم و پدرم اسحق را مینگرم و بجدائیش طاقت ندارم، یعقوب بخیال یک روز فراق اینکه طور نگران بود غافل از اینکه سالها بفراقش مبتلا خواهد گردید برادرها در نهایت احترام او را برداشته از نزد پدر غائب گردیدند همینکه از معموره دور شدند عداوت خود را بیوسف آشکار کردند و او را بزمین زدند و شروع باذیت نمودند، یوسف بهر یک از برادران پناه میبرد آنهم او را میزد و اذیت مینمود

صفحه : ۳۴۶

یوسف دید در صدد قتل او هستند شروع بگریه نمود پدر خود را میخواند و میگفت ای پدر بیا ببین پسرهایت چه بلائی بسر یوسف آورده و در نهایت شدت گریه کرد هیچیک از برادران باو رحم ننمودند (روئیل) او را بزمین زد خواست او را بکشد یوسف گفت ای برادر مرا مکش روئیل گفت فرزند راحیل بیننده خواب توئی بگو خورشید و ماه و ستارگان تو را حفظ کنند یوسف یهودا را صدا زد رحم بدل یهودا افتاد گفت ای برادران با من چنین عهدی نکرده بودید عهد ما اینکه بود که یوسف را بچاه اندازیم یا خودش هلاک میگردد یا عابرین او را میبرند و از شرّ او خلاص میشویم آنها را اینکه طور راضی نمود و روئیل را از کشتن یوسف منصرف گردانید یوسف را بسر چاهی آوردند طنابی بکمرش بستند و او را بچاه انداختند یوسف دست خود را بدیوار چاه گرفته گریه مینمود هر قدر گریه و زاری نمود برادران گوش ندادند دستهای او را از کنار چاه رد نموده او را بچاه انداختند قبل از رسیدن به ته چاه طناب را بریدند تا یکسره به ته چاه بیفتد و هلاک گردد ته چاه آب بود یوسف بطرفی رفته در کنار آب روی تخته سنگی قرار گرفت اینکه است که خدای تعالی که در اینکه آیه (فَلَمّا ذَهَبُوا بِهِ) تا آخر داستان انداختن یوسف را در چاه خبر میدهد.

که چون برادران یوسف را بردند سر چاهی رسیدند همه برادران برای انداختن یوسف را به ته چاه جمع شدند وقتی یوسف به ته

چاه رسید آنوقت باو وحی فرستادیم (لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمرِهِم هـذا وَ هُم لا يَشعُرُونَ) ضمیر مخاطب راجع بیوسف است، در زمان کودکی بوی وحی شد همان طوری که بموسی و عیسی وحی شد، و بنون ثقیله و لام که متضمن قسم است فرموده البته برادرانت را خبردار میکنی بآنچه در باره تو کردند و آنها مشعر نیستند.

و شاید اینکه وحی متضمن بشارت باشد بعاقبت امر او و خلاصی او از چاه و تفوق و استیلاء او بر برادرها و اینکه آنها مشعر نیستند که تو یوسفی زیرا که جلالت شأن تو آنها را مبهوت گردانیده، خلاصه خدای جلیل در ته چاه یوسف را از

صفحه : ۳۴۷

از طریق لطف مطمئن و دل خوش میگرداند که تو از اینکه چاه بتخت سلطنتی خواهی رسید و برادرانت مثل بنده خائن جانی در حضور تو بسجده ذلت و مسکنت می‌افتند (إِنَّ مَعَ العُسرِ يُسراً) اینکه است که بوی وحی رسید ای یوسف تو از اینکه بلاء خلاص خواهی شد و پس از نجات برادران بسوی تو آیند و تو آنها را از اینکه ظلمی که بتو کرده‌اند خبردار خواهی نمود و آنان تو را نشناسند.

[توضیح] موقع انداختن یوسف را در چاه ده برادرش حاضر بودند فقط برادر ابوینی او إبن یامین با آنها نبود هنگام عصر یهودا سر چاه آمد صدا زد ای یوسف زنده‌ئی یا مرده‌ئی یوسف گفت تو کیستی گفت یهودا احوالت چطور است، یوسف گفت چگونه باشد حال شخصی که از پدرش جدا افتاده و برادرانش بر او ستم کرده و از وطنش آواره نموده ته چاه گرسن و غمگین مانده نه مثل زندگان روی زمین است و نه مثل مردگان در زیر زمین بعد یوسف بشدت گریه کرد و یهودا هم گریه نمود بعد از آن یوسف گفت ای یهودا هر میتی را وصیتی است وصیّت من با تو اینکه است که هر وقت بجوانی نظر کردی جوانی مرا در نظر آری، هر جا یتیمی یا غریبی دیدی غریبی مرا بیاد آور، ظلمی را که برادرانم بمن کردند بپدرم خبر مده، یهودا بشدت گریه کرد برادرها صدای گریه او را شنیدند آمدند او را مذمّت نمودند و سنگی روی چاه انداختند یوسف در آنوقت دوازده ساله بود سه روز در چاه ماند یهودا مخفیانه برای او غذا میآورد بعد برادران بزغاله‌ئی را کشتند و پیراهن یوسف که از بدنش کنده بودند چند جای آنرا پاره نمودند و بخون بزغاله آغشته گردانیده شبانه گریان نزد پدر آمدند.

[مأخوذ از تفسیر کشف الحقایق] وَ جاءُوا أَباهُم عِشاءً يَبكُونَ قالُوا يا أَبانا إِنّا ذَهَبنا نَستَبِقُ وَ تَرَكنا يُوسُفَ عِندَ مَتاعِنا فَأَكَلَهُ الذِّئبُ وَ ما أَنتَ بِمُؤمِنٍ لَنا وَ لَو كُنّا صادِقِينَ خلاصه پسران یعقوب موقع عشاء که یا مقصود آخر روز بوده یا اول مغرب

صفحه : ۳۴۸

یا موقع نماز عشاء برمیگردند و نزد پدر میآیند در حالیکه گریه میکردند گریه دروغی تا اینکه امر را بر پدرشان مشتبه گردانند و پدرشان آنها را در گفتارشان که یوسف را گرگ خورده تصدیق نماید.

و گفتند ای پدر ما یوسف را نزد اثاثیه خود گذاردیم و در دویدن از یکدیگر سبقت میگرفتیم و از یوسف غافل گردیدیم گرگ او را پاره نمود و اگر چه ما از راستگویانیم لکن تو از شدّت محبتی که بیوسف داری ما را تصدیق نمینمائی راغب در مفردات گفته (اصل السبق التقدم فی السیر نحو (و السابقات سبقا) و الاستباق التسابق قال (انّا ذهبنا نستبق) (و استبقا الباب).

[پایان] اصل سبق بمعنی پیشی گرفتن در حرکت است مثل قوله تعالی (فَالسّابِقاتِ سَبقاً) و استباق بر وزن افتعال بمعنی سبقت گرفتن هر یک بر دیگری است خلاصه آنها پس از آن عمل فجیع که کردند برگشتند نزد پدر و پیراهن یوسف را که بخون بزغاله خونین کرده بودند با آه و ناله دروغی نزد یعقوب هجرت کشیده آوردند.

وَ جاءُوا عَلی قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ (الکذب) بالفتح و الکسر مصدر و بمعنی اسم فاعل است و برای مبالغه در اینجا استعمال شده.

قالَ بَل سَوَّلَت لَكُم أَنفُسُكُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِيلٌ وَ اللّهُ المُستَعانُ عَلي ما تَصِفُونَ يعقوب گفت چنين نيست كه شما ميگوئيد بلكه نفسهاى شما آراسته گردانيده و مطلب بزرگى را در نظرهاى شما آسان گردانيده (تسويل) مأخوذ از سؤال است و بمعنى استرخا يعنى مطلب بزرگى كه هلاكت يوسف باشد را در نظر شما آسان و كوچك گردانيده و كار من صبر نيكو است و از خدا يارى ميخواهم.

گفته‌اند پس از اينكه واقعه يعقوب آرام نداشت شبانه روز گريه ميكرد و بروايتى هر صبح يعقوب از خانه بيرون ميآمد و بصحرا ميرفت و در حوالى كنعان ميگشت و ميگفت اى پسر من اى فرزند دل بند من و

(يا قرّة عينى)

اى نور

صفحه : ۳۴۹

چشم رمد ديده من

(و يا ثمرة فؤادى)

اى ميوه دل پر داغ من

(يا فلذة كبدى)

اى پاره جگر خون شده من

(باىّ بئر طرحوك)

آيا تو را در كدام چاه انداختند

(باى سيف قتلوك)

بكدام شمشير تو را هلاك گردانيدند

(باىّ بحر غرقوك)

بكدام دريا تو را غرق گردانيدند

(و فى اىّ ارض دفنوك)

بكدام بقعه از زمين تو را دفن نمودند سرگشته در وادى ميگشت و آب حسرت از ديده ميباريد و بسوزيكه آتش در افلاك زده مينالید جبرئيل رسيد و باو گفت

(ابكيت الملائكة ببكائك)

بگريه تو فرشتگان گريانند و مقدسان ملاء اعلا را بناله آورده‌ئى يعقوب گفت:

جان غم فرسوده دارم چون ننالم آه آه درد آلوده دارم چون نگريم زار زار

بروايتى تا سه روز جبرئيل در چاه مونس يوسف بود و او را تسلى ميداد و باو امر بصبر مينمود و باو مژده‌ها ميداد چون خواست از وى جدا شود يوسف از وحشت و بيكسى خود بناليد جبرئيل گفت اى يوسف اينكه دعا را بخوان تا از چاه نجات يابى

(يا صريخ المستصرخين يا غوث المستغيثين يا مفرج كرب المكروبين قد ترى مكانى و تعرف حالى و لا يخفى عليك شيئى من امرى)

[منهج الصادقين] وَ جاءَت سَيّارَةٌ فَأَرسَلُوا وارِدَهُم فَأَدلي دَلوَهُ گفته‌اند كه يوسف تا سه روز در قعر چاه ماند روز چهارم كاروانى از مصر نزد چاه آمدند و آنها جماعتى بودند كه از مدين بمصر ميرفتند و آب‌كش خود را نزد چاه فرستادند و گويند (وارد آنها) يعنى

آنکسی که برای آب کشی مهیا بود و وی بنام مالک بن زعر خزاعی و از اهل مدین بود بسر چاه آمد و دلو را در چاه فرو برد بیوسف وحی رسید که در دلو بنشین که اینکه دلو برای تو در چاه آمده، بقولی مالک در کشیدن و سنگینی دلو حیران ماند بچاه نگریست آنماه را در دلو مشاهده نمود اینکه بود که گفت:

صفحه : ۳۵۰

قالَ یا بُشری هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِما یَعمَلُونَ بقولی بشری نام صاحب مالک بوده که گفته ای بشری در بیرون آوردن بار سنگین مرا کمک کن و مالک و آن جماعت یوسف را پنهان داشتند که متاع تجارتی آنها باشد، و بقولی ضمیر (اسروه) راجع ببرادران یوسف است که آنها امر او را پنهان داشتند و گفتند اینکه غلام ما است که از ما گریخته او را بخرید (وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِما یَعمَلُونَ) و خدا دانا است بآنچه آنها نسبت ببرادر خود میکنند وَ شَرَوهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ دَراهِمَ مَعدُودَةٍ وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزّاهِدِینَ برادران یوسف بثمن اندک ناچیز او را فروختند و بطوری وانمودند که اینکه غلام ما است لکن گریز پا است، و شاید گفته‌اند که جسور و نافرمان هم هست از بعضی از روایات نقل میکنند که روزی یوسف صورت خود را در آینه دید و از جمال خود تعجب نمود و با خود گفت اگر من بنده بودم بهای من بی حد و اندازه بود اینکه بود که خدای تعالی باو نمایاند و چنین شد که او را بثمن بخس معدود فروختند.

گویند چون برادران یوسف بنام غلامی یوسف را فروختند گفتند اینکه غلام گریز پا است او را در غل و زنجیر ببندید که فرار نکند اینکه بود که او را بغل و زنجیر بستند و بر شتری نشانیدند و غلام سیاهی را موکّل او گردانیدند در بین راه چشمش بقبر مادرش که در مقابر آل اسحق بود افتاد خود را از بالای شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادر بنای گریه و ناله گذارد و بمادر درد دل میکرد که چه جفاها کشیدم آن غلام سیاه که موکل او بود وقتی دید یوسف روی شتر نیست و سر قبری نشسته گمان کرد میخواهد فرار کند او را گرفت و بصورت یوسف سیلی زد و صورت او خون آلوده گردید و گفت میخواستی فرار کنی خواجه‌گانت راست گفتند که تو گریز پائی یوسف چیزی نگفت و قطرات اشک از چشمانش سرازیر گردید در اینکه حال هوا تیره و تار گردید و رعد و برق وزیدن گرفت گفتند چه شد ما در اینکه روز گناهی نکرده بودیم غلام گفت از شومی عمل

صفحه : ۳۵۱

من چنین شد و من باین غلام عبرانی سیلی زدم و او آهی از دل برکشید در آن حال اینکه طور شد مالک بغلام گفت ای بیعقل چگونه با غل و زنجیر میتوانست فرار کند مالک گفت ای غلام چرا از شتر بزیر آمده بودی یوسف گفت من سر ستیز و پای گریز ندارم بقبر مادرم رسیدم بی‌اختیار شدم، خلاصه وقتی فهمیدند اینکه بلا از جهت ستمی بود که بیوسف وارد نمودند مالک و غلام و باقی کاروانان دور او را گرفتند که ببخش و دعاء کن که عذاب رفع شود یوسف دعاء کرد هوا آرام شد.

صفحه : ۳۵۲

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۱ تا ۲۹]

اشاره

وَ قالَ الَّذِی اشتَراهُ مِن مِصرَ لامرَأَتِهِ أَکرِمِی مَثواهُ عَسی أَن یَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الأَرضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأوِیلِ

الأحادِیث وَ اللّه غالِب عَلی أمرِه وَ لکِنَّ أکثَرَ النّاس لا یَعلَمُون (۲۱) وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّه آتَیناه حُکماً وَ عِلماً وَ کَذلِکَ نَجزِی المُحسِنِینَ (۲۲) وَ راوَدَته الَّتِی هُوَ فِی بَیتِها عَن نَفسِه وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَت هَیتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللّهِ إِنَّه رَبِّی أَحسَنَ مَثوایَ إِنَّه لا یُفلِحُ الظّالِمُونَ (۲۳) وَ لَقَد هَمَّت بِه وَ هَمَّ بِها لَو لا أَن رَأی بُرهانَ رَبِّه کَذلِکَ لِنَصرِفَ عَنه السُّوءَ وَ الفَحشاءَ إِنَّه مِن عِبادِنَا المُخلَصِینَ (۲۴) وَ استَبَقَا البابَ وَ قَدَّت قَمِیصَه مِن دُبُرٍ وَ أَلفَیا سَیِّدَها لَدَی البابِ قالَت ما جَزاءُ مَن أَرادَ بِأَهلِکَ سُوءاً إِلّا أَن یُسجَنَ أَو عَذابٌ أَلِیمٌ (۲۵)

قالَ هِیَ راوَدَتنِی عَن نَفسِی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِها إِن کانَ قَمِیصُه قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَت وَ هُوَ مِنَ الکاذِبِینَ (۲۶) وَ إِن کانَ قَمِیصُه قُدَّ مِن دُبُرٍ فَکَذَبَت وَ هُوَ مِنَ الصّادِقِینَ (۲۷) فَلَمّا رَأی قَمِیصَه قُدَّ مِن دُبُرٍ قالَ إِنَّه مِن کَیدِکُنَّ إِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ (۲۸) یُوسُفُ أَعرِض عَن هذا وَ استَغفِرِی لِذَنبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنَ الخاطِئِینَ (۲۹)

صفحه : ۳۵۳

[ترجمه]

و آن کسیکه در مصر یوسف را خرید بزنش گفت مقام او را گرامی دار شاید بما نفع بخشد یا او را فرزند بگیریم و اینکه طور ما یوسف را در زمین تمکن دادیم و برای اینکه بوی علم تعبیر خواب بیاموزیم و خدا بر امر خود غالب است و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۲۱]

و چون یوسف بحدّ رشد و کمال رسید باو حکمت و علم عطاء نمودیم و اینکه چنین پاداش میدهیم نیکوکاران را [۲۲]

و درخواست یوسف را آنزنی که او در خانه او بود و درها را بست و باو گفت مهیا شو من برای تو آماده‌ام یوسف گفت من بخدا پناه میبرم او پروردگار من است نیکو منزلی برای من مهیّا نموده حقیقهٔ او ستمکاران را رستگار نمیگرداند [۲۳]

و همانا (زلیخا زن عزیز مصر) بیوسف میل کرد و یوسف نیز بوی میل کرده بود اگر یوسف ندیده بود برهان پروردگارش را همچنین ثبات دادیم یوسف را تا از او سوء و فحشاء را بگردانیم او از بندگان خالص ما است [۲۴]

یوسف و زلیخا بدرب خانه شتافتند و پیراهن یوسف از پشت بدرید و در آن حال شوهر آنزن را دم درب یافتند زلیخا گفت چیست پاداش کسی که بخواهد با اهل تو عمل سوئی بنماید مگر اینکه او را زندان کنی یا او را مجازات سخت نمائی [۲۵]

یوسف گفت اینکه زن خودش با من قصد مراوده نمود و در آنجا شاهدی از اهل خود آنها شهادت داد و گفت اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغگویانست [۲۶]

و اگر پیراهنش از عقب دریده شده یوسف راست میگوید و زلیخا از دروغگویانست [۲۷]

وقتی شوهر زن دید پیراهن یوسف از عقب دریده بزنش گفت همانا اینکه از کید و مکر شما زنها است و همانا کید شما زنها بزرگ است [۲۸]

یوسف از اینکه قضیه اعراض نما و بزن گفت برای گناه خود طلب آمرزش کن زیرا که تو از خطا کنندگانی [۲۹]

صفحه : ۳۵۴

(توضیح آیات)

وَ قالَ الَّذِی اشتَراه مِن مِصرَ لِامرَأَتِهِ أَکرِمِی مَثواه عَسی أَن یَنفَعَنا أَو نَتَّخِذَه وَلَداً پس از آنکه مالک یوسف را خرید و بمصر آورد

گوينـد آنوقت پادشـاه مصـر ديان بن وليـد عميلقى بود و او از اولاد عملاق بن لاوى بن سام بن نوح بود، و بقول بعضـى او بيوسـف ايمان آورد و پس از او پادشاهى بقابوس بن مصـعب افتاد كه فرعون زمان موسـى بود يوسف او را بايمان دعوت كرد او نپذيرفت و زمـام امـور مملكت خـود را بـدست قطغير يـا اطفير مصـرى داده بود و قطمير نظر بـزرگى مقـامش نزد سـلطان و منزلتش او را عزيز ميناميدند.

خلاصه مالك وقتى نزديك بمصـر رسـيد بيوسف امر كرد كه خود را شستشو كند و لباسهاى فاخر باو پوشانيد و داخل مصر گرديد اهل مصـر بديدن جمال يوسف متحير ماندند مردم دسـته دسـته بر سـر او جمع شدند مالك روزى را براى فروش يوسف تعيين نمود آن روز ازدحام غريبى شـد (راعيل) زن عزيز مصـر كه بنام (زليخا) مشـهور بود يوسف را ديد و باو محبّت پيدا كرد و در زبان عرب بوزير فرعون مصر عزيز ميگفتند.

در كتب تاريـخ گفته‌انـد هنگاميكه يوسف را براى فروش عرضه دادند قيمت او بحدّى رسـيد كه بوزن او دفعه‌ئى نقره، دفعه‌ئى طلا، دفعه‌ئى مرواريـد ميدادند باين قيمت گزاف عزيز مصـر يوسف را خريد و در منزل خود صاحب اختيار نمود و چون عزيز مصـر اولاد نـداشت او را پسـر خودناميـد و در خـانه خود برد اينكه است كه در آيه فرموده آنكسـيكه يوسف را خريـد بخـانه خود برد و بزنش سفارش نمود كه او را در منزل نيكوئى جاى ده و گرامى دار شايد نفع ببخشد ما را يا او را بجاى فرزند بگيريم.

صفحه : ۳۵۵

وَ كَذلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الأَرضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأوِيلِ الأَحادِيثِ اينكه چنين ما يوسف را در زمين تمكن داديم و او را از چاه نجات داديم (و لنعلمه) عطف بر مضـمر است و در تقدير (ليتصـرف فيها) از بعض مفسـرين است كه اينكه تمكن براى دو نتيجه است يكى او را تمكن داديم تا اينكه عـدل را بپاى دارد و امور مردم را تـدبير نمايـد و ديگر آنكه معانى كتابهاى خدا و احكام آنرا بداند و نيز بداند تعبير خوابهائى را كه امور آينده را مينماياند تا اينكه مستعد گردد و بتدبير امور مشغول شود و باصلاح آن اقدام نمايد پيش از رسيدن وقت آن.

وَ اللّهُ غالِبٌ عَلى أَمرِهِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ برادران يوسف خواسـتند او را نابود و ناچيز گرداننـد و او را ببهاى ناچيز فروختند و خدا خواست يوسف را بر سرير عزت بنشاند و حكم خدا و امر او غالب بر هر امرى است كه اراده نموده لكن اكثر مردم نميدانند.

وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيناهُ حُكماً وَ عِلماً وَ كَذلِكَ نَجزِي المُحسِنِينَ وقتى يوسف برشد رسـيد كه گويند اول آن هيجده سالگى است باو دو فضيلت بزرگ عطاء شد يكى حكمت، و شايد مقصود از حكم در اينجا قوت عقل نظرى و عقل عملى باشد زيرا كه كمال انسان در قوت اينكه دو فضيلت است كه يوسف در اينكه جهت بحدّ كمال رسيده، و شايد مقصود تعبير رؤياء باشد كه اينكه فضيلت را از خصوصـيات او بشـمار آورده و همين طورى كه بيوسف علم و حكمت عطـاء نموديم همين طور نيكوكـاران را جزاء و پـاداش نيكو ميدهيم.

وَ راوَدَتهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيتِها عَن نَفسِهِ وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ وَ قالَت هَيتَ لَكَ (مراوده) از راد يرود مشـتق گرديـده و بمعنى رفتن و آمـدن براى چيزى يعنى زليخا زن عزيز با يوسف از روى مكر بسيار رفت و آمد ميكرد كه او را بفريبد و از او تمتع ببرد.

از إبن عباس روايت ميكنند كه از جمله مراوده زليخا اينكه بود كه بيوسف

صفحه : ۳۵۶

ميگفت چه مـوى نيكـوئى دارى يوسـف ميگفت اول چيزيكه در خـاك پراكنـده ميشـود و ميريزد مـو است، ميگفت اى يوسـف چه صـورت قشـنگى دارى يوسف ميگفت (احسن الخـالقين) آنرا در رحم مـادر نقش بسـته، ميگفت اى يوسف حسن روى تو مرا لاغر

گردانیده یوسف میگفت شیطان تو را بر اینکه داشته، میگفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده اینکه آتش را بلطفت فرو نشان یوسف میگفت اگر آبی بر آتش تو زنم بآتش جهنّم سوخته شوم گفت برخیز و باندرون آنخانه برو که بسیار تشنه‌ام و غرضش اینکه بود که وقتی برود از پس او برود و مرادش را حاصل نماید یوسف گفت کسی در خانه رود که صاحب خانه باشد من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت ای یوسف در آنجا بستر عزیز افراشته در آنجا در آی و مراد مرا حاصل کن گفت چگونه خود را مستحق دوزخ گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم، گفت ای یوسف با من در آی در اینکه پرده کسی را راه نیست یوسف گفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلع است چگونه از او پوشیده میشود زلیخا گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز بآن اولی‌تر است گفت من عزیز را شربتی دهم تا بمیرد و من زن تو شوم یوسف گفت چگونه از عذاب و عقاب دوزخ خلاص یابی.

از سدی و اسحق روایت شده که مراوده زلیخا بیوسف اینکه بود که خود را می‌آراست و بر وی عرضه مینمود و وی را بخود دعوت میکرد گاهی ترغیب و گاهی ترهیب و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نمینگری یوسف میگفت چگونه بچیزی نگرم که عنقریب در خاک پوسیده شود، گفت مشاهده مویهای مجعّد من نمیکنی گفت چه فائده که با خاک آمیخته خواهد شد چون نزد یوسف می‌نشست یوسف روی از او برمیگردانید چون از تداویر مراوده عاجز شد در حیله دیگری شروع نمود خانه‌ئی بساخت و در و دیوار و زیر و بالای آنرا آینه نصب نمود و صورت خود و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو با هم معانقه مینمودند چون تمام شد از یوسف خواهش کرد که در اندرون آنخانه در آی

صفحه : ۳۵۷

و ببین هرگز مثل آنرا دیده‌ئی یوسف بالتماس او چون در آنخانه در آمد زلیخا در عقب او روان شد (وَ غَلَّقَتِ الأَبوابَ) و دربها را محکم بست و آن هفت خانه توی هم بود و در هر یک دری داشت زلیخا دربها را بست (وَ قالَت هَیتَ لَکَ) و گفت پیش من آی و بشتاب که من برای توام، اینکه کلمه اسم فعل است و برای تبیین آرند چون لام (سقیا لک) چون یوسف اینکه کلمه بشنید گفت (معاذ اللّه) بخدا پناه میگیرم (انّه ربی احسن مثوای) زیرا که پروردگار من منزل مرا نیکو قرار داده نزدیک بارگاه قدس و مرا منزلت عالی و درجه رفیع داده چگونه در حق او عاصی شوم و باین عمل قبیح اقدام نمایم و یا اینکه عزیز تربیت کننده من است چگونه حق او را رعایت ننمایم و دست خیانت بناموس او دراز کنم و همانا خداوند ستمکاران را رستگار نمیگرداند.

[منهج الصادقین] وَ لَقَد هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بِها لَو لا أَن رَأی بُرهانَ رَبِّهِ همانا زلیخا بیوسف میل نمود و یوسف میل بزلیخا کرده بود اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود.

سؤال- اهتمام یوسف بزلیخا چنانچه از آیه استفاده میگردد ظاهر آن با مقام عصمت منافات دارد زیرا که مقام عصمت آنطوریکه جماعت امامیّه قائلند مانع از هر خلافی است حتّی اینکه میل و اراده بامر قبیح منافی با مقام عصمت است صدوق [ره] در عیون الاخبار روایت میکند که مأمون از امام رضا ع همین مطلب را سؤال میکند امام ع در پاسخ آیه را اینکه طور قرائت میکند (لقد همت به و لو لا ان رأی برهان ربّه لهمّ بها) و لقد

حدثنی ابی عن ابیه الصادق ع انه قال (همت بان تفعل و همّ بان لا یفعل فقال المأمون للّه درک یا ابا الحسن)

بنا بر اینکه روایت معنی آیه چنین میشود اگر نبود که یوسف دید برهان پروردگارش را همانا میل کرده بود بزلیخا.

یعنی اگر نبود مقام عصمت الهی و لمعه نبوّت یوسفی که حائل شد میان یوسف و سبب خشم الهی و نیز اگر نبود وی را مرتبه کشف حقایق که لازمه مقام

صفحه : ۳۵۸

نبوّت است یوسف باعتبار مقام بشریت با اینکه همه وسائل و اسبابیکه مهیج شهوات انسانی است از وفور غریزه شهوت جوانی و جمال و آراسته‌گی زلیخا و چنین عاشق دل باخته ملکه مصر و در مقام و منزلت سلطنتی با اینکه تشریفات و گسترد‌گی رختخواب حریر و دیباج بدون ترس و هراس در منزل امن و امان عادة محال است انسان بتواند خودداری کند و میل نکند لکن چون یوسف (رأی) دید رؤیت یوسف البته رؤیت دل و درک حضور و رؤیت مقام عظمت و کبریائی بوده و کسی که چنین باشد چگونه ممکن است عمل قبیحی اراده نماید چنانچه در بعضی از تفاسیر گفته شده مقصود از رؤیت رؤیت قلب و درک حضور است نه جهات دیگر خلاصه با اینکه همه اسباب قوی چیزی نفس او را نگاه نداشت مگر اصل توحید و ایمان بلکه محبّت الهی که وجودش را پر کرده و قلبش را از غیر حق تعالی اشغال نموده و برای غیر محلی باقی نگذارده بود، و مؤید اینکه توجیه آخر آیه است که فرموده:

کَذلِکَ لِنَصرِفَ عَنهُ السُّوءَ وَ الفَحشاءَ إِنَّهُ مِن عِبادِنَا المُخلَصِینَ اشاره به اینکه که اینکه چنین ما نمودیم باو برهان را برای اینکه از او بدی و فحشاء را برگردانیم زیرا که او از بنده‌گان خالص ما بود، آیه خبر میدهد چون یوسف از بنده‌گان خالص ما بود همین خلوص و مقام عصمت او بود که از فحشاء و کار قبیح بلکه از اراده نمودن بآن او را باز داشتیم نه اینکه اراده کرده باشد و برهانی از خارج دیده باشد چنانچه بعضی از مفسرین گفته‌اند که جبرئیل بانگ بر او زد یا صورت یعقوب را دید یا چیز دیگری مانع او گردیده تمام اینها اشتباهست.

بعضی از مفسرین گفته اشعری مذهبان در باره یوسف سخنانی گفته‌اند که نه قلم را یاری تحریر و نه زبان را قوّه تقریر است با اینکه خداوند در همین سوره بعصمت او شهادت میدهد زیرا که یوسف بنده صبور متقی پرهیزکار بود و خدای تعالی او را برای عبودیت خود خالص گردانیده و بوی علم و حکمت عطاء

صفحه : ۳۵۹

نموده و او را از محسنین بشمار آورده با اینکه اوصاف چگونه ممکن است مایل بامر قبیح گردد یا چنانچه بعضی گفته‌اند کار قبیحی را اراده کند هرگز چنین نخواهد بود، قول صحیح همانست که دانشمندان از مفسرین گفته‌اند که برهان پروردگار نور عصمت الهی و لمعه نبوّت یوسفی بود که حائل گردید میان یوسف و خشم خداوندی و یوسف بقوت نبوّت و فتوت خود را نگاه داشت.

وَ استَبَقَا البابَ وَ قَدَّت قَمِیصَهُ مِن دُبُرٍ وَ أَلفَیا سَیِّدَها لَدَی البابِ قالَت ما جَزاءُ مَن أَرادَ بِأَهلِکَ سُوءاً إِلّا أَن یُسجَنَ أَو عَذابٌ أَلِیمٌ یوسف پیشی گرفت بسوی درب برای فرار، حرف جر که (الی) باشد حذف شده زیرا که (استبقا) بمعنی ابتداء است یوسف خواست از دست زلیخا فرار کند رو بگریز نهاد و زلیخا از عقب او روان شد و پشت پیراهن او را گرفت پشت پیراهن یوسف پاره شد.

از کعب الاحبار روایت میکنند که یوسف بهر دری که میرسید قفل آن درب باز میشد تا اینکه بدرب آخر رسیدند در آنجا عزیز مصر را پشت درب یافتند چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست که چیزی در بین آنها است که هر دو آشفته‌اند زلیخا پیشی گرفت و خواست خود را تبرئه کند بعزیز گفت چیست پاداش کسیکه خواهد باهل تو عمل بد کند مگر اینکه او را زندان کنی یا او را در مورد شکنجه و عذاب دردناک در آوری.

قالَ هِیَ راوَدَتنِی عَن نَفسِی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِن أَهلِها إِن کانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ الخ یوسف گفت او از نفس من درخواست نمود و من امتناع نمودم در آنهنگام کسی از وابستگان زلیخا حاضر و او شخصی با فراست بود شهادت داد و گفت اگر گریبان پیراهن یوسف از جلو دریده بدانید که زلیخا راست میگوید و یوسف از دروغگویان است و اگر پیراهنش از عقب دریده یوسف راست میگوید و زلیخا از دروغگویان است.

و در اینکه شهادت دهنده چه کسی بود چند قول است:

صفحه : ۳۶۰

بقولی مرد حکیم دانشمندی با عزیز دم درب نشسته بودنـد او اینکه طور شـهادت داد، و بقولی پسـر عموی خود زلیخا بود، و بقول دیگر که از طریق اهل بیت و بعضی از اهل تسنن رسیده بچه‌ئی بود در گهواره و از کسان خود زلیخا بود که بزبان آمد و اینکه طور شهادت داد.

فَلَمّا رَأی قَمِیصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِن کَیدِکُنَّ إِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ وقتی عزیز مصـر دید پیراهن یوسف از عقب دریده فهمید که زلیخا خطاء کار است گفت اینکه از کید شما زنها است زیرا که کید شما زنها بزرگ است.

بعضـی از مفسـرین گفته‌انـد که کیـد زنها از کیـد شـیطان بزرگ‌تر است زیرا که کید زنان زود در دل می‌نشـیند و تأثیر میکند، و از بعض علماء نقل شـده که گفته ترس من از زنان زیادتر از ترس من است از شـیطان زیرا که خداونـد کید شـیطان را آنجا که فرموده (إِنَّ کَیدَ الشَّیطانِ کانَ ضَعِیفاً) ضـعیف شمرده و کید زن را بزرگ بشمار آورده آنجا که فرموده (إِنَّ کَیدَکُنَّ عَظِیمٌ) همانا کید زنها بزرگ است.

یُوسُفُ أَعرِض عَن هذا وَ استَغفِرِی لِذَنبِکِ إِنَّکِ کُنتِ مِنَ الخاطِئِینَ وقتی عزیز زن خود را خطاء کار یافت رو بیوسف نمود و گفت ای یوسف تو از اینکه قضیه اعراض نما، و رو بزلیخا کرد و گفت و (استَغفِرِی لِذَنبِکِ) طلب آمرزش کن برای گناهت بدرستیکه تو از خطاء کاران هستی.

صفحه : ۳۶۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

اشاره

وَ قالَ نِسوَةٌ فِی المَدِینَةِ امرَأَتُ العَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَن نَفسِهِ قَد شَغَفَها حُبًّا إِنّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِینٍ (۳۰) فَلَمّا سَمِعَت بِمَکرِهِنَّ أَرسَلَت إِلَیهِنَّ وَ أَعتَدَت لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَت کُلَّ واحِدَةٍ مِنهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخرُج عَلَیهِنَّ فَلَمّا رَأَینَهُ أَکبَرنَهُ وَ قَطَّعنَ أَیدِیَهُنَّ وَ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِن هذا إِلاّ مَلَکٌ کَرِیمٌ (۳۱) قالَت فَذلِکُنَّ الَّذِی لُمتُنَّنِی فِیهِ وَ لَقَد راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ فَاستَعصَمَ وَ لَئِن لَم یَفعَل ما آمُرُهُ لَیُسجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرِینَ (۳۲) قالَ رَبِّ السِّجنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیهِ وَ إِلاّ تَصرِف عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصبُ إِلَیهِنَّ وَ أَکُن مِنَ الجاهِلِینَ (۳۳) فَاستَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنهُ کَیدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ (۳۴)
ثُمَّ بَدا لَهُم مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآیاتِ لَیَسجُنُنَّهُ حَتّی حِینٍ (۳۵)

صفحه : ۳۶۲

[ترجمه]

زنان مصر در مقام ملامت زلیخا برآمدند و گفتند زن عزیز شیفته غلام خود شده حب یوسف در اعماق دل او فرو رفته و ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم [۳۰]

وقتی زلیخا ملامت آنها را شنید آنها را دعوت نمود و مجلسی آراسته گردانید و برای آنها بالش و متکائی بگسترد و بدست هر یک از آنان کاردی داد (برای اینکه نارنج یا ترنجی پاره کنند) و بیوسف گفت بر اینکه زنان بیرون آی وقتی زنان مصر او را دیدند (زبان بتکبیر گشودند) و بجای ترنج دستهای خود را بریدند و گفتند حاش للّه اینکه پسر بشر نیست بلکه نیست اینکه مگر فرشته بزرگواری [۳۱]

زلیخا وقتی دید زنها اینکه طور از خود بی‌خود شدند و شیفته یوسف گردیدند گفت اینکه همان است که شما مرا ملامت میکردید و من خودم با او مراوده نمودم و از نفس او تقاضا نمودم و او عفت ورزید و اگر آنچه باو امر مینمایم نکند البته او را بزندان می‌اندازم و هر آینه او از خار شدگان خواهد گردید [۳۲]

یوسف (در مقام مناجات) گفت پروردگار من زندان دوست‌تر است نزد من از آنچه اینها مرا بسوی آن میخوانند و اگر تو کید و مکر اینکه زنان را از من نگردانی بآنها میل مینمایم و از جاهلین میگردم [۳۳]

و پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید زیرا که او شنوا و دانا است [۳۴]

پس از آنکه بر آنها پاک دامنی یوسف ظاهر گردید رأی آنها بر اینکه قرار گرفت که تا مدتی یوسف را زندانی کنند [۳۵]

.

صفحه : ۳۶۳

(توضیح آیات)

وَ قالَ نِسوَةٌ فِی المَدِینَةِ امرَأَتُ‌العَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَن نَفسِهِ قَد شَغَفَها حُبًّا پس از آنکه خبر مراوده زلیخا با یوسف و عشق او بین مردم شهر مصر شایع گردید زنهای رؤساء در اجتماعاتشان زبان بمذمت زلیخا باز نموده که زن عزیز با غلام خودش مراوده پیدا نموده و عاشق و بی‌قرار او گردیده و چنان محبت غلام در باطن قلب او فرو رفته که بی‌قرار شده (شغاف قلب) بمعنی باطن دل است یعنی محبّت یوسف در باطن قلب او داخل شده.

در مفردات گفته (شغفها حبّا) ای اصاب شغاف قلبها ای باطنه. [پایان] گویند زلیخا در محبّت یوسف چنین بود که هر چه غیر او بود فراموش کرده بود بطوریکه نمی‌شنید مگر ذکر او و نمیشناخت جز حسن او و نظر نمیکرد باحدی غیر از او و از شدت عشق او شبها خواب نمیرفت مگر اندکی و غذا نمیخورد مگر بقدر سد رمق و نفس نمیکشید مگر بذکر او و هر چیزی را یوسف نام مینهاد و وقتی خون میگرفت قطرات خون او که بزمین میچکید یوسف یوسف نوشته بود وقتی سر بلند میکرد ستارگان را بنگرد میدید اسم یوسف بر ستارگان نوشته شده و همیشه عاشق و آله و در محبّت یوسف متحیر و سرگشته بود اینکه بود که زنهای مصر در مقام مذمّت زلیخا گفتند عشق یوسف در باطن قلبش فرو رفته.

إِنّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِینٍ و همانا ما زلیخا را می‌بینیم که در گمراهی هویدا واقع است نظر به اینکه که شأن و مقام او بالاتر از اینکه است که چنین ملکه مصر با غلام و زر خرید خود عشق بازی نماید و شاید میگفتند زن عزیز باین عمل خود و شوهرش را مفتضح و بی‌آبرو میگرداند.

صفحه : ۳۶۴

فَلَمّا سَمِعَت بِمَکرِهِنَّ أَرسَلَت إِلَیهِنَّ وَ أَعتَدَت لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَت کُلَّ‌واحِدَةٍ مِنهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخرُج عَلَیهِنَّ وقتی زلیخا مکر آنها را که در خفای او او را مذمّت و سرزنش مینمودند شنید آنان را دعوت نمود و مجلسی آراسته گردانید از بالش و متکاء، و شاید

مقصود از متکاء آن کرسی سلطنتی باشد که مخصوص بسلاطین و وزراء آن زمان بوده و انواع و اقسام خوراکیها و میوه جات را مهیا گردانید و برای هر نفری از مدعوین کاردی در دست رس آنها گذارد و وقتی مجلس مهیا گردید و بانوان رؤساء آمدند در حینی که مشغول پاره کردن فاکهه یا گوشت شدند گفت ای یوسف بر اینکه بانوان بیرون آی و چون یوسف بنده بود از اطاعت کردن چاره نداشت از روی ناچاری بیرون آمد.

فَلَمّا رَأَينَهُ أَكبَرنَهُ وَ قَطَّعنَ أَيدِيَهُنَّ وَ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما هذا بَشَراً إِن هذا إِلّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

بقول شاعر (ز خلوتخانه آن گنج نهفته برون آمد چو گلزار شکفته)

وقتی بانوان او را دیدند جمالش در نظر آنها بزرگ نمودار گردید بطوری که از خود بی‌خود شدند و محو جمال او گردیدند و شیفته دیدار او شده خود را فراموش کردند و عوض اینکه گوشت یا ترنج را ببرند دستهای خود را بریدند و از شدت بهت هیچ نفهمیدند که دست خود را میبرند و گفتند (حاش للّه) اصل آن حاشا است الف برای تخفیف حذف شده و خدا را تکبیر نمودند و جمال و جلال یوسف ع بقدری در نظرشان بزرگ جلوه نمود که گفتند حاشا که اینکه بشر باشد بلکه اینکه ملك بزرگواری است بصورت انسانی جلوه نموده.

قالَت فَذلِكُنَّ الَّذِي لُمتُنَّنِي فِيهِ وَ لَقَد راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ فَاستَعصَمَ وَ لَئِن لَم يَفعَل ما آمُرُهُ لَيُسجَنَنَّ وَ لَيَكُوناً مِنَ الصّاغِرِينَ وقتی زلیخا چنین حالی از بانوان مصری دید خود را در عشق یوسف ذیحق دانست بآنها اعتراض نمود و گفت اینکه آنست که من در عشق او خود باخته شده‌ام

صفحه : ۳۶۵

و با او مراوده نموده و تمتع از او میخواستم و شما مرا در غیاب مذمّت نمودید و نسبت گمراهی و کج روی بمن دادید و او عصمت خود را نگاه داشت و خواهش مرا نپذیرفت و همانا اگر آنچه باو امر میکنم نکند و با لام تأکید و نون ثقیله کلام خود را مؤکّد میگرداند که البته او را بزندان می‌اندازم تا اینکه از خوارشدگان باشد.

شیخ طنطاوی در تفسیر جواهر راجع بآیه بیانی دارد که برای وضوح اجمالی از آنرا در اینجا ترجمه مینمایم:

بدان اینکه قصه را ذکر نکرده برای اینکه جمال یوسف را بشناسی یا فقط بفهمی زنان مصر دستهای خود را بریدند کلّا نه چنین است بلکه اینکه آیات نشانه‌ئی است ببیان اعلاـ و درجات ابهی و انسان را مایل میگرداند بسوی پند گرفتن و موعظه است برای کسب علم و اخلاق، همانا جمال محبوب است و مردم وقتی از جمال غافل گردیدند جهّالند همانا جمال صورت و وجاهت دختران و بچه پسران را عموم مردم و خواص آنرا میشناسند و جمال رجال و نساء معروف و مشهور است و آن بین عامه و خاصه ظاهر است. و لکن در اینجا جمالی است اجل و حسنی است اعلا و بهجتی است ارقی و او جمال هذه الدنیا و بهجت آن بلکه جمال خدا آن جمالیکه تجلی کرده در وجود آسمانها و زمین و اینکه جمالی است که از جهّال محجوب گردیده و از آن بزرگان حکماء و خواص آنها بهره میبرند که از اینکه جمال بدیع همیشه در دنیا در بهجت و سرورند و وقتی زنها از صورت یوسف عقلشان مستور گردید و دستهای خود را بریدند در حالیکه یوسف مخلوقی است در عالم چه چیز است گمان تو نسبت بکسیکه رموز عالم را بفهمد و بر بعضی از اسرار و عجائب آن مطلع گردد و آنها کسانی میباشند که چیزی می‌بینند (که جای دارد از شدت بهت) گردنهای خود را قطع نمایند زیرا که (مرتبه) دون آن اولو الالباب را متحیر میگرداند آیا چنین کسانی حق دارند که عمر خود را صرف نمایند در عجائب عالم

صفحه : ۳۶۶

و ثروت و مال خود را صرف کنند برای اینکه از آن تمتع ببرند و راحت خود را بذل کنند در درس آن، آنهایند که براستی و صدق خالص گردیده شده‌اند، آنهایند که بحقیقت و از روی صدق عاشق حقند، آنها کسانی میباشند که بجمال حقیقی نظر میکنند، آنان کسانی هستند که بوصال فائز گردیده‌اند، آنهایند رجال، آنها کسانی میباشند که بکثرت فکر و عمل قلب خود را قطع کرده‌اند و بدن خود را بصدمه انداخته‌اند و چنین کسانی در محبّت اکتفاء نکرده‌اند ببریدن دستهایشان زیرا که اینکه محبّت دانی و ناچیز است و کجا توان مقایسه نمود دانی را بعالی. [پایان] قالَ رَبِّ السِّجنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدعُونَنِی إِلَیهِ وَ إِلّا تَصرِف عَنِّی کَیدَهُنَّ أَصبُ إِلَیهِنَّ وَ أَکُن مِنَ الجاهِلِینَ یوسف وقتی سخن زلیخا را شنید در مقام مناجات گفت پروردگارا زندان دوست‌تر است برای من از آنچه اینکه زنها مرا بآن میخوانند و اگر کید و مکر آنان را از من نگردانی ممکن است بآن مایل گردم و در جماعت جهّال داخل شوم یوسف بآن حقیقت روحانی خود میدانست که زندان یک صدمه جسمانی است که ببدن لطیفش وارد میآید لکن آن عمل قبیح زنا اگر واقع شود روحش را لکه‌دار میگرداند و بآن درجه عصمت و نبوّت او لطمه میزند اینکه بود که زندان را ترجیح داد و اظهار مینماید که آن نزد من محبوب‌تر است از آنچه اینها مرا بآن میخوانند.

مفسرین بدلالت ضمیر (یدعوننی) و ضمیر (کیدهنّ) که هر دو دلالت بر جمع دارد گفته‌اند پس از آن خواتین مصر که در آن مجلس حاضر بودند با آنکه هر یک شیفته جمال یوسف گشته دور او را گرفتند و هر یک با کمال عشوه‌گری که مخصوص بعضی از زنها است و میخواستند او را بفریبند زبان بملامت و سرزنش او گشودند و گفتند ای یوسف چرا از جوانی و طراوتی که بر دل خانم عزیز مصر حکومت میکند استفاده نمیکنی اینکه زندگی با شکوه، اینکه کاخ مجلل

صفحه : ۳۶۷

اینکه خانم عاشق که مجذوب و فانی در تو گشته دیگر چه میخواهی آیا سزاوار است که خانم عزیز مصر در عشق تو بسوزد و وعده وصل بوی ندهی اینکه همه وسائل خوشبختی که برای تو مهیا است برای احدی نیست.

و ما متفقا صلاح تو را در اینکه میدانیم که دست از اینکه خشکی بی‌مورد برداری و آنچه دلخواه خانم است انجام دهی تا در زندگی کامیاب گردی و اگر خواستی دست از اینکه خشکی برنداری بخشم خانم عزیز مصر گرفتار میشوی و سر انجام بزندان و ذلت گرفتار میگردی.

در کتابی بنام پرتوی از جمال انسانیّت گفته: خانمهای دست بریده بطبیعت حال مطالبی از اینکه قبیل برای نرم کردن یوسف گفتند، اما فرزند یعقوب چشمان با حیاء و حق بینش را فرو هشته و در اعمال دل خود فرو رفته و بسخنان فریبنده گرم بانوان که با لحن عاشقانه و با ناز و عشوه مخصوص اداء میشود گوش میدهد اما دل نمیدهد و نمیتواند دل بدهد زیرا دل خود را در جای دیگر گرو گذاشته در همین لحظه که گوشش بگفته خانمها است مرغ دلش در محیط لا مکان و صوامع ملکوت و عالم صفا و نور در پرواز است و از قلب پاک و روح ملکوتی خود آهنگ دل‌نوازی را میشنود و از کنگره عرش صفیری بگوش دلش میرسد آن آهنگ و صفیر تمام دلش را تصرف کرده.

بانوان دل باخته و دنیادار سرگرم دل بری و عشوه‌گری و سخنان فریبنده و عاشقانه‌اند اما متوجه نیستند که در داخل وجود فرزند یعقوب دستگاه گیرنده‌ئی هست که آهنگهائی را از آن سوی اینکه عالم و از پشت پرده طبیعت میگیرد و اساسا دل یوسف اینجا نیست که سخنان آنان در آن نفوذ کند.

هرگز حدیث حاضر و غائب شنیده‌ئی من در میان جمع و دلم جای دیگر است

بانوان مصر عاشق و دل باخته یوسف هستند امّا نمیدانند و نتوانند بدانند که اینکه جوان کنعانی هم عاشق است و عشق او از عشق آنان بسی سوزنده‌تر و جاذبه معشوق وی بسیار قوی‌تر است و در همین حال که آنان سخنان فریبنده

صفحه : ۳۶۸

میگویند او در حال جذبه است و جان و عقلش بسوی دیگری مجذوب گشته و آهنگ غیبی و ملکوتی قلب و روانش را سخت مشغول کرده است.

یوسفا حقیقت انسانیّت و گوهر ذات بشریت شایسته آنست که همیشه از نور حقیقت و حقیقت نور مشعشع و برافروخته باشد و پلیدیهای عالم پست مادّه هیچگاه او را آلوده نگرداند عزیزا دل آگاه و جان پاک تو که از نور نبوّت و الهامات غیبی پرتو گرفته و میگیرد و در اعماق چاه از آن برخوردار بوده است بسی عزیزتر و ارجمندتر از آنست که بسخنان پوچ و آلوده کننده اینکه بانوان غافل و سرمست توجه کند استقلال روح و صفای دل و عزت نفس و نور ایمان گرانبهاترین سرمایه‌ئی است که جهان بشریت میتواند داشته باشد و اکنون تو از اینکه سرمایه پر ارزش بقدر کافی بهره‌مند میباشی اینکه دنیای کثیف و آلوده و اینکه آب و رنگ زود گذر و بی‌ارزش و اینکه جهان گذران را بگذار برای اهلش برای آنانکه از آگاهی دل و صفای باطن و لذت ایمان بی‌خبرند. [پایان] از حقایق سلمی نقل میکنند که گفته حق سبحانه باین آیه مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در رویت مخلوقی باین مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید از هیچ بلاء و عناء متألم نشوید. [بیت]

گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد بیداد تو سهل است فراموش توان کرد

[پایان] در تفسیر کاشفی از صاحب وسیط که او بسند خود از جابر انصاری چنین نقل میکند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود جبرئیل فرود آمد و گفت خدا تو را سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی آفریدم و حسن تو را از نور عرش گرفتم (و ما خلقت خلقا احسن منک) یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال، در شهود جمال یوسفی فقط دستها بریده شد و در شهود کمال محمدی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زنّارها قطع گردید. [بیت]

صفحه : ۳۶۹

از حسن روی یوسف دست بریده سهل است در پای دلبر ما سرها بریده باشد

از عایشه نقل میکنند که در وصف حضرت رسالت پناه [ص] گفته [شعر]

زنان مصر بهنگام جلوه یوسف ز روی بیخودی از دست خویش بریدند

مقرّر است که دل پاره پاره میکردند اگر جمال تو ای نور دیده میدیدند

فَاستَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنهُ کَیدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ العَلِیمُ وقتی یوسف از روی حقیقت و خلوص نیّت با قلب پاک و بی‌آلایش با خدای خود مناجات نمود و درخواست کرد که شرّ زنها را از او بگرداند و اظهار نمود که من شکنجه زندان را بیشتر دوست میدارم از آنچه مرا بآن دعوت مینمایند و اگر تو کید آنان را از من نگردانی همانا بمقتضای طبیعت بشری با اینکه وسائل مادّی ممکن است میل کنم بسوی آنها آنوقت بوده باشم از جهّال و تباه روزگاران اینکه است که خدای تعالی در اینکه آیه خبر میدهد که

پروردگارش مدعو او را اجابت نمود و كيد زنها را از او گردانيد زيرا كه او شنوا است و صدائی و ندائی از او مخفی نيست و عالم و دانا است بر آنچه صلاح امور است.

ثُمَّ بَدا لَهُم مِن بَعدِ ما رَأَوُا الآياتِ لَيَسجُنُنَّهُ حَتّی حِينٍ فاعل در (بدا لهم) مضمر است و مفسر آن (ليسجننه) يعنی پس از آنكه بر آنها كه شايد مقصود عزيز مصر و بزرگان مملكت باشد برائت يوسف و خدعه زليخا بدلالت دريده شدن پيراهن يوسف از عقب و اظهار خود زليخا در حضور خواتين مصری ثابت گرديد و شيوع پيدا نمود رأی آنها بر اينكه قرار گرفت كه يك مدت كوتاهی يوسف عزيز را زندانی كنند و اينكه رأی ظاهرا اول از ناحيه زليخا صادر شده كه بلكه يوسف زجر زندان بكشد و بر اينكه عمل قبيح حاضر گردد، و شايد عزيز مصر با اينكه بدرستی برای او برائت يوسف معلوم شده بود خواست برای حفظ آبرو كه مردم يوسف را خائن بدانند و نيز اينكه حرف از دهن مردم بيفتد كه زن عزيز عاشق غلام خود شده رأی آنها بر اينكه قرار گرفت كه چند صباحی يوسف را زندانی كنند اينكه بود كه عزيز مصر امر كرد يوسف را بزندان ببرند

صفحه : ۳۷۰

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۳۶ تا ۴۲]

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَيانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعصِرُ خَمراً وَ قالَ الآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحمِلُ فَوقَ رَأسِی خُبزاً تَأكُلُ الطَّيرُ مِنهُ نَبِّئنا بِتَأوِيلِهِ إِنّا نَراكَ مِنَ المُحسِنِينَ (۳۶) قالَ لا يَأتِيكُما طَعامٌ تُرزَقانِهِ إِلاّ نَبَّأتُكُما بِتَأوِيلِهِ قَبلَ أَن يَأتِيَكُما ذلِكُما مِمّا عَلَّمَنِی رَبِّی إِنِّی تَرَكتُ مِلَّةَ قَومٍ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم كافِرُونَ (۳۷) وَ اتَّبَعتُ مِلَّةَ آبائِی إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ما كانَ لَنا أَن نُشرِكَ بِاللّهِ مِن شَیءٍ ذلِكَ مِن فَضلِ اللّهِ عَلَينا وَ عَلَی النّاسِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَشكُرُونَ (۳۸) يا صاحِبَیِ السِّجنِ أَ أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيرٌ أَمِ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ (۳۹) ما تَعبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاّ أَسماءً سَمَّيتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُكُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِنِ الحُكمُ إِلاّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاّ تَعبُدُوا إِلاّ إِيّاهُ ذلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۴۰)

يا صاحِبَیِ السِّجنِ أَمّا أَحَدُكُما فَيَسقِی رَبَّهُ خَمراً وَ أَمَّا الآخَرُ فَيُصلَبُ فَتَأكُلُ الطَّيرُ مِن رَأسِهِ قُضِیَ الأَمرُ الَّذِی فِيهِ تَستَفتِيانِ (۴۱) وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذكُرنِی عِندَ رَبِّكَ فَأَنساهُ الشَّيطانُ ذِكرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجنِ بِضعَ سِنِينَ (۴۲)

صفحه : ۳۷۱

[ترجمه]

و با يوسف دو غلام پادشاه داخل زندان گرديدند يكی از آنها گفت من در خواب ديدم خمر ميفشردم و آن ديگری گفت من در خواب ديدم طبق نانی روی سرم بود و مرغان هوا آنرا بمنقار ميربودند ما را بتعبير آن آگاه گردان همانا ما تو را از نيكوكاران می‌بينيم [۳۶]

يوسف گفت شما را خبردار ميكنم بتأويل رؤيايتان پيش از اينكه طعام شما را بياورند و پيش از اينكه تعبير آن بر شما بيايد (و بآن آگاه گرديد) و اينكه از آن چيزهائی است كه پروردگار من بمن آموخته همانا من ترك كردم دين قومی را كه بخدا ايمان ندارند و بآخرت نيز كافرند [۳۷]

و تابع گردیدم ملت آباء خودم را ابراهیم و اسحق و یعقوب و نشاید ما را اینکه برای خدا چیزی را شریک قرار بدهیم و اینکه توحید از فضل خدا است بر ما و بر مردم و لکن بیشتر افراد بشر شکر گذار نیستند [۳۸]

ای دو رفیق زندانی من آیا خدایان متفرق بهتر است یا خدای واحد قهّار [۳۹]

پرستش نمیکنید شماها مگر اسمهائی را که شما و پدرهایتان نام‌گذاری کرده‌اید آن بتها را و فرو نفرستاده خدا بپرستش آنها هیچ حجتی و حکم بعبادت نیست مگر برای خدا، امر فرموده که عبادت نکنید مگر او را اینکه است دین و آئین محکم راست و لکن بیشتر مردم نمیدانند [۴۰]

ای دو رفیق زندانی من یکی از شما که ساقی شراب شاه بوده برمیگردد بمنصب خود و آن دیگر او را بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر او را میبرند و در قضاء الهی گذشته آنچه را که از آن سؤال نمودید [۴۱]

یوسف بآن یکنفری که گمان میکرد نجات می‌یابد گفت وقتی نزد پادشاه رسیدی مرا بیاد آور وقتی بیرون رفت شیطان یاد یوسف را از نظر او برد و بسلطان تذکر نداد و یوسف چند سال در زندان ماند [۴۲]

.

صفحه : ۳۷۲

(توضیح آیات)

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعصِرُ خَمراً وَ قالَ الآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحمِلُ فَوقَ رَأسِی خُبزاً تَأکُلُ الطَّیرُ مِنهُ نَبِّئنا بِتَأوِیلِهِ إِنّا نَراکَ مِنَ المُحسِنِینَ بعضی از مفسرین گفته‌اند پس از آنکه بانوان مصری سخن زلیخا را شنیدند که با یوسف مراوده نموده و یوسف امتناع کرده و مراد او را برنیاورده و او را ملامت کردند و دیدند آنچه یوسف را نصیحت کردند که رام شود فائده نبخشید بزلیخا گفتند صلاح در اینکه است که چند روزی او را بزندان افکنی تا سختی زندان را ببیند و حاضر شود اینکه بود که زلیخا نزد عزیز آمد و گفت اینکه غلام کنعانی مرا رسوا نموده و مردم نسبتهای بد بما میدهند خوب است چند روزی او را بزندان افکنی که مردم بدانند او خطا کار است و عزیز نزد شاه رفت و درخواست نمود که یوسف را بزندان افکند.

و دو نفر از غلامان شاه یکی ساقی او بنام یونا یا منو و دیگری طبّاخ بنام حجله یا مجلب بود اینکه دو نفر باتهام اینکه خواستند زهر خورد سلطان بدهند زندانشان کردند.

مفسرین گفته‌اند چون یوسف در زندان با زندانیان محبّت مینمود از حال آنان پرسش میکرد و بعیادت بیماران آنها میرفت و میگفت دل تنگ نباشید صبر کنید خدا شما را بزودی فرج میدهد آنها از زیبائی و خلق نیکوی او خوشحال بودند باو گفتند ای جوان تو کیستی که اینکه قدر نیکی گفت من یوسف إبن یعقوب صفی اللّه بن اسحق ذبیح اللّه بن ابراهیم خلیل اللّه، زندانبان گفت ای پیمبر زاده (و اللّه) اگر میتوانستم تو را رها مینمودم اکنون در خدمت آنچه بتوانم میکنم و زندانیان همه روز نزد او میآمدند و با او اظهار محبّت میکردند و او آنها را موعظه و اندرز مینمود.

صفحه : ۳۷۳

یوسف بآنها گفت ای یاران در محبّت بمن افراط نکنید هر کس بمن محبت ورزید از او محنت دیدم، عمه‌ام مرا دوست میداشت و میخواست مرا نزد خود نگاه دارد کمربندی که از ابراهیم ع بوی میراث رسیده بود بکمر من بست در حالیکه خواب بودم و مرا برای اینکه یک سال نزد او بمانم مرا متهم بدزدی گردانید زیرا که در عرف اینها پاداش دزدی چنین بود، و پدرم مرا دوست داشت

بمحنت برادران افتادم و مرا بچاه انداختند، و زليخا مرا دوست داشت بزندانم انداخت.

خلاصه آن طورى كه مفسرين گفته‌اند زندانيان با او رفاقت نموده و هر روز ميآمدند و خوابهاى خود را براى وى نقل مينمودند شبى آن دو نفر ساقى و طباخ هر يك خوابى ديدند آمدند نزد يوسف يا راستى خواب ديده بودند يا دروغ ميگفتند، بقولى ساقى راست گفته بود و طباخ دروغ گفت.

آيه خبر ميدهد كه يكى از آنها گفت من يدم خمر ميفشردم و ديگرى گفت من ديدم بالاى سرم طبق نان است و مرغان مى‌ربودند اى يوسف ما را بتعبير آن خبردار نما زيرا كه ما تو را از نيكوكاران مى‌بينيم يوسف [ع] گفت قالَ لا يَأتِيكُما طَعامٌ تُرزَقانِهِ إِلّا نَبَّأتُكُما بِتَأوِيلِهِ قَبلَ أَن يَأتِيَكُما ذلِكُما مِمّا عَلَّمَنِي رَبِّي بقولى مرجع ضمير (تأويله) ممكن است طعام باشد و مقصود چنين بوده كه مقام او را بشناسند و نصايح او را بپذيرند، و شايد مرجع ضمير چنانچه از آيه متبادر ميشود تعبير خواب آنها باشد كه بزودى خواب شما را تعبير ميكنم.

يوسف چون نخواست اول تعبير خواب آنها را قبل از آنكه بوظيفه خود كه تبليغ بيگانه پرستيدن و توحيد است براى آنها بيان كند اينكه بود كه اول بآنها وعده ميدهد كه من پيش از آنكه موقع غذاى شما برسد تعبير خوابتان را بشما خبر ميدهم و اينكه تعبير خواب از آن چيزهائى است كه پروردگار من بمن تعليم گردانيده و مرا عالم بتعبير رؤيا كرده و شما را خبردار ميكنم.

صفحه : ۳۷۴

إِنِّي تَرَكتُ مِلَّةَ قَومٍ لا يُؤمِنُونَ بِاللّهِ وَ هُم بِالآخِرَةِ هُم كافِرُونَ اشاره به اينكه كه چون من مشرك نبودم كه بغير خداى واحد احد كسى را يا چيزى را با خدا شريك گردانم بلكه موحد بودم و نيز بمعاد و سراى آخرت ايمان داشتم چون چنين بودم يعنى ايمان بخدا و روز جزاء داشتم خداوند تفضلا بمن علم تعبير خواب عنايت فرموده و مرا بر اسرارى مطلع گردانيده.

وَ اتَّبَعتُ مِلَّةَ آبائِي إِبراهِيمَ وَ إِسحاقَ وَ يَعقُوبَ ما كانَ لَنا أَن نُشرِكَ بِاللّهِ مِن شَيءٍ ذلِكَ مِن فَضلِ اللّهِ عَلَينا و چون اينكه نحو از علوم لدنى خارج از علوم عادى است كه بكسب و تدريس و آزمودن بدست آيد يوسف ميخواهد زندانيان را بمنشأ علم خود آگاه نمايد و نيز معجزه خود را اظهار كند كه چون من عبادت بت نكردم و تابع ملت آباء كرام خود ابراهيم و اسحق و يعقوب كه اينها يكتا پرست و موحّد بودند گرديدم خداوند بمن تفضل نموده و مرا بچيزهائى آگاه گردانيده كه ديگران چون عبادت بت نمودند از علوم بى‌نصيب گرديدند و اينكه ما را موفق گردانيده كه براى خدا شريك قرار نداديم اينكه نيز بتفضل و فضل او بود كه ما را حفظ نموده وَ عَلَى النّاسِ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَشكُرُونَ ممكن است در توجيه آيه گفته شود اينكه فرموده (ما كانَ لَنا أَن نُشرِكَ بِاللّهِ مِن شَيءٍ ذلِكَ مِن فَضلِ اللّهِ عَلَينا وَ عَلَى النّاسِ) نه اينكه مقصود چنين باشد كه ما را مجبور گردانيده بر اينكه بر خدا شريك قرار ندهيم بلكه مقصود اينكه است كه ما را موفق گردانيده بر يكتا پرستى و توحيد خداى تعالى و اينكه اظهار نعمت و لطف الهى است كه خواسته زندانيان را حاضر كند كه گوش بنصايح او بدهند و بپذيرند.

و نيز قوله تعالى (وَ عَلَى النّاسِ) شايد مقصود اينكه باشد كه فضل خداى تعالى بر تمام افراد بشر اينكه است كه همه را بفطرت توحيد كه فرموده (فِطرَتَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيها) آفريده و اينكه فضل و رحمتى است بر تمام مردم و بعضى

صفحه : ۳۷۵

آن فطرت خدا دادهئى خود را بمتابعت آباء و اجداد خود پوشيده‌ايد.

در مفردات گفته (فِطرَتَ اللّهِ الَّتِي فَطَرَ النّاسَ عَلَيها) فاشارة منه تعالى الى ما فطر اى ابدع و ركز فى النّاس من معرفته تعالى و فطرة اللّه هى ما ركز فيه من قوته على معرفة الايمان و هو المشار اليه بقوله (وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن خَلَقَهُم لَيَقُولُنَّ اللّهُ). [پايان] يا صاحِبَيِ السِّجنِ أَ

أَربابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيرٌ أَمِ اللّهُ الواحِدُ القَهّارُ يوسف [ع] پيش از اينكه تعبير رؤياء آن دو نفر زندانيان را بنمايد شروع بتبليغ نموده و گفت اى دو رفيق زندانى من آيا خدايان متفرق كه شماها پرستش ميكنيد بهتر است يا خداى واحد قهار.

گفته‌اند مقصود از (ارباب متفرقون) تمامى بتها و معبودانى بودند كه مشركين آنها را مربّى عالم و مدبر كون ميدانستند از خورشيد و آتش و ملائكه و كواكب و غير اينها از صنمهائى كه مشركين آنها را ميساختند و قبله‌گاه خود قرار ميدادند و براى هر بتى از اينها فضيلت مخصوصى قائل بودند و او را منشأ اثر ميدانستند اينكه است كه فرموده آيا اينهائيكه اشياء متفرق پراكنده‌اند كه هر يك را باعتبارى اله و مدبر كون ميدانيد بهترند يا خداى واحد قهار.

اينجا ظاهرا حضرت يوسف [ع] خواسته ارشاد بعقل نمايد كه شما رجوع بعقل خودتان بنمائيد كه بحكم عقل اشياء متفرق كه هر يك در وجود و بقاء محتاج باشياء ديگرى است و بخودى خود نه وجودى براى آنها متصور است و نه بقائى توانند داشت آيا چنين اربابى كه بگمان شما قابل پرستشند بهترند يا خداى واحد كه بهيچ وجه تعدد نه در ذات او و نه در صفات حقيقه او و نه در الوهيت او تصور ندارد و نيز مستغنى از غير است و قهار است كه قاهر و غالب بر تمام ممكنات است (وَ هُوَ القاهِرُ فَوقَ عِبادِهِ) تمام ممكنات در مقابل قهاريت او ناچيزند (كُلُّ شَيءٍ هالِكٌ إِلّا وَجهَهُ) آيا چنين خدائى را بايستى پرستش نمود يا موجوداتيكه سرتاسر پا محتاج بغيرند و ابدا قابل پرستش نميباشند و مقهور

صفحه : ۳۷۶

قهر پديد آورنده خودشانند.

چنانچه بعضى از مفسرين گفته‌اند چون مشركين معتقد بودند كه خداى تعالى اجل و بلندتر از آن است كه عقل ما و فهم ما باو احاطه نمايد اينكه است كه براى ما ممكن نيست باو توجه نمائيم و بعبوديت باو تقرب جوئيم و در حضور او خاضع گرديم اينكه است كه ببعض مخلوقات شريفه كه در نظر آنها در نظام عالم مؤثر ميباشند توجه ميكنيم و آنها را عبادت ميكنيم و شفيع خود ميگردانيم كه بواسطه آنها باو تقرب جوئيم. [پايان] آرى مسلما هيچ عاقلى بتها و صنمها را و نيز آنچه مخلوق است آفريننده عالم قرار نميدهد بلكه گمان ميكنند راهى براى شناسائى خالق و موجد عالم ندارند كه توجه باو نمود و روى دل باو آرند و باو عرض حاجت نمايند و ندانسته‌اند چنانچه فرموده (هُوَ مَعَكُم أَينَ ما كُنتُم) و قوله تعالى در سوره بقره آيه ۱۰۹ (فَأَينَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجهُ اللّهِ) و امثال اينكه آيات دلالت دارد كه هر كسى بفطرت خدا داد خود راه مخصوص بشناسائى مبدء خود دارد اگر توجه باو نمايد عرض حاجت او را ميشنود و بحكم (ادعُونِي أَستَجِب لَكُم) اگر اقتضاء كند حاجت او را روا مينمايد.

ما تَعبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلّا أَسماءً سَمَّيتُمُوها أَنتُم وَ آباؤُكُم ما أَنزَلَ اللّهُ بِها مِن سُلطانٍ إِنِ الحُكمُ إِلّا لِلّهِ براى رفع توهّم مشركين كه بتهائى كه ميپرستيدند براى اينها مقام و منزلتى نزد خدا تصور مينمودند و گمان ميكردند كه هر يك از خدايانشان مربّى قسمتى از عالم ميباشند حضرت يوسف ميخواهد بآنها بفهماند كه شما مشركين در اشتباهيد زيرا كه عبادت نميكنيد مگر اسم بى‌مسمائى را كه خداوند باينها هيچ سلطنتى نداده و كسى را در مملكت با خود شريك نگردانيده و اينكه گوئيد اله آسمان يا اله زمين يا اله درياها يا اله آب و باد و غير اينها تماما يك لفظى بى‌معنى و بى‌حقيقت است خدا با اينها حجت و دليلى قرار نداده كه بتوانيد براى اينان سلطنتى قائل گرديد (إِنِ الحُكمُ إِلّا لِلّهِ) نيست حكمى و نه

صفحه : ۳۷۷

سلطنتى و نه غالبيت و قاهريتى مگر اينكه مخصوص بخدا است.

أَمَرَ أَلّا تَعبُدُوا إِلّا إِيّاهُ ذلِكَ الدِّينُ القَيِّمُ آيه متفرع بر مطالب جلو است كه چون براى غير خدا از بتها و آنچه را كه باسم بر آن اله

نهاده‌ايد دليلى نداريد و براى اينها سلطنتى نيست اينكه است كه مبدء عالم امر نموده و حكم كرده كه عبادت و پرستش منمائيد مگر او را و همين است دين پاينده و استوار كه در عبادت و پرستش كسى را با او شريك نگردانيد وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ شايد اشاره باين باشد كه چون اكثر مردم فهمشان از محسوسات بالاتر نميرود و مايل بمحسوساتند اينكه است كه آن فطرت خدا داده‌شان را كه بر توحيد استوار گرديده و بفطرت مايل بحقند و گمان ميكنند راهى باو ندارند يا او را مانند جسمى شايد تصور ميكنند اينكه است كه بتى براى خود درست كرده و در حاجتهايشان باو روى ميآورند كه نزد خدا شفيع آنها گردند.

در اصول كافى بسند متصل از هشام بن حكم روايت ميكند كه او از ابا عبد اللّه ع از اسماء اللّه و اشتقاق آن سؤال ميكند كه اللّه مشتق از چيست حضرت فرموده اى هشام (اللّه) مشتق از اله و الاله يقتضى مألوها و اسم غير مسمى است كسيكه اسم را عبادت كند غير از مسمى (فقد كفر) او كافر است و چيزى را عبادت ننموده و كسيكه اسم و معنى را عبادت كند او نيز كافر است زيرا كه دو چيز را عبادت نموده و كسيكه معنى را عبادت كند دون اسم اينكه توحيد است، آيا اى هشام فهميدى، هشام گويد (زدنى) امام فرموده براى خدا نود و نه اسم است و كلّ آنها غير از اويند و اگر اسم مسمّى باشد هر يك از اينها الهند لكن (اللّه) را معنائى است كه اينكه اسماء بر او دلالت دارند و تمام اينها غير او ميباشند اى هشام (الخبز) اسم است براى مأكول، و (ماء) اسم است براى مشروب، و (ثوب) اسم است براى ملبوس، و نار اسم است براى محرق الى آخر [پايان] در معنى اينكه حديث دو وجه تفسير شده: علامه مجلسى [ره] در مرآت العقول

صفحه : ۳۷۸

گفته مراد امام ع اينكه است كسيكه عبادت كند لفظ را غير از معنى او كافر است و صاحب وافى گفته مقصود اينكه است كه عبادت نكنيد لفظ يا مفهوم لفظ را بلكه عبادت كنيد مسمى را يعنى آنچيزى را كه مقصود از لفظ است او را عبادت كنيد.

و در حديث رابع از احاديث اربعين هاشميه راجع بمعنى اينكه حديث و مقصود از آن تا اندازه‌ئى بحث نموده‌ايم.

و خلاصه آن اينكه است در اسماء اللّه كه مشتقاتند سه چيز ملحوظ است يكى الفاظ مثل لفظ (اللّه) و ديگر معنى ذهنى و مفهوم آن كه تصور ميشود يعنى معبود بحق، و ديگر آن مسمى و مصداق حقيقى آن كه لفظ و مفهوم ذهنى آن معنائى است كه دال بر آن و مرآت آن است.

شايد مقصود حديث اينكه باشد كسيكه فقط لفظ (اللّه) يا باقى اسماء اللّه را يا مفاهيم ذهنى آنها را بدون فهم و شناسائى مسمّى و حقيقت عبادت كند او كافر است زيرا كه مفهوم ذهنى خود را عبادت نموده نه حقيقت را و كسيكه لفظ و مفهوم آنرا مرآت خارج قرار دهد و بگفتن لفظ (اللّه) توجه بمعبود بحق نمايد چنين كسى مؤمن است.

مثلا از جمله اسماء اللّه كه مشتقاتند (الواحد) است كسيكه عبادت كند معنى (الواحد) را باعتبار صفت واحديت يعنى فقط اينكه حيثيت را ملاحظه نمايد اينكه كافر است و چيزى را عبادت نكرده زيرا كه فقط مفهوم ذهنى خود را عبادت نموده و واحد باعتبار مفهوم ذهنى صفت زائد بر ذات است لكن باعتبار مصداق عين ذات او تعالى است و چنين است باقى اسماء اللّه زيرا كه در ذات حق تعالى حيثيات زائد بر ذات نيست لكن كسيكه ملاحظه نكند ذات را باعتبار حيثيتى از حيثيات و مفهومى از مفاهيم بلكه عبادت كند مسمّى و مصداق خارجى حقيقى را باعتبار واقع گرديدن اسماء اللّه بر آن و اسماء را مرآت جلال و جمال الهى قرار دهد چنين كسى مؤمن حقيقى و موحد است.

صفحه : ۳۷۹

يا صاحِبَيِ السِّجنِ أَمّا أَحَدُكُما فَيَسقِي رَبَّهُ خَمراً وَ أَمَّا الآخَرُ فَيُصلَبُ فَتَأكُلُ الطَّيرُ مِن رَأسِهِ حضرت يوسف پس از تبليغ زندانيان شروع

مینمایـد بتأویل رؤیای آن دو نفر که یکی از شـما مقصود آن کسـی است که ساقی ملك بود و اینکه طوری که گویند گفته بود در خواب دیـدم سه خوشه انگور میفشـردم بـاو گفت تو تا سه روز دیگر بر سـر کار خود میروی و بآن دیگر که طباخ بود گفت تا سـه روز دیگر تو را از زندان بیرون میبرند و بدار میزنند و مرغان هوا مغز سر تو را میخورند.

از عبـد اللّه بن مسعود نقل میکننـد که گفته چون زندانیان اینکه را شـنیدند پشـیمان شدند و گفتند ما خواب ندیدیم خواستیم تو را امتحان کنیم اینکه بود که یوسف گفت:

قُضِیَ الأَمرُ الَّذِی فِیهِ تَستَفتِیانِ آنچه شـما سؤال و جواب شـنیدید حکم او و تقدیر آن در قضای الهی گذشـته و تخلف‌پذیر نخواهد بود. پس از سه روز مسـتخدمین آمدنـد و آن دو نفر را از زندان بیرون بردند وَ قالَ لِلَّذِی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذکُرنِی عِندَ رَبِّکَ فَأَنساهُ الشَّیطانُ ذِکرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجنِ بِضعَ سِنِینَ یوسف موقع بیرون بردن آن یك نفر ساقی که دانست نجات می‌یابد گفت نزد سلطان میروی مرا بیاد سلطان بیاور، شیطان کلام یوسف و سفارش او را از یاد ساقی برد و یوسف مدت هفت سال یا کمتر یا زیادتر (بضع سنین) بین سه سال و نه سال است، از کلی نقل شده دوازده سال یوسف در زندان ماند اگر چه آیه مشعر باین است که چون یوسف از مخلوق اسـتعانت خواست و برای پیمبران روا نیست که بغیر خـدا از کسـی طلب یاری کنند عمل او چنین ایجاب نمود که شـیطان یاد یوسف را از ذهن آن ساقی ببرد.

و در معـالم التنزیـل از حسن بصـری نقـل میکنـد که گفته روزی جبرئیل بزنـدان آمـد یوسف او را شـناخت و گفت یا اخ المرسـلین چیست که می‌بینم تو را

صفحه : ۳۸۰

که در منزل گنهکاران آمده‌ئی جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضـرت ربّ العالمین تو را سـلام میرساند و میگوید شـرم نداری که آدمی را سـبب خلاصی خود میدانی و باو استشفاع میکنی بعزّت و جلالم که تو را چند سال در زندان میگذارم یوسف گفت آیا در اینکه حـال از من راضـی هست یا نه جبرئیل گفت آری از تو خوشـنود است یوسف گفت اکنون که او راضـی است از هیـچ چیزی باك ندارم [کاشفی]

پس جزای آنکه دید او را معین ماند یوسف حبس در بضع سنین

[مثنوی] لکن نمیشود اینکه را علت و سـبب مـدت مانـدن یوسف در زنـدان گرفت زیرا که ظـاهرا آیه اخبـار است بر اینکه یوسـف مـدتی در زنـدان ماند و نمیشود گفت ماندن یوسف در زندان پاداش سـفارش او بساقی باشد زیرا که اینکه خلافی بلکه ترك اولی نیز نبود تا اینکه مستحق مجازات گردد حکمت چنین بوده و ظاهرا مقدمه رسیدن او بمقام سلطنت باشد، و اللّه العالم باسرار کلامه.

صفحه : ۳۸۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۵۳]

اشاره

وَ قالَ المَلِکُ إِنِّی أَری سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا المَلَأُ أَفتُونِی فِی رُءیایَ إِن کُنتُم لِلرُّءیا تَعبُرُونَ (۴۳) قالُوا أَضغاثُ أَحلامٍ وَ ما نَحنُ بِتَأوِیلِ الأَحلامِ بِعالِمِینَ (۴۴) وَ قالَ الَّذِی نَجا مِنهُما وَ ادَّکَرَ بَعدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُم

بِتَأوِیلِهِ فَأَرسِلُونِ (۴۵) یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفتِنا فِی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ (۴۶) قالَ تَزرَعُونَ سَبعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدتُم فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلّا قَلِیلاً مِمّا تَأکُلُونَ (۴۷)
ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذلِکَ سَبعٌ شِدادٌ یَأکُلنَ ما قَدَّمتُم لَهُنَّ إِلّا قَلِیلاً مِمّا تُحصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذلِکَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ النّاسُ وَ فِیهِ یَعصِرُونَ (۴۹) وَ قالَ المَلِکُ ائتُونِی بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارجِع إِلی رَبِّکَ فَسئَلهُ ما بالُ النِّسوَةِ اللاّتِی قَطَّعنَ أَیدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیدِهِنَّ عَلِیمٌ (۵۰) قالَ ما خَطبُکُنَّ إِذ راوَدتُنَّ یُوسُفَ عَن نَفسِهِ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمنا عَلَیهِ مِن سُوءٍ قالَتِ امرَأَةُ العَزِیزِ الآنَ حَصحَصَ الحَقُّ أَنَا راوَدتُهُ عَن نَفسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِینَ (۵۱) ذلِکَ لِیَعلَمَ أَنِّی لَم أَخُنهُ بِالغَیبِ وَ أَنَّ اللّهَ لا یَهدِی کَیدَ الخائِنِینَ (۵۲)
وَ ما أُبَرِّئُ نَفسِی إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (۵۳)

صفحه : ۳۸۲

[ترجمه]

و پادشاه گفت من در خواب دیدم هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آن گاوهای فربه را خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک (که خوشه‌های خشک خوشه‌های سبز را نابود میکردند) ای جماعت مرا از تعبیر خوابم آگاه نمائید اگر تعبیر خواب میدانید [۴۳]

آن جماعت گفتند اینکه از خوابهای بیهوده است و ما بتعبیر چنین خوابهائی دانا نیستیم [۴۴]

و از آن دو نفر زندانی آنکسیکه نجات یافته بود پس از مدتی (سفارش یوسف را) بیاد آورد و گفت من شما را خبردار میکنم بتعبیر اینکه خواب مرا بفرستید (نزد یوسف تا از او تعبیر بخواهم) [۴۵]

ای یوسف ای کسیکه راست گوئی برای ما بیان نما هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را میخوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک شاید من برگردم بسوی مردم و آنها بتعبیر خواب دانا گردند [۴۶]

یوسف گفت هفت سال زراعت میکنید بعادت خود پس آنچه درو کردید در خوشه خود بگذارید (و محفوظ دارید) مگر کمی از آنرا که میخورید [۴۷]

پس از آن هفت سال سخت میآید که آنچه را در انبارها دارید میخورید مگر کمی از آنرا که نگاه میدارید برای بذر [۴۸]

پس میآید بعد از گذشتن سالهای سختی سالی که فریاد رسیده میشود مردمان و در آن سال میوه‌جات فراوان شود [۴۹]

و پادشاه گفت او را نزد من بیاورید وقتی رسول آمد نزد یوسف یوسف گفت برگرد بسوی ملک و بگو چه بود حال آن زنهائی که دستهای خود را بریدند همانا پروردگار من بکید و مکر آنان دانا است [۵۰]

پادشاه بزنان مصری گفت چه بود حال شما وقتی که کام از یوسف میجستید زنهای مصر گفتند (حاش للّه) ما از او هیچ عمل بدی ندیدیم (در آن هنگام) زن عزیز مصر گفت الان حقیقت آشکار گردید من با او از نفس او مراوده نمودم و هر آینه او از جمله راستگویان

صفحه : ۳۸۳

است [۵۱]

یوسف گفت خواستم عزیز مصر بداند که در غیاب او خیانت ننمودم و خداوند هدایت نمیکند کید کنندگان را [۵۲]

یوسف گفت نمیخواهم خود را تبرئه کنم زیرا که نفس امر کننده ببدی است مگر کسی را که پروردگار من رحم کرده باشد همانا

پرورد گار من آمرزنده و مهربان است [۵۳]

(توضيح آيات)

.

وَ قالَ المَلِكُ إِنِّى أَرى سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأكُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعَ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ يابِساتٍ سمان جمع سمين و عجاف جمع عجفاء و بمعنى مهزول و لاغر، در مجمع البيان گفته (لا يجمع اقل على فعال الّا هذا) و قياس در جمعش العجف بضم عين و سكون جيم است كالحمراء و الخضراء و البيضاء على حمر و خضر و بيض [پايان] بطوريكه مفسرين گفته‌اند وقتى كه مدت محنت يوسف بپايان رسيد و در حكمت الهى مقرّر شده بود از زندان نجات يابد ملك ريّان خوابى ديد و گفت ديدم هفت گاو فربه كه از جوى خشكى بيرون آمدند و هفت گاو لاغر آن گاو فربه را ميخوردند و بخوردن آنها هيچ شكمهاى آنها زياد نميشد و ديدم هفت خوشه سبزتر و تازه كه دانه‌هاى آن منعقد شده بود و هفت خوشه ديگر خشك كه موقع درو آنها رسيده و آن خوشه‌هاى خشك بر آن خوشه‌هاى سبز نارس پيچيده و آن خوشه‌هاى خشك خوشه‌هاى تر را در خود پوشانيدند.

و اينكه آيه اينكه قسمت دوم را ذكر نفرموده شايد بوضوح واگذارده بقرينه آن هفت گاو لاغر كه گاوهاى فربه را نابود مينمودند آن هفت خوشه خشك خوشه‌هاى سبز را در زير خود ميگرفتند.

يا أَيُّهَا المَلَأُ أَفتُونِى فِى رُءياىَ إِن كُنتُم لِلرُّءيا تَعبُرُونَ ملك ريّان پس از رؤياى خود بآن جماعت كه شايد رؤساء و بزرگان مملكت

صفحه : ۳۸۴

خود بودند ميگويد اى جماعت دانشمندان من خوابى ديده‌ام رؤياى مرا تعبير نمائيد اگر شما بتعبير خواب عالم هستيد.

در مفردات گفته اصل عبر بمعنى تجاوز از حالى بحالى است و عبور اختصاص دارد بتجاوز و گذشتن از آب بشناورى يا كشتى يا غير آن، تا آنجا كه گفته (و التعبير) مختص بتعبير الرؤيا (و هو العابر من ظاهرها الى باطنها نحو: ان كنتم للرؤيا تعبرون).

[پايان] يعنى تعبير اينكه است كه رؤياء را از ظاهرش بباطنش عبور دهد.

قالُوا أَضغاثُ أَحلامٍ وَ ما نَحنُ بِتَأوِيلِ الأَحلامِ بِعالِمِينَ آن جماعت وقتى عاجز ماندند از تعبير گفتند اينها خوابهاى شوريده است و ما باين خوابها عالم نيستيم ملك ريّان متحير گرديد چون ظاهرا بفراست ميدانست كه اينكه از خوابهاى شوريده نبوده زيرا كه بطوريكه تجربه شده خوابهائى كه از اضغاث و احلام بشمار ميرود غالبا آن خوابهاى پراكنده و صور مختلفه درهم ريخته از تخيلات و غير مضبوط است و رؤياى صادقه بيشتر آنخوابهاى مضبوط واضح جلى است كه نزد بيننده آن چنان واضح است كه گويا ببيدارى ديده و در ذهن او مستقر است.

و اينكه از آيه چنين برميآيد كه پادشاه از آن جماعت قومش در تعبير خوابش استعانت ميجويد فهميده ميشود كه اينكه از خوابهاى پريشان نبوده است اينكه است كه در تعبير آن حديث ميكند.

وَ قالَ الَّذِى نَجا مِنهُما وَ ادَّكَرَ بَعدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُم بِتَأوِيلِهِ فَأَرسِلُونِ (امّة) بمعنى جماعت است و در اينجا مقصود از جماعت مدتى از زمان است يعنى ساقى ملك كه آن يكى از آن دو نفر رفيق زندانيان يوسف بودند و آن كسى بود كه يوسف از او استعانت جست كه او را بياد ملك بياورد و شيطان از ياد او ببرد آن شخص وقتى سلطان را در تعبير خوابش متحير ديد يوسف بيادش آمد و گفت من شما را بتعبير خواب خبردار ميكنم مرا بزندان بفرستيد چون بزندان رفت گفت

صفحه : ۳۸۵

یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفتِنا فِی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَ سَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلِّی أَرجِعُ إِلَی النّاسِ لَعَلَّهُم یَعلَمُونَ ساقی بزندان رفت و تعبیر خواب شاه را سؤال نمود و گفت ای یوسف ای راستگو ما را خبردار نما از تعبیر خواب سلطان که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را خوردند و هفت خوشه خشك و هفت خوشه سبز الی آخر.

قالَ تَزرَعُونَ سَبعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدتُم فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلّا قَلِیلًا مِمّا تَأکُلُونَ، ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذلِكَ سَبعٌ شِدادٌ یَأکُلنَ ما قَدَّمتُم لَهُنَّ إِلّا قَلِیلًا مِمّا تُحصِنُونَ یوسف گفت هفت گاو سمین فربه و نیز هفت خوشه سبز و تازه عبارت از هفت سال پر نعمت و برکت میباشد و هفت سال نعمت فراوان میگردد و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشك عبارت از هفت سال قحطی و خشك سالی است پس در آن سالهای فراوانی و برکت طبق معمول زراعت کنید و گندمها را چیده و همان طور با خوشه نگهداری کنید مگر آنقدریکه احتیاج دارید از خوشه بیرون آورید و مصرف نمائید و ما بقی آنرا همان طور در سنبل بگذارید تا فاسد نگردد (زیرا اگر حبوبات را پاك کنید و بگذارید فاسد میگردد) و پس از گذشتن هفت سال فراوانی هفت سال شدت و قحطی میرسد و آن حبوبات جمع شده را بقدر سدّ رمق بخورید مگر مقدار کمی که برای تخم و بذر نگاه دارید.

ثُمَّ یَأتِی مِن بَعدِ ذلِكَ عامٌ فِیهِ یُغاثُ النّاسُ وَ فِیهِ یَعصِرُونَ پس از آن سالی میآید که خدای تعالی بفریاد مردم میرسد و میشود (یغاث) مشتق از غیث باشد نه از غوث یعنی بر آنها باران میبارد و در آن سال بفشرند آنچه فشردنی است مثل انگور و زیتون و امثال اینها و اینکه کنایه از زیادتی نعمتها و فاکهه و حبوبات است که پس از سختی فراوانی است، و بقولی مقصود از (یعصرون) دوشیدن شیر است از پستان گاوها و گوسفندان (إِنَّ مَعَ العُسرِ یُسراً) فضل و احسان الهی چنین است که پس از هر سختی راحتی است و پس از

صفحه : ۳۸۶

هر مصیبت و بلائی آسایشی است وقتی یوسف تعبیر خواب را بیان نمود ساقی سلطان بازگشت و تعبیر را برای شاه گفت، گفته‌اند وقتی ساقی نزد سلطان رسید جماعتی از وزراء و ارکان دولت جمع بودند در آن مجلس عام ساقی گفته‌های یوسف را باز گفت سلطان تعبیر را پسندید و گفت اینکه شخص دانشمند حکیم عاقل را نزد من آرید.

وَ قالَ المَلِكُ ائتُونِی بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارجِع إِلی رَبِّكَ فَسئَلهُ ما بالُ النِّسوَةِ اللّاتِی قَطَّعنَ أَیدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیدِهِنَّ عَلِیمٌ پادشاه گفت او را نزد من بیاورید وقتی رسول نزد یوسف آمد که پادشاه تو را بحضور طلبیده یوسف امتناع نمود و خواست اول بی‌گناهی خود را ثابت کند بعد از زندان خارج گردد.

اینکه بود که برسول گفت برگرد بسوی مولای خود و بگو چه بود حال آن زنهائی که دستهای خود را بریدند و ادب نگاه داشت و نخواست اسم زلیخا را بیاورد که مبادا بعزیز مصر توهین شود و خواست بشهادت زنهای دیگر که شاهد قضیه بودند بی‌گناهی خود را ثابت کند و خدا را شاهد گرفت که بکید و مکر آنها گواهست.

قالَ ما خَطبُکُنَّ إِذ راوَدتُنَّ یُوسُفَ عَن نَفسِهِ قُلنَ حاشَ لِلّهِ ما عَلِمنا عَلَیهِ مِن سُوءٍ سلطان پس از اینکه خبر بفرمود تا زنان را که در آن مجلس مهمان زلیخا بودند جمع نمود زلیخا را نیز آوردند ملك بزنها گفت وقتی که یوسف را بطرف خودتان دعوت کردید حال شما چگونه بود آیا از طرف یوسف بشما میل و رغبتی بود و خیانتی از او دیده شد زنان بعفّت و عصمت حضرت یوسف [ع] اقرار نموده گفتند خداوند از هر عیب منزه است (حاش للّه) ما در یوسف هیچ خیانت و گناهی ندیدیم زلیخا نیز حاضر بود و چون دید زنها شهادت بر پاکی یوسف دادند زلیخا زن عزیز مصر نیز اعتراف نمود.

صفحه : ۳۸۷

قالَتِ امرَأَةُ العَزِيزِ الآنَ حَصحَصَ الحَقُّ أَنَا راوَدتُه عَن نَفسِهِ وَ إِنَّه لَمِنَ الصّادِقِينَ زن عزيز گفت الآن حق در مركز خود قرار گرفت من با او مراوده نمودم و از او كام دل خواستم و همانا يوسف از هر عمل قبيحی مبراء است و او از راستگويان است.

ذلِكَ لِيَعلَمَ أَنِّي لَم أَخُنه بِالغَيبِ وَ أَنَّ اللّهَ لا يَهدِي كَيدَ الخائِنِينَ ملك ريان بيوسف خبر داد كه زنها بپاكی تو و گناه خودشان اعتراف نمودند يوسف گفت اينكه درخواست من برای اينكه بود كه عزيز مصر بداند كه من در غياب او باو خيانت ننمودم و حرمت تربيت او را نگاه داشتم همانا خداوند هدايت نميكند كيد و مكر خيانت كننده گان را.

وَ ما أُبَرِّئُ نَفسِي إِنَّ النَّفسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ظاهرا در اينجا يوسف خواسته در مقام شكر گذاری اظهار كوچكی و حقارت نفس خود و كرم و بخشش پروردگار خود را بنمايد اينكه است كه اظهار ميكند كه من نميخواهم خود را ستايش نمايم بپاكی و بگويم من دارای چنين نفس پاكی بودم كه خود را از خيانت و عمل ناشايسته باز داشتم زيرا كه نفس آدمی وادار كننده ببدی است مگر كسی را كه خدا باو ترحم نمايد و او را از گناه باز دارد زيرا كه او آمرزنده خطيئات و مهربان است.

آری تمام خيرات و خوبيها از طرف حق تعالی است و نيز هر نعمت و احسانی از خوان كرم و از چشمه فيض بی‌پايان او تراوش نموده ممكن فی حدّ ذات خود (ليس) است و باو (ايس) است.

از اينجا تا اندازه‌ئی از آن مقام بلند حضرت يوسف و آن مرتبه قدس و درجه نبوت و اتكاء و توكل و بردباری او ظاهر ميگردد، ببين چه نفس قدسی ميخواهد كه پس از اينكه مدتی در زندان مبتلا بوده حال كه راه فرجی برای او پيش آمده و سلطان وقت او را برای تعبير خوابش خواسته آيا اگر يوسف دارای چنين نفس مطمئنه‌ئی نبود و از مردمان عادی بود آيا ممكن بود تعبير

صفحه : ۳۸۸

خواب را برای ساقی بگويد يا اينكه ميگفت مرا از زندان بيرون ببريد تا خودم نزد سلطان تعبير خواب بگويم زيرا چه مانعی داشت ساقی تعبير خواب را برای ملك بگويد و باز يوسف در زندان بماند.

و نيز در مرتبه ثانی كه در طلبش آمدند باز از بيرون رفتن از زندان اباء نمود و خواست بی‌گناهی و عفت خود را ثابت گرداند در صورتی كه ممكن بود بلكه احتمال قوی داشت كه زنهائی كه در مجلس زليخا دست خود را بريدند برای خوش آمدن زليخا اقرار بپاك دامنی يوسف نكنند و خود زليخا نيز عجيب مينمايد كه در مقابل پادشاه بی‌عفّتی خود و خيانت بشوهرش عزيز مصر را اظهار نمايد و اگر اينان اعتراف بگناهشان نميكردند يوسف در زندان ميماند و ظاهرا يوسف باكی نداشت اگر چه مدت ديگر نيز در زندان بماند.

آری اينكه چنين حكايات و قصص پيمبران درس عبرت بما ميآموزد برای اينكه بدانيم كه سنّت الهی بر اينكه جاری شده كه كسی بمرتبه و مقامی نميرسد مگر پس از اينكه در بوته امتحان واقع گردد منتهی الامر آزمايش هر فردی بقدر استعداد و تحمل وی است البته آزمايش اشخاص بزرگ بقدر بزرگی و قوّت عزم و درجه استعداد آنها است اگر كسی قدری در حكايت پيمبران و اشخاص برجسته سير كند درجه هر كسی را بقدر آزمايش و درجه صبر و متانت نفس آنها تا اندازه‌ئی ميتواند تشخيص دهد قوله تعالی (تِلكَ الرُّسُلُ فَضَّلنا بَعضَهُم عَلی بَعضٍ) سوره بقره آيه ۲۵۴.

صفحه : ۳۸۹

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۵۴ تا ۶۴]

اشاره

وَ قالَ المَلِکُ ائتُونِی بِهِ أَستَخلِصهُ لِنَفسِی فَلَمّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الیَومَ لَدَینا مَکِینٌ أَمِینٌ (۵۴) قالَ اجعَلنِی عَلی خَزائِنِ الأَرضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ (۵۵) وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الأَرضِ یَتَبَوَّأُ مِنها حَیثُ یَشاءُ نُصِیبُ بِرَحمَتِنا مَن نَشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۵۶) وَ لَأَجرُ الآخِرَةِ خَیرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ (۵۷) وَ جاءَ إِخوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیهِ فَعَرَفَهُم وَ هُم لَهُ مُنکِرُونَ (۵۸)

وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم قالَ ائتُونِی بِأَخٍ لَکُم مِن أَبِیکُم أَ لا تَرَونَ أَنِّی أُوفِی الکَیلَ وَ أَنَا خَیرُ المُنزِلِینَ (۵۹) فَإِن لَم تَأتُونِی بِهِ فَلا کَیلَ لَکُم عِندِی وَ لا تَقرَبُونِ (۶۰) قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ وَ إِنّا لَفاعِلُونَ (۶۱) وَ قالَ لِفِتیانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم فِی رِحالِهِم لَعَلَّهُم یَعرِفُونَها إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهلِهِم لَعَلَّهُم یَرجِعُونَ (۶۲) فَلَمّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِم قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الکَیلُ فَأَرسِل مَعَنا أَخانا نَکتَل وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ (۶۳) قالَ هَل آمَنُکُم عَلَیهِ إِلّا کَما أَمِنتُکُم عَلی أَخِیهِ مِن قَبلُ فَاللّهُ خَیرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۶۴)

صفحه : ۳۹۰

[ترجمه]

و پادشاه گفت یوسف را بیاورید که او را از خاصان خود گردانم پس چون یوسف را آوردند با او تکلم کرد گفت ای یوسف امروز تو نزد ما با جاه و منزلت و امین خواهی بود [۵۴]

یوسف گفت خزینه‌های زمین را بدست من قرار بده همانا که من نگاهدارنده دارائی هستم و بطریق مصرف آن دانا میباشم [۵۵]

و همچنین که شاه را بر او مهربان کردیم ما یوسف را در زمین مصر تمکن دادیم که در هر جا بخواهد فرمان فرما باشد همین طور میرسانیم برحمت خود کسیرا که بخواهیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمیگردانیم [۵۶]

و هر آینه اجر آخرت بهتر است برای آنهائیکه ایمان آوردند و بودند که پرهیز میکردند [۵۷]

و برادرهای یوسف آمدند بمصر و بر یوسف داخل گردیدند و یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را نشناختند [۵۸]

و چون غلّه آنها را داد (پس از سؤال از برادرش و جواب آنها) گفت آن برادر ابی خود را نزد من آرید آیا نمی‌بینید که من کیل شما را تمام دادم و بهترین میزبان شما بودم [۵۹]

و اگر او را نیاورید دیگر برای شما نزد من غلّه‌ئی نیست و نزدیک من نیائید [۶۰]

گفتند بزودی پدرش را راضی میکنیم و او را میآوریم [۶۱]

یوسف بغلامانش گفت متاع آنها را دربار آنها بگذارید وقتی بسوی اهلشان رفتند متاع خود را بشناسند و شاید باز برگردند [۶۲]

و چون برادرها بسوی پدرشان برگشتند گفتند ای پدر ما از ما غله را منع کرد برادر ما را با ما بفرست تا اینکه پادشاه غله بما بدهد و همانا ما حافظ و نگهبان او میباشیم [۶۳]

یعقوب گفت آیا بر شما مطمئن گردم همانطوری که قبلا بر برادر او بشما مطمئن شدم و خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است [۶۴]

.

صفحه : ۳۹۱

(توضیح آیات)

لا- كهوَ قالَ المَلِكُ ائتُونِى بِهِ أَستَخلِصهُ لِنَفسِي وقتى امانت و درستكارى يوسف براى سلطان معلوم شد گفت برويد و يوسف را بياوريد تا اينكه او را مخصوص بخود و مباشر امور سلطنتى گردانم.

گويند پادشاه امر كرد لباسهاى فاخر و اسبهاى مزيّن حاضر نمودند و امر كرد وزراء و امراء بزندان بروند و با جلال او را نزد بارگاه آورند وقتى كه يوسف آمد سلام كرد و سلطان را تحيت گفت ملك او را احترام نمود و در كنار خود نشانيد وقتى با او سخن گفت يوسف با زبان عربى جواب داد گفت اينكه چه زبانى است يوسف گفت اينكه زبان عموى من اسماعيل است پس از آن بزبان عبرانى با او تكلم نمود شاه پرسيد اينكه چه زبانى است يوسف گفت اينكه زبان پدران من است از وهب نقل ميكنند كه گفته سلطان هفتاد زبان ميدانست بهر زبانى كه با يوسف سخن ميگفت او بهمان زبان باو جواب ميداد، گويند يوسف در آنوقت سى ساله بود ملك در حال يوسف نگريست و حداثت و غريزه علم او را مشاهده نمود و از روى تعجب بوزراء گفت اينكه همان است كه خواب مرا تعبير نمود و گفت اى يوسف ميخواهم از زبان خودت خواب مرا تعبير كنى يوسف گفت اول خواب تو را بتفصيل بگويم كه چه ديدى و چگونه ديدى سلطان گفت بگو گفت اى ملك تو هفت گاو سفيد روشن رو و فربه‌ئى ديدى كه رود نيل را شكافته و بيرون آمدند پستانها پر از شير و تو در آنها نظر ميكردى ناگاه ديدى آب نيل بزمين فرو رفت و از ميان گل هفت گاو لاغر بيرون آمدند خاكى رنگ شكمها بپشتشان چسبيده پستانهاى آنها بى‌شير هر يك دندانها و پنجه‌هائى داشتند مثل سگان و خرطومهائى داشتند مثل سباع و آن گاوهاى لاغر با آن گاوهاى فربه ور آميختند و آنها را دريدند و استخوانهايشان را شكستند و مغز استخوانهاى آنها را مكيدند و تو تعجب ميكردى پس هفت خوشه سبز تازه از زمين برآمد

صفحه : ۳۹۲

و هفت ديگر سياه و خشك بعد از آن بادى وزيدن گرفت و خوشه‌هاى سياه را بر آن خوشه‌هاى سبز زد و آتش از آن بيرون آمد و آن خوشه‌هاى سبز را سوزانيد خواب تو اينكه بود سلطان گفت (و اللّه) چنين بود و اينكه تو گفتى از خواب من عجيب‌تر است گويا اينكه دفعه واقعه را تو ديده‌ئى و همه را درست گفتى و من بعضى از آنرا فراموش كرده بودم اكنون بخاطرم آمد.

و تعبير آنها را همانطوريكه گفته شد بيان نمود ملك گفت اى صديق روزگار و اى درست كردار در اينكه كار رأى تو چه اقتضاء ميكند تا بر آن عمل كنيم يوسف گفت صلاح اينكه است كه بفرمائى هر گندم و جو كه در مملكت تو هست جمع كنى و آنچه در خزينه دارى خرج زراعت كنى و چند برابر آن عائد تو خواهد گرديد و چون موقع درو ميرسد بفرمائى درو كنند و با خوشه در انبار بگذارند تا از آفت محفوظ ماند و دانه آن براى آدميان باشد و كاه آن براى حيوانات و در اينكه هفت سال فراوانى آنچه عايد شود يك پنجم آنرا براى قوت آن سال مصرف نمائى و باقى را براى سالهاى قحطى ذخيره كنى و مردم از اطراف عالم ميآيند و از تو طعام ميخواهند و آنچه ذخيره كرده‌ئى آنچه خواهى بفروش و خزينه تو پر از زر و پول گردد. [منهج الصادقين]لا كه فَلَمّا كَلَّمَهُ قالَ إِنَّكَ اليَومَ لَدَينا مَكِينٌ أَمِينٌ پس از آنكه ملك ريان علم و جلال و بزرگوارى يوسف در نظرش بزرگ آمد و گفته بود يوسف را بياوريد كه او را از خواص خود گردانم وقتى حضورا و بفراست و نيز از گفتار او جلالت قدر او را بهتر شناخت گفت اى يوسف تو امروز نزد ما صاحب جاه و منزلت ميباشى آنچه رأى تو است راجع بصلاح ديد مملكت بكن زيرا كه تو امين هستى.

قالَ اجعَلنِى عَلى خَزائِنِ الأَرضِ إِنِّى حَفِيظٌ عَلِيمٌ وقتى يوسف ديد سلطان باو تمكن داد و او را در امور سلطنتى امين گردانيد گفت خزائن زمين يعنى خزينه‌هاى مصر را بمن بسپار زيرا كه من حفيظم كه

صفحه : ۳۹۳

ثروت مملكت را حفظ ميكنم و هم عليمم كه مصرف آنرا بطور صلاح ديد مصرف مينمايم.

و معلوم است که مقصود یوسف از اینکه خواهش سلطنت و مقام دنیوی نبوده بلکه مقصودش چنین بوده که در اینکه چند ساله فراوانی حبوبات را در خزینه جمع‌آوری نماید که در سالهای قحطی مردم از بی‌قوتی تلف نشوند.

وَ کَذلِکَ مَکَّنّا!! لِیُوسُفَ فِی الأَرضِ یَتَبَوَّأُ مِنها حَیثُ یَشاءُ گویا آیه تذکر میدهد که همانا اینکه چنین ما یوسف را در زمین تمکن و قدرت و استیلاء دادیم پس از آنکه وی را در چند موقع در مورد آزمایش قرار دادیم و او را مبتلا گردانیدیم دفعه‌ئی بکید برادران که او را بچاه انداختند و بپول اندک بی‌مقدار وی را فروختند، و بار دیگر بمکر زلیخا او را بزندان مبتلا گردانیدیم و در تمام حالات صابر و راضی بود و کلامی یا عملی که خلاف رضای خدای تعالی باشد از او صادر نگردید.

خلاصه عکس العمل چنین است که برادران خواستند او را ذلیل و نابود گردانند و زلیخا برای اینکه یوسف اطاعت امر او را ننمود بزندانش انداخت خدای غالب قاهر چنان قوّت و قدرتی باو عنایت نمود که برادرها بلکه همه از اهل مصر و شهرهای اطراف در موقع قحطی طوق بندگی بگردن انداخته و در مقابل او اظهار ذلت و مسکنت نمودند.

نُصِیبُ بِرَحمَتِنا مَن نَشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ آیه بنیکوکاران وعده میدهد و اول رحمت خود را معلّق بر مشیت میگرداند که هر کس را بخواهیم مشمول رحمت خود میگردانیم و آخر آیه (وَ لا نُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ) مشعر بر اینکه است که نیکوکارانند که مشمول رحمت میگردند وَ لَأَجرُ الآخِرَةِ خَیرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ جمله حالیه (وَ کانُوا یَتَّقُونَ) اشاره باین است که کسانیکه ایمان آورده‌اند در حالیکه متقی و پرهیزکارند اجر آخرت و مقامات اخروی برای آنها نیکوتر

صفحه : ۳۹۴

است از منافع دنیا.

از اینکه آیه میتوان چنین استفاده نمود که اگر چه رحمت حق تعالی عام است و هر یک از نیکوکاران بقدر حصّه خود از آن نصیبی عایدشان میگردد لکن بین مشمولین رحمت ایزدی مراتبی است که هر نیکوکاری را بمناسبت نیکوکاری نصیبی از رحمت عاید وی خواهد گردید و مؤمنین اگر چه در آخرت مشمول رحمتند از جهت ایمانشان لکن اجر آخرت و رحمت خاص الهی نصیب مؤمنی است که با تقوی باشد، بعضی از مفسرین بقرینه جمله حالیه (وَ کانُوا یَتَّقُونَ) اجر آخرت را اختصاص داده‌اند بمؤمن با تقوی لکن ظاهرا اینکه درست نیست نمیشود گفت که مؤمن و لو عاصی باشد بالمره از اجر آخرت بی‌نصیب است در صورتی که اول آیه رحمت خود را معلّق بر مشیت نموده، آری البته اجر کامل و رحمت وافر نصیب کسی میگردد که ایمانش با تقوی توأم گردیده باشد.

مفسرین گفته‌اند پس از آنکه پادشاه زمام مملکت را بعهده یوسف ع واگذارد امر کرد تخت و تاج برای او مهیّا نمودند و انگشتر خود را بیوسف داد یوسف گفت با تخت و انگشتر پایه سلطنت تو را آباد مینمایم امّا تاج لباس ما نیست پادشاه گفت برای کرامت و فضیلت باید آنرا بر سر گذاری یوسف بر تخت سلطنتی نشست و امراء و وزراء و اعیان مملکت همه مطیع او گردیدند و عزیز مصر را معزول گردانید پس از مدتی شوهر زلیخا مرد پادشاه بیوسف امر کرد که زلیخا را بگیرد همینکه با او ملاقات کرد دید باکره است یوسف گفت ای زلیخا چه بود که مرا بآن عمل دعوت میکردی زلیخا گفت ای یوسف مرا معذور دار من زن جوانی بودم و شوهرم آثار مردی نداشت غریزه جوانی مرا بچنین عملی وادار نمود گویند یوسف از زلیخا دارای دو اولاد بنام (افرایم) و (مینا) گردید، یوسف درب خزینه را باز کرد و مشغول زراعت گردید تا وقتی که سالهای قحطی پیش آمد، برادران یوسف از پدرشان اذن گرفتند و برای تهیه غذا بمصر نزد یوسف رفتند.

صفحه : ۳۹۵

وَ جاءَ إِخوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيهِ فَعَرَفَهُم وَ هُم لَهُ مُنكِرُونَ برادران یوسف بمصر آمدند و بحضور یوسف رسیدند یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را نشناختند.

مفسرین گفته‌اند برادران یوسف پس از رسیدن در گوشه و محلیکه مراجعین میایستادند توقف نمودند و چون مدتهائی بود که از یوسف جدا شده بودند و او را در لباس سلطنتی در منتهای جلال و شکوه دیدند او را نشناختند زیرا که یوسف بالمرّه از نظر آنان محو شده بود یوسف آنها را بحضور طلبید بزبان عبری با آنها صحبت کرد و گفت شما چه کسانید و کار و شغل شما چیست و برای چه در اینجا آمده‌اید من در باره شما بدگمان شده‌ام گفتند ما جماعتی از اهل شام میباشیم خودمان حشم داریم قحطی بما رسیده برای تحصیل طعام آمده‌ایم یوسف گفت بلکه جاسوس میباشید میخواهید از اوضاع داخلی مملکت مطلع گردید گفتند از اینکه تهمت بخدای تعالی پناه میبریم ما همه فرزندان یک پدر هستیم پدر ما پیر مرد و پیمبری است از پیمبران خدا اسمش یعقوب است یوسف گفت چند برادر هستید گفتند دوازده برادر بودیم یکی هلاک شده گفت اینجا چند نفر هستند گفتند ده نفر، یوسف گفت برادر یازدهمین شما کو گفتند نزد پدر ما است و بجای آن برادرش که فوت شده باعث تسلی پدرمان است یوسف گفت بر صدق سخن شما چه کسی شهادت میدهد گفتند ای پادشاه ما غریب هستیم کسی در اینجا ما را نمیشناسد گفت یکی از شما نزد من گرو بمانید بقیه بروید و آن برادر دیگر را نزد من آرید تا صدق گفتار شما معلوم گردد، پسران یعقوب بناچاری قبول نمودند و قرعه زدند بنام شمعون درآمد او را نزد یوسف گذاردند و رفتند وَ لَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم قالَ ائتُونِي بِأَخٍ لَكُم مِن أَبِيكُم أَ لا تَرَونَ أَنِّي أُوفِي الكَيلَ وَ أَنَا خَيرُ المُنزِلِينَ الخ قال فی المجمع جهاز البیت متاعه و جهّزت فلانا هیأت جهاز سفره و منه جهاز المرئة. و قال الراغب الجهاز ما یعدّ من متاع و غیره و التجهیز حمل

صفحه : ۳۹۶

ذلك او بعثه پس جهاز بمعنی آماده کردن اسباب سفر آنها است.

چون یوسف کیل هر یک از برادران را تمام!! داد سفارش نمود که آن برادر پدری و مادری خودمان را بیاورید آیا نمی‌بینید که من کیل را تمام بشما میدهم و من بهترین مهمان داران میباشم و اگر آن برادر خود (إبن یامین) را نیاورید دیگر کیل برای شما نیست یعنی دیگر بشما گندم نمیدهم و نزدیک من نیائید یعنی بمصر نیائید.

قالُوا سَنُراوِدُ عَنهُ أَباهُ وَ إِنّا لَفاعِلُونَ گفتند در آوردن او و گرفتن او از پدرش حیله میکنیم و ویرا نزد شما میآوریم وَ قالَ لِفِتيانِهِ اجعَلُوا بِضاعَتَهُم فِي رِحالِهِم لَعَلَّهُم يَعرِفُونَها إِذَا انقَلَبُوا إِلى أَهلِهِم لَعَلَّهُم يَرجِعُونَ یوسف برای اینکه حتما برادرها برگردند و إبن یامین برادر ابوینی او را بیاورند بمدیران و غلامانی که حافظ غلّه بودند گفت متاعیکه اینها برای خرید غله آورده‌اند مخفیانه دربار آنها بگذارید شاید باین واسطه (فضل و بخشش ما را بدانند) و بزودی برگردند و إبن یامین را بیاورند.

فَلَمّا رَجَعُوا إِلى أَبِيهِم قالُوا يا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الكَيلُ فَأَرسِل مَعَنا أَخانا نَكتَل وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ پسران یعقوب برگشتند و برای پدرشان حکایت را نقل کردند و گفتند ای پدر اگر إبن یامین را با ما نفرستی سلطان ما را از خود میراند و بما کیل نمیدهد برادرمان را با ما بفرست تا کیل ما را زیاد کند و همانا ما بجدیت از او محافظت میکنیم و نمیگذاریم صدمه و مشقتی بر او وارد گردد.

قالَ هَل آمَنُكُم عَلَيهِ إِلّا كَما أَمِنتُكُم عَلى أَخِيهِ مِن قَبلُ فَاللّهُ خَيرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِينَ یعقوب گفت آیا من بشما اطمینان پیدا کنم همانطوریکه پیش از اینکه بر برادر او (یوسف) اطمینان نمودم همانا خدا بهترین حفظ کنندگان است و او رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است.

صفحه : ۳۹۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۵ تا ۷۶]

اشاره

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهُم رُدَّت إِلَيهِم قالُوا يا أَبانا ما نَبغِي هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّت إِلَينا وَ نَمِيرُ أَهلَنا وَ نَحفَظُ أَخانا وَ نَزدادُ كَيلَ بَعِيرٍ ذلِكَ كَيلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قالَ لَن أُرسِلَهُ مَعَكُم حَتّى تُؤتُونِ مَوثِقاً مِنَ اللّهِ لَتَأتُنَّنِي بِهِ إِلاّ أَن يُحاطَ بِكُم فَلَمّا آتَوهُ مَوثِقَهُم قالَ اللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶) وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدخُلُوا مِن بابٍ واحِدٍ وَ ادخُلُوا مِن أَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغنِي عَنكُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِنِ الحُكمُ إِلاّ لِلّهِ عَلَيهِ تَوَكَّلتُ وَ عَلَيهِ فَليَتَوَكَّلِ المُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَ لَمّا دَخَلُوا مِن حَيثُ أَمَرَهُم أَبُوهُم ما كانَ يُغنِي عَنهُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِلاّ حاجَةً فِي نَفسِ يَعقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلمٍ لِما عَلَّمناهُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ (۶۸) وَ لَمّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَعمَلُونَ (۶۹)

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم جَعَلَ السِّقايَةَ فِي رَحلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا العِيرُ إِنَّكُم لَسارِقُونَ (۷۰) قالُوا وَ أَقبَلُوا عَلَيهِم ما ذا تَفقِدُونَ (۷۱) قالُوا نَفقِدُ صُواعَ المَلِكِ وَ لِمَن جاءَ بِهِ حِملُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ (۷۲) قالُوا تَاللّهِ لَقَد عَلِمتُم ما جِئنا لِنُفسِدَ فِي الأَرضِ وَ ما كُنّا سارِقِينَ (۷۳) قالُوا فَما جَزاؤُهُ إِن كُنتُم كاذِبِينَ (۷۴)

قالُوا جَزاؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ كَذلِكَ نَجزِي الظّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوعِيَتِهِم قَبلَ وِعاءِ أَخِيهِ ثُمَّ استَخرَجَها مِن وِعاءِ أَخِيهِ كَذلِكَ كِدنا لِيُوسُفَ ما كانَ لِيَأخُذَ أَخاهُ فِي دِينِ المَلِكِ إِلاّ أَن يَشاءَ اللّهُ نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ وَ فَوقَ كُلِّ ذِي عِلمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

صفحه : ۳۹۸

[ترجمه]

برادرهای یوسف وقتی بار خود را باز نمودند و متاع خود را که بازگشته بود بآنها دیدند گفتند ای پدر دیگر چه میخواهیم اینکه متاع ما است که بما برگشته و گندم برای اهل خود میآوریم و برادرمان را حفظ میکنیم و یک بار شتر (از غله) زیاد میکنیم و اینکه کیل کم است و از ما حاکم مضایقه نمیکند [۶۵]

یعقوب گفت هرگز من او را نمیفرستم مگر اینکه پیمان ببندید!! باسم خدا که او را برگردانید مگر بلائی بر شما نازل گردد چون یعقوب از آنها پیمان گرفت گفت خدا بر آنچه میگوئیم گواهست [۶۶]

و گفت ای پسرهای من از یک دروازه مصر داخل نشوید از دربهای متفرق وارد گردید و من از شما چیزی از قضاء الهی دفع نمیکنم هیچ حکمی نیست مگر آنچه را خدا بخواهد بر او توکل نمودم و باید بر او توکل کنند توکل کنندگان [۶۷]

و چون برادران یوسف آنطوریکه پدرشان امر کرده بود وارد مصر گردیدند چیزی نبود که از تقدیرات خدا از آنها دفع کند مگر حاجتی که در نفس یعقوب بود از شفقت بر اولاد که او را ظاهر گردانید و آنها را بآن امر نمود زیرا که یعقوب صاحب علم و دانش بود بآن دانشی که از طریق وحی باو آموخته بودیم و لکن بیشتر مردم نمیدانند که ت!! دفع قضاء نمیکند [۶۸]

چون برادرها بر یوسف وارد شدند

صفحه : ۳۹۹

برادرش إبن یامین را نزد خود جای داد و بوی گفت من برادر توام و بآنچه برادرها کردند محزون مباش [۶۹]

و چون بار قافله آنها را مهیا نمود!! بامر یوسف پیمانه را دربار برادر او گذاردند پس چون از شهر بیرون رفتند ندا کننده‌ئی گفت ای صاحبان قافله شما دزدید [۷۰]

رو کردند و گفتند چه چیزی مفقود شده [۷۱]

گفتند پیمانه سلطان و هر کس بیاورد یک بار شتر برای وی ضمانت میکنیم [۷۲]

برادران یوسف گفتند بخدا قسم همانا شما میدانید ما نیامدیم که در زمین فساد کنیم و ما از دزدان نبودا!! یم [۷۳]

گفتند پاداش شما چیست اگر از دروغگویان باشید [۷۴]

گفتند پاداش کسی که پیمانه را دربار او بیابید اینکه طور ما دزدان را جزاء میدهیم (یعنی دزد را غلام صاحب مال میکنیم) [۷۵]

اول ببار برادرها شروع کردند پیش از بار إبن یامین پس از آن از بار برادرش پیمانه را بیرون آوردند اینکه طور ما اینکه کید را بیوسف آموختیم زیرا که در دین پادشاه جایز نبود برادرش را نگاه دارد (و در آن مملکت جزای دزد را زدن و عذاب میدانستند نه استرقاق) مگر بخواست خدا (که برادران یوسف بگویند جزای دزد استرقاق است) بلند میکنیم درجات هر کس را که بخواهیم و بالای دست هر دانائی داناتری هست که درجه او بلندتر است [۷۶]

.

صفحه : ۴۰۰

(توضیح آیات)

وَ لَمّا فَتَحُوا مَتاعَهُم وَجَدُوا بِضاعَتَهُم رُدَّت إِلَيهِم قالُوا يا أَبانا ما نَبغِي هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّت إِلَينا وقتی پسرهای یعقوب بکنعان برگشتند و بارهای خود را باز نمودند دیدند متاعیکه برای خریداری غلّه بمصر برده بودند بسوی آنها برگردانیده شده از روی تعجب گفتند ای پدر ما (ما نبغی) چه چیز از احسان ملک زیاده بر اینکه می‌طلبیم که غله بما فروخته و متاع ما را بما با غله برگردانیده ما بایستی بسبب احسانیکه بما نموده اطاعت او را بنمائیم و بسوی او برگردیم که برای اهل و عیالمان طعام بیاوریم.

وَ نَحفَظُ أَخانا وَ نَزدادُ كَيلَ بَعِيرٍ و حفظ میکنیم برادرمان را و کیل شتری زیاده بر اینکه کیل بستانیم زیرا اینکه گرفته‌ایم برای معاش ما کافی نیست.

ظاهرا چون برادران یوسف عزیز مصر را که برادرشان بود بسیار شخص بزرگواری یافتند و احسان او را در باره خودشان بدون حدّ انتظار دیدند و شخصیت او در نظرشان بزرگ آمد اینکه بود که جدیت میکردند که هر چه بشود زودتر إبن یامین را با خود ببرند گفتند ای پدر إبن یامین را با ما بفرست ما هم او را محافظت میکنیم و هم کیل غله‌ئی برای او زیادتر میگیریم.

قالَ لَن أُرسِلَهُ مَعَكُم حَتّى تُؤتُونِ مَوثِقاً مِنَ اللّهِ لَتَأتُنَّنِي بِهِ إِلّا أَن يُحاطَ بِكُم فَلَمّا آتَوهُ مَوثِقَهُم قالَ اللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ یعقوب گفت هرگز إبن یامین را با شما نمی‌فرستم مگر اینکه پیمان محکمی ببندید، شاید مقصودش چنین بوده که قسم بخدا بخورید که او را بدرستی محافظت نموده و بمن برگردانید مگر اینکه یک بلیّه و آفتی بشما برسد پس از آنکه پیمان محکم از آنها گرفت گفت خدا بر آنچه ما میگوئیم شاهد و و کیل ما است

صفحه : ۴۰۱

وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدخُلُوا مِن بابٍ واحِدٍ وَ ادخُلُوا مِن أَبوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ یعقوب بپسرهایش امر مینماید که از یک دروازه داخل نگردید بلکه از درهای متفرق وارد شوید و بقولی مقصود از باب واحد طرق مختلفه مراد است و اکثر مفسرین گفته‌اند مقصود یعقوب عدم

اصابت چشم بد بوده زیرا که آنان پسرهای یک پدر بودند و تمامشان بلند قد و شجاع و نیرومند و بتمام جهات از باقی امتیاز داشتند و باضافه مردم فهمیده بودند که اینها مورد نظر سلطان واقع گردیده‌اند باین جهات ممکن است در مورد حسد رؤساء و دیگران واقع گردند و چنانچه در علم روان شناسی گفته‌اند چشمی که از روی حسد کسی را بنگرد تأثیر بد در آن ایجاب مینماید.

شیخ طنطاوی در تفسیرش از کتاب اشارات إبن سینا نقل میکند که گفته نفس را بواسطه چشم و غیر آن آثاری است که در خارج تأثیر میکند و اینکه آثار یا ضار است یعنی ضرر میرساند!! یا نافعه است که نفع میرساند و عمل چشم و اصابت آن که مأخوذ از (عان یعین) است از همین آثار است.

و خود طنطاوی گفته ای انسان زکی اگر تو بدانی آنچه را که پیشینیان و علمای عصر حاضر راجع باین مطلب گفته و تدوین کرده‌اند در امریکا و در اروپا در علوم نفسیه از آثار مغناطیسیه در تنویم و غیر آن بدهشت میافتی و بقلت علم انسان عالم میگردی.

و امروز در زمین مردمی هستند که مریض را بیک لمس یا بدفعاتی شفاء میدهند و اینکه علم بتمرین و دروس بسیار تحصیل میشود و مردمانی در بعضی از زمین مشهور باین علم میباشند مثل اینکه مردی کسی را بخواب مغناطیسیه میخواباند و در خواب بوی القاء میکند تقوی و صلاح و حب تدریس و ترک شرب خمر و دود و احسان نمودن!! بمردم و ترک غضب و قتل یا کشتن فلانی در وقت و ساعت معین و وقتی آن منوّم بیدار میشود چیزی از آنچه بوی القاء شده نمیداند لکن مستعدّ میگردد برای آثاریکه بوی تلقین شده و آنچه گفته در همان وقت

صفحه : ۴۰۲

معین و همان ساعت میکند و نمیداند از کجا اینکه آثار در وی نفوذ نموده و اینکه علمی است از علوم عصر حاضر.

و همین طور بعضی از پیشینیان نیز گفته‌اند و از اینجا معلوم میشود که در نفس انسان قوهٔی پیچیده شده که بسبب علم و تحصیل و جدیت و ریاضت گاهی اموری از وی ظاهر میگردد و گاهی بطبع بدون کسب و عمل پدیدار میشود و چشم از آنچیزهائی است که بدون درس و تعلیم اثر میکند مثل کسیکه امروز در أوبا بوسطاء الطبیعه نامیده شده یعنی در آنجا مردمانی هستند و در وقت حاضر قدرت دارند بمخاطبه ارواح وقتی بآن قوّه مغناطیسی بر آنها القاء میکنند (یعنی ارواح را تحت استیلاء خود درمیآورند و با آنها مصاحبه میکنند و بعضی دیگر قدرت دارند که ارواح را بچشم خود ببینند و آنها را (الوسیط المبصر) مینامند.

و همچنین در اینجا مردمانی هستند که نظرشان شرّ است یعنی آنان مجبولند باین قوه بر شرّ مثل اینکه انبیاء مجبولند بر خیر و شیاطین مجبور بر شرّند.

و وقتی روایت مسلم را که از إبن عباس نقل میکند که او گفته نبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده

(العین حق و لو کان شیئی سابق القدر لسبقته العین)

یعنی اگر چیزی بود که بر قدر سبقت گیرد چشم بد بآن سبقت میگرفت.

و وقتی شنیدی قول رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را که بگو

(اللهم انّی اعوذ بکلمات اللّه التامات من کلّ شیطان و هامّهٔ و من کلّ عین لامّهٔ)

بدان که حضرت علاج نیافته بر اینکه بلائی که از نفوس صادر میگردد مگر بالتجاء بخالق نفوس [پایان] وَ ما أُغنِی عَنکُم مِنَ اللّهِ مِن شَیءٍ إِنِ الحُکمُ إِلّا لِلّهِ عَلَیهِ تَوَکَّلتُ وَ عَلَیهِ فَلیَتَوَکَّلِ المُتَوَکِّلُونَ شاید مقصود حضرت یعقوب [ع] از اینکه توصیه که از یک درب وارد نشوید خواه همان اصابت نظر بد باشد یا جهات دیگر که بعضی گفته‌اند هر چه باشد میخواهد بآنها تذکر دهد که من باین عملی که بشما دستور میدهم شما را از خدا

صفحه : ۴۰۳

بی‌نیاز نمیکنم حکم حکم خدا است در عالم چیزی واقع نخواهد گردید مگر بخواست خدا نیست حکمی مگر بامر او و اتکاء و توکل من بر او است و باید بر او توکل نمایند توکل کنندگان یعنی وقتی خواست ایزدی بر امری تعلق گرفت چیزی جلو تقدیر او را نخواهد گرفت.

وَ لَمّا دَخَلُوا مِن حَيثُ أَمَرَهُم أَبُوهُم ما كانَ يُغنِي عَنهُم مِنَ اللّهِ مِن شَيءٍ إِلّا حاجَةً فِي نَفسِ يَعقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلمٍ لِما عَلَّمناهُ وَ لكِنَّ أَكثَرَ النّاسِ لا يَعلَمُونَ چون پسران يعقوب همان طوری که پدرشان امر نموده بود از درهای متفرق داخل مصر گرديدند امر او و عمل آنان جلوگيری از تقديرات الهی ننمود زيرا با وارد شدن آنها متفرقا متهم بسرقت صواع ملك گرديدند و إبن يامين بتهمت دزدی گرفته شد و حزن يعقوب بگرفتن إبن يامين زيادتر گرديد (الّا) در قوله تعالی (الّا حاجةً فی نفس يعقوب) استثناء منقطع است يعنی شفقت يعقوب و محبّت او نسبت باولادان خود که خود را از چشم بد حفظ نمايند اينکه توجيه را ايجاب نمود (انه لذو علم) زيرا که يعقوب عالم بود بعلم لدنی که از جانب حق تعالی بتوسط وحی يا فراست باو تعليم شده بود و لکن بيشتر مردم نميدانند که تدبير انسان رفع تقدير الهی را نميکند.

وَ لَمّا دَخَلُوا عَلى يُوسُفَ آوى إِلَيهِ أَخاهُ قالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلا تَبتَئِس بِما كانُوا يَعمَلُونَ گويند وقتی برادران يوسف وارد شدند يوسف سؤال کرد اينها کيانند گفتند ما کنعانيانيم که امر فرمودی برادرمان را بياوريم و ما جديت کرديم و با پدرمان عهد و پيمان بستيم که او را برگردانيم يوسف گفت بسيار خوب کرديد و بآنها اذن جلوس داد و امر کرد شش خوان طعام آراسته گردانند و هر دو نفر برادری سر يک سفره طعام بخورند و بابن يامين گفت اسم تو چيست گفت إبن يامين گفت بچه مناسبت تو را اينکه نام نهادند گفت چون إبن يامين مصيبت زده را گويند

صفحه : ۴۰۴

و من در طفوليت مادرم راحيل فوت شد باين جهت مرا اينکه نام نهادند، وقتی هر دو برادر سر يک سفره نشستند إبن يامين تنها ماند بنای گريه گذارد بقدری گريه کرد که بيهوش گرديد يوسف او را نزد خود طلبيد و گفت چرا اينکه قدر گريه کردی گفت چون امر کردی هر دو برادر اعيانی باهم سر يک سفره غذاء بخورند يادم آمد که من هم برادر اعيانی داشتم و مفقود گرديد اگر او بود من هم برادر داشتم يوسف گفت ميخواهی من بجای برادر تو باشم بيا با من غذا بخور إبن يامين گفت کيست که برادری مثل تو داشته باشد لکن برادر من پسر يعقوب و راحيل بود وقتی در پس پرده مشغول غذا خوردن شدند چون يوسف نقاب بر صورت انداخته بود برای غذا خوردن دست دراز کرد چشم إبن يامين بدست يوسف افتاد باز بنای گريه گذارد يوسف گفت چرا گريه ميکنی گفت دست تو چقدر شبيه بدست برادر من يوسف است نميتوانم از گريه خودداری کنم اينکه بود که يوسف گفت (انا اخوك).

يوسف نقاب از چهره برداشت و گفت من برادر توام و از آنچه برادرها بما کردند محزون مباش چشم إبن يامين که بصورت يوسف افتاد دست بگردن او انداخت و آندو بقدری از شوق گريستند که از هوش برفتند إبن يامين گفت ای برادر من از تو جدا نميشوم يوسف گفت چون اينها با پدرشان پيمان بسته‌اند و قسم خورده‌اند که تو را بازگردانند بايد تمهيدی بزنيم تا بشود تو را نگاه دارم إبن يامين گفت مختاری هر چه خواهی بکن.

فَلَمّا جَهَّزَهُم بِجَهازِهِم جَعَلَ السِّقايَةَ فِي رَحلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا العِيرُ إِنَّكُم لَسارِقُونَ پس از آن يوسف امر کرد جهاز کيل برادرانش را ببندند و گفت مخفيانه سقايه ملك را که گويند مشربه‌ئی بوده از زر يا نقره يا زبرجد مرصع بجواهر و آن آب خوری سلطان بود که در قحطی برای کيل آماده گذارده بود آنرا دربار إبن يامين بگذارند و چون قانون يعقوب در آنوقت چنين بود که

سارق

صفحه : ۴۰۵

را استرقاق میکردنـد وقتی برادران یوسف بار خود را بسـتند و اذن خروج گرفتند و عازم رفتن گردیدند و از شـهر بیرون رفتند مؤذن صدا زد و گفت ای کاروانیان همانا شـما دزدانید و یوسف دروغ نگفت که مخل بعصـمتش باشد مقصودش اینکه بود که چون شما یوسف را دزدیدید اینکه است که شما دزدانید.

از بعضـی از مفسـرین است که یوسف اینکه عمل را بحکم خـدا کرد، و شایـد حکمتش اینکه بوده که محنت یعقوب بانتهاء رسد و چون عـادهٔ اللّه بر اینکه جاری است که وقتی محنت بانتهاء رسـد فرج و انبساط رو میآورد. [پایان] قالُوا وَ أَقبَلُوا عَلَیهِم ما ذا تَفقِدُونَ، قـالُوا نَفقِدُ صُواعَ المَلِکِ وَ لِمَن!! جاءَ بِهِ حِملُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ الخ برادران یوسف وقتی که نـداء را شـنیدند رو کردنـد بغلامان سلطان و گفتند چه چیز مفقود کرده‌اید گفتند پیمانه ملک گم شده و هر کس بیاورد من یکبار شتر ضامن میگردم بوی انعام بدهم.

!! قالُوا تَاللّهِ لَقَد عَلِمتُم ما جِئنا لِنُفسِدَ فِی الأَرضِ وَ ما کُنّا سارِقِینَ برادران یوسف گفتند قسم بخدا همانا شـما میدانید که ما نیامده‌ایم که در زمین فساد کنیم و ما سارق نیستیم.

قـالُوا فَمـا جَزاؤُهُ إِن کُنتُم کـاذِبِینَ غلامـان یوسف گفتنـد پس چیست جزای دزد اگر شـما دروغگویان باشـید برادران یوسف گفتند جزای کسیکه صواع دربار او پیدا شود اینست که استرقاق شود ما اینطور جزاء میدهیم دزد را یعنی باسترقاق.

فَبَدَأَ بِأَوعِیَتِهِم قَبلَ وِعاءِ أَخِیهِ ثُمَّ استَخرَجَها مِن وِعاءِ أَخِیهِ و خزینه داران بـامر یوسف برای رفع تهمت شـروع نمودنـد ببـاز کردن بارهای برادران پس از آن پیمانه را در بار برادر ابوینی یوسف إبن یامین یافتند و بیرون آور!! ند.

صفحه : ۴۰۶

کَذلِکَ کِدنا لِیُوسُفَ و گویند چون در بنی اسـرائیل سـنتشان چنین بوده که سارق را استرقاق میکردند اینکه بود که گفتند هر کس صواع یعنی پیمانه نزد او پیدا شود باید او را مجازات نمود که دزدان را مجازات میکنیم یعنی باید او را استرقاق نمود.

و اینکه چنین ما (کـدنا لیوسف) اینکه کیـد عظیم را بیوسف آموختیم و بسوی او وحی نمودیم (ما کانَ لِیَأخُذَ أَخاهُ فِی دِینِ المَلِکِ) گوینـد اینکه جمله تفسیر کیـد و بیـان آنست زیرا که در دین ملک مصـر و حکم او در باره سارق اینکه بود که او را بزننـد و تعزیر نمایند مثل زنانه اینکه او را استرقاق نمایند (إِلّا أَن یَشاءَ اللّهُ) یعنی یوسف برادرش إبن یامین را نگرفت مگر بمشیت خدا و اذن او.

نَرفَعُ دَرَجاتٍ مَن نَشاءُ وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ عَلِیمٌ یعنی هر کسی را خواستیم در علم درجات او را بلند مینمائیم عالمی نیست مگر اینکه فوق او عالم‌تری هست تا اینکه منتهی گردد علوم بسوی خـدای تعالی که بـذاته عالم است و اختصاص بمعلومی دون معلومی نـدارد تا اینکه علمش بآن انتهاء یابد.

در تأویلات نجمیه گفته (نرفع درجات من نشاء من عبادنا) به اینکه که بوی علم صـعود عطاء کنیم و او را از حضـیض بشریت بسوی ذروه عبودیت بتوفیق ربوبیت بالا ببریم (وَ فَوقَ کُلِّ ذِی عِلمٍ) که باو علم صـعود عطاء نمائیم (علیم) بجذبه‌ئی از محلِّ صعود او که از علم مخلوق صعود کنـد بمصـعدی که صـعود نمیشود بسوی او مگر بعلم قـدیم و آن (سـیر فی اللّه و بـاللّه و الی اللّه) است و اینکه صواعی است که اوعیه انسانی وسعت آنرا ندارد. [تفسیر روح البیان]

صفحه : ۴۰۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۸۶]

اشاره

قالُوا إِن یَسرِق فَقَد سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فِی نَفسِهِ وَ لَم یُبدِها لَهُم قالَ أَنتُم شَرٌّ مَکاناً وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما تَصِفُونَ (۷۷) قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیخاً کَبِیراً فَخُذ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنّا نَراکَ مِنَ المُحسِنِینَ (۷۸) قالَ مَعاذَ اللّهِ أَن نَأخُذَ إِلاّ مَن وَجَدنا مَتاعَنا عِندَهُ إِنّا إِذاً لَظالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا استَیأَسُوا مِنهُ خَلَصُوا نَجِیًّا قالَ کَبِیرُهُم أَ لَم تَعلَمُوا أَنَّ أَباکُم قَد أَخَذَ عَلَیکُم مَوثِقاً مِنَ اللّهِ وَ مِن قَبلُ ما فَرَّطتُم فِی یُوسُفَ فَلَن أَبرَحَ الأَرضَ حَتّی یَأذَنَ لِی أَبِی أَو یَحکُمَ اللّهُ لِی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِینَ (۸۰) ارجِعُوا إِلی أَبِیکُم فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدنا إِلاّ بِما عَلِمنا وَ ما کُنّا لِلغَیبِ حافِظِینَ (۸۱)

وَ سئَلِ القَریَةَ الَّتِی کُنّا فِیها وَ العِیرَ الَّتِی أَقبَلنا فِیها وَ إِنّا لَصادِقُونَ (۸۲) قالَ بَل سَوَّلَت لَکُم أَنفُسُکُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّهُ أَن یَأتِیَنِی بِهِم جَمِیعاً إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ (۸۳) وَ تَوَلّی عَنهُم وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابیَضَّت عَیناهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظِیمٌ (۸۴) قالُوا تَاللّهِ تَفتَؤُا تَذکُرُ یُوسُفَ حَتّی تَکُونَ حَرَضاً أَو تَکُونَ مِنَ الهالِکِینَ (۸۵) قالَ إِنَّما أَشکُوا بَثِّی وَ حُزنِی إِلَی اللّهِ وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۸۶)

صفحه : ۴۰۸

[ترجمه]

برادران یوسف گفتند اگر إبن یامین دزدی کرد برادرش یوسف نیز قبلا دزدی کرده بود یوسف سخن آنها را شنید و در دل خود مخفی گردانید و اظهار ننمود و گفت شما شرورترین مردم زمین میباشید و خدا داناتر است بآنچه (نسبت بیوسف) وصف میکنید [۷۷]

گفتند ای عزیز همانا پدر او پیر مرد بزرگ سالی است و عظیم القدر است یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن [۷۸]

یوسف گفت (معاذ اللّه) بخدا پناه میبرم از اینکه کسی را بگیرم غیر از آنکه متاع خود را نزد او یافتم اگر چنین کنم از ستمکاران میباشم [۷۹]

و چون آنها از رها شدن إبن یامین مأیوس شدند در خلوتی رفتند و بزرگ آنها گفت آیا نمیدانید که پدر شما بنام خدا از شما پیمان گرفته و قبلا آنچه بیوسف تفریط نمودید و من هرگز از مصر جدا نمیشوم تا وقتی که پدرم اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکم نماید و او بهترین حکم کنندگان است [۸۰]

برگردید بسوی پدرتان و بگوئید پسر تو دزدی کرد و ما شهادت نمیدهیم مگر بآنچه عالم گردیده‌ایم و ما نگاهدارندگان باطن امر نمیباشیم (یعنی بظاهر اینکه طور دیدیم که پیمانه را از بار او بیرون آوردند و خبر نداریم که خودش برداشته یا دیگری دربار او گذارده)

سؤال کن از اهل دهی که ما در آن بودیم و از آن قافله‌ئی که ما در آن بودیم همانا حقیقهً ما راستگویانیم [۸۲]

یعقوب گفت بلکه آراسته شده برای شما نفسهای شما و گر نه ملك چه میدانست جزای سارق (استرقاق است) و بر من است صبر نیکو شاید خدا هر سه پسر نزد من آورد همانا او دانا و درستکار است [۸۳]

پس از آنها روی گردانید در حالیکه پر از خشم بود و گفت وا اسفا بر فراق یوسف و دو چشمش از حزن سفید گردید [۸۴]

پسران گفتند تو بقدری یاد یوسف میکنی که مریض شوی یا هلاك گردی [۸۵]

يعقوب گفت حزن و غم خود را با خدا ميگويم و از خدا چيزى ميدانم كه شما نميدانيد [۸۶]

صفحه : ۴۰۹

(توضيح آيات)

اشاره

قالُوا إِن يَسرِق فَقَد سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِن قَبلُ فَأَسَرَّها يُوسُفُ فِي نَفسِهِ وَ لَم يُبدِها لَهُم برادران يوسف پس از آنكه پيمانه ملك از ميان بار إبن يامين بيرون آمد گفتند اگر إبن يامين دزدى كرد برادرش يوسف نيز قبلا دزدى كرده بود يوسف سخن آنها را شنيده و در دل خود مخفى گردانيد و بروى خود نياورد.

قالَ أَنتُم شَرٌّ مَكاناً وَ اللّهُ أَعلَمُ بِما تَصِفُونَ يوسف گفت شما از حيث منزلت و فساد دزدى شروريد و بقرينه (و لم يبدها لهم) معلوم ميشود كه يوسف نظر بآن جفاهائيكه نسبت باو كرده بودند در دل خود چنين گفت نه بزبان و گفت خدا عالم‌تر است بآنچه وصف ميكنيد.

[سخنان مفسرين در چگونگى نسبت دزدى كه بيوسف دادند]

۱- پدر و مادر او بت پرست بود بتى داشت يوسف بت او را دزديد و شكست اينكه بود كه نسبت دزدى باو دادند.

۲- عادتش اينكه بود كه بعضى از طعامها را مخفى مينمود كه بفقراء و سائلين بدهد از اينكه جهت نسبت دزدى بوى دادند.

۳- مشهور و معروفست كه وقتى راحيل مادر يوسف فوت گرديد يوسف را بوديعه نزد عمه‌اش گذاردند وقتى يعقوب خواست او را بگيرد و او شش ساله بود از شدت علاقه‌ئى كه بوى داشت كمربندى كه از اسحق پدرش باو ارث رسيده بود در حال خواب بكمر يوسف بست كه باين وسيله او را استرقاق بنمايد.

در بعضى از تفاسير است كه وقتى دزدى برادران ظاهر گرديد يوسف گفت مگر من اول نگفتم كه شما بدزد و جاسوس شباهت داريد حالا فراست مرا ديديد بعد از آن ناظر خود را صدا زد و گفت اينكه جام را (كه گويا بكهانت درست كرده بودند) بياوريد و اعمال اينها را سؤال كنيد ناظر ناخن خود را بجام زد جام صدا كرد گفت جام ميگويد اينكه دزدى اول عمل اينها نبود بلكه قبل از اينكه

صفحه : ۴۱۰

جوان آزادى را دزديدند و فروختند يوسف گفت بگو ديگر چه عملى انجام دادند ناظر باز ناخن بجام زد گفت ميگويد اى عزيز اينها كه ميگويند برادر ما را گرگ خورده و هلاك گرديده دروغ ميگويند برادرشان در غربت بسلامت است و زمانى نميگذرد كه ظاهر ميگردد و بآنها عملى را كه انجام داده‌اند خبر ميدهد يوسف گفت باز سؤال كن ناظر ناخن بر جام زد جام صدا كرد گفت اى عزيز جام ميگويد دروغگوتر از اينها در روى زمين نيست بپدر خود دروغ گفتند و از آن دروغ توبه نكردند خداى تعالى آنها را نبخشيده يوسف گفت باز سؤال كن جام صدا كرد و گفت اى عزيز جام ميگويد هر مصيبتى كه بپدر آنها روى داده است سبب

اعمال بد اینها بوده هیچوقت پدرشان از آنها شاد نشده است برادران یوسف دیدند جام آنها را رسوا خواهد نمود و اعمالشان را بیان خواهد کرد از سر بپای یوسف بوسه زدند و گفتند تو را بخدا قسم میدهیم از اینکه سؤال نکن.

یوسف بناظر امر کرد ساکت باشد پس از آن یوسف ببرادرانش گفت شما بروید و إبن یامین بجزای عملش اینجا بماند آنها گفتند ای عزیز پدر ما پیر مردی است باو وعده کرده‌ایم باید او را ببریم هر چه اصرار کردند یوسف راضی نشد روئیل غضبناک گردیده و ببرادرش گفت مصر چند بازار دارد گفت ده عدد گفت شما بازارها را نگاهدارید من یک تنه در مقابل قشون شاه میجنگم یا اینکه شما در مقابل پادشاه بایستید من بازارها را نگاه میدارم بعد از آن گفت ای عزیز برادرمان را بما بده و الّا اینجا فریادی میکنم که زنان حامله در مصر تماما بار بیندازند، اینکه سخن را گفت و موهای تنش سر از جامه بیرون کردند یوسف میشا بچه خودش آنجا بود اشاره نمود که دستش را ببدن روئیل بزند تا غضبش ساکت گردد (در موقع غضب اولاد یعقوب وقتی دست یکی از آنها ببدنش میخورد غضبش ساکت میگردید) میشا بی‌خبر دست خود را بروئیل زد غضب وی ساکت شد روئیل گفت یقینا از اولادان یعقوب یکی در اینجا هست بعد رو برو

صفحه : ۴۱۱

سؤال و جواب شد یوسف بنگهداری إبن یامین اصرار نمود روئیل غضب نمود یوسف بپا ایستاد و گوشهای روئیل را گرفت و او را بزمین زد و گفت شما جماعت عیری قوی‌تر از خود را نمیشناسید همینکه چنین قوتی از یوسف دیدند همه ذلیل شدند و در باره إبن یامین تضرع و زاری نمودند. [پایان] قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ إِنّ‌َ لَه‌ُ أَباً شَیخاً کَبِیراً فَخُذ أَحَدَنا مَکانَه‌ُ إِنّا نَراک‌َ مِن‌َ المُحسِنِین‌َ برادران یوسف هر قدر از او درخواست نمودند که إبن یامین را رها کند فائده نبخشید گفتند ای عزیز پدر او پیر مرد عظیم القدری است و از ما پیمان گرفته که إبن یامین را باو برگردانیم و یکی از ما را بجای او بگیر و او را رها کن همانا ما می‌بینیم که تو از نیکوکارانی و در باره ما نیکی را تمام نما و إبن یامین را رها کن.

قال‌َ مَعاذَ اللّه‌ِ أَن نَأخُذَ إِلّا مَن وَجَدنا مَتاعَنا عِندَه‌ُ إِنّا إِذاً لَظالِمُون‌َ یوسف گفت بخدا پناه میبرم از اینکه ظلم عدوانی نمائیم که بجای او کس دیگری را نگاه داریم و اگر ما چنین کنیم که کس بی‌گناه را بجای گنهکار بگیریم همانا ما از ستمکاران محسوب خواهیم گردید قوله تعالی (لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخری) بار گناه کسی بگردن کس دیگری گذارده نمیشود.

فَلَمّا استَیأَسُوا مِنه‌ُ خَلَصُوا نَجِیًّا قال‌َ کَبِیرُهُم أَ لَم تَعلَمُوا أَن‌ّ‌َ أَباکُم قَد أَخَذَ عَلَیکُم مَوثِقاً مِن‌َ اللّه‌ِ خلاصه وقتی آنها از رها شدن إبن یامین مأیوس شدند در محلی با هم خلوت کردند و بزرگ آنها که در سن بزرگ‌تر بوده روئیل یا بزرگ آنها در خرد و عقل که یهودا بوده، و از علی بن ابراهیم است که گفته آن لاوی بوده گفت آیا نمیدانید که پدر شما با شما عهد و پیمان بسته و قسم بخدا یاد نموده‌اید که إبن یامین را برگردانید (وَ مِن قَبل‌ُ ما فَرَّطتُم فِی یُوسُف‌َ) و میدانید که قبلا راجع بیوسف تفریط نمودید (ما) در (ما فرطتم) یا زائده یا مصدریه است.

صفحه : ۴۱۲

فَلَن أَبرَح‌َ الأَرض‌َ حَتّی یَأذَن‌َ لِی أَبِی أَو یَحکُم‌َ اللّه‌ُ لِی وَ هُوَ خَیرُ الحاکِمِین‌َ آن برادر بزرگتر گفت من هرگز از زمین مصر نمیروم تا اینکه پدرم بمن اذن بدهد یا خدا نسبت بمن حکمی جاری گرداند زیرا که او بهترین حکم کنندگان است.

ارجِعُوا إِلی أَبِیکُم فَقُولُوا یا أَبانا إِن‌ّ‌َ ابنَک‌َ سَرَق‌َ وَ ما شَهِدنا إِلّا بِما عَلِمنا وَ ما کُنّا لِلغَیب‌ِ حافِظِین‌َ برادر بزرگتر گفت شما برگردید بسوی پدرتان و بگوئید پسر تو دزدی کرد و ما شهادت ندادیم مگر آنچه را مشاهده کردیم که پیمانه ملک را از بار او بیرون آوردند اما خبر از واقع مطلب نداریم که خودش پیمانه را دزدیده و در بار خود گذارده یا کس دیگری گذارده و باو تهمت زدند.

وَ سئَلِ القَريَةَ الَّتِي كُنّا فِيها وَ العِيرَ الَّتِي أَقبَلنا فِيها وَ إِنّا لَصادِقُونَ پسران يعقوب بپدرشان گفتند اگر باور نداری از آن قريه‌ئی که در آن بوديم يعنی شهر مصر و کاروانی که ما در آن کاروان بوديم سؤال کن تا حقيقت مطلب بر تو معلوم گردد که ما راستگويانيم و اينکه امر واقع گرديده.

قالَ بَل سَوَّلَت لَكُم أَنفُسُكُم أَمراً فَصَبرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللّهُ أَن يَأتِيَنِي بِهِم جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ العَلِيمُ الحَكِيمُ از آيه ميتوان چنين استفاده نمود که يعقوب حرف آنها را باور ننموده و گفت بلکه نفس شما اينکه مکر را آراسته گردانيده و برای من است صبر نيکو پس از آن بآن علم لدنی و الهام ملکوتی ملهم گرديد که چون غم و اندوه بمنتها رسيد بزودی فرج ميرسد و نيز چون البته ميدانست که إبن يامين آدمی نيست که بشود گفت دزدی کرده فهميد در اينجا سری است و اينکه خدعه‌ئی بوده که شاه خواسته باين وسيله إبن يامين را نگاه دارد نه اينکه واقعا إبن يامين دزدی کرده باشد و نيز ميدانست اينکه جزاء دزد استرقاق است قانون کنعانيان است نه مصريان اينکه بود که يعقوب اميد داشت که خدا همه آنها را برای او بياورد همانا که او

صفحه : ۴۱۳

است عالم بحقيقت امور و حکيم است که تمام امور بدست قدرت او از روی حکمت و مصلحت واقع ميگردد.

وَ تَوَلّى عَنهُم وَ قالَ يا أَسَفى عَلى يُوسُفَ وَ ابيَضَّت عَيناهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ كَظِيمٌ در مفردات در لغت غيظ گفته (الغيظ اشد غضب و هو الحرارة التی يجدها الانسان من فوران دم قلبه، قال (قل موتوا بغيظکم) (ليغيظ بهم الکفار) و قد دعا اللّه النّاس الی امساك النفس عند اغتراء الغيظ قال (و الکاظمين الغيظ) و اذا وصف اللّه سبحانه به فانّه يراد به الانتقام قال (و انهم لنا لغائظون) ای داعون بفعلهم الی الانتقام منهم، و التغيظ هو اظهار الغيظ و قد يکون ذلك مع صوت مسموع کما قال (سمعوا لها تغيظا و زفيرا)«۱» [پايان] يعقوب وقتی اينکه خبر را شنيد از فرزندانش رو گردانيد و گفت وای بر اندوه و حزن من بر يوسف و از شدت حزن و غم دو چشم او سفيد گرديد و بقولی مشرف بر عمی شد نه اينکه بالمره کور شده باشد.

از کشاف نقل شده که حضرت رسول صلّى اللّه عليه و آله و سلّم از جبرئيل سؤال نمود که شدت حزن يعقوب بر فراق يوسف بچه درجه بود گفت برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت فرمود مزد او بازاء اينکه غم چه بود جبرئيل گفت اجر صد شهيد.

[پايان]

---

(۱) غيظ شدت غضب است و آن حرارتی است که از فوران و شدت خون قلب پديد ميگردد قوله تعالی بگو بکفار بغيظ خود بميريد، و نيز در جای ديگر (لِيَغِيظَ بِهِمُ الكُفّارَ)من من قال (وَ الكاظِمِينَ الغَيظَ) و وقتی که خدای تعالی را اينکه طور وصف نمايند بآن انتقام را اراده نموده‌اند چنانچه فرمود (وَ إِنَّهُم لَنا لَغائِظُونَ) يعنی داعی آنها از اينکه غيظشان انتقام کشيدن از آنها است، و تغيظ اظهار آن است بانتقام کشيدن و گاهی غيظ با صدا ظاهر ميگردد مثل اينکه در وصف آتش جهنّم فرموده (سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً) که جهنميان صدای غيظ و زفير جهنّم را ميشنوند.

صفحه : ۴۱۴

گويند يعقوب از وقت مفارقت يوسف تا وقت وصال او چشمش از گريه خشك نشده و پشت مبارکش خم گرديده و از اولادش اعراض نمود در حاليکه دلش از غيظ پر بود.

بروايتی حضرت رسول در فراق ابراهيم فرزندش بسيار گريه مينمود و فرمود قلب محزون ميگردد و چشم گريان ميشود و چيزی نميگوييم که پروردگار خود را بسخط آورم.

قالُوا تَاللّهِ تَفتَؤُا تَـذكُرُ يُوسُفـ حَتّى تَكونـ حَرَضاً أو تَكونـ مِنَ الهالِكِينـ (تفتؤا) بمعنى (لا تفتؤ) است و لا در تقدير است و حرف نفى حـذف شـده براى اينكه مشـتبه باثبات نشود زيرا اگر اثبات بود لابـد بايد با لام و نون باشد و معنى (لا تفتؤ) (لا تزال) است و حرض بمعنى مرض مشرف بر هلاكت است بيعقوب گفتند قسم بخدا كه هميشه چنينى تا اينكه مريض شوى و مشرف بر هلاكت گردى.

قالـ إِنَّما أَشكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ يعقوب گفت همانا من حزن و غم خود را بخدا شكايت ميكنم.

وقتى يعقوب پسرهايش يا غير آنها او را سرزنش نمودند و گفتند بخدا قسم تو هميشه در حزن يوسف ميباشى تا اينكه يا بيمار شوى يا از غم و غصه هلاك گردى يعقوب در پاسخ آنها گفت من از غم دلم بخداى خود شـكايت ميكنم گويا فرموده من بشما شكايت نميكنم و كـارى بـا شـما نـدارم و روى بخـدا آرم و حزن و غم خود را بـا او شـكايت ميكنم و اظهـار درد دل خود را با او مينمايم و التجاء و تضرع من بسوى او است.

راز گويم بخلق خوار شوم با تو گويم بزرگوار شوم

[اعتراض]

اگر گفته شود چگونه يعقوب بـا اينكه جلوتر گفته بود (فصبر جميـل) پس از آن گفته (يـا اسـفا على يوسف) و گفت (إِنَّما أَشكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ)

صفحه : ۴۱۵

و چگونه صبر با شكوى جمع ميشود.

در پاسخ گفته شده اينكه نيست مگر شكايت از نفس بسوى خالق آن و اينكه طور شكايت جايز است آيا نمى‌بينى ايّوب گفت (أَنِّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنتـ أَرحَمُ الرّاحِمِينـ) و با اينكه شـكواى او پروردگارش در باره او فرموده (إِنّا وَجَدناهُ صابِراً نِعمَ العَبدُ) و يعقوب ع از خدا شكايت نموده بسوى او و گريه او از او بسوى او است اينكه است كه بر اينكه شكايت نزد او معذور است زيرا كه معنى حقيقى صبر حبس نفس است و منع او از شـكواى بغير خـداى تعالى و اتكاء باو نه بغير او و تحمل نمودن ابتلاء و بلاء از جهت صدور او از قضـاء و قـدر او، زيرا كه محبـ هميشه دلش بسـوى محبوب است و صـبر بر دورى او نـدارد اينكه است كه هميشه رو بـاو ميآورد و عرض حال و افتقار بسوى حضرت او مينمايد و لسان عشق تضرع و حكايت است چنانچه عارف گفته:

بشنو از نى چون حكايت ميكند از جدائيها شكايت ميكند

يعنى شكايت عارف واقف در صورت شكوى حكايت حال خود و تضرع و افتقار او است بسوى حبيبش، و از انس نقل شده روايتى كـه نسبت بنبى صلّى اللّه عليـه و آله و سلّم ميدهـد كه فرمـوده مردى بيعقـوب گفت چه چيز چشم تـو را برد و كمرت را منحنى گردانيـد گفت گريه بر يوسف چشم مرا برد و حزن برادرش إبن يـامين كمرم را منحنى گردانيـد جبرئيل آمـد و باو گفت بغير خـدا شكـايت ميكنى يعقوب گفت (إِنَّمـا أَشـكُوا بَثِّى وَ حُزنِى إِلَى اللّهِ) جبرئيـل گفت خـدا عـالم‌تر است از تو بـآنچه گفتى پس از آنكه جبرئيـل رفت يعقوب داخـل خـانه خود شـد و گفت (اى پروردگار آيا رحم ميكنى بشـيخ كبيرى كه چشم او رفته و كمر او خميـده برگردان بمن ريحـان و گـل مرا كه يـك دفعه او را اشـمام كنم پس از آن هر چه خواهى بكن پس از آن جبرئيـل آمـد و گفت اى يعقـوب همانـا خـداى تعـالى بتو سـلام ميرسانـد و ميفرمايـد مژده بـاد تو را كه اگر يوسف و برادرش مرده بودنـد براى تو زنـده‌شان

میکردم تا اینکه چشم تو روشن گردد. [پایان]

صفحه : ۴۱۶

وَ أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ یعقوب میگوید امیدوارم که خدا بمن رحم کند و مرا ناامید نگرداند با اینکه گفته من از طریق وحی از خدا میدانم چیزیکه شما نمیدانید از اینکه یوسف زنده است. [روح البیان] آری شاید یکی از حکمتهائی که حق تعالی اولیاء خود یا مؤمنین را مبتلا میگرداند همین باشد که آنها در موقع بلاء و مصیبات بیش از پیش روی تضرع و التجاء بسوی او گردانند و از (قاضی الحاجات) رفع بلاء بطلبند و از اینکه راه باو بیشتر توجه نموده بقرب او و جوار رحمت او نزدیک‌تر گردند و در اثر بلاها و مصیبات نفس حیوانی ضعیف میگردد و نسبت بانسان کامل هر قدر نفس حیوانی ضعیف‌تر گردید روح انسانی او قوی‌تر و محلّی‌تر میگردد و بر کمال و معرفت او افزوده میشود.

صفحه : ۴۱۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۷ تا ۹۸]

اشاره

یا بَنِیَّ اذهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلاَّ القَومُ الکافِرُونَ (۸۷) فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیهِ قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهلَنَا الضُّرُّ وَ جِئنا بِبِضاعَةٍ مُزجاةٍ فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ وَ تَصَدَّق عَلَینا إِنَّ اللّهَ یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ (۸۸) قالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذ أَنتُم جاهِلُونَ (۸۹) قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَد مَنَّ اللّهُ عَلَینا إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَ یَصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ (۹۰) قالُوا تَاللّهِ لَقَد آثَرَکَ اللّهُ عَلَینا وَ إِن کُنّا لَخاطِئِینَ (۹۱)
قالَ لا تَثرِیبَ عَلَیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّهُ لَکُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ (۹۲) اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلقُوهُ عَلی وَجهِ أَبِی یَأتِ بَصِیراً وَ أتُونِی بِأَهلِکُم أَجمَعِینَ (۹۳) وَ لَمّا فَصَلَتِ العِیرُ قالَ أَبُوهُم إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَو لا أَن تُفَنِّدُونِ (۹۴) قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ (۹۵) فَلَمّا أَن جاءَ البَشِیرُ أَلقاهُ عَلی وَجهِهِ فَارتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ (۹۶)
قالُوا یا أَبانَا استَغفِر لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ (۹۷) قالَ سَوفَ أَستَغفِرُ لَکُم رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ (۹۸)

صفحه : ۴۱۸

[ترجمه]

یعقوب گفت ای پسرهای من بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر جماعت کافرین [۸۷]
پس چون برادران یوسف وارد شدند بر او گفتند ای عزیز مصر بما و اهل ما سختی رسیده (از قحطی و فقر) و متاعی ناچیز و بی‌مقدار نزد تو آورده‌ایم پس کیل وافی بما بده و بما تصدّق نما همانا خداوند پاداش میدهد صدقه دهندگان را [۸۸]
یوسف گفت آیا میدانید از روی جهل و نادانی با یوسف و برادر او چه کردید [۸۹]
برادرهای او گفتند آیا همانا توئی یوسف گفت آری من یوسفم و اینکه برادر من است بتحقیق که خداوند بر ما منت نهاده هر که

از خدا بترسد و صبر کند همانا خدا ضایع نکند مزد نیکوکاران را [۹۰]

گفتند قسم بخدا که خداوند تو را بر ما برگزیده بدرستی همانا که ما هستیم گنهکاران [۹۱]

یوسف در جواب آنها گفت امروز هیچ سرزنش نیست بر شما خدا گناهان شما را میآمرزد و او بخشنده‌ترین رحم کننده‌گان است [۹۲]

اینکه پیراهن مرا ببرید و بصورت پدرم بیندازید بینا میگردد و بیائید شما بسوی من با اهل خودتان جمیعا [۹۳]

و چون کاروان از مصر حرکت کرد پدر آنها گفت بدرستیکه من می‌یابم بوی یوسف را اگر مرا تخطئه نکنید [۹۴]

گفتند قسم بخدا که تو در همان حیرت سابق میباشی [۹۵]

و چون بشیر آمد و پیراهن یوسف را بر صورت یعقوب انداخت بینائی او برگشت گفت آیا بشما نگفتم که من از جانب خدا چیزی میدانم که شما نمیدانید [۹۶]

پسران یعقوب نزد پدر آمدند و گفتند ای پدر ما طلب آمرزش کن از خدا گناه ما را بدرستیکه ما گناهکارانیم [۹۷]

یعقوب گفت بزودی از پروردگار خودم برای شما طلب آمرزش میکنم بدرستیکه او است آمرزنده و مهربان [۹۸]

.

صفحه : ۴۱۹

(توضیح آیات)

یـا بَنِیَّ اذهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیأَسُوا مِن رَوحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیأَسُ مِن رَوحِ اللّهِ إِلَّا القَومُ الکافِرُونَ یعقوب پس از آنکه از طریق وحی یا فراست بحیات یوسف مطمئن گردید بپسرهایش گفت بروید و از یوسف و برادرش تجسس نمائید و از رحمت خدا مأیوس نباشید زیرا که از روح و رحمت خدا مأیوس نمیگردند مگر کافرین که معرفت بمقام الوهیت و فضل و کرم او ندارند.

و در مجمع البیان گفته (التحسس بحاء طلب نمودن چیزی است بحاسه یعنی از راه حواس و تجسس بجیم نظیر او است و در حدیث (لا تحسسوا و لا تجسسوا)

هر دو آمده، و بقولی معنی هر دو یکی است و نسق یکی از آن دو قسم راجع باختلاف در لفظ است مثل قول شاعر (متی ادن منه ینأ عنّی و یبعد) و بقولی التجسس بجیم بحث از عورات (و از اسرار) مردم است و بحاء استماع نمودن خبرهای مردم است.

و از إبن عباس از فرق بین آن دو قسم سؤال شد گفت از هم دور نیستند تحسس فی خیر و تجسس فی شر. [پایان] بروایتی یعقوب بیوسف نامه‌ئی نوشت باین مضمون از یعقوب اسرائیل اللّه إبن اسحق بملک مصر بدان ای ملک که ما اهل بیتی هستیم که همیشه بلاء موکل ما میباشد جدّم ابراهیم را دست و پا بسته در آتش نمرود انداختند حق تعالی او را نجات داد، کارد بر حلق اسحق نهادند خدای تعالی فداء برای او فرستاد مرا پسری بود که از همه فرزندانم او را بیشتر دوست میداشتم فرزندان من او را بصحراء بردند و پیراهن خون آلوده او را آوردند و گفتند گرگ او را خورد و من در فراق او بقدری گریستم که چشمم سفید شده و او را برادر اعیانی بود که من بوی تسلّی داشتم او را بدزدی گرفته و نزد خود نگاه داشته‌ئی ما از آن

صفحه : ۴۲۰

خاندان نیستیم که از ما دزدی صادر شود اگر اینکه فرزند مرا رها نمودی که هیچ و گر نه بر تو دعائی میکنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد و السّلام.

و قـدری از پشم و روغن و کشک و امثال اینها ترتیب داده با نامه فرزندان را بطرف مصـر فرسـتاد. [کاشـفی] فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیهِ قالُوا یا أَیُّهَا العَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهلَنَا الضُّرُّ گویند برادرها وارد مصـر گردیدند و با برادری که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق رو ببارگاه یوسف آوردند و چون داخل شدند گفتند ای عزیز بما و اهل ما سختی و بینوائی و گرسنه‌گی رو آورده.

وَ جِئنا بِبِضاعَةٍ مُزجاةٍ فَأَوفِ لَنَا الکَیلَ وَ تَصَدَّق عَلَینا إِنَّ اللّهَ یَجزِی المُتَصَدِّقِینَ (مزجاة) یعنی اندک و بی‌اعتبار و مشـتق از (جاز) است بمعنی سوق و دفع و از او است قوله تعالی (تزجی سـحابا) و آن چیزی را گوینـد که از شـدت قلّت و رذالت اگر بکسـی دهنـد قبول نمیکند.

از إبن عباس نقل میکنند که گفته چند درهم مغشوش بود که کسی او را قبول نمینمود و بعضی چیزهای دیگر بی‌مقدار.

خلاصه برادران یوسف چون داخل مصـر شدنـد خود را بپیشـگاه حضور عزیز رسانیدنـد و اول اظهار فقر و گرسنه‌گی و بیچاره‌گی نمودند و اظهار داشتند که ما آمده‌ایم با متاع ناچیز ناقابل، از گفتار آنها معلوم میشود که قحطی حیوانات و زراعات و دارائی آنها را بباد داده و دیگر چیز قابلی که در مقابل کیل حبوبات بیاورنـد در ملک آنها نبوده اینکه بود که اظهار سـختی و بیچاره‌گی نمودند و گفتند بما کیل عطاء کن و بر ما تصدق نما همانا خداوند بصدقه دهندگان پاداش خیر میدهد.

مقصود آنهـا چنین بوده که از راه فضـل و احسـان بمـا نظر نکن بلکه بطور صـدقه و احسان عطاء کن نه بازاء آنچه آورده‌ایم، ظاهرا چون یوسف دید برادرانش اینطور اظهار کوچکی و بیچارگی میکنند گریه گلوی او را گرفت

صفحه : ۴۲۱

و گفت آیـا دانستیـد چه کردیـد بیوسف و برادرش آنوقت که جاهـل بودیـد، و شایـد مقصود از اینکه گفتنـد (تَصَدَّق عَلَینـا) چهار مطلب بوده: عطاء نمودن کیل و دیگر اظهار فقر و دیگر عذرخواهی از (بضاعة مزجاة) یعنی متاع ناچیز و دیگر رها کردن إبن یامین.

غرض عمده از حکایات و قصـص قرآنی اندرز و نصیحت و طریق عبادات و التجاء بمقام ربوبی است، طالب قرب حق تعالی بایستی از عمل برادران یوسف پند بگیرد که آنان با بعضی امتعه آمدند نزد یوسف و پس از آنکه متاع خود را ناچیز گرفتند بنا باظهار عجز و افتقـار و تضـرع گذاردنـد و افتقار خود را وسـیله جلب نظر سـلطان قرار دادنـد، انسان نیز بایستی در مقابل حق تعالی عباداتی بکند لکن آنرا چیزی نگیرد و اظهار فقر و ذلّت و مسکنت بنماید تا مورد الطاف الهی گردد. از یزید بسطامی نقل شده که گفته:

چهار چیز آورده‌ام شاها که در گنج تو نیست نیستی و حاجت و عجز و نیاز و افتقار

و چنانچه گفته‌انـد پس از آن پسـران یعقوب نامه پـدرشان را که بعزیز مصـر نوشـته بود گوشه تخت یوسف گذارنـد یوسف نامه را گرفت و بوسـید وقتی چشـمش بخط پـدرش افتـاد نتوانست شـکیبائی نمایـد و گفت قـالَ هَل عَلِمتُم ما فَعَلتُم بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذ أَنتُم جاهِلُونَ یوسف گفت آیا دانستید که با یوسف و برادرش چه کردید، استفهام برای تنبّه و تذکر است وقتی که جاهل و نادان بودید، عمل آنها که نسـبت بیوسف کردنـد معلوم است و نسبت بابن یامین گوینـد او را خوار و بیمقدار گردانیدند بطوریکه در مقابل آنها جرئت تکلم نـداشت، ببین فتوت و جو!! مردی بچه درجه‌ئی است که بجای اینکه در مقام پاداش عمل آنها برآید و آنان را مجازات کنـد در عوض گویا در مقام شـفقت و نصیحت آنها است که شـما عمل خود را که نسـبت بیوسف و برادرش کردید در نظر آرید، پدر را زجر دادید، در مقام قتل برادرتان برآمدید، او را در چاه انداختید پس از آن بپول کمی وی را فروختید

صفحه : ۴۲۲

و برادرش إبن یامین را زجر دادیـد چنین کردیـد وقتی که جاهل و نادان بودیـد و قبح عاق پدر و قطع رحم را ندانستید و تابع هوای

نفس شدید (إِذ أَنتُم جاهِلُونَ) گویا بآنها چگونگی عذرخواهی را تعلیم میکند که آنها در پیشگاه عظمت الهی برای اینکه گناه بزرگ توبه کنند و بگویند ما از روی جوانی و نادانی فریب نفس و شیطان را خوردیم و چنین کردیم.

قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَد مَنَّ اللّهُ عَلَینا إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَ یَصبِر فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجرَ المُحسِنِینَ لام (لانت) لام ابتدائی (انت) مبتداء یوسف خبر آن و جمله خبر بعد از خبر ظاهرا استفهام (ء انّک) در مقام تعجب است که از روی تعجب گفتند آیا تو یوسفی در پاسخ گفت آری من یوسفم (و هذا) اشاره بابن یامین کرده که اینکه برادر من است همانا خداوند بر ما منّت گذارد و کسیکه متصف بدو صفت گردد تقوی و صبر خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمیگرداند، گویند یوسف تاج از سرش برداشت و نقاب از صورتش باز کرد و تبسم نمود دندانهای مثل مرواریدش ظاهر گردید، وقتی چشم برادرها بصورت یوسف افتاد چون چنین حسن و جمالی در آنوقت منحصر باو بود او را شناختند.

و ظاهرا اشاره بدو صفت برجسته خودش بوده که هم از عمل زنا خودداری نمود تا آنکه منجر بزندان گردید و دیگر در بلیات صابر بود و در همه حال بظاهر و باطن چنانچه از اعمالش ظاهر است شکر گذار بود که خواسته ببرادرهایش برساند که خداوند در اثر اینکه دو صفت اجر نیکو یکی علم بتعبیر رؤیا و دیگر سلطنت و تفوق بر شما و سایرین بمن عطاء نمود البته هر کس چنین باشد اجر و پاداش او باطل نمیگردد.

قالُوا تَاللّهِ لَقَد آثَرَکَ اللّهُ عَلَینا وَ إِن کُنّا لَخاطِئِینَ پسران یعقوب وقتی یوسف را شناختند بطور شرمندگی و پشیمانی گفتند قسم بخدا که تو را بکمال صوری و کمال معنوی از علم و حلم و تقوی و صبر خدا

صفحه : ۴۲۳

بر ما برگزیده است، اشاره به اینکه که ما خواستیم تو را ذلیل و نابود گردانیم (یَدُ اللّهِ فَوقَ أَیدِیهِم) خدا خواست که امروز تو با اینکه جلال و کمال شاهانه بنشینی و ما مانند عبد ذلیل در مقابل تو اظهار ذلّت و مسکنت بنمائیم تا اینکه بما رحم کنی و ما را از فقر و گرسنگی نجات دهی و اینکه فضل خدا است که (تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ) و تو ببزرگی خودت با ما عمل بنما بدرستیکه ما گناهکارانیم قالَ لا تَثرِیبَ عَلَیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّهُ لَکُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ وقتی برادران یوسف اظهار ذلت و گناهکاری خود را نمودند یوسف گفت امروز سرزنشی برای شما نیست و چون اقرار بگناه و پشیمانی خود نمودید خدا گناه شما را میآمرزد، یوسف بآنها وعده مغفرت میدهد و میگوید خدا گناه شما را میآمرزد زیرا که او رحم کننده‌ترین رحم کنندگانست.

ببین مقام و رتبه انبیاء که در مقام بندگی چگونه خود را ناچیز میدانند یوسف اصلا اظهار نمیکند که شما در باره من چه خطاء بزرگی کردید که مرا در چاه انداختید و پس از آن مرا فروختید و امروز من باید از شما انتقام بکشم اصلا پای خود را در میان نمیآورد که من شما را یا مجازات میکنم یا عفو مینمایم در صورتی که در آنوقت قدرت داشت به اینکه که هر گونه عملی که بخواهد در باره آنها اجراء نماید و حق هم داشته، ما بایستی عمل اولیاء خدا را پیش روی خود نمائیم و پا پشت پای آنان بگذاریم و پیش برویم، یوسف گفت شما گناهکارید به اینکه که خلاف امر حق تعالی که نهی از ظلم نموده کرده‌اید و حال که اظهار پشیمانی و اقرار بگناه خود مینمائید خدا ارحم الراحمین است شما را میبخشد نمیگوید من شما را می‌بخشم میگوید خدا شما را میآمرزد و رحم میکند.

از إبن عباس روایت شده که در فتح مکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم حلقه درب خانه کعبه را بدست گرفت و بمردمیکه از ترس سپاه اهل اسلام پناه بخانه کعبه برده بودند فرمود

(الحمد للّه الذی صدق وعده و نصر عبده و حزم الاحزاب وحده)

خطاب نمود ای اهل مکه مرا رنجانیدید و مرا تکذیب نمودید و از وطنم آواره

صفحه : ۴۲۴

نمودیـد آیا امروز گمان شـما بمن چیست و گمان شـما آنست که با شـما چه خواهم کرد گفتنـد گمان خیر بتو داریم که کریمی و پسر کریمی و امروز قدرت داری ما را مستأصل گردانی و حیات ما را قطع کنی امّا اعتماد بکرم عمیم و خلق عظیم تو داریم حضرت فرمود من امروز با شـما همان میکنم که برادرم یوسف صدّیق با برادران خود کرد و گفت (لا تَثرِیبَ عَلَیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّهُ لَکُم وَ هُوَ أَرحَمُ الرّاحِمِینَ). [منهج الصادقین] اذهَبُوا بِقَمِیصِی هذا فَأَلقُوهُ عَلی وَجهِ أَبِی یَأتِ بَصِیراً وَ أتُونِی بِأَهلِکُم أَجمَعِینَ یوسف پیراهنی که از ابراهیم خلیل ع موقع انداختن او را بآتش نمرودی جبرئیل باو پوشانیده بود و یعقوب آنرا بگردن یوسف تعویذ نموده بود و بقولی همـان پیراهن را جبرئیـل در قعر چـاه بیوسف پوشانیـده گفت اینکه پیراهن من را ببریـد و بصورت پـدرم بیندازیـد چشـمش روشـن میگردد و تمام اهل خودتان را نزد من بیاورید.

گوینـد یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده تو را من نزد پـدرت بردم اینکه پیراهن را بمن حواله بده ببرم شاید فرح و خوشـی اینکه پیراهن جـبران غم آن پیراهن را بکنـد یوسـف پیراهن را بوی داد و اسـباب راه برای پـدر و متعلقـاتش فراهم گردانیـد یهودا از مصر با برادران بیرون آمدند و رو بکنعان نمودند.

در مجمع البیان گفته یهودا معطل کاروان نشد و هفت عدد نان بکمر خود بست و سر و پای برهنه رو بکنعان نهاد و فاصله بین مصر و کنعان هشـتاد فرسخ بود و بروایت ابو عبد اللّه ده روز راه را یهودا از شدّت شـعف و شادی نصف نان خورده و بسـرعت تمام خود را بحوالی کنعان رسانید.

وَ لَمّا فَصَلَتِ العِیرُ قالَ أَبُوهُم إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَو لا أَن تُفَنِّدُونِ گویند وقتی کاروان از مصر بیرون آمد و بفضاء صحرا رسید باد صبا بامر الهی بوی پیراهن را بمشام یعقوب رسانید آنوقت پدر آنها یعقوب بپسرهای خود

صفحه : ۴۲۵

گفت من بوی یوسف را میشنوم اگر شما نگوئید پیر شده‌ام و بحدّ خرافت رسیده‌ام.

(تفنّد) مشـتق از فند است و بمعنی ضعف رأی استعمال شده و جواب (لولا) در اینجا محذوف است (لصدقتمونی) یعنی اگر شما مرا بضعف عقل نسبت ندهید مرا تصدیق مینمائید.

قالُوا تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلالِکَ القَدِیمِ و نبیره‌های یعقوب و جماعتی که حاضر بودند گفتند قسم بخدا بدرستیکه تو هنوز در گمراهی میباشـی گویا در مقام سرزنش و ملامت یعقوب خواسته‌اند بگویند پس از چهل سال که از مفقود شدن یوسف میگذرد تو در همان کج روی سابق هنوز در فکر یوسف هستی و فراق یوسف تو را از طریق عقل و دانش بیرون برده و تخیلات بر تو چیره شده و بخیال بوی یوسف بمشام تو میرسد در کجا است که تو بوی او را استشمام میکنی و اینکه نیست مگر خیال خام و واهی که او و برادرش را بر باقی اولادان خود که نیرومند و رشیدند ترجیح میدهی.

فَلَمّا أَن جاءَ البَشِیرُ أَلقاهُ عَلی وَجهِهِ فَارتَدَّ بَصِیراً قالَ أَ لَم أَقُل لَکُم إِنِّی أَعلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعلَمُونَ وقتی یهودا خود را بسـرعت بپـدر رسانیـد و پیراهن یوسف را بصورت او انداخت چشـمهای یعقوب که سـفید شده بود روشن گردید و بحاضـرین گفت آیا من بشـما نگفتم که از طریق الهام چیزی میدانم که شـما نمیدانید و مقصود او حیات یوسف و پیوسـتگی میان او و یوسف بود پس از آن تهیه راه نمودند و تمام پیوسته گان خود را از ذکور و اناث حاضر نمودند و برادران دیگر رسیدند و روی دست و پای پدر افتادند.

قـالُوا یـا أَبانَا استَغفِر لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئِینَ قالَ سَوفَ أَستَغفِرُ لَکُم رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ گفتنـد ای پـدر ما طلب آمرزش کن برای ما گناهان ما را همانا که بودیم از خطاکاران یعقوب گفت بزودی از پروردگار خود برای شما طلب آمرزش میکنم

صفحه : ۴۲۶

زیرا که او پذیرنده توبه و مهربان است.

و گویند طلب آمرزش آنها را عقب انداخت تا وقت سحر یا شب جمعه که مظنه اجابت بیشتر است یا برای اینکه بود که بداند یوسف آنها را عفو کرده یا نه و صحیح‌تر آنست که دعاء برای آنها را تأخیر انداخت تا بمصر رسیدند شب برای تهجد برخواست و پس از نماز رو بقبله ایستاد و یوسف را پشت سر خود و برادران را در پشت سر یوسف و آن حضرت دعاء کرد و فرزندان او آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود.

خلاصه چون یعقوب نزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریّان و تمام اشراف مصریان با لشگر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب با فرزندان بر بالای تلّی آن کوکبه و آراسته‌گی را تفرج میکردند و تعجب مینمودند جبرئیل فرود آمد و بیعقوب گفت از اینکه لشگر و تجمل تعجب مینمائی ببالا نگر که جنود ملک از زمین تا بفلک بفرج آمده‌اند و بشادی تو مبتهج و مسرورند و در اینکه مدت از اندوه تو محزون بودند چون یوسف پدر را دید از مرکب خود پائین آمد و خواست سلام کند جبرئیل گفت بگذار او سلام کند، در روایت است که یعقوب نیز پیاده شد چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت

(السّلام علیک یا مذهب الاحزان)

و هر دو دست بگردن هم انداخته از شادی میگریستند شعر:

چه خوش حالی است روی دوست دیدن پس از عمری بیکدیگر رسیدن

شراب خوشدلی را نوش کردن بشادی دست در آغوش کردن

بکام دل زمانی آرمیدن بهم گفتن سخن وز هم شنیدن

ز دلبر حال عجز آغاز کردن ز عاشق دفتر غم باز کردن

[کاشفی]

صفحه : ۴۲۷

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۹ تا ۱۰۳]

اشاره

فَلَمّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیهِ أَبَوَیهِ وَ قالَ ادخُلُوا مِصرَ إِن شاءَ اللّهُ آمِنِینَ (۹۹) وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی العَرشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأوِیلُ رُءیایَ مِن قَبلُ قَد جَعَلَها رَبِّی حَقًّا وَ قَد أَحسَنَ بِی إِذ أَخرَجَنِی مِنَ السِّجنِ وَ جاءَ بِکُم مِنَ البَدوِ مِن بَعدِ أَن نَزَغَ الشَّیطانُ بَینِی وَ بَینَ إِخوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ العَلِیمُ الحَکِیمُ (۱۰۰) رَبِّ قَد آتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وَ عَلَّمتَنِی مِن تَأوِیلِ الأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الأَرضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسلِماً وَ أَلحِقنِی بِالصّالِحِینَ (۱۰۱) ذلِکَ مِن أَنباءِ الغَیبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ ما

کُنتَ لَدَیهِم إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم وَ هُم یَمکُرُونَ (۱۰۲) وَ ما أَکثَرُ النّاسِ وَ لَو حَرَصتَ بِمُؤمِنِینَ (۱۰۳)

صفحه : ۴۲۸

[ترجمه]

وقتی بر یوسف وارد شدنـد پـدر و خاله خود را نزد خود جای داد و گفت در شـهر مصـر داخل گردیـد اگر خـدا خواسـته باشـد در حالیکه (از قحط و هر آفتی) در امان میباشید [۹۹]

و پـدر و مادرش را بر تخت نشانیـد و همه آنها (برای اینکه نعمت) برو افتادند و (خدا را) سـجده کردند در آنحال یوسف گفت ای پـدر من اینکه است تعبیر خوابی که سابق دیدم که پروردگار من آنرا ثابت و محقق گردانید و همانا که خدای بمن نیکی کرد چون مرا از زنـدان نجـات داد و شـما را از بیابـان به اینکه جـا آورد پس از آنکه شـیطان بین من و برادرانم فساد نمود همانا پروردگار من لطیف است (صاحب لطف و کرم است) بر آنچه مشیتش قرار گیرد و همانا او دانا و درستکار است [۱۰۰]

پروردگار من بمن سـلطنت عطاء نمودی و بمن تعبیر خوابها را آموختی ای پدید آورنده آسـمانها و زمین (یوسف) در مقام مناجات عرض میکند (خدایا) تو ولیِّ نعمت منی در دنیا و آخرت مرا مسلم و تسلیم شده خود بمیران و مرا بشایسته‌گان ملحق گردان [۱۰۱]

ای محمّد (صـلّی اللّه علیه و آله و سـلّم) اینکه (داسـتانی بود) از خبرهای پنهان که بسوی تو وحی نمودیم و تو نزد آنها نبودی وقتی که (برادران یوسف) جمع شدند و در باره یوسف مکر میکردند [۱۰۲]

و بیشترین مردم (ایمان نمیآورند) و لو اینکه جدّیت کنی در ایمان آوردن آنها [۱۰۳]

.

صفحه : ۴۲۹

(توضیح آیات)

فَلَمّـا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیهِ أَبَوَیهِ وَ قـالَ ادخُلُوا مِصـرَ إِن شـاءَ اللّهُ آمِنِینَ در اینجـا کلامی حـذف شـده و در تقـدیر (فلمّا خرج یعقوب و اهله) چون یعقوب و برادران و اولاـدان آنها بر یوسف وارد شدنـد یوسف پـدر و مادرش را که گوینـد خاله و زن پـدر او بوده نزد خود جای داد و پدر را در کنار خود گرفت و از مادر که خاله او بود پرسـش نمود، برادرزادگان را نوازش کرد پس از آن گفت داخل مصـر گردید در حال امن و امان و (آمنین) را معلق گردانید بمشیت الهی یعنی اگر خدا خواسته باشد شماها دیگر از هر تعب و رنجی راحت میباشـید از إبن عباس نقل شده اینکه امنیّت آنها را معلّق بر مشیت نمود برای اینکه بود که در آن وقت مردم از ملوک مصر خائف بودند و بی‌جواز نمیتوانستند داخل مصر گردند.

وَ رَفَعَ أَبَوَیهِ عَلَی العَرشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قـالَ یا أَبَتِ هـذا تَأوِیلُ رُءیایَ مِن قَبلُ قَد جَعَلَها رَبِّی حَقًّا بروایتی تخت شاهی را در میان میدان بردند و تمام اهل مصـر از مرد و زن حاضر بودند وقتی یوسف بر تخت نشست تمام مردها و زنهای اهل مصر بسجده افتادند و وقتی پدر و مادر و برادران یوسف چنین دیدند بموافقت مصـریان آنها هم بسـجده افتادند یعقوب گفت یوسف اینها کیسـتند که بتو سجـده کردنـد گفت اینها همه بنده‌گان و پرسـتاران منند در ایّام قحطی همه را خریده‌ام و امروز برای کرامت دیدار تو آنان را آزاد نمودم.

و بروایت دیگر جبرئیل [ع] اینکه حکایت را برای رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیان نمود آنحضرت از کرم یوسف تعجب نمود، دفعه دیگر که جبرئیل نزد رسول اکرم [ص] آمد گفت حق تعالی تو را سلام میرساند و میگوید از اینکه تعجب نکن بعزت و جلال خودم فردای قیامت چندان تو را اذن شفاعت دهم که بگوئی

(حسبی

صفحه : ۴۳۰

حسبی)

مرا کافی است. [منهج] و چنانچه بعضی گفته‌اند و باید همین طور هم باشد سجده یعقوب و پسرانش بیوسف سجده شکر برای خدا بوده و کرامت یوسف، و بنظر بعضی سجده تعظیم بوده نه سجده عبادت مثل سجده ملائکه برای آدم.

علی بن ابراهیم از محمّد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن اکثم از امام محمّد بن علی بن موسی الرضا [ع] مسائلی سؤال نمود که از جمله آنها یکی اینکه بود که گفت یابن رسول اللّه چگونه یعقوب و فرزندانش در صورتی که یعقوب پیغمبر بود و اولاد او همه مؤمن بودند بیوسف سجده کردند حضرت در جواب فرمود سجده یعقوب و اولادان برای یوسف نبود بلکه برای اطاعت خدا و تحیت یوسف بود مانند سجده ملائکه بآدم که برای اطاعت خدا و تحیت آدم بود، و برای نعمت مواصلهٔ یوسف بیعقوب سجده نمودند.

بعضی مفسرین از کتاب نبوت باسناده از محمّد بن ابی عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد اللّه ع چنین روایت کرده که وقتی یعقوب نزدیک بمصر رسید و یوسف با شوکت و کوکبه و عظمت تمام باستقبال پدر بیرون آمد چون پدر را دید قصد کرد پیاده شود امّا نظر بپادشاهی و علوّ مرتبه خود کرد و پیاده نشد چون بر پدرش سلام کرد و همدیگر را ملاقات نمودند جبرئیل نازل شد و گفت خدا میفرماید چه منع کرد تو را از پیاده شدن برای بنده صالح من با آن جلال که تو در آن بودی پهن کن دستت را یوسف چون پهن کرد دستش را از بین انگشتان او نوری خارج گردید یوسف بجبرئیل گفت اینکه نور چه بود جبرئیل گفت اینکه اینستکه از اولاد تو کسی پیغمبر نمیشود بواسطه اینکه برای پدر پیاده نشدی.

[مجمع البیان] وَ قَد أَحسَنَ بِی إِذ أَخرَجَنِی مِنَ‌السِّجنِ وَ جاءَ بِکُم مِنَ‌البَدوِ مِن بَعدِ أَن نَزَغَ‌الشَّیطانُ‌بَینِی وَ بَینَ‌ إِخوَتِی (البدو) یعنی بادیه که محلّ سکونت یعقوب و اهل بیت او بود نظر بقوله

صفحه : ۴۳۱

تعالی (وَ أَمّا بِنِعمَةِ رَبِّکَ‌فَحَدِّث) یوسف در مقام شکرگزاری در اول مرتبه ملاقات شروع میکند باظهار نعمتهای الهی که چه‌قدر بمن احسان نموده و در اینکه آیات چند نعمت و مکرمت خدا را تذکر میدهد: اول- رؤیای مرا محقق گردانید خوابی که در چهل سال قبل دیدم بمرتبه عیان ظاهر گردانید.

دوم- بمن نیکوئی کرد وقتی که مرا از زندان بیرون آورد.

سوم- شما را از بادیه بسوی من آورد، گویند یعقوب و اولادان او در بادیه منزل داشتند و در آنجا گوسفندان خود را میچرانیدند و در زمان قحطی گوسفندان آنها از بی‌خوراکی تلف شدند، یوسف در مقام شکر گذاری از جمله نعمتهائیکه تذکر میدهد اینکه است که خداوند آنها را از اینکه سختی نجات داد و شما را از بادیه بسوی من آورد پس از آنکه شیطان بین من و برادرانم بواسطه حسد افساد کرد.

و اینکه یوسف ابتداء کلام خود را نجات از زندان قرار داد نه در بیرون آمدن از چاه شاید دو جهت در نظر داشته یکی در مقام

شکر گذاری و اظهار رحمت خدای تعالی بوده و خواسته تفضلات او را اظهار نماید و دیگر برای مراعات و احترام برادرها که اگر میخواست ابتداء کلامش را بیرون آمدن از چاه قرار دهد برادرهای او در مقابل پدرشان خجل و شرمنده میشدند و بآنها توهین میشد إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِما یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ همانا پروردگار من لطیف است در تدبیر امور (یدبر الامور) در تمام شئونات خلقت از روی مآل اندیشی و حکمت تدبیر مینماید و هر چه را بخواهد برفق و مدارا انجام میدهد و لطف او شامل هر کسی میشود که بخواهد و کار او را آسان میگرداند و بلطف و کرم او اینکه نعمت برای ما حاصل گردید که با هم جمع شدیم زیرا که او عالم بمصالح امور و حکیم و درستکار است که هر چیزی را مطابق حکمت بجای خود قرار داده.

در مجمع گفته در کتاب نبوت باسناده از ابی عبد اللّه ع که فرموده یعقوب

صفحه : ۴۳۲

بیوسف گفت ای پسر من بگو برادرهایت چگونه با تو عمل کردند یوسف گفت ای پدر من اینکه پرسش را از من نکن یعقوب گفت تو را قسم میدهم که برای من بگوئی با تو چه کردند یوسف گفت مرا بردند سر چاه و نشانیدند و گفتند پیراهن از تنت بیرون کن من بآنها گفتم شما را قسم میدهم بحق پدرم یعقوب که پیراهن مرا نکنید و عورت مرا ظاهر نگردانید فلانی از پسران تو کارد بلند کرد و بمن گفت بکن آنوقت یعقوب صیحه‌ئی زد و بیهوش گردید وقتی بهوش آمد باز سؤال نمود ای پسر من دیگر با تو چه کردند یوسف گفت ای پدر من از تو مسئلت میکنم بخدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق که مرا از اینکه جواب معاف داری آنوقت یعقوب دیگر سؤال نکرد.

و بروایتی یوسف گفت ای پدر از من سؤال نکن که برادرها با تو چه کردند سؤال کن که خدا با تو چه کرد. [پایان] رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ پس از آن یوسف در مقام مناجات و اظهار شکر گذاری از ولیّ نعمت خود برآمده و بشکرانه نعمتهای الهی اظهار میکند و میگوید ای پروردگار من بمن سلطنت عطاء نمودی و بمن تأویل احادیث یعنی علم تعبیر خواب عنایت نمودی تو پدید آورنده و آفریننده آسمانها و زمین هستی ای خدای من تو ولیّ و صاحب اختیار منی هم در دنیا و هم در آخرت بمیران مرا در حالیکه مسلمان یعنی در حالیکه تسلیم باشم و مرا بنیکوکاران ملحق گردان.

در مجمع البیان از ابو حمزه چنین روایت میکند که گفته بما رسیده است که یعقوب صد و چهل و هفت سال زندگی کرد و وقتی در مصر وارد شد بر یوسف صد و سی سال داشت و هفده سال در مصر نزد یوسف ماند، و إبن اسحق گفته یعقوب در مصر بیست و چهار سال ماند پس از آن مرد و در شام او را دفن نمودند، و سعید بن جبیر گفته که یعقوب را ببیت المقدس انتقال دادند و او را در تابوتی از ساج

صفحه : ۴۳۳

گذاردند و آنروز مصادف شد با روز که عیصو مرده بود و او با یعقوب با هم بدنیا آمده بودند یعنی دو قلو بودند و آن دو را در یک قبر گذاردند پس از اینکه جهت یهودیان مرده‌های خود را ببیت المقدس حمل مینمایند و یعقوب و عیصو با هم بدنیا آمدند یعنی از یک شکم بیرون آمدند و عمر هر کدام ۱۴۷ سال بود و در یک قبر دفن شدند پس از دفن پدر یوسف برگشت بمصر و یعقوب بیوسف وصیت کرده بود که مرا در بیت المقدس دفن کن و یوسف پس از پدرش بیست و سه سال زندگی نمود و او اول رسولی بود در بنی اسرائیل پس از آن وفات کرد و وصیت نموده بود که او را نزد قبور آبائش دفن نمایند، و بقولی او را در مصر دفن کردند و موسی استخوان او را بیرون آورد و حمل نمود ببیت المقدس و او را نزد پدرش دفن نمودند. [پایان] بروایتی از ابی

عبـد اللّه ع نقل شـده كه يوسف دوازده ساله بود كه بزنـدان گرفتار شـد، هيجـده سال در زندان ماند و پس از آنكه از زندان بيرون آمد هشتاد سال ديگر زندگانى كرد و عمر او صد و ده سال بود.

و بروايتى وقتى يوسف وفات نمود اهل مصر با هم نزاع نمودند و هر يك ميگفتند ما او را در محله خود دفن ميكنيم تا اينكه نزديك بود بنزاع بكشـد آنوقت قرار دادنـد او را در تابوتى گذارنـد و در رود نيل دفن كننـد تا اينكه آب بر او بگذرد و بهر محليكه ميرسـد خير و بركت باشـد. [منهـج] ذلِكَ مِن أَنباءِ الغَيبِ نُوحِيهِ إِلَيكَ وَ ما كُنتَ لَدَيهِم إِذ أَجمَعُوا أَمرَهُم وَ هُم يَمكُرُونَ (ذلك) از اسـماء اشـاره است و اشـاره به اينكه كه اى رسـول اكرم [ص] اينكه حكـايت يوسـف از خبرهـاى غيب است كه بتـو وحى نموديم (و اينكه حكـايت و امثـال آن دليـل بر اثبـات نبـوّت تـو است) كه بسوى تو از طريق وحى فرسـتاديم زيرا كه تو در آنوقت نبودى كه برادران يوسف با هم متفق الرأى شدند كه يوسف را در چاه بيندازند.

صفحه : ۴۳۴

وَ مـا أَكثَرُ النّـاسِ وَ لَو حَرَصتَ بِمُؤمِنِينَ خطـاب برسول اكرم صـلّى اللّه عليه و آله و سـلّم است و گويـا فرموده بـا اينكه همه دلائل و براهينى كه براى اثبـات رسالت تو ظاهر گردانيـديم بيشتر مردم ايمان نميآورنـد و لو اينكه تو حريص باشـى بايمان آوردن آنها و هر قدر هم جديت نمائى فائده بخش نخواهد بود.

صفحه : ۴۳۵

[سوره يوسف (۱۲): آيات ۱۰۴ تا ۱۱۱]

اشاره

وَ مـا تَسئَلُهُم عَلَيهِ مِن أَجرٍ إِن هُوَ إِلّا ذِكرٌ لِلعالَمِينَ (۱۰۴) وَ كَأَيِّن مِن آيَةٍ فِي السَّمـاواتِ وَ الأَرضِ يَمُرُّونَ عَلَيها وَ هُم عَنها مُعرِضُونَ (۱۰۵) وَ ما يُؤمِنُ أَكثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِكُونَ (۱۰۶) أَ فَأَمِنُوا أَن تَأتِيَهُم غاشِيَةٌ مِن عَذابِ اللّهِ أَو تَأتِيَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً وَ هُم لا يَشعُرُونَ (۱۰۷) قُل هذِهِ سَبِيلِي أَدعُوا إِلَى اللّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِكِينَ (۱۰۸)

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِكَ إِلّا رِجالاً نُوحِي إِلَيهِم مِن أَهلِ القُرى أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَيَنظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم وَ لَدارُ الآخِرَةِ خَيرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوا أَ فَلا تَعقِلُونَ (۱۰۹) حَتّى إِذَا استَيأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَد كُذِبُوا جاءَهُم نَصرُنا فَنُجِّيَ مَن نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأسُنا عَنِ القَومِ المُجرِمِينَ (۱۱۰) لَقَد كانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِي الأَلبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفتَرى وَ لكِن تَصدِيقَ الَّذِي بَينَ يَدَيهِ وَ تَفصِيلَ كُلِّ شَيءٍ وَ هُدىً وَ رَحمَةً لِقَومٍ يُؤمِنُونَ (۱۱۱)

صفحه : ۴۳۶

[ترجمه]

اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله و سلّم تو بر تبليغ برسالت از اينكه مردم سؤال پاداش نميكنى و نيست اينكه قرآن مگر پندى براى اهل عالم [۱۰۴]

و چه بسيار از آيـات و نشانه‌هاى قـدرت كه در آسـمانها و زمين است كه مردم بر آن عبور ميكننـد در حاليكه آنها از آن آيات رو

گردانند [۱۰۵]
و اكثر آنها بخدا ايمان نميآورند مگر اينكه مشركند [۱۰۶]
آيا كافرين مطمئنند از اينكه بر آنها عذاب سختي از عذاب خدا فرود آيد يا بغتهٔ قيامت بر پا شود و آنها آمدن آنرا ندانند [۱۰۷]
بگو ای محمّد (ص) اينكه دعوت بتوحيد طريقه من است ميخوانم خلق را بخدا از روی بينائی من ميخوانم و ميخواند بخدا هر كس كه متابعت من را كرده است و خدا منزهست (از آنچه شما باو نسبت ميدهيد) و من از شريك آورنده‌گان برای خدا نميباشم [۱۰۸]
و ما نفرستاديم پيش از تو مگر مردانی را كه بآنها وحی ميكرديم و آنها از اهل شهرها و دهها بودند آيا اينكه كفار در زمين سير ننمودند پس نظر كنند كه چگونه بود عاقبت كسانی از كفار كه پيش از اينان بودند و هر آينه خانه آخرت برای اهل تقوی بهتر است آيا تعقل نميكنند [۱۰۹]
تا آنجا كه رسولان مأيوس شدند و گمان كردند كه تكذيب گرديده شده‌اند (كافرين رسالت آنها را تكذيب كردند) آنها را ياری كرديم پس نجات يافت هر كه را ما خواستيم و ردّ نميشود عذاب ما از جماعت گنهكاران [۱۱۰]
و همانا در داستان انبياء يا در قصّه يوسف عبرت و اندرزی است برای صاحبان عقل داستان يوسف (يا كليه قصص و حكايات قرآن) داستانهائی نی...ə كه بهم بافته شده باشد و ليكن تصديق آنچيزی است كه بين دو دست او است (از كتب آسمانی) و تفصيل هر چيزی است و هدايت و رحمت است برای جماعتی كه ايمان آورند [۱۱۱]

صفحه : ۴۳۷

(توضيح آيات)

وَ ما تَسئَلُهُم عَلَيهِ مِن أَجرٍ إِن هُوَ إِلّا ذِكرٌ لِلعالَمِينَ اشاره بمقام رسول صلّی اللّه عليه و آله و سلّم است كه تو با اينكه برای رسالت و تبليغ اجر و مزدی از آنها طلب نميكنی، مقصود از ضمير (تسئلهم) خواه عموم مردم باشد يا مشركين مكه يعنی با جديت و كوششی كه در ايمان اينان داری هيچ عوضی و منفعتی از قبل آنها منتظر نميباشی و اينكه شما را بر عمل نمودن بآن ميخوانم (يعنی قرآن) آن تذكر و اندرزی است برای عالميان كه اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد.
(الّا ذكر) اشاره است به اينكه كه من بتعليمات قرآن شما را متذكر ميگردانم بآنچه در فطرت اوليه شما يعنی فطرت توحيد گذارده شده و نيز شما را ارشاد مينمايم بآن فطرت اخلاقی خودتان كه رجوع بوجدان خود كنيد و تعليمات قرآن را بوجدان خودتان تطبيق نمائيد تا اينكه بفهميد تمام آنها مطابق است با فطرت سليم و با آنچه در باطن خودتان مأخوذ گرديده چيزی بر خلاف فطرت توحيد و فطرت اخلاقی نميگويم ميخواهم همانكه در باطن شما مخفی گرديده بمرتبه ظهور و بروز برسد و قوانين و احكام قرآن يك قانون عمومی است كه برای تمام افراد بشر سودمند است زيرا كه نبی خاتم صلّی اللّه عليه و آله و سلّم برای جنّ و انس تماما رسول بوده نه برای يك دسته خاصّی.
وَ كَأَيِّن مِن آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الأَرضِ يَمُرُّونَ عَلَيها وَ هُم عَنها مُعرِضُونَ در مقام سرزنش كفار است كه اينها چه بسيار (آيهٔ) يعنی علامت و نشانه‌های قدرت و عظمت الهی كه در آسمانها از اوضاع سماوی و منظومه شمسی و كرات و سيارات و كواكب پديدار است و نيز آيات و علائم زمينی از گردش زمين و پديد شدن فصول اربعه زمستان، تابستان، پائيز ربيع و زنده شدن زمين پس از مردن و خشك شدن آن در ايّام شتاء كه علی الدوام بر اوضاع و آثار صنع مرور

صفحه : ۴۳۸

میکنند یعنی می‌بینند و اینکه کفار و مشرکین از آن رو گردانند و اصلا فکر نمیکنند که تدبیر عالم بدست کیست چه صانع حکیمی است که بین متشتتات و متفرقات الفت داده و همه را بسوی یک نظام سوق میدهد و وحدت جهانی تشکیل می‌یابد و آنان چنان غافلند که گویا آن فطرت توحیدی که در روحیه آنها گذارده شده ضایع گردانیده‌اند.

وَ ما یُؤمِنُ أَکثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَ هُم مُشرِکُونَ شاید مقصود مشرکین عرب باشند که بوجود مبدء متعال اقرار داشتند که او آفریننده ما و تمام موجودات است و با اینکه حال بتها را در نظام عالم شریک خدا میدانستند و آنها را عبادت میکردند.

و بقولی مقصود آنهائی میباشند که خدا را تشبیه بخلق مینمایند، و بقول دیگر آنان اهل کتابند که ایمان را با شرک مخلوط کرده‌اند.

أَ فَأَمِنُوا أَن تَأتِیَهُم غاشِیَةٌ مِن عَذابِ اللّهِ أَو تَأتِیَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً وَ هُم لا یَشعُرُونَ در مقام تهدید و توبیخ مشرکین برآمده و گویا فرموده چگونه اینها با ایمان بخدا شرک میآورند و غیر را در عبادت شریک میگردانند و نمیترسند که مبادا غاشیه یعنی فرو گیرنده و نقمت بلا و آفات یکدفعه آنها را فرا گیرد و فریاد رس برای آنها نباشد.

چنانچه در جاهای دیگر گفته شد همان طوری که توحید مراتبی دارد:

توحید در مقام ذات، توحید در مقام صفات، توحید در مقام افعال، توحید در مقام عبادت. در مقابل آن شرک نیز مراتبی دارد: شرک در مقام ذات و انکار وحدت صانع و تعدد مبدء. و شرک در مقام صفات که در صفات مخصوصه حق تعالی دیگری را شریک گرداند مثل اینکه در قدم ذاتی یا در وجوب وجود یا در وحدت حقیقیه و غیر اینها از صفاتی که مخصوص بآن ذات متعال است دیگری را سهیم گرداند، و شرک در مقام افعال که گمان شود در تدبیر عالم دیگری شریک است یا اینکه خداوند تدبیر امور عالم را محول بدیگری کرده و بیشتر مشرکین شرکشان

صفحه : ۴۳۹

راجع بهمین قسم بوده یا شرک در عبادت که ریاء و سمعه و ارائه بغیر را داخل در عبادت گرداند، از امام محمّد باقر ع روایت شد که مقصود شرک طاعت است نه شرک عبادت یعنی در معاصی اطاعت شیطان نماید و شرک در آثار که در (لا مؤثر فی الوجود الّا اللّه) شرک بیاورد یعنی انکار نماید.

قُل هذِهِ سَبِیلِی أَدعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبحانَ اللّهِ وَ ما أَنَا مِنَ المُشرِکِینَ خطاب برسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است که بگو راه و طریقه من اینکه است که شما را دعوت میکنم بسوی ایمان و توحید با حجت و برهان واضح.

(انا) تأکید ضمیر مستتر در (ادعو) است و (من اتبعنی) عطف بر او است یعنی من بسوی خدا مردم را میخوانم و هر کس هم که متابعت مرا کرد مردم را بسوی خدا میخواند و خدا منزه و مبرّا از شریک و نظیر و مثل و مانند است و من از مشرکین و داخل در زمره آنان نیستم.

وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ إِلّا رِجالًا نُوحِی إِلَیهِم مِن أَهلِ القُری أَ فَلَم یَسِیرُوا فِی الأَرضِ فَیَنظُرُوا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم خدای متعال از روی فضل و کرم در هر موقعیکه مصلحت ایجاب مینموده از طرف خود رسولی فرستاده که افراد بشر را از کج روی بطریق مستقیم توحید ارشاد نمایند و سنّت الهی بر اینکه جاری شده که از اهل شهرها فردی که لایق منصب رسالت و نبوّت باشد آنرا انتخاب نماید نه از بادیه و بیابانها و نیز انسان باشد نه ملک زیرا چادر نشین‌ها غالبا افراد بی‌خرد و کم فهمند و یکی از خصوصیات رسول اینکه است که باید در قوت عقل نظری و عقل عملی سر آمد اهل زمانش باشد تا اینکه عقلاء او را برسالت و پیشوائی خلق بشناسند و باید انسان باشد تا بشود با افراد بشر تماس نماید و آنها او را بشناسند و قول او را بپذیرند و باید مرد باشد نه زن چونکه زن نوعا عقلش نصف عقل مرد است. زنی را هجو کردند که دعوی نبوّت کرد

صفحه : ۴۴۰

اصبحت بيّتنا انثى نطوف بها و لم تزل انبياء اللّه ذكرانا

شعر بالا را در باره سجاح کاهنه که دعوی نبوّت کرد گفته‌اند و در تفسیر کاشفی در ذیل آیه ۱۰۹ (وَ ما أَرسَلنا مِن قَبلِکَ إِلّا رِجالًا) آورده.

أَ فَلَم يَسِيرُوا فِي الأَرضِ فَيَنظُرُوا كَيفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم همزه (افلم) همزه استفهام و ظاهرا در مقام توبیخ و سرزنش کفار اهل مکه برآمده که آیا اینها در زمین و اطراف ولایات سیر نمیکنند تا اینکه نظر کنند و از حال امم پیشین و عذابی که از قبل اعمال بدشان و کفرشان آنها را فرا گرفته عبرت گیرند و قدری بخود آیند که ممکن است بر ما نیز بغتهٔ غاشیه‌ئی از عذاب فرا گیرد و ما را هلاک گرداند.

وَ لَدارُ الآخِرَةِ خَيرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوا أَ فَلا تَعقِلُونَ همزه (افلا) همزه استفهام و گویا در مقام پرسش است که در صورتی که خانه آخرت برای متقین و پرهیزکاران بهتر است از متابعت نفس و هوی و شیطان چرا فکر نمیکنید تا اینکه بدانید که دنیا دار فانی و مشوب بآلام است و آخرت محلّ باقی و پاینده و جاوید است و شخص عاقل هرگز باقی را بر فانی و نعمتهای پاینده و دائمی را بر لذائذ خیالی ترجیح نخواهد داد.

حَتّى إِذَا استَيأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُم قَد كُذِبُوا جاءَهُم نَصرُنا آیه برسولش خبر میدهد و اشاره به اینکه که جماعت پیشین چنین بودند که دعوت پیمبران را قبول نمینمودند مثل قوم عاد و ثمود و فرعونیان و پیمبران دیگر و آنها هر قدر در تبلیغ پافشاری مینمودند کمتر اثری نمیدیدند تا بحدیکه از هدایت آنها مأیوس میشدند و هر قدر آن بزرگواران در تبلیغ و ارشاد بیشتر پافشاری میکردند اهل زمانشان در انکار و جحود بیشتر مبالغه مینمودند تا اینکه مخالفت آنها بحد یأس میرسید و پیمبران از هدایت یافتن کافرین مأیوس مشدند خداوند پیمبران را یاری مینمود و عذاب بر قوم وارد میگردید.

صفحه : ۴۴۱

فَنُجِّيَ مَن نَشاءُ وَ لا يُرَدُّ بَأسُنا عَنِ القَومِ المُجرِمِينَ و نجات داده شد هر کس را که میخواستیم از رسولان و تابعین و کسانی که ایمان آورده بودند و عذاب ما از جماعت گنهکاران ردّ نخواهد شد اشاره به اینکه که عذاب پاداش و لازمه کفر آنها است که دامن‌گیر آنها میشود اینکه است که عمل آنها محفوف بعذاب است و گر نه خدای رءوف مهربان که جهان و جهانیان را از روی کرم و فضل آفریده نمیخواهد بنده ضعیف خود را عذاب نماید لکن همان کفر و اعمال قبیح است که جهنّم و عذاب را ایجاب میکند.

لَقَد كانَ فِي قَصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولِي الأَلبابِ راغب گفته (اصل العبر تجاوز من حال الى حال فاما العبور فيختص بتجاوز الماء) تا آنجا که گفته (و الاعتبار و العبرة بالحالة التى يتوصل بها من معرفة المشاهد الى ما ليس بمشاهد قال تعالى (إِنَّ فِي ذلِكَ لَعِبرَةً). [پایان] و ضمیر در (فی قصصهم) یا راجع بانبیاء است که از جمله حکایت یوسف و برادران او است یا مخصوص بیوسف و قصص او است که جمله را مؤکّد میگرداند بلام تأکید و قد تحقیقی که همانا در قصّه یوسف که نظر باهمیت آن او را احسن القصص نامیده عبرت و پندی است که صاحبان عقل و دانش از اینکه حکایت مطالب بسیار و اسراری بدست میآورند ظلم برادرها و صبر یعقوب و یوسف و تقوی و پاکدامنی یوسف و خودداری از خیانت و صبر در زندان و باقی مصائبی که برادرها بیوسف وارد نمودند و دیدند چه عاقبت وخیمی و چه ذلّتی در پی آن پدید گردید عاقل میداند که هر عملی را اثری و پاداشی است و از اعمال بد خودداری مینماید.

ما کانَ حَدِیثاً یُفتَری وَ لکِن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیهِ وَ تَفصِیلَ کُلِّ شَیءٍ وَ هُدیً وَ رَحمَةً لِقَومٍ یُؤمِنُونَ قرآن از اخبار دروغ نیست که رسول بخدا افتراء زده باشد و نسبت بخدا

صفحه : ۴۴۲

بدهد لکن تصدیق کننده باقی کتب آسمانی است و بیان کننده هر چیزی است همان طوری که فرموده (لا رَطبٍ وَ لا یابِسٍ إِلّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ) و نیز قرآن هدایت و راه نماینده سالکان بسوی حق و رحمت و بخشش است برای کسانیکه مؤمن موحّد باشند.

اینک جزء دوازدهم از تفسیر مخزن العرفان در علوم قرآن بپایان رسید بقلم کمترین خادمه‌ئی از خدّام ام آل رسول و کوچکترین ذرّه‌ئی از ذراری بتول و امهٔ من اماء اللّه تعالی در روز جمعه پنجم ماه رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری مطابق با ۱۳۵۱ شمسی الحمد للّه اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین و لعنهٔ اللّه علی اعدائهم اجمعین

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».